

تاریخ ادبیات ایران

از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر



پروفیسور ادوارد پرون هنگام پیری

## فهرست مندرجات

### بخش اول تاریخ اجمالی ایران در چهار قرن اخیر

#### فصل اول

##### ملاحظات کلیه راجع بسلسله صفویه

اهمیت تاریخی سلسله صفویه ، فقدان تاریخ کافی و کاملی از سلسله مذکوره ، چهارم تبع مهم فارسی که بطبع نرسیده است ، بی اعتباری تواریخ اخیر فارسی ، دن خوان ایران ، يك اشتباه سرچنان ملکم ، منابع اطلاعات ترکی ، تحریرات اروپائی معاصر صفویه ، مهمترین مختصات سلسله صفویه .

##### حلیت

از چه میتوان اعمال سلاطین صفویه را ملی گفت ،  
استعمال مفرط لغت ترکی در عهد صفویه ،

##### مذهب

اصول مذهب شیعه ، نقل از شهرستانی ، وجه تناسب مخصوص تشیع با ایرانیان ، اختلاف شیعه و سنی اساسی است نه شخصی ، اصول و نسب صفویه ، بیان اینکه صفویه در ابتداء طایفه از درویشان بودند ، اصطلاح صوفی اعظم ، شاه اسمعیل مذهب شیعه را جبراً در تبریز رواج میدهد ، مقایسه تبلیغات صفویه و عباسیان .

##### منابع و ادبیات

فقدان شعرای بزرگ در عهد صفوی ، علل این فقر ، نظر میرزا محمدخان ،  
شعرای مدیحه سرا در خدمت صفویه منزلی نداشته اند ، ذیل .

از صفحه ۱۶ تا ۴۰

#### فصل دوم

##### از ظهور دولت صفویه تا سال ۱۵۲۴/۹۳۰

##### شاه اسمعیل و اجداد او

دلایل نفوذ و بزرگی شیخ صفی الدین ، ارادت رشیدالدین وزیر به  
شیخ صفی ، صفوة الصفا .

##### اجداد شیخ صفی الدین

امام هفتم موسی الکاظم ، فیروز شاه زرین کلاه ، صوفی الخواس ،  
صلاح الدین رشید ، قطب الدین احمد ، امین الدین جبرائیل

##### شیخ صفی الدین (۱۲۵۲ - ۱۳۳۴ م)

بزرگی و مندرجات صفوة الصفا صفات تذکرة الاولیاء ، مورخین اسلامی ،  
گرامات ، صفات خشونت آمیز تنفر انگیز عرفاء اسلام ، طفولیت شیخ

## ب

صفی ، سعدی و ملاقات میکند ، اراحت بشیخ زاهد گیلانی ، احوال  
 شیخ زاهد و وفات شیخ زاهد و جانشین شدن شیخ صفی ، اشعار شیخ  
 صفی ، نفوذ شخص شیخ صفی در آسیای صغیر ، صدرالدین در سال  
 ۱۳۳۴/۷۳۵ جانشین پدر میشود ، قدرت معرك حسد شد ، صدرالدین  
 در سال ۱۳۹۲/۷۹۴ جای خود را به پسرش خواجه علی میبازد ،  
 شیخ شاه ، شیخ حیدر ، مبداء اصطلاح قزلباش ، قتل شیخ حیدر  
 در میدان جنگ

از صفحه ۴۹ تا ۵۴

### شاه اسمعیل

#### تولد ، جلوس ، وفات

قتل سلطان علی برادر اسمعیل ، اسمعیل هنگام اختفای در لاهیجان ،  
 جان نثاری بیروان شاه اسمعیل ، فتوحات اسمعیل در سیزده سالگی  
 شکست و قتل فرخ پسر بدست شاه اسمعیل ، جنگ شرورو تاج -  
 گذاری شاه اسمعیل ، کوشش نیرومندانه شاه اسمعیل در تسویج  
 تشیع ، مخالفین و رقبای اسمعیل در سال ۲/۹۰۷ - ۱۵۰۹ ، غلبه  
 اسمعیل بر رقبای کوچک خود ، رفتار بیرحمانه با اسراء ، فتوحات  
 اسمعیل در ضرب ، فتح بغداد ، تنبیه غلات ساکن هویزه ، انقیاد  
 ارستان ، وقایع فارس ، حمله بیروان ، دودشمن قوی خارجی : ازبکها  
 و عثمانیها ، سیرت و صورت شاه اسمعیل بنا بر روایت سیاحان اروپایی  
 خشونت نسبت باهل تنن ، شیبانی یا شیک خان ازبک ها ، قتل  
 شیبانی در جنگ دسامبر ۱۵۱۰ ، مجموعه مکاتیب دولتی که فریدون بیگ  
 گرد آورده است ، ظهور و ازدیاد خصومت ایرانیان و عثمانیان ،  
 نهضت شیعیان آسیای صغیر ، مراسلات فارسی سلطان سلیم ، جنگ  
 چالدران ، اقدامات سلطان سلیم پس از فتح چالدران ، قصیده فارسی  
 که در تهنیت سلطان سلیم سروده شده ، وفات سلطان سلیم ، جلوس  
 سلیمانخان ، وفات شاه اسمعیل ، وسعت مملکتش ، لیاقت و کرمش ،  
 قبل مفرط بشکار ، پنج جنگ بزرگ شاه اسمعیل ، ادبای معتبر معاصر  
 شاه اسمعیل

از صفحه ۵۵ تا ۸۲

## فصل سوم

### اوج و حضیض دولت صفویه از زمان

#### شاه طهماسب تا عهد شاه سلطان حسین

جلوس شاه طهماسب ، اخلاق طهماسب ، اعتقاد شاه طهماسب به خواب ،  
 نوبه شاه طهماسب ، تباهی لشکر عثمانی از برف بی هنگام ، مشاهدات  
 دیگر ، روابط ناگوار خانوادگی ، بیوفائی نسبت به بایزید پسر شاه  
 عثمانی ، شرحی که خود شاه طهماسب از این بد رفتاری نوشته است ،  
 همایون امیرا طور هند در ایران ، روابط خارجی ایران در عهد شاه -  
 طهماسب : جنگ با عثمانی ، جنگ با ازبکیه ، کشتار در راه مذهب ،

## ج

حرب بساگر جیان ، جنگهای کوچک و اغتشاشات داخلی ، سیاستهای  
وحشیانه ، ضعف و عیب شاه طهماسب  
از صفحه ۸۳ تا ۹۳

شاه اسمعیل ثانی - محمد خدا بنده

افتشاشاتیکه بعد از فوت شاه طهماسب رخ داد ، سلطنت کوتاها و خون آلود  
شاه اسمعیل ثانی ، مرگ فظیح شاه اسمعیل ثانی ، سلطنت محمد -  
خدا بنده ، قتل پریخان خانم ،

شاه عباس اول

جلوس شاه عباس اول ، اخلاق سلطان محمد خدا بنده ، شاه عباس ، خطرهای  
آغاز پادشاهی شاه عباس ، صلح با عثمانی ، تشکیل طوایف شاهسون ،  
غلبه بر عثمانیان ، شرحهای خستگی آوری که مورخین ایرانی از  
جنگهای این زمان داده اند ، صفات شاه عباس و تشکیلات او ، سختگیری  
و قهاری ، حضور اجباری در امر سیاست ، شاه عباس مهربانی را با  
سختگیری آمیخته داشت ، فتوحات او ، خوشنویسان ، شعراء ، مظهریان  
و اهل نغمه و غیره ، لکه هایی که بر دامن سلطنت او افتاده است .

شاه صفی - شاه عباس ثانی

جانشینان شاه عباس اول ، شاه صفی ظالمی خون آشام بوده است  
شاه عباس «ثانی» خوب پادشاهی بود اگر در شراب افراط نمیکرد  
شاه سلطان حسین متعصب بی حال ، جلوس ، خلع ، قتل ، بهترین  
شرحیکه معاصرین راجع باین دوره نوشته اند ، الیاریوس ، پروافاقل  
دومانس ، شاردن ، شیخ علی حزین ، کرو سینسکی ، هانوی ، دوره  
اخیر سلطنت صفویه مورخین ایرانی را بنگارش تشویق نمیکرد ،  
عیوب سیاست شاه عباس ، غلبه ملاها که فرد اکمل آنها ملا محمد  
باقر مجلسی بوده است .  
از صفحه ۹۴ تا ۱۱۵

خلاصه تاریخ ایران در دو قرن اخیر

فصل چهارم

هجوم افغانها

اخلاق افغانها ، شرح افتشاش قندهار ، میرویس درمکه ، ظفر باقتن  
عاصیان ، میر محمود پسر میرویس جانشین پدر میشود ، شورشهای دیگر  
بر ضد دولت ایران ، تصرف افغان ها کرمان را ، اتحاد زردشتیان  
و افغانها ، پیشرفت افغانها بجناب اصفهان ، جنگ گلون آباد ، مشابیهت  
و بمابیت هجوم عرب و منول و افغان ، فرار شاهزاده طهماسب میرزا  
از اصفهان بقزوین ، قطع در اصفهان ، تسلیم شدن اصفهان ، استمداد  
طهماسب از روس و عثمانی ، قساوت و سفاکی افغانها ، کشتن محمود  
بازمانده گان خانواده سلطنتی را و قتل خود او بدست اشرف ، وفات  
بطر کبیر و هجوم عثمانیان بایران ، گفتگوی عثمانیها و افغانها

از صفحه ۱۱۶ تا ۱۲۵

### قیام نادرشاه

قتل فتحعلی خان قاجار، فتح نیشابور، شکست اشرف در دماغان، تغلبه اصفهان و قتل شاه سلطان حسین بدست اقامتها، شکست اقامتها در نزدیکی یرمیلیس و مرگ اشرف،

دوره نادر تا زمان قتل او در سال ۱۷۴۷ میلادی

بی لیاقتی طهماسب، پادشاهی عباس ثالث، انتخاب شدن نادر پادشاهی فتح نادر در هندوستان، طغیان رضا قلی و کورش شدنش، نظر نادر نسبت به دین، قتل نادر، هرج و مرج بعد از وفات نادر از صفحه ۱۲۶ تا ۱۳۱

سلسله زندیه (۱۷۵۰ - ۱۷۹۴)

اخلاق حسن کریمخان زند، دور قیام کریمخان، حذف شدن آزادانگان از جمع رقیبان، غلبه کریمخان بر رقیب قاجار خویش، فتح بصره بدست ایرانیان، وفات کریمخان و فرار آغا محمد خان، جانشینان کریمخان، لطفعلی خان آخرین سلطان سلسله زندیه، شجاعت و مردانگی و مصائب لطفعلی خان از صفحه ۱۳۱ تا ۱۳۷

سلسله قاجاریه ۱۷۹۶ بعد

فتحعلی شاه، محمد شاه، اسمعیلیه در قرون جدید، قتل شاه خلیل الله طغیان آقاخان، شکست او بدست بهمن میرزا و فرارش به هندوستان از راه لار، جنبش بابیه

### ناصرالدین شاه

میرزا تقیخان امیر نظام، قتل حزن انگیز میرزا تقیخان، نهضت بابیه در ۱۸۴۹ - ۱۸۵۰، گوینو، سوء قصد، جنگ ایران و انگلیس، تأسیس تلگراف، عوامل تجدید آور دیگر، قتل ناصرالدین شاه، نطفه انقلاب، سالهای پر حادثه، ابتداء و انتهای عهد ناصرالدین شاه سالهای طوفانی از ۱۸۹۱ بعد، جانشینان ناصرالدین شاه از صفحه ۱۳۷ تا ۱۵۱

## بخش دوم

### شعر فارسی در چهار قرن اخیر

#### فصل پنجم

ملاحظات کلیه راجع به شعر اخیر خلاصه ایات مذهبی نبات و تغییر ناپذیری زبان ادبی ایران، توجه به اندازه نسبت شعر، طبقات شعر فارسی

#### ۱ - اشعار طرز قدیم

انتقاد ادبی که ایرانیان از آن غفلت داشته اند، جلب کردن هندوستان



شعراى ایران را در عهد اولین پادشاهان منول ، خشکى ادبیات در قرن بیستم .

## ۲ - آیات اتفاقى یا موقعى

### ۳ - اشعار مذهبی

نمونه اشعار اتفاقى یا موقعى ، اشعار مکعبى معنشم و بیروان او ، بی اعتنائى شاه طهماسب نسبت بهداخان ، احساسات طبعیه که دراین قسم اشعار مندرج است ، اشعار مذهبی حکه بیشتر هابیهانه است عزادارى معرم در چشم اروپائیان ، توسعه روایت

### ۴ - اشعار بایه

### ۵ - تصنیف

ایرانى شجاع است ، دلیرى عرب و ایرانى ، مذهب بایى و تشیع ، اشعار بایه ، تصنیف یا اشعار معلى ، قدمت احتمالى تصنیف ، ترجمه انگلیسى دوازده فقره تصنیف - اشعار سیاسى جدید .

از صفحه ۱۵۲ تا ۱۷۰

## فصل ششم

### شعراى قبل از قاجار که بطرز

### قدما شعر میگفته اند

شیوخ فربه شاعری در ایران ، تشخیص شعراء لایق از شعراء عادی دشوار است ، محك انتخاب ، اختلافافذوق خارجیان با ملیقه اهالى بومی هاغنى ، بابافغانى ، امیدى ، اهلى ترشیزی ، اهلى شیرازى ، هلالى لسانى ، فضولى بخدادى ، وحشى باقى ، محمود قلوى بزدى ، معنشم کاشانى ، عرفى شیرازى ، اشتها عرفى و فیضى در هشتونستان و هشانى وفات فلاکت امیر فیضى ، کتابخانه فیضى ، راجع بعرفى ، اخلاق تند عرفى ، رای سفت مشرویت سفت سمیت ، مطالب گرانبهای کتاب بداونى ، سعابى استرآبادى ، نظیرى نیشابورى ، زلالى خونسارى ، ظهورى ترشیزی ، بهاءالدین عاملی ، طالب عاملی ، محبت طالب به خواهر خود ، شفائى ، میر باقر داماد ، میر ابوالقاسم فندرسکى ، ابوطالب کلیم ، محمد طاهر وحید قزوینى ، شوکت بخارى ، صائب تبریزی ، پسندیدن صائب شعر همکاران هندی خود را چند شعر منتخب از صائب

از صفحه ۱۷۱ تا ۲۰۳

### قرن هیجدهم

دومجموعه مهم که در آن عصر تالیف شده است ، شیخ علی حزین تذکره شیخ علی حزین ، تنفر شهید شیخ علی حزین از هند ، تذکره معاصرین تالیف شیخ علی حزین ، لطفعلی یکه آذر

از صفحه ۲۰۳ تا ۲۱۳

## فصل هفتم

## شعرای زمان قاجاریه

تجدید حیات شعر ، بازگشت بسبك شعرای متقدم ، اختلاف ذوق سرافان سخن ایرانی و هندی ، وصال و خانواده اش ، صله مختصر علت دیگر انحطاط قصیده سرایی ، شعرای انتقالی عهد انقلاب برای سبکهای قدیم بیم فراموشی و ترك شدن نیروود ، تذکره شعرای جدید ، مجمع الفصحاء و ریاض المارفين و ملحقات روضة الصفاء تذکره دلگشا .

از صفحه ۲۱۳ تا ۲۱۹

## شعراء

سحاب ، مجمر ، صبا ، نشاط ، میرزا ابوالقاسم قائم مقام ، میرزا تقی خان امیر کبیر ، وصال ، اولاد وصال . وقار ، فرهنگ داوری ، توصیف فرهنگ از پاریس ، قآنی ، در بنو امر حبیب تخلص داشته ، پدرش گلشن ، هنرها و عیوب قآنی ، کتاب پریشان فروغی ، تمایل بتصوف یمنای چندقی ، محتویات کلیات یمنای ، هجویات یمنای مرانی مذهبی یمنای هجو سرانی و تقدس ، سهر و هدایت و شیبانی ، دبستان جدید شعرای بعد از انقلاب ، دخو ، عارف ، اشرف ، بهار ، مرحوم ادیب الممالك ، خدمات او در روزنامه نگاری ، سنجش شاعری او

از صفحه ۲۲۰ تا ۲۴۸

## فصل هشتم

## مذهب شیعه و مقتدایانش

## مجتهدین و ملاها

مذهب شیعه ، اصل اجتهاد ، جلب کردن علوم دینی مردمان صاحب قریحه و جاه طلب را ، دست نیافتن بر روحانیون ، قصص العلماء ، علم الرجال ، مجالس المومنین ، روضات الجنات ، نجوم السماء ، كشف الحجب ، يك تذکره از شعرای شیعه ، مقایسه تألیفات مذکور ، مؤسسين فقه شیعه ، معندهای سه گانه و کتب او بهمه ، سه نفر معنده نام در قرون اخیر ، زبان عربی و سبیل تحریر کتب دینی است ، کتب شرعی در ازمینه اخیر ، قلت کتب فقهی شیعه در اوایل زمان صفویه ، دعوت علماء شیعه از خارج به ایران ، شرح حال يك نفر از طلاب علوم دینی ، قدمهای نخستین در راه تحصیل ، مشقات سفر در طلب علم ، تحصیل و مشقت ، از بصره بشیراز ، در مدرسه شیراز و نج سرما و گرسنگی ، يك معلم سختگیر ، زندگانی یکنفر طلبه در شیراز ، باملا معنده باقر مجلسی آشنا میشود ، در اصفهان رتبه مدرسی مییابد ، قدر و قیمت این شرح احوال شخصی .

از صفحه ۲۴۹ تا ۲۶۱

## مقام مجتهدین در زمان صفویه

## و جانشینان آنها

مردمان مقامی در بهشت ، فتوی ، جنبه مستحسن روحانیون ، جنبه



ناشایست آنها حد و رفتار زشت ، اخباریها و اصولیها ، قتل ژنرال روس ، آخوندهای قشری ، وسعت شرب ، آثار مکتوبه طبقه علماء ، فقه ، سؤال و جواب ، کتاب الودیعہ ، عقاید عوام شیعه ، کتاب عقاید الشیعہ ، مقدمه ، در رد عقاید باطله ، ذات وصفات ، رد بر صوفیه ، توحید صفاتی ، توحید خلقی ، رد غلات ، توحید عبادتی ، غیبت امام ، علائم آخر زمان ، قیامت صغری ، قیامت کبری ، هفت دوزخ ، پل صراط اعراف ، بهشت ، کفر و ایمان ، تقسیمات کلی افکار مذهبی ایرانیان ، تقسیمات گوینو ، مجلسیها ، علماء قبل از صفویه ، روحانیون عهد صفویه و بعد از صفویه .

از صفحه ۲۶۲ تا ۲۸۶

## فصل نهم

نثر نویسان تا سال ۱۸۵۰ میلادی

انواع نثر ، عبارات مصنوعی در کتب تاریخی ، سادگی نخستین ، فساد زبان در زمان مغولان و سایر ملل بیگانه ، بهبودی نثر در عصر اخیر ، نمونه عبارت پردازی پیوردد .

## فقه

بک طبقه پیفایده از کتب ، فقه بربان فارسی عامیانه ، خدمات مجلسیها ، تألیفات ملا محمد باقر مجلسی ، طبقه بندی کتب عقاید که بربان فارسی است ، رد بر اهل تسنن ، رد بر صوفیه ، رد بر نصاری ، رد بر شیخیه ، رد بر بابیه و بهائیه .

از صفحه ۲۸۷ تا ۲۹۵

## فلسفه

تقسیمات فلسفه ، شیعه و معتزله ، فرض فلاسفه اسلام به یونانیان ، اشکالی که در تعیین طرز و مقام فلسفی ایرانیان در عهد اخیر موجود است ، شش فیلسوف معروف ایران در ازمنه اخیر ، حکمت و کلام شیخ بهاء الدین الماملی ، معلمین او ، میرداماد ، ملاحظات عادات مگس نعل ، میرداماد از ملاصدرا محتاط تر بود ، ملاصدرای شیرازی ، تأثیر مذهب ملاصدرا در عقاید شیخیه و بابیه ، کتب عمده ملاصدرا ، بیانات گوینوار اجمع ملاصدرا ، عقیده شیخ محمد اقبال ، نفوذ شیخ محی الدین العربی ، ملا محسن فیض کاشانی ، فعالیت خارق العاده او اودر تألیف و تصنیف ، قال مناسب ، حدیث شیخ احمد احسانی به اسم ملا محسن ، غلبه ملا محسن بر شخص عیسوی ، ملا عبدالرزاق لاهیجی ، گوهر مراد ، میر ابو القاسم فندرسکی ، حاجی ملاهادی سبزواری ، آثار حاجی ملاهادی .

از صفحه ۲۹۶ تا ۳۰۷

علوم ، ریاضیه ، طبیعیہ و فنون

غریبه خفیه

تطور علوم عرب و نسبت آن با حکمت ، عربیها بر میراث یونانیان

## ح

چه افزودند ، مقام تحقیق معبدین زکریا الرازی ، انعطاط علوم پس از هجوم مغول ، علمای اسلام تاجیه پایه مطالعات شخصی داشته اند ، تحقیقات جامع راجع بشور مورچه ، علوم جدید اروپائی در ایران ، علوم خفیه .  
از صفحه ۳۰۷ تا ۳۱۱

تواریخ - عمومی و اختصاصی و معالی  
تفوق عرب بر ایرانیان از حیث تاریخ نویسی ، تأثیر مضر تاریخ و صاف  
بعضی از تواریخ معتبره عصر اخیر ، فقر اغلب تواریخ عمومی فارسی  
علامه ترقی در عصر جدید .

احوال رجال - مرگذشتبای شخصی

سفرنامه ها

مداول بودند کتب رجال فیما بین مسلمین ، انواع مختلف کتب رجال ،  
روضات الجنات ، قصص العلماء ، نجوم السماء و سایر کتب احوال علماء ،  
خطاطان ، تراجم شخصی ، سفرنامه ، بستان السیاحه ، مطلع الشمس ،  
سایر مؤلفات محمد حسن خان .

از صفحه ۳۱۲ تا ۳۲۵

## فصل دهم

ترقیات سالهای اخیر

از ۱۸۵۰ میلادی بعد

نقوذهای تجدید آور ، دارالفنون ، نمایش ، نمایشهای میرزا جعفر  
قراچه داغی ، سه نیاتر پرنس ملوک خان ، جریده نیاتر ، زمان ، عشق  
و سلطنت ، زمان تاریخی زمان کورش ، دام گستران با انتقام  
خواهان مزدك ، شرلوک خمس در ایران و عثمانی .

مطبوعات

رواج چاپ در ایران ، پنج جریده مهم در آغاز امر ، بهترین جریده  
بعد از انقلاب ، چرند ویرند ، ابتکار دعو در نظم و شر ، دوازده  
سال اخیر ۱۹۱۲/۱۹۲۳ ، ایران و آلمان ، روزنامه کاوه دوره قدیم ،  
دوره جدید کاوه ، مقالات مهمه دوره قدیم کاوه ، مقام ارجمند دوره  
جدید کاوه در ادب و انتقاد ، دوره جدید ، بعضی از مقالات مهمه  
دوره جدید کاوه ، سال آخر کاوه ، ایرانشهر ، ترجیح تعلیمات آلمانی  
بفرانسوی برای تحصیل ایرانی ، مطبوعات ایران بعد از جنگ  
بین المللی ، چاپخانه کویانی در برلن ، پایان کتاب

از صفحه ۳۲۶ تا ۳۴۴

بیاد محبت‌ها و بنشان  
تشراتی که به مادر  
خود هدیه‌ام این کتاب  
را بوی تقدیم میکنم  
برون

همانم که در آء-وش برداشتی  
نبودت ز من هیچکس پیش پیش  
دلم آشکار و نهان با تو است  
یوسف و زلیخای فردوسی

همانم که از چشم نگذاشتی  
گرامی ترن بودم از جان خویش  
مرا هوش و جان و روان با تو است

پستان بدهان گرفتن آموخت  
بیدار نشست و خفتن آموخت  
بر غنچه گل شکفتن آموخت  
تا شیوه راه رفتن آموخت  
الفاظ نهاد و گفتن آموخت

که بوند مرا چو زاد مادر  
شب بر سر گاهواره من  
لبخند نهاد بر لب من  
دستم بگیرفت و پایا برد  
یک حرف و دو حرف بر زبانم

پس هستی من ز هستی اوست  
تا هستم و هست دارمش دوست

## دیباچه

در تاسستان ۱۳۰۴ شمسی جناب آقای علی اصغر حکمت وزیر معارف که در آن زمان ریاست اداره تفتیش کل معارف را عهده دار بودند در نظر گرفتند که دوره تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد برون انگلیسی بفارسی نقل شود پس سه تن از فضلا را بترجمه سه جلد نخستین و نگارنده را ترجمه جلد چهارم ترغیب کردند از آنکه این ضعیف از آغاز آشنائی با امور ادبی شوقی فرادان بتحقیق احوال شعرا و ادباء داشتم و از نقص و عیب تذکرها کاملاً مطلع و متأسف بودم این دعوت را بحسن قبول پذیرفته برخی از ایام عمر را در ترجمه این کتاب صرف کردم و ذرات معارف در همان اوقات ( ۳ مرداد ۱۳۰۴ ) ناعه به پرفسور برون نوشته و او را از انجام یافتن دوره کامل تاریخ ادبیات تبریک و تحسین گفته برای ترجمه رخصت طلبید پرفسور در پاسخ شرحی مبتنی بر اجازه ترجمه و جرح و تعدیل و افزایش و نقصان نوشته است چو آخرین مکتوبی است که پرفسور برون بایران فرستاده است عیناً نقل میگرد

پانزدهم ايلول ۱۹۲۵

### جناب وزیر اجل اکرم

تسلیه اینکه آن دریر معارف پرفسور کالات پناه الان زیارت گردید و باعث کمال امتنان و تشکر شد هر چند آن چهار جلد که در این بیست سال گذشته در تاریخ ادبیات ایران تألیف بوده ام بی هیچ وجه لایق ترجمه بزرگان فارسی میدانم البته هر گاه رای عالی آن معارف پناه بر آن قرار گرفت باعث کمال افتخار و انتهای کرده ولی خود را مظهر صرب‌النسلی که داریم ( در مملکت کوران مرد يك چشم بیناست ) میدانم هر گاه معلومات مجلس در خصوص ادبیات ایران در رنگستان مد باشد هیچ دخلی بمعلومات علیه و ادباء ایران ندارد بلکه هر چه حاصل کرده ام اراشان کتباً یا شفهاً حاصل کرده ام و خوشه چین خرمن ایشانم مثل آنچه شیخ مفرماید .

کمال همتش بر من اثر کرد و گریه من همان خاکم که هستم  
 مهیاں مجلس هرگاه یکی از اکابر ادبی ایران کتابی در ادبیات ایران  
 تألیف فرماید میبایست بر اصول جدید و تنقید و تنقیح و تنقید فایده‌اش بسیار  
 بیشتر خواهد شد خصوصاً از برای اهل فرهنگستان و خصوصاً در شماره  
 آتی به مطلق مابین همه اخیر باشد ولی پرواضح است هرگاه رأی عالی  
 بر ترجمه کتاب این بنده فانی قرار گیرد تا هر چه مترجم لازم داند از  
 اصلاح و تقلیل و تزئید باعث کمال افتخار معاصر باشد

می‌فرم دارم که پای مبلغ را حضرت شاه سلیمان مرسوم  
 می‌ترسم از ریشخند رباعین که غار مهیلاں بیستان مرسوم  
 مختص دعا گو ارادت شعار - ادوارد پرون

چهار ماه بعد از این تاریخ آن دانشمند ایران دوست در روز ۵ ژانویه  
 ۱۹۲۶ میلادی مطابق ۱۸ دیماه ۱۳۰۴ وفات یافت و همه ایرانیانی که از خدمتش  
 آگاه بودند قرین حزن و اندوه شدند انجمن ادبی ایران بنا بر پیشنهاد آقای حکمت  
 مجلس سوگواری خاص ترتیب داد چند تن از شعرا و فضلا مقالات و اشعاری حاکی  
 از شرح حال و اظهار حقشناسی قرائت کردند که همه آنها را مجله تعلیم و تربیت در  
 رساله جداگانه طبع و نشر کرد و عکس آن مرحوم را نیز بعنوان یادگار فضلا  
 هدیه فرستاد

سازی نگارنده پس از چند ماه ترجمه کتاب را به وزارت معارف تسلیم  
 کرد که وسایل طبع آنرا فراهم کند لیکن نظر متغیر شغل جناب آقای  
 حکمت این نسخه در طاق نسیان و زاویه فقدان ماند چنانکه متجاوز از ده سال  
 کسی را بر وجود آن وقوفی و در استخراج آن از مخازن وزارت خانه میلی نبود  
 چون مقام وزارت معارف به آقای حکمت تفویض گردید ایشانرا دریغ آمد  
 که چنین رنجی بی‌امر ماند و با اینکه سه جلد مقدم ترجمه نشده بود از آنجا که  
 قسمت های کتاب استقلال داشت نگارنده را بطبع دفتر جلد چهارم تشویق و  
 مدد فرمودند.

(۱) در خلال این احوال یکی از فضلا موسوم بسیف پور قاطبی که از این ترجمه  
 آگاهی داشت قسمی از این کتاب را در استهبان بطور غلامه ترجمه و در ۶۸ صفحه کوچک  
 انتشار داده است و حاوی نکات خوب مخصوصاً فهرستی از مؤلفات پرون است

راقم بطور آن نسخه را بار دیگر مورد دقت قرار داد و بنا بر سهارش و اجازه مرحوم برون در جرح و تعدیل آن کوشید مطالبی که برای خوانندگان خارجی سودمند و تازه و برای ایرانیان توضیح واضح و تطویل بلاطایل بود حذف کرد و هر جا توضیحی ضرورت داشت بیفزود و ذیلی مشتمل بر احوال شعراء و اسامی مؤلفات این عصر بر کتاب الحاق نمود تا فایده آن تمامتر باشد با اینکه برای تاریخ ادبیات فارسی تا حال کتابی باین خوبی و صحت و با این نظم و ترتیب و استقصا و انتقاد نگارش نیافته است بطوری که خود مؤلف نیز توجه داشته خالی از نقص نیست زیرا که احوال بسیاری از علما و فضلا و گویندگان مسلم را متعرض نیست من جمله محمودخان ملک الشعراء و سروش و فتح الله خان شیبانی که در عهد خود اشعر شعراء بوده اند و نیز بسیاری نکات راجع بسر گذشت شعراء عهد صفویه را محض اختصار حذف نموده است نگارنده در نظر داشت که در حدود امکان در ذیل صفحات یا در دنبال فصول این افتاده ها را ضبط کند و بعضی مطالب را توضیحی کافی تر بدهد مخصوصاً پس از دست یافتن به سه تذکره مبسوط خطی که مرحوم برون از آنها ذکر نکرده است یکی تذکره نصر آبادی و دیگر تذکره خلاصه الافکار تألیف ابوطالب و دیگری تذکره خوشگودرین چند کتاب مطالب بسیار راجح با کثر شاعران این کتاب دیده شده که قابل الحاق بود اما به دو ملاحظه خودداری کرد یکی بزرگ شدن کتاب دیگر مبدل شدن هیئت و نظم که مؤلف بآن داده بود زیرا که در اکثر موارد فرع زیاده بر اصل میشد و تا این درجه تعبیر و تعریف شایسته نبود پس آن بسادگنها را کنار گذاشت و تذکر ضروریات اکتفا کرد.

امید است که این زحمات در خدمت صاحب نظران موقع قبول یابد و در نقایص آن بدیده اغماض بنگرند چون دوستان مهربان آقایان محمد مهران و یعقوب ابوار در پاکتویس و اصلاح و تهیه فهرست این کتاب بذل همت و صرف وقت کرده اند در این جا از زحمات ایشان سپاسگزاری می کنم.



### شرح حال پروفیسور برون

استاد علامه آقای محمد بن عبدالوهاب قزوینی را در شرح احوال پروفیسور برون معالانی است که در سال چهارم مجله ایران شهر درج شده است از آنجا که آگاهی آن دانشمند بر احوال برون دقیق تر و مستقیم تر از هر کسی است بهتر آن داشتیم که از میان منابع مختلفی که در دست است بیانات ایشان را با اختصاری که مناسب مقام باشد زیر این مقدمه قرار دهیم

«گمان میکنم کم کسی از ایرانیان باشد که استاد برون را نشناسد زیرا که خدمات او نسبت بایران منحصر بآثار ادبی او نبود در عالم سیاست نیز خدمات شایان وطن نمود از ابتدای مشروطیت (۱۳۲۴) الی شروع جنگ عالمگیر (۱۳۳۲) رحمانی که او در طرفداری از ایران در اروپا کشید و مجاهداتی که در اثبات حقانیت ایران و اعتراض بر ضد سیاست بیگانه‌گرا نمود از نشر مقالات در جراید و تألیف کتب و رسائل و دادن کفرانسیها و ملاقات با رجال و وزراء فی الواقع بسیار کردنی نیست معینده من از ابتدای افتتاح روابط مطبوعاتی ایران و اروپا از يك قرن سابقین طرف هیچکس از اروپائیا این اندازه شهرت و نام نیک در ایران بهم نرسانیده و این درجه احلاس و محبت عموم ایرانیان را بخود جلب نکرده است.

اما خدمات ادبی آن مرحوم را بجز آن میتوانم سوگند بخورم که ما این جمع مستشرقین اروپا و امریکا هیچکس این همه زحمت در این راه نکشیده است و يك عمر تمام را از هجده سالگی تا آخرین دقیقه حیات شصت و چهار ساله خود بدون خستگی و اتمام قوای معنوی و مادی خود صرف احیای آثار ادبی ایران نکرده است و این همه مساعدات مالی برای طبع و تصحیح کتب نفیسه فارسی از کیسه شخصی خود بخود هموار نموده است و مخصوصاً هیچکس بادییات و ذوقیات و معنویات ایران یعنی با فکر حکما و شعرا و عرفا و از باب مذاهب آن مملکت این اندازه محبت خاص و عاری از هر گونه شوائب و اعراض سیاسی و جاهی و مالی نورزیده است.

فی الواقع وجود مرحوم براون برای ایران يك نعمت خدا داد و يك كج د آورد بود آنچه عجب تر از این كه يك مردی از يك ملت اجنبی بآن هم ارا عظم

علماء و نویسندگان آن ملت در تمام مدت عمر خود طرفداری از ملت و مملکت ما نمایند و محض خاطر ما با ملت و مملکت خودش طرف شده باشد!

سرای اطلاع از شرح حال آن مرحوم از اوایل عمر تا سال ۱۸۸۷ - ۱۳۰۵ هـ ق. که سال سفر اوست بایران در سن ۲۷ سالگی رجوع شود بمقدمه کتاب «یکسال مابین ایرانیان» تألیف خود او که کتبی بسیار جذاب و دلکش است<sup>۱</sup>

برای تصور اجمالی از جنبه ادبی حیات آن مرحوم باید نظری افکند بمؤلفات جلیله عظیمه در این رشته که عده آنها ۱۲ کتاب بزرگ و ۲۲ رساله است<sup>۲</sup> و شاهکار آنها کتاب «تاریخ ادبیات ایران» است در چهار جلد و این کتاب مهم در خصوص ادبیات زبان ما نه تنها در اروپا بلکه در باب خود بگانه و منحصر بفرد است و هیچکس از مستشرقین قبل از او مثل آن با قریب بآن تألیف ننموده است بلکه مابین فارسی زبانان تاکنون کتبی باین علم و ترتیب عجیب و ما این بسط و تفصیل حاوی

(۱) اسم این کتاب با انگلیسی A year amongst the Persians بری تکبیر مطالب فوق ستاری چند از کتاب مذکور و حایر آثار او در سانات آغای قزوینی میافزایم بر دستور ادوارد گراویل برون او مردم فیو کاسل اسکاتلند بحرین باعوب برون صاحب کارخانه کشتی سازی بود در ۷ فوریه ۱۸۶۲ (۷ شعبان ۱۲۷۸ هـ ق.) متولد پس از فراغ از تحصیل دبستانی بآموختن علم طب پرداخت و قصدش این بود که دارالطبیه وارد اشون نمائش شود که در آنوقت با روسیه نزاعی جنگ داشت زیرا که هم برآون در جنگ کریمه در خدمت نظام عثمانی بود و از روسهای نزاعی تنفر داشت

برآون بهین نظر زبان ترکی را آموخت ولی بزودی دریافت که محتاج عربی و فارسی هم هست پس در نزد دانشمندی موسوم بحجه باقر یوانانی شروع بتحصیل فارسی کرد این شخصی در لندن مشغول تبلیغ دین اسلام بود برآون در مجلس درس تفسیر قرآن مؤلفانی حضور یافت از فارسی عربی را نیز آموخت و معلم عربی دارالفنون کسریج شد و مسافرتی اسلامبول کرد و در ۱۳۰۵ هـ ق بایران سفر نمود یکسال در کرمان و یزد و سایر شهرها ساکن شد و با همه طبقات و فرقه های دینی آمیزش گرفت در کرمان مدتی در حائفاء درویشان اقامت کرد در طهران بتحصیل حکمت و تصوف پرداخت معلم او درین فنون میرزا اسدالله نامی بود (مترجم)

(۲) مؤلفات سیاسی او و مؤلفات راجع بپایه و متون فارسی که تصحیح و طبع کرده در این حساب داخل نیست فقط کتب و رسائل ادبی او مقصود است



پروفسور ادوارد بیرون در لباس ایرانی  
عکس از کتاب: • آملی حسین نسری اعرار

این همه اطلاعات مهمه نادره که نتیجه چهل سال زحمت و تتبع است بظهور بیامده است  
 و اصلاً این نوع تألیف متنوع محیط که در آن واحدهم تاریخ است هم رجال و هم ادبیات  
 هم تذکره الشعراء و هم معجم الادباء و هم منتخب الاشعار و هم جامع الحکایات و هر از  
 معاصرین و مرایای دیگر مابین ما تا کنون مرسوم نبوده است و البته شایسته است که این  
 کتاب با اندکی جرح و تعدیل بفارسی ترجمه شود تا نمونه از وضع تاریخ ادبیات ویرسی  
 طرز اروپا بدست مردم ایران بیاید ( مقصود از اندکی جرح و تعدیل این است که  
 بعضی مطالب واضحی که فقط برای اطلاع اروپائیان لازم است ولی برای ایرانیان از  
 قبیل توضیح و اضحات است در ترجمه فارسی باید از آن حذف شود مثل تفسیر سیمرغ  
 یا مار ضحاک یا شب قدر یا گرگ دهن آلوده و یوسف ندیده و امثال ذلك و از آن طرف  
 ترجمه حال بعضی از علماء و ادباء و شعراء که بواسطه دسترسی نداشتن مؤلف در اروپا  
 بکتاب رجال حاوی شرح حال آنها یا تدوین آنها در این کتاب مذکور نیست باید  
 بر آن افزوده شود و این نوع سقط ها مخصوصاً در جلد چهارم که در خصوص اضلاع  
 متأخرین و معاصرین است فراوان است) اما در خصوص فعالیت سیاسی آن مرحوم در  
 مدت هشت ساله ۱۳۲۴ - ۱۳۳۲ که اوضاع مضطرب ایران فکر او را مشغول داشت  
 چون در خاطرها است از تفصیل چشم می پوشد در کتاب نویس در این زمینه از خود  
 یادگار گذارده است یکی «انقلاب ایران» دیگر «مطبوعات و اشعار حدید ایران»  
 بعلاوه چندین رساله جداگانه که اسامی آنها در فهرست مؤلفات آن مرحوم که خود  
 او در سنه ۱۳۴۲ بطبع رسانیده مذکور است.

اما در خصوص تحقیقات راجع بیابیه باید رجوع کرد بمؤلفات مشهوره او در  
 این موضوع که چگونه ابتداء کنجکوی او در این راه از مطالعه کتاب کمت دو گوینو  
 Comte de Gobinau بحرکت آمد و جداً در این راه دامن بر کمر زد ابتدا در اثناء  
 سفر در ایران مابسیاری از اتباع این مذهب آشنائی پیدا کرد سپس در ۱۳۰۷ هجری  
 قمری رفت و ملاقات میرزا یحیی معروف بصبح ازل و میرزا حسینعلی معروف به بهاء الله  
 میل آمد و با خواص و مطلقین این طایفه مکاتبه کرد و بخواهش و نوید و پول کتب و  
 رسایل و اسناد و اوراق آنها را بدست آورده و موفق گردید که دنباله تحقیقات کتب  
 دو گوینو را که بسال ۱۲۶۹ ه. ق. ختم میشود تلزمان خود امتداد بدهد

کنت دو گوینو از نویسندگان بسیار مشهور فرانسه است و صاحب تألیفات کثیر در مواضع فلسفی و اجتماعی و مذهبی و تاریخی و غیره و مؤسس طریقه مخصوصی است از فلسفه تاریخ معروف به گوینیسم که مخصوصاً در آلمان پروان زیاده دارد وی در سنوات ۱۲۷۱-۱۲۸۰ بسمت نیابت اول و وزیر مختاری فرانسه در طهران اقامت داشته است چون بعد از قتل باب ویش از ظهور اختلاف مذهبی بین این طایفه در طهران بوده اطلاعات مهمی در کتاب خود جمع کرده است استاد براون تحقیقات او را تکمیل و تصحیح کرد و بیفرضانه در مقابل انظار عالیشان نهاد در این باب مؤلفات معروف او از قرار ذیل است .

ترجمه مقاله سیاح باحواشی بسیار مفصل؛ ترجمه تاریخ جدید تألیف میرزا حسین همدانی، بعضی اسناد راجع بیایه، نقطه الکاف تألیف میرزا جانی کاشانی ب مقدمه فارسی مبسوط .

اما سایر احوال آن مرحوم بطور اجمال عرض میکنم اگر چه سعادت در این نیازمندی موهومی است ولی اگر در این عمر کوتاه چند روزه سعادت اضافی ونسی برای کسی توان فرس نمود می توان گفت که آن مرحوم سعید بود و جمیع با اغاب موحیات سعادت در شخص او جمع بود

یکی آنکه مزاجی سالم و بنیه قوی داشت و اگر حادثه غیر مترقبه وفات زوجه اش در میان نمیا آمد شاید سی چهل سال دیگر عمر میکرد دیگر آنکه هم شخصاً متمول و باثرب بود<sup>۱</sup> هم حقوقی که از وظیفه تدریس دارالفنون کسب ریج عاید او میشد فوق کفایت بود دیگر آنکه در تمام عمر خود کار میکرد عیش و بطال و تنبل نبود کاری هم که انتخاب کرده بود کاری نبود که برخلاف تمایل طبیعی خود برای کسب مهش بر خود تحمیل کرده باشد و چون شخصاً متمول بود هیچ مامی برای او در وسط دادن مقصود و تحصیل کتب نفیسه و نویسانیدن نسخهها و طبع و نشر مؤلفات در بی نبود هر طور آرزو میکرد پیش میرفت در وسط راه بواسطه فقدان وسایل

(۱) در وصیت نامه خود مقرر داشت که دوهزار لیره بدو رسد پامروک که در آنجا تدریس میکرد بدهند و همین مبلغ را هم بدارالفنون کسب ریج هدیه داد که صرف وسط و نشر در آن وادیات فارسی و عربی کنند و کتب نفیسه نادره بشرک مجموع دارائی بر مود براون معادل ۱۶۶ هزار لیره انگلیسی تقویم شده است

هادی معطل نمی‌ماند

دیگر آنکه یکی از بزرگترین اعمال او تألیف تاریخ ادبیات ایران بود که میخواست در ایام حیاتش با تمام برسد این کتاب مهم که مدت تألیف آن قریب سی سال طول کشید در ایام حیاتش به انجام رسید و عجب اینست که جلد آخر آن کتاب فقط یکسال و نیم قبل از وفات او از طبع خارج شد.

و نیز چون یکی دیگر از اسباب سعادت انسان عشق است خداوند این سعادت را هم برای او فراهم آورد و در سه ۱۳۲۴ هـ. ق. دختری از خانوادۀ های نجیب کمبریج را که مدت‌ها قبل از ازدواج طرف تعلق خاطر او بود به‌جایۀ نکاح در آورد و از این تاریخ بعد موجبات خوش بختی تکمیل شده بود از سرپای و جود او خوشی و مسرت می‌بارید.

از صفات مختصه آن مرحوم یکی پشت کار فوق‌العاده عجیب او بود گویند خداوند حس خستگی در نهاد او خلق نکرده بود پرکارترین و پرشورترین جوانان را از میدان بدر میکرد و عموماً تا یکساعت بعد از نصف شب کار میکرد و صبح نمیدانم کی برمیخواست ولی همیشه ساعت هشت سرور و شسته و لباس پوشیده و هادت انگلیسان ریش و سیل تراشیده سرپا بود و مشغول کار و تدریس و غیره میشد و هر هیچ نفهمیدم که شخص هر قدر قوی بنیه و سالم المزاج باشد و هر قدر هم شوق بکار داشته باشد آخر چطور میتواند این همه کار کند ؟ و این همه جبر بنویسد این همه آثار از خود بیادگار بگذارد عدد تألیفات او چه تألیف و چه ترجمه کتب فارسی ۱۷ عدد است و عدد رسائل او ۴۲ عدد و عدد دیباچۀ هائی که بزبان انگلیسی بر کتب فارسی با عربی که با اهتمام دیگران بطبع رسیده الحاق نموده است ۱۳ عدد است و مجموع صفحات این مؤلفات ۹۳۱۸ صفحه است که با تمام از آنست که قلم شخص اوست بدون معاونت دبیرانشری جمیع امور را شخصاً متکفل میشد فقط در این سنوات اخیر روحه اش در تصحیح نمونه‌های چاپی با کمک میکرد.

اما کتب فارسی که تصحیح و طبع نموده است دو عدد است یکی تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی دیگر جلد دوم لباب الالباب عوفی اما جلد اول لباب الالباب چون تصحیح راقم این سطور است درین حساب آورده نشد و همچنین متن مقاله سیاح



زمتن تاریخ گزیده که هر دو چاپ عکس است و تصحیحی در آنها بعمل آورده نشده است و بر کتاب نقطة الکاف زیرا که طبع و تصحیح آن به اهتمام یکی از دوستان آن مرحوم که ملاحظاتی از او خواست نمود که از اسم مصحح سکوت ورزیده شود و بنام همان مرحوم تمام شود و همچنین کتبی که بتصحیح بعضی از شاگردان یا دوستان او جمع رسیده و فقط يك ديباچه انگلیسی بر آن افزوده درجسلب آورده نشد آن مرحوم طبع آن کتب را بعضی خود بعهده گرفت و بعضی را بمخارج ( اوقاف خیریه کتب ) که خود او رئیس امنای آن اوقاف بود بطبع رسانید .

دیگر از مختصات آن مرحوم حافظه عجیب او بود به علاوه یونانی و لاتینی و فرانسه و آلمانی سه زبان شرقی اسلامی یعنی فارسی و عربی و ترکی را در نهایت خوبی میدانست هم علماً هم عملاً آن سه زبان را در کمال خوبی و تسلط حرف میزد و مینوشت زبان فارسی مثل زبان مادریش شده بود آنقدر اشعار و امثال و کلمات قصار از این سه زبان در حفظ داشت که کمتر ادبی بیای او میرسید بواسطه کثرت قرائت کتب و سفرهای زیاد حکایات نادره بسیار دلکش در حفظ داشت که از مجالست او شخص سیر نمیشد در شرح حال هر شاعری یا حکیمی یا در ذکر وقایع تاریخی هر عصری فقط حکایات و حوادث بسیار متع را که جنبه دلکشی یا مضمون بدیعی یا حادثه عربی در بر داشت منعرض میشد باقی حکایات داستانی معمولی را حذف میکرد .

مرحوم برون قطع نظر از مهارت در السنه شرقیه در زبان انگلیسی نیز از نویسندگان بسیار خوب محسوب میشد کتاب فروشان بمست مخارج کتب او را تقبل میکردند و نفع میبردند و جهة اصلی آن مرحوم این بود که ادبیات ابرائی را بمعموم اروپائیا شناساند نه منحصرأ بزمرة محدود علماء و مستشرقین اینست که هیچوقت تألیفات خود را در دایره تنگ کتب علمیه فنیه خالص محصور نمینمود و میگفت انسان باید از ثمره زحمات خود عموم نوع بشر را بهره مند نماید و زکوة علم را به مستحقین آن که طبقه متوسط باشند برساند و الا علماء و فضلاء که خود در علم اعمیاء اند محتاج بزکوة نیستند این نکته نیز قطعاً یکی از اسرار اشتهار کتب آن مرحوم است

طبع شعر عالی بزرداشت چنانچه بسیاری از اشعار فارسی را عیناً بشعر انگلیسی ترجمه کرده است و مطبوع شده است.

دیگر آنکه آن مرحوم خیلی دست و دل باز بود و در اعانت بفقرا و مستحقین اره‌مات و منهب خودداری از دادن پول یا پیدا کردن کاری یا واسطه شدن پیش کسی کویاهی نمیمود اره‌ر کتاب که چاپ میشد مبلغ کثیری مجاناً برای عموم فصای عرب و شرق مبرسناد و همیشه میگفت غرض اصلی از نشر کتب رسیدن آنهاست بدست اهل فضل و افتخار محتاجین بآن کتب له‌چیز دیگر

اماذوق و حساسیت طبع و لطف مشرب اظهر صفات اوست و در سراپای وجودش هفتون شهر ردوقیات بود اغلب شاهکارهای ایرانی و عرب را از برداشت تمام حافظه‌ها من‌الهدوالی‌المختم حفظ بود قسمت عظیمی از اشعار خوب ایرانی را بشعر انگلیسی ترجمه کرده و از این راه بزرگی روح ایرانی و دقت افکار و احساسات ایرانیان و خدماتی را که شعراء و حکماء و علماء ایران بمضویبات نوع بشر کرده اند همه را در اروپا شناسانیده و با آن زبان شیرین و قلم سحرآمیز خود منتشر کرده است.

مقالات استاد فاضل آقای قزوینی در شرح حال برون بسیار مفصل است و نقل همه آن در این مقدمه دشوار هر کس نمونه از بیان شیرین و حساسیت و دقت نظر استاد را بخواهد بر اولایم است که عین آن مقالات را بخواند از جمله مطالبی که بنظر این ضعیف باید افزود ذکر مجموعه خطابه‌های برون است در باب طب عربی که احوال چند تن از پزشکان نامدار ایرانی را بیان کرده است دیگر اینکه در هنگام شصت سالگی برون ۴۳ نفر از مستشرقین اروپا و جمعی از مشاهیر فصای ایران برای قدردانی از خدمات او مقالات و رسالاتی نوشته در کتابی فراهم آوردند و در روز عید تولد او هدیه فرستادند و برون در مکتومی که بتاريخ ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ نوشته و آقای قزوینی آنرا نقل کرده است راجع باین قدردانی چنین مینویسد.

« در این اواخر بعضی از اکابر و مشاهیر ایران بمناسبت داخل شدن منحصراً در سال شصتمین عمر خود (در ۷ فوریه ۱۹۲۱) یعنی گذشتن از پنجاه و سه سالگی

نبریکنامه یا مديحه بخط بسیار قشنگ یعنی بخط عماد الکتاب<sup>۱</sup> که بیچاره از قراری که نوشته است چهار سال در حبس بوده است در قوطی نقره با کتاب مناسبی و دیگر یک قالی بسیار خوب کاشانی بطریق ارمغان و یادگار به منخلص فرستاده بودند این اطاع و مهربانی از طرف اشخاصی که بعضی از ایشان را شخصاً هم می‌شناسم حیای بر من اثر کرد و حجالت میکشم که این خدعتهای جزئی را که بایران کرده ام باین درجه تقدیر فرمایند ولی حقیقه از هیچ شرفی که در مده العمر حاصل شد ایام در تاخر و انتهای مکرده ام که از این . و نمیدانم بچه زبان یا بچه وسیله بتوانم چنانکه باید و شاید از عهده شکر این نعمت کبری بدر آیم .

خرداد ۱۳۱۶      رشید یاسمی

(۱) حسین بن محمد حسین قزوینی ملقب بعماد الکتاب از استادان معروف خطوط شگانه (ثلث رقاع نسخ، تعلیق شکسته . نستعلیق) بود از آثار او شاهنامه امیرنهادری و حساب ، الاشراف و دوره رسم البثق است اکثر کتبه های دولتی خاصه مدارس بخط او است بهترین نمونه کتبه نویسی او خطوط آرامگاه فردوسی در طوس است در ۱۶ تیر ۱۳۱۵ شمسی در سن ۷۳ سالگی در طهران درود حیات گفت در ۱۱ سال آخر عمر است فرمان نگاری و سر مخصوص شاهنشاهی داشت قصیده که برای پرنسور بیرون فرستاده و یکی از اسباب رهایی او از زندان شده است دو سال چهارم ابرانشهر درج است . بیرون در سن ۱۹۶ این کتاب تجبیدی شایان از او نبوده است .

# مقدمه مؤلف ۱

این جلد حاتمه و طیفه محسوب میشود که متجاوز از بیست و دو سال ب انجام دادن آن همت گماشته ام جلد اول در ۱۹۰۲ و جلد دوم در ۱۹۰۶ انتشار یافت جلد سوم که عنوانش «تاریخ ادبیات ایران در زمان سلطه قاجار» است چهارده سال بعد نشر شد و این کتاب که از چهار قرن اخیر (۱۵۰۰ - ۱۹۲۴ میلادی) بحث میکند جلد چهارم محسوب است

هر چند نمیتوانم این جلد را از حیث شکل ظاهری و فواید معمولی بر سه مجلد پیشین ترجیح بدهم و هر چند از نقایص آن کاملاً آگاهم معدلتک بیش از آنها حاوی نکات و اطلاعات تازه و جامع تحقیقات و تفحصات مبنکر است

در اروپا و قسمت اعظم ترکیه و هندوستان مشهور است که ادبیات ایران بشمار انحصار دارد و فقط همین نوع از آثار ادبی ایران شایسته توجه است و نیز گویند که از عهد جامی تا حال شعری که لایق خواندن باشد در ایران سروده نشده است این عقاید موجب شده است که کسی نگارش تاریخ ادبیات ایران در چهار قرن اخیر همت نگماشته و اکثر کتب فارسی که منبع این اطلاعات شمار است چاپ نشده مانده است

باری نگارش این کتاب لذت بخش و اتمام آن موجب حرسدی و سپاسگراری است لغزشها و نقایص آن چون باعث انتقاد و محرک حسن کجکاوای و تعجب میشود خود وسیله افزایش اطلاعات است اگر درین تألیف خطائی رفته باشد انتقادات مصلحانه دانشمندان صلاحیت دار را بر مدح و تقریظی که مرا خواهان و دوستان غیور از روی بی بصیرتی بکنند ترجیح میدهم و سمدی فرماید

کعبت ادنی یامن بعد محاسنی      علانیتی هذا و لسم تدر باطنی

ادوارد . برون

۱۲ جون ۱۹۲۴

# فصل اول

## ملاحظات کلیه راجع بسلسله صفویه

اهمیت تاریخی  
سلسله صفویه

ظهور سلسله صفویه در ایران در آغاز قرن شانزدهم میلادی، نه فقط برای مملکت ایران و همسایگان او بلکه عموماً برای اروپائیز، واقعه تاریخی بسیار مهمی محسوب میشود. این ظهور نه تنها نشانه برقراری شاهنشاهی ایران و تجدید استقرار ملت ایرانی است که مدت هشت قرن و نیم چون آفتابی در کسوف بود، بلکه علامت ورود این مملکت در مجمع ملل و منشأ روابط سیاسی است که هنوز هم تا درجه مهمی پایدار میباشد. مستر ر. ج. واتسن Mr. R. J. Watson که کتاب خود را موسوم به تاریخ اجمالی ایران از آغاز قرن نهم تا سنه (۱۸۵۸) از این عهد شروع میکند با اهمیت آن کاملاً پی برده است: زیرا که فی الحقیقه این زمان عصر انتقال از قرون وسطی است بقرونیکه نسبت میتوان آنها را از قرون جدید نامید. غلبه عرب در اواسط قرن هفتم میلادی دین زردشت و سلطنت ساسانیان را برانداخت و تا نیمه قرن سیزدهم که خلافت عربی بدست لشکر مغول زوال یافت، این مملکت را ولایتی از ولایات حلیفه ساخت. راست است که قبل و بعد از این واقعه سلسله های مستقل، یا نیمه مستقل، در ایران سلطنت داشته اند، لیکن آنها نیز اکثر از نژاد ترك یا تاتار بوده اند. مانند غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان و خاندان چمگیز و تیمور، و اگر سلسله ایرانی الاصلی مانند آل بویه موجود بوده فرمایش فقط بر قسمتی از کشور قدیم ایران جریان داشته است. سلسله صفویه بود که ایران را بار دیگر «ملتی» قائم بالذات، متحد، توانا و واجب الاحترام ساخت و نفور آنرا در ایام سلطنت شاه عباس اول (۱۵۸۷ - ۱۶۲۸ م) به حدود امپراطوری ساسانیان رسانید. در عهد این پادشاه پایتخت از قزوین باصفهان انتقال یافت و این شهر بسر طبق ضرب المثل ایرانیان نصف جهان گشت و بر حسب قول

دون خوان Don Juan مدیومندو نامیده شد Medio mondo از بسیاری عمارات با شکوه و صنعتگران چیره دست و آمد و شد بازرگانان که از دیار بعید آنجا روی میآوردند و هیئت های سیاسی که ته تنها از هند و ترکستان و عثمانی اعرام میگشتند بلکه تقریباً از کلیه ممالك اروپا از روسیه تا اسپانیا و پرتغال مأموریت مییافتند اصفهان شایسته این لقب بود.

با وجود اهمیت و کثرت مواد مفیده هنوز تاریخ<sup>۱</sup> کامل و صحیحی از سلسله صفویه به تحریر نیامده است. شرحهای معمولی که سرجان ملکم و سر کلماتز مرخام، در تاریخ ایران خود، از این زمان داده اند، از حیث وسعت غیر کافی و از لحاظ تفصیل ناصحیح، و مبنی بر مواد محدودی است که بهیچوجه دارای صحت و اصال است نیست. کثرت و تنوع مواد و فقدان وسائل برای بدست آوردن غالب منابع مهمه اطلاعات و مخصوصاً اختلاف و تعداد السنه که کتب مربوطه بآنها نگارش یافته است موایع و عوائق عظیمه در راه شخصی که در صدد نگارش شرح صحیحی از این عهد بر آید ایجاد مینمایند. چهار سند بسیار مهم فارسی که در قسمت اول این عهد یعنی تا وفات شاه عباس اول، برشته تحریر در آمده بقرار ذیل است:

صفوة الصفا که شامل شرح احوال شیخ صفی الدین مرشد معروف قرن سیزدهم و سر سلسله و جد اعلاى خاندان صفویه است. نسب نامه سلسله صفویه که حاوی ترجمه گرانبهای از بزرگان قدیم خاندان مذکور است و مندرجات آن در جای دیگر بنظر نمیرسد، احسن التواریخ که در (۱۵۷۷ م) یکسال پس از وفات شاه طهماسب با تمام رسیده و حاکی از وقایع ایام دولت این پادشاه و پدرش شاه اسمعیل مؤسس سلطنت صفویه است، و تاریخ عالم آرای عباسی که تذکره مفصل و مبسوطی است از دوره چهارماداری شاه عباس اول. هیچیک از این چهار کتاب<sup>۲</sup> بطبع نرسیده و حتی ترجمه

فقدان تاریخ  
کافی و کاملی از  
سلسله مذکوره

چهار منبع مهم  
فارسی که بطبع  
نرسیده است

(۱) از تاریخ ذیقیت کروسینسکی Krusinski و هانوی Hanway که راجع به دوره آخر سلطنت صفویه است در فصل سوم صحبت خواهیم داشت (۲) پس از تحریر این دست بستی از مکاتیب ایرانی نسخه دلیگیری از صفوة الصفا که در بستی چاپ سنگی شده است برای من ارسال داشت



نشده است<sup>۱</sup> و باستانی عالم آرا مابقی بسیار کمیاب هستند خیلی سعادت‌مدم که دو نسخه از نسب نامه و عالم آرای عباسی که سابقاً بحر حوم سیرالبرت هونم شیندلر ملحق داشته بدست آورده ام و از لطف بی پایان هستر ۱۰ ج. ۱۰ الیس منت دارم که نسخه خطی در کتاب دیگر را تحت اختیار و مطالعه اینجانب گذاشته اند

هر چند مورخین از منتهی اخیر که تاریخ عمومی ایران را نوشته اند از قبیل بی اعتباری رضاقلیخان در منتم روضة الصفا می‌خواهند به‌سادا ریشه تواریخ اخیر سابق‌الدکر دسترس داشته و مراجعه کرده اند، لیکن نه تنها فارسی مندرجات آنها را عیناً خلاصه نموده بلکه مطالب مقوله را بر حمانه معشوش و پیچیده ساخته اند.

شرح ذیل نمونه از این تخیل بوالهوسانه است. شاه عباس اول در جولای (۱۵۹۹ م) هیئتی با اروپا اعزام داشت که روسیه، لهستان، آلمان، فرانسه، اسپانیا انگلستان و اسکاتلند را دیدار کرده بحضور پاپ روم و رؤسای رئیس برسند. اعضای هیئت عبارت بودند از سفیر ایران حسین علی بیگ<sup>۲</sup> و چهار نفر از نجبای ایرانی (که دن خوان در سفرنامه ایران آنها را کالارو میخواند) و پانزده نفر نوکر ایرانی و سرانتهای شرلی eir Entfony herley معروف باتفاق پانزده نفر ملازم انگلیسی و دو نفر از کشیشان پرتغالی و بهجنفر ترجمان این هیئت از خط بحر خزر و ولگا گذشته، اول به مسکوفه پنج الی شش ماه متوقف گشت، سپس از راه آلمان با ایتالیا رفت، لیکن محض اینکه مبادا از ورود آن هیئت بونیس نمایندگان عثمانی که اتفاقاً در شهر مذکور بودند بر چند اجازه ورود نیافت در عوض در روم خوب پذیرائی شد تاریخ ورود هیئت مربوطه آوریل ۱۶۰۱ و مدت توقف دو ماه بود. پس از آن بکشتی نشسته از راه ژن محبوب فرانسه و از آنجا با ایتالیا ورود نمود اینجا سه تن از چهار نفر نجبای ایرانی

(۱) هر سه جلد عالم آرای عباسی در (۱۳۱۴ هـ ق) با اهتمام و تصحیح آقا میرزا محمود کتابفروش خونساری در تهران چاپ سنگی شده است و سلسله الس صفوه هم در برین در چاپخانه ایران شهر سال ۱۳۰۲ شمسی بطبع رسیده است (مترجم)

(۲) دن خوان (d ۱۶۰ f) شارالیه را «اوزن مالی بیگ» مینامد و آنتونیو دی گروا Antonio di Govea او را «اسن علیک» میخواند از این عبارت روشن میشود که قسمت اول اسم «حسین» بوده نه «اوزن» چنانکه من سابقاً گمان میکردم.

دین کاتولیک گرفتند و به دن فیلیپ Don Philippe و دن دیگو Don Diego و دن خوان Doe Juan ایران موسوم گشتند.

دن خوان  
ایران

سیر آنتونی شرلی که از روز اول روابطش با همسفران ایرانی خود معفی نبود در رم از هیئت اعزامیه جدا شد اما تا آن وقت سفرنامه های مستقلی که خود و همراهانش<sup>۱</sup> می نوشتند ما را موفق میسازد که مشروحیات دن خوان را از روی آنها سنجیده تکمیل و تصحیح نماییم. دن خوان که از دین اسلام روی برگردانده بود جرئت نمی کرد بایران برگشته و بقوبتی که برای هر مرتدی مهیاست دچار گردد، ناچار برای فهم خانمۀ این واقعه حزن انگیز لازم است بمورخین ایرانی مراجعه نماییم. در عالم آرای عباسی ضمن وقایع سنه (۱۰۲۲/۴-۱۶۱۳)<sup>۲</sup> شرح ورود سفیر پادشاه اسپانیا و چند کشیش و یک نفر نماینده ایرانی که از اروپا<sup>۳</sup> باصفهان باز میگشت بنظر میرسد. این شخص اخیر مورد خشم شاه عباس گردید و بدون اینکه اجازه توضیحی یافته و از خود دفاعی کند بصبر بن وضعی کشته شد، شاه علت این اقدام را بقرار ذیل برای اسپانیولیا بیان فرمود که مشارالیه در ایام مأموریت مرتکب چندین عمل قبیح شده مثلاً پاکتی را که بمهر پادشاهی مهور بود باز کرده و مضمون آنرا افشاء نموده است در عزای زوجه پادشاه اسپانیا سیاه پوش شده بود. و مکتوبیکه مصحوب ادیبان ارسال گردید بتاجری فروخته که آن تاجر خود را بجای وی معرفی کرده و تمتع باید اما اعظم خطایا که موجب سیاست بود اینست که با ملازمانی که همراه داشت چندان بدسلوکی مینموده و در آزار ایشان میکوشیده که چند نفر مدین ترسائی راضی شده از استخلاص جور او ملت نصاری اختیار نموده در فرنگستان مانده بودند غیرت اسلام اقتضای سیاست او کرده و جزا رسید<sup>۴</sup>.

(۱) مخصوصاً رجوع شود به «شرلی و برادران...» تألیف یکی از اعضاء همان خانواده، چیسوک (Chisuck ۲۱۸۸) صفحه ۲۲-۳۵. (۲) ورق ۲۳۰ صفحه خطی من که دارای علامت (۱۴۰ II) است. (۳) هرچند اینجا اسم نماینده ایران دمیگربک شاملو مدعی سورماشی ذکر شده که حینملی بیک چنانکه در کتاب دن خوان بنظر میرسد (d ۴۱۲) ولیکن نگار من در یکی بودن این دو شخص شک نیست (۴) تفصیل در عالم آراء چاپ تهران ص ۲۶۰ است. (مترجم)

حال با ملاحظه ملحقات روضة الصفا که تاریخ عمومی ایران و تألیف رضاقلی خان است و در سنة ۱۸۵۸ م بتحریر آمده واقعه فوق را می یابیم که بطور وضوح با مختصر تغییری، از عالم آرای عباسی نقل شده است، لیکن يك نکته مهم را بوالهوسانه دیگرگون جلوه داده اند زیرا که در روضة الصفا از قول شاه عباس منقول است که «اعظم همه جرایم اینکه چند کس مایل بدین اسلام شده قصد آمدن ایران داشتند و بی چندان سوء خلق و وخامت سلوک با ایشان عمل نموده و بدی بظهور آورده که آنان نادم گشته بمات نصاری عود کرده در همان بلد بماندند» علت این تغییر و تغلیط عمدی تاریخ را من اینطور فرض میکنم که رضاقلی خان نخواسته است مردم را تشویق کرده و یاد آور شود که مسلمان ممکن است روزی عیسوی شود و نتیجه که از این بیانات میخواهم بگیرم آن است که باید با کمال احتیاط بتواریخ اخیر ایران مراجعه نمود و در صورت امکان هر مطلب و واقعه را بایستی با سند معاصر آنها متکی ساخت.

قبل از آنکه از این موضوع بگذریم لازم میدانم با اشتباه سر جان ملکم که علت آن مطالعه بی احتیاطانه منابع ایرانی است اشاره نمایم. در سنة ۱۰۰۲/۴ - ۱۵۹۳ م که سال هفتم سلطنت شاه عباس بود جلال منجم پیش گوئی کرد که آثار کواکب و قرانات علوی و سفلی دلالت بر افنای شاعل سر بر سلطنت کند و توصیه نمود که شاه بایستی چند روز از سلطنت کماره گیرد و شخصی را که واجب القتل است بجای خود بر تخت نشاند تا تأثیر قران بر او وارد گردد، باین ترتیب عمل شد، و یوسف نامی در ظرف سه روز پادشاه گشت و شاه عباس دهمیم سلطانی با او گذاشت. سر جان ملکم میگوید: «یوسفی نام که مورخان ایران گویند کافری بود احتمال دارد عیسوی بود» لیکن این خطاست مشارالیه از حمله کی ارطوا انضاله اسلام موسوم بنقطویه بود که بتناسخ و دیگر مبانی کفر آمیز اعتقاد داشتند و در عالم آرای عباسی و بنقل از آن در ملحقات روضة الصفا شرح مشبعی از ظهور و قلع و قمع رؤسای مذهب مذکور مسطور است. پس ناگزیر اگر بایستی تاریخ حقیقی

یث اشتباه  
سر جان ملکم

صفویه، نگارش در آید لازمست منابع اصلیه مراجعه شود و مقدمه واجب است که کتب خطی موجوده طبع گردد.

معذالك توارىخ فارسى يك قسمت از موادى است كه براى  
**منابع اطلاعات**  
 جنين كلرى مفيد و در خور است، مراجعه بيادداشتها و توارىخ  
**تركى**  
 بيشمار تركى، مطبوع و غير مطبوع، كه از اين زمان، خاصه  
 ايام جنگ عثمانى و ايران كه تقريباً بلاانقطاع در قرن شانزدهم و هفدهم ميلادى ادامه  
 داشته، سخن ميرانند، و از بعضى جهات ممتاز هستند، براى اكمال و اصلاح تاريخ عهد  
 مذكور لازم و واجب خواهد بود. از همه مهمتر مجموعه نامه هاى دولتى عثمانى است  
 كه فريدون بيك، كمى قبل از سنه ۱۵۸۳/۹۹۱ م، جمع آورده و بمنشآت السلاطين  
 موسوم كرده است مجموعه مذكور در دو مجلد بسال ۱۸۵۸/۱۲۷۴ در اسلامبول چاپ  
 و منتشر گرديده است، مكاتبات سياسيه كه در اين مجموعه گرانبيا و مجهول القدر،  
 بر حسب قدمت تاريخى، تنظيم يافته، برخى بزبان عربى بعضى بتركى و قسمتى به فارسى  
 است. از عهد امير تيمور پيچد، اغلب مكاتبات اوقايع و گذارشهاى سياسى روزانه ايران  
 سخن رانده و قسمت اخير جلد اول حاوى نامه هاى است كه فيما بين سلطان ابيزيد دوم  
 (۱۴۸۲-۱۵۱۲ م) سليم اول (۱۵۱۲-۱۵۲۰ م) و سليمان اول (۱۵۲۰-۱۵۶۶ م) از طرفى  
 و شاه اسمعيل (۱۵۰۰-۱۵۲۴ م) و پسر و جانشينش شاه طهماسب (۱۵۲۴-۱۵۷۶ م) از  
 طرف ديگر مبادله شده است. همچنين وقايع بعضى لشكر كشى ها مانند جنگ چالدران  
 كه در ۲۳ ماه اگست ۱۵۱۴ اتفاق افتاد و بضرر ايرانين خاتمه يافت شرح داده شده  
 و روز بروز اخبار سير قشون عثمانى بجلو و عقب، قيد گشته است بسيارى از نامه هاى  
 دربارى ايران و عثمانى نيز هنوز بدست مي آيد كه بطبع نرسيده و از نظر تفحص مطالعه  
 كنندگان نگذشته است.

**تحريرات اروپائى**  
**معاصر صفويه**  
 نوع سوم از مواد كه كاملاً نميتوان از عهد ذكر اهميت  
 آنها برآمد نوشتجات اروپائى است كه در اين زمان سمت

(۱) چند مکتوب مفید دولتی که از دستورالاشاء صاری جد افه امدی (مثنوی سال  
 ۱۶۶۸/۱۰۷۹) ماحوذ است توسط مرحوم شارل شفر، در کتاب منتخبات آثار فارسى، (پاریس  
 ۱۸۸۵) جلد نهم، صفحه ۲۱۸-۲۵۹ و ۲۳۱۵-۲۹۰، با حواشی بسیار بطبع رسیده است.

مأمور سیاسی یا نماینده مذهبی یا بعنوان تجارت آمده اند. بواسطه خوش رفتاری که شاه عباس اول نسبت به مسویان ابراز مینمود عده آنها در ایام سلطنت او و اخلاف او همواره روی بفرونی داشت. بهترین شرحی از احوال و آثار آنها که بنظر من رسیده، شمه‌ایست که مرحوم شارل شفر M. Charles Schefer در مقدمه (صفحه 1.CXV) کتاب وضع ایران در ۱۶۶۰ تألیف پر رافائل در مانس Père Raphaël du Mans رئیس مرسلین کاپوسن باصفهان، نوشته است. این شخص بواسطه اخلاق پسندیده و اطلاعات وسیعه که داشته و بسبب پنجاه سال توقف در اصفهان (۱۶۴۴-۱۶۹۶ م) قولش قابل اعتماد و استناد است. کتبی که مسیو شفر<sup>۱</sup> ذکر نموده بالسنه همدی. انگلیسی. فرانسوی. آلمانی. ایتالیایی. لاتینی. پرتغالی و اسپانیولی تحریر یافته و مهمترین آنها در دو یاسه زبان مختلف منتشر گردیده است. معارف مؤلفین این کتب (باستثنای فرستادگان اول ونیس بدربار اوزون حسن از قیل کانرینوزنو Calerinozeno زوزفو باربارو Josepho Barbaro و آمبروزیو کتارینی Ambrozio Contrarini که بیشتر آنها در نصف اخیر قرن پانزدهم مسیحی یعنی قبل از طلوع سلسله صفویه بایران آمده اند) عبارتند از: آنتونی جنکینسن Anthony Jenkinson برادران شرلی Sherley کارت‌دایت Cartwright پاری Parey و سر طوماس هربرت انگلیسی Sir Thomas Herbert دیگر آنتونیودی کوو Antonio di Gouvea دن گارسیا دوسیلوا فیکروزا Dogareia de Silva Figueroa اولیاریوس Olearius تیکزیرا Teixeira پترو-دلاوال Pietro della Valle تاورنیه Tavernier نیونو Thevenot آخرین و مهمترین همه شاردن Chardin و پنی دلاکروا Pélis de Croix مسیو شفر احمایه خود در ایش در قرن هفدهم ادامه نمیدهد، لیکن برای تاریخ اواخر عهد صفویه و قبل از هجوم افغانها (۱۷۲۲ مسیحی) کروسینسکی Krusinsky که یکی از آباء زوویت بود و مورخ هنر مبدی است و مراسلات تجارت هندی مقیم اصفهان که بعضی از آنها را دونلپ K. Dunlop

(۱) لرو، Leroux، پاریس ۱۸۹۰، صفحه ۴۶۵ + CXV (۲) بابیه کتاب مرآت السالك تألیف سید علی رئیس، آمیرال ترک، را از جمع این کتب دور داشت آمیرال مرجور در سال ۱۵۵۴ مسیحی، از راه خشکی، از هندوستان بترکیه سفر کرد و در نزدین شاه طهماسب از وی پذیرائی نمود. ترجمه انگلیسی این کتاب، که توسط وامبری Vamdery صورت گرفت و بوسیله (کپانی لوزاک لندن ۱۷۹۹) طبع شده، بسیار ناقص است.

در کتاب پرزیه Perzie هارلم Harlem ۱۹۱۲ (صفحات ۷-۲۴۲)، درج نموده است وقایع عهد خونین سلطه افغانها را بطور تفصیل روشن میسازد. از این عصر تا انتهای قرن هیجدهم، نسبتاً عدّه قلیلی اروپائی بایران آمدند و متوقف گشتند، عات آن هم عدم استقرار امور مملکت و کثرت عوائقی بود که در راه هیئت اعزامیه و تجارت ایجاد شده و تا درجه هم تغییر رویه سیاست را باید دخیل دانست. مقصود از اعزام مأمورین سیاسی که در تمام عهد صفویه و کمی قبل از طلوع سلسله مزبوره از ممالک مختلفه اروپا بایران میآمدند، تقریباً در هر مورد جلب یک دولت متحدی بود که بادشمن خطرناک و نیرومند آنها یعنی عثمانی مقابله نماید. دوره اقتدار این دولت با فتح قسطنطنیه (۱۴۵۳ میلادی) شروع شده و در عهد سلطان سلیم خان معروف به یاوز و سلیمان خان ملقب به قانونی (۱۵۱۲-۱۵۶۶) بدروه ترقی رسید. نخستین مصرو بیت المقدس را تسخیر کرد و خود را خلیفه خواند و دومین کمی مانده بود که شهر وینه را مفتوح سازد. حملات عثمانیان بطوری سیاسیون اروپائی را مرعوب کرده بود که بوسبک Busbecq سفیر فردینان Ferdinand در دربار سلطان سلیمان مکنونات خاطر خود را در عبارت ذیل ظاهر نمود: «میان ما و درملّه هلاک فقط ایران فاصله است. اگر ایران مانع نبود عثمانیان بسمولت بر ما دست می یافتند. این جنگی که میان آنها در گرفته برای ما فقط مهلتی است نه نجات قطعی» در ۱۷۲۲ میلادی، که سلسله صفویه پس از فساد چندین ساله مضمحل گردید، نامدنی ایران معثنی به تلقی نشد و ترکها نیز برای اروپا دیگر خطری نداشتند. اختلاف مذهبی که در مدت دو قرن ریشه جنگ ترك و ایران را تقویت میکرد بعد از توسعه سیاست اتفاق آمیز نادرشاه، مقداری از حرارت و قوت خود را از دست داد و در نتیجه این تغییرات تعقیب سیاست اولیه برای اروپا دیگر غیر لازم و ناممکن جلوه میکرد.

مهمترین مختصات  
سلسله صفویه  
اکنون پس از این احصاء اجمالی که مبنای اطلاعات ما را جمع  
بسلسله صفویه است، باید بشرح مهمترین اوصاف سلسله مذکوره  
بپردازیم زیرا که هر چند، بطور کلی، قضیه روشن باشد، تاریخ

(۱) تاریخ عثمانیان تألیف کریزی Creasy (لندن ۱۸۷۸) صفحات ۲-۱۷۱ و کتاب حیات و مراسلات بوسبک Busbecq تألیف فورستر و دانیل Forster and Daniell (لندن ۱۸۸۱) جلد اول صفحات ۲-۲۲۱



زمان مزبور حاوی يك سلسله مسائل جالب توجه است این مباحث تحت عناوین : ملیت، صنعت و ادبیات قرار گرفته و ما مطابق همین ترتیب بمطالعه آنها مبادرت میورزیم

## ملیت

از چه حیث میتوان  
عمال سلاطین صفویه  
را ملی گفت

گفته شد که بهمت سلاطین صفوی، ایران، پس از هشت قرن ونیم، دوباره «ملتی گشت». این راست است، لیکن ملیتی که باین ترتیب ایجاد شد، با انواع ملت‌هایی که اکنون میان ما مصطلح است از بسیاری جهات متفاوت بود. زبان و نژاد که

ارکان ملیت است کمتر از مذهب در ملیت مذکور مؤثر واقع شدند. در هیچ زمانی نفرت و خصومت فی‌مابین عثمانیان و ایرانیان باندازه هشت سالی (۱۵۱۲-۱۵۲۰ میلادی)، که سلطان سلیم یارز و شاه اسمعیل اول، از دو طرف «مبارز میدان بودند، شدت نیافت. مکتوبات دولتی این عهد که فریدون يك بجمع آنها موفق شده است، از سبك مکتوبه سیاسی تجاوز کرده، بهناکی و زیاده‌روی اغمیانه منجر گردیده است، و عبارت «او باش قزلباش» لطیف‌ترین جملاتی است که سلطان عثمانی دشمنان ایرانی خود را بآن مخاطب قرار میدهد.

علاّت این عداوت شدید، که با کمال صراحت، از هر دو طرف، يك نسبت، اظهار می‌گشت، تحت عنوان «مذهب» شرح داده خواهد شد، ولی باید دانست که این تنفر شامل نژاد و زبان‌مانین نمی‌گشت. وقتیکه امریکا وارد جنگ بین‌الملل گردید، در جرأید دیده شد، که اهالی بعضی بلاد، برای اینکه کمال تنفر خود را از آلمان، و آنچه متعلق بآن دولت است، ابراز نمایند، کلیه کتب آلمانی را که در دسترس داشتند بآتش افکندند. اما هیچيك از عثمانیان یا ایرانیان قرن شانزدهم، برای اطمینان آتش خشم خود، بچنین عمل کود کانه مبادرت نورزیده است. بالعکس این نکته قابل توجه است، که چون سلطان سلیم و شاه اسمعیل هر دو دارای ذوق و طبع شعر بودند. نخستین همواره بفارسی شعر می‌گفت، و دومین نیز کلیه اشعار خود را بترکی<sup>۱</sup> تحت تخلص خطائی مضموم

(۱) راجع خود به تاریخ‌های نمایان جلد دوم صفحه ۲۶۱ تألیف F J W Gebb که شرح مختصری از دیوان فارسی سلطان سلیم داده است دیوان مذکور ۵ ردیف جدید

میساخت. تنفر عثمانیان نسبت به قزلباشی از جهة معتقدات آنها بوده از این لحاظ که ایرانی هستند و زبان فارسی کما فی السابق لفظ قلم و لسان سیاست و ادب ترکها بشمار میرفت اگر چه عداوت ایران و توران را، که شاهنامه فردوسی بتفصیل آن پرداخته است، هم ترکها و هم ایرانیان بخوبی میدانستند، سلطان سلیم، در مقدمه مکتوب عجیب آنی الدکر، مورخه آوریل ۱۵۱۴ (مهر ۹۲۰)<sup>۱</sup>، خود را بیاد شاهان افسانه قدیم ایران، مانند، فریدون، کیخسرو و دارا تشبیه کرده و حریف ایرانی خود شاه اسمعیل را، افراسیاب ترک خوانده است.

... اما بعد، این خطاب مستطاب از جناب خلافت مآب<sup>۲</sup> ما که قائل الفکره والمشرکین، قاصع اعداء الدین، مرغم انوف الفراعین،<sup>۳</sup> صغرتیجان الخواقین<sup>۴</sup>، سلطان الغزاة، والمجاهدین فریدون فر، سکندر در، کیخسرو عدل و داد، دارای عالی نژاد، سلطان سلیم شاه بن، سلطان بایزید، بن سلطان محمد خانیم، بسوی تو که فرمان ده عجم، سپهسالار اعظم، سردار معظم، ضحاک<sup>۵</sup> روزگار، دارا کیرو دار، افراسیاب عهد، امیر اسمعیل نامداری، سمت صدور یافت ....

از طرفی هم من در احسن التواریخ (در ذکر وقایع سال ۹۰۸/۳-۱۵۰۲) فقط یک بیت یافته ام که در آن شاه اسمعیل، بطور قطع، با ایرانیان قدیم تشبیه شده است:

فروزنده تاج و تخت کیان      فرزند اختر کاویان.

نسخه، توسط مرحوم دکتر پول Horn، بطور بسیار عالی و مجلل در پاریس چاپ شده و از طرف امپراطور سابق آلمان در سنه ۱۹۰۴ سلطان عبدالعزیز خان تقدیم گردیده است. چند قطعه از شمار سلطان سلیم در نسخه خطی سلسله النصب صفویه مطلق باینجانب مندرج است. همچنین رجوع شود بسجله انجمن مایونی آسیائی مطلق بنه ۱۹۲۱، صفحه ۱۱۲، که حاوی مطالب دیگر نیز هست.

(۱) رجوع شود بجلد اول ص ۳۸۱ مجلوه فریدون یک. (۲) این دلیل قاطعی است بر خلاف عقیده پروفسور نالینو Nallino که از همین ایام سلطان سلیم مدعی مقام خلافت بوده، همانکه فرزند و جانشین سلیمان همان بعدها این ادعا را نموده است. (۳) اشاره بفتح مصر است. (۴) حامان لقبی است که بسلطین توران و ترک میداده اند و بعبده من کلمه معولی و تعبیری از قاتل و حاکم است. (۵) ضحاک همان آزی ده آک پادشاه ماردوش است که در آوستا ذکر شده و فردوسی او را غاصبی از نژاد حرب معرفی میکند.

از نام هفت قبیله که ارکان قزلباش بشمار میآیند، «روملو»  
 شاملو، موسیلو و غیره و از اساسی رؤسای مهم اردوی صفویه و از  
 کلامی که شعار جنگی آنها بوده، یقیناً معلوم میشود که  
 تاجچه پایه زبان ترکی در این عهد معمول بوده است. برطبق  
 تاریخ کمیاب شاه اسمعیل شعار جنگی لشکر صفویه بفارسی عبارت «جاوید باد ایران»  
 بوده و جمله ترکی که در میدان جنگ استعمال میشده از این عبارت مفهوم میگردد:  
 «صدای قربان اولدیم و صدق الدیمم پیروم مرشدم که شیوه و شعار فرقه ناجیه  
 قزلباش است در میمنه و میسره کارزار انداختند.»

يك قرن پس از وفات شاه اسمعیل که پایتخت، از شمال ایران باصفهان انتقال  
 یافت، ظاهر آ زبان ترکی هنوز مهمترین لسان درباری محسوب میشده است<sup>۱</sup> از این  
 امثال که ممکن است چندین نمونه دیگر بآنها افزود بقدر کافی معلوم میگردد که  
 احساسات و مقاصدیکه محرك و محیی ایرانیان عهد صفویه شده، (هرچند بلاشبهه  
 همین احساسات سبب یکرنگی و تجانس گشته که اساس عقاید ملی است) چقدر با فکر  
 ملتی که امروز در دعاغ طرفداران اتحاد ترك و جوانان ایران رسوخ یافته، تفاوت  
 و تباین دارد. این دو حزب اخیر اولین اصل مرام خود را تصفیه زبان ملی از عواید خارجی  
 قرار داده اند. امروز از طرفی ملیون آنقره برخلاف سابق که زبان قدیم الاحترام عربی  
 از خلفای خود تبلیغ میکردند، جلوس خلیفه خویش را از زبان ترکی منادی در داده اند  
 و از طرفی رضاخان فرمانده کل قوای ایران میکوشد که در مصطلحات نظام خود،  
 کلمات ایرانی خالص وارد نماید.

## مذهب

هرچند مسلمین خود را به ۷۲ یا ۷۳ شعبه مختلف منقسم  
 میدانند<sup>۲</sup> در ازمته اخیر، که مباحثات و مناقشات راجعه  
 باختیار و جبر و خلق قرآن. در درجه دوم اهمیت واقع گردید،

اصول مذهب  
شعبه

(۱) در مین چاپ انگلیسی الباریوس Oleareus ملاحظه شود (لندن، ۱۶۶۹) ص ۲۱۲

(۲) رجوع شود بکتاب اللیل والنحل شهرستانی چاپ کورتون Cureron ص ۲ - ۳

میتوان گفت، که، اختلاف اساسی اصولی فقط میان اهل سنت و فرقه شیعه وجود دارد. اهل تشیع در آسیای صغیر - سوریه (در آنجا بمتولی که جمع آن متاوله است معروفند) هندوستان و سایر ممالک اسلامی ساکنند لیکن فقط در ایران مذهب تشیع آئین اکثر ملت و مذهب رسمی مملکت است. قبل از ذکر اینکه چگونه، در حدود سنه ۱۵۰۰ میلادی، مذهب مذکور، با عانت صغوبه، باین درجه از تعالی رسید لازم است، بطور اختصار، اصول آنرا بیان نمائیم و در این باب، بهتر از قول شهرستانی مؤلف دانشمند کتاب الملل والنحل که در نیمه قرن دوازدهم وفات یافته است نمیتوان مستندی یافت:

«الذین شایعوا علیاً علیه السلام علی الخصوص و قالوا بامامته و خلافته نصاً و وصیه اما جلیباً او خفياً و اعتقدوا ان الامامة لا تخرج من اولاده و ان خرجت فبظلم تكون من غیره او بتقیة من عنده قالوا و لیست الامامة قضیه مصلحیه تناط باختیار الامه و یتنصب الامام بنصبهم بل هی قضیه اصولیه هی رکن الدین لا یجوز علی الرسول اغفاله و اهماله و لانفویضه الی العامة و ارساله و یجمعهم القول بسوجوب التبعین و النصیم و ثبوت عصمة الائمة و جوباً عن الکبائر و الصغائر و القول بالتبری و التولی قولاً و فعلاً و عقداً الافی حال التقیة و تخالفهم بعض الزیدیه فی ذلك و لهم فی تعدیه الامامه کلام و خلاف کثیر و عند کل تعدیه و توقف مقالة و مذهب و خبط و هم خمس فرق کیسانیة و زیدیه و امامیه و غلاة و اسمعیلیة و بعضهم یمیل فی الاصول الی الاعتزال و بعضهم الی السنة و بعضهم الی التشیه»

وجه تناسب

مخصوص تشیع

با ایرانیان

هر گاه بنخواهیم شرح فوقرا مختصرتر و واضحتر، بیان نمائیم

باین عبارت میرسیم که کلیه متشیعیان منکر و دشمن سه خلیفه

نخستین ابوبکر عمر و عثمان (معروف بخلای راشدین) هستند

و معتقدند که علی، پسر عم پیغمبر و شوهر دختر اوفاطمه که

عملاً و صریحاً پیغمبر او را جانشین خود معرفی کرد، بایستی پس از رسول خدای، خلیفه

مسلمین میگشت، و من جانب الله خلافت حق اخلاف او بوده، و در خاندان او هیچوجه

ببایستی ائمه بطور انتخاب تعیین گردند، بلکه هر يك از ائمه مطابق سنت پیغمبر، که

علی را اختیار فرمود، جانشین خود را بایستی معرفی میکرد. در میان اشخاصیکه باین اصول کلیه ایمان آوردند، بسیاری بودند، که در جریات خلاف نمودند. جماعتی از شیعه اکتفا کردند باینکه امام از نسل علی باشد و باین سبب، محمد بن الحنفیه را، که از بطن زن غیر از فاطمه بود، باعامت شناختند و گروهی اعم از هفت امامی (اسمعیلیه) بدو ازده امامی، که در اینجا اساساً روی سخن با نه است، اعامت را خاص اولاد علی و فاطمه بنت رسول، دانستند، در زمان امام حسین یکتا عامل دیگر بر سایر مؤثرات افزوده شد. سایر قول مورخین معتبر قدیم مانند الیعقوبی<sup>۱</sup> یکی از دختران آخرین پادشاه ساسانی، یزدگرد سوم، بحواله نکاح امام حسین در آمده و از آنها امامزبن العابدین متولد گردیده که از طرفی بواسطه فاطمه نسبتی به پیغمبر میرسد و از طرفی بخاندان قدیم خسروان ایران می پیوست. پس عجیبی نیست که ایرانیان تا این پایه نسبت با و اولاد او، اظهار اخلاص و پرستش مینمایند؛

از ایتقرار ملاحظه میکنیم که اختلاف شیعه و سنی فقط از  
اختلاف شیعه  
و سنی اساسی است  
نه شخصی  
لحاظ اسماء و اشخاص نیست بلکه منوط با اختلاف ضدیتی است  
که اصولاً میان مرام دموکراسی و عقیده آن اشخاصی موجود  
است که حق سلطنت را برای پادشاهان از مواهب و عطایای الهیه  
میدانند اعراب همیشه صاحب عقیده و افکار دموکراسی بوده و هستند ولی ایرانیان  
همواره سلاطین خود را دارای مرتبه خدائی یا نیمه خدائی میشناخته اند. بنا بر این  
در صورتیکه تصور وجود یکفر حکمرانی، که از طرف ملت منتخب شده باشد، باین  
اندازه تنفر انگیز باشد، معلوم است، که تاجه پایه، تصور امام یا جانشین پیغمبری، که  
بفاریق مذکور منتخب شود، مردود خواهد بود از اینرو، فرقه امامیه یا اسمعیلیه  
اگرچه در عهد سلاطین سنی ترك نزاد، مانند غزنویان و سلجوقیان در حال انقیاد  
میزیسته اند، لیکن همواره حصن های حصینی در ولایات ایران داشته اند<sup>۲</sup> هر چند

(۱) در اواخر قرن نهم هجری تاریخ خود را بر سه تحریر در آورده است این  
نصیب هالقه در سال ۱۸۸۳ توسط هورتسما Houtsma در دو مجلد در مطبعه لبنان طبع رسیده  
ست رجوع شود بجلد اول تاریخ ادبی ایران تألیف من صفحه ۲۲۹ و نمره ۲ Ad Calc  
(۲) در کتب عهد سلجوقیان از قبیل سیاستنامه و راحت الصدور شرحهای کافی وافی از این مسئله  
مستور است

در زمان سلطنت آل بویه و بعضی از سلاطین مغول خاصه غازان و خدا بنده (الجهانیو) تا حدی روی استراحت میدیده اند لیکن دوره قدرت و فرمانفرمائی آنها بر سر تاسر ایران از عهد صفویه شروع میگردد.

اصول و نسب صفویه که بودند؟ چه وقت با این حرار مذهب شیعه گرویدند و چگونه با استقرار قدرت و تفوق خویش توفیق یافتند صفوی صفتی است مشتق از کلمه صفی که یکی از مشایخ معروف صفویه و تمام اسم اوصفا الدین بوده است، وفاتش در گیلان بسال (۱۳۳۴ هجری) و در سن هشتاد و پنج سالگی اتفاق افتاد.

این شخص مدعی بود که به یست پشت نبش با امام هفتم موسی کاظم میرسد<sup>۱</sup> با توجه با آنچه مورخ و سیاسی بزرگ رشید الدین فضل الله در رسائل<sup>۲</sup> خود نسبت با نوشته و اعطالعه کتاب بزرگی که بنام صفوة الصفا، کمی پس از وفاتش مبنی بر قول فرزندش صدر الدین، تحریر یافته است، در اهمیت و معروفیت او شکی باقی نماند. مورخینی که بعد ها تاریخ این سلسله را نوشته اند مستقیماً با بطور غیر مستقیم بیانات صدر الدین را نقل نموده اند. شاه اسمعیل مؤسس سلسله پشت با و میرسد ولیکن من هیچ مدرکی نیافتم که شیخ صفی نیز مانند اخلاف خود باین شدت پیروی عقاید شیعه بوده باشد. تنها سند ضعیفی هم که قابل اعتناء است عکس این را ثابت میکند زیرا که رؤسای ازبکیه، در مکتوبیکه بطهماسب ولد شاه اسمعیل نوشته اند (۱۵۲۹ - ۱۵۳۰ م) میگویند شنیده ایم شیخ صفی الدین سنی ثابت العقیده بوده است و اظهار تمحّب میکنند از اینکه شاه طهماسب: «نه از حضرت مرتضی علی پیروی میکند و نه از جد اعلائی خود متابعت دارد»<sup>۳</sup> خواجه علی که نوه صفی الدین و از احداث شاه اسمعیل بوده اول کسی است که اعتقاد راسخ باصول تشیع ابراز داشته<sup>۴</sup> و در خواب

(۱) ص ۱۲ دوشنبه ۱۲ محرم ۷۳۵ ه ق عالم آرای عباسی صفحه ۱۰ (مترجم) (۲) برای اطلاع از نسب امامه کامل به جلد انجمن هیابونی آسیائی مورخه ماه جولای ۱۹۲۱ و سره ۱ Ad calc رجوع شود (۳) بهمان جریده صفحه ۴۱۷ و ۴۱۸ مراجعه شود (۴) ج-۳-۲-۲-۱۰۷ دیده شود. انجمن هیابونی آسیائی مورخه ماه جولای ۱۹۲۱ ص ۴۰۸ - ۴۰۷ دیده شود.

با ائمه صحبت نموده است و نوه او جنید و نیره اش حیدر نخستین اشخاصی بوده‌اند که عقیده خود را اظهار داشته، و تبع در کف، در میدان جنگ مرک را استقبال نموده‌اند. پس در اول قرن پانزدهم صفویه فقط مرشد و پیر طریقت بوده و رئیس روحانی جماعت روزافزونی از طرف درویشان محسوب می‌گشتند و در نتیجه تبلیغات قویه<sup>۱</sup> نه تنها در ایران بلکه در اواحی ترک نشین آسیای صغیر نیز مریدان بسیار پیدا کرده بودند. از

بیان اینکه صفویه در

ابتداء طایفه از

درویشان بوده‌اند

قبل عام دهشت انگیزی که سلطان سلیم خان در آغاز لشکر کشی بر ضد شاه اسمعیل (۱۵۱۴م)<sup>۲</sup> از شیعیان مملکت خود نمود، و قریب چهار هزار نفر را از دم شمشیر گذرانید معلوم می‌شود که، تبلیغات صفویه تاجه اندازه مؤثر و برای آینده آنها امید بخش بوده است و پس خاندان صفویه، حتی پس از عروج برادر بکه سلطنت، برای این مریدان و درویشان پا کبازی که شعار جنگی آنها را ذکر نمودیم، مرشد و پیر طریقت، محسوب می‌گشت.

شاردن Chardin و رافائل دو مانس Raphaël du Mans

اصطلاح

صوفی اعظم

و سایر مورخین معبر، سیاسیون و نویسندگان اروپائی معاصر خود را که معمولاً بسلاطین صفویه «صوفی اعظم» می‌گفته‌اند،

استهزاء کرده و افتر خود را چنین بیان نموده‌اند، که صوفیان عموماً فقیر و تنگدست و سست ایمان و منفور و مطرود هموطنان بوده‌اند و عهد مینه‌اید که، پادشاهان عظیم الشأن ایران، نام آنها را عاریت کرده باشند. لیکن تواریخ فارسی زمان صفویه، حتی سلسله‌النسب که با کتایب رافائل دو مانس در یک وقت نوشته شده است، بالاخص احسن التواریخ و بعضی کتب مقدم بر آن، صوفیان را، مخصوصاً آنان که در روم، (ترکیه آسیائی) ساکن بوده‌اند، بمنزله زبده لشکر صفویه محسوب کرده‌اند در کتب مزبور می‌بینیم که «حاسباری و مردانگی» و دیگر خصال ستوده را «لازمه صوفیکری» دانسته‌اند و «اعمال ناشایست و عصیان آمیز را باشخاص «ناصوفی» منصوب نموده‌اند پس چه جای تعجب است اگر شخصی که نه تنها شاه ایران، بلکه مرشد این قبیل درویشان و صوفیان فداکاری باشد که سیاحت و نیسی را از شجاعت خویشی بحیرت افکنند،

(۱) تاریخ ادبیات متلایان تألیف گیب Gibb رجوع شود جلد دوم ص ۲۲۸ - ۲۲۷

(۲) اجلاس ۲۵۹ و ۲۶۰-۷۳ niafi (۳) داو خا ع ایران در ۱۶۶۰ چاپ شهر صند ۱۶-۱۷

در اروپا «صوفی اعظم» معروف گردد؛ در هر حال بهتر از این وجه تسمیه بدست  
بیامده است

طاهرا مدتی در اروپا مشهور شد که صوفی از سوفس یونانی مشتق است این  
نظریه کویا منی بر تذکر قصه مغانی است که ولادت عیسی را مژده دادند در هر حال  
Don Juan of persia با جدی بلیغ این وجه تسمیه را رد کرده است،  
و پس از بیان اینکه چگونه شاه اسمعیل بلافاصله، بعد از فتح تبریز لقب «صوفی  
بزرگ ایران» را اختیار کرد میگوید: «صوفی نه به معنی حکیم و دانشمند است  
چنانکه بعضی مورخین گمان کرده و بفاظ آنرا از کلمه سوفس یونانی مشتق دانسته اند،  
بلکه صوفی از صوف میآید که در فارسی بمعنی پشم یا (پنبه) است»<sup>۲</sup>

سرعت ترقی شاه اسمعیل یکی از وقایع قابل دقت تاریخ ایران است، خاصه با  
ملاحظه ایام طفولیت او، که در نهایت پریشانی و بیمناسکی میگذشت شیخ حیدر بندرش  
در ۱۴۹۰ میلادی بقتل رسید در این وقت اسمعیل سه سال داشت<sup>۳</sup> و خود و دو برادرش  
که یکی از آنها سلطان علی برادر ارشد بود و در حدود سنه ۱۴۹۵ میلادی در میدان  
جنگ کشته شد همواره از ظلم و تطاول امرای ترکمان سلسله (آق قویونلو) در خطر  
جانی بودند و چند بار بهمت صوفیان وفادار از جنگال مرگ رهایی یافته و از تهلکه  
جان بردند، هنگامیکه شاه اسمعیل در سن سیزده سالگی، از لاهیجان، باردیپیل  
روی آورد که یا صاحب سلطنتی گردد یا در عرصه رزم جان بسپارد، فقط هفت نفر  
از صوفیان همراه داشت لیکن در هر مرحله جمعی بمدد او میرسیدند، چنانکه در  
طاهرام، اردوی او بهزار و پانصد نفر بسالع شد و چون بقصد حمله بقرخ یسار،  
شیر و شاه، سار و زنجان ورود نمود، لشکر بهشت هزار نفر رسیده بود، در عرض  
یکسال تبریز را گرفته، تاج ایران را بر سر نهاد و مشاورین خود را که میخواستند  
او را از اعاشه مذهب شیعه و تحمیل آن بر عایا و متابعین مانع کردند با تحقیر تمام  
دور نمود.

(۱) چاپ Valladolid ۱۶۰۴ (ورق ۲۵۰) (۲) کروینسکی نیز با این نظریه موافق

است رجوع شود به صفحه ۶۸ ترجمه انگلیسی (لندن ۱۷۲۸) (۳) در پنجم رجب ۸۹۲ هجری  
(۲۷ جون ۱۴۸۷) متولد شد.



شاه اسمعیل مذهب شیعه را حیراً در تبریز رواج میدهد

وقتی باو گفتند که دو ثلث اهل تبریز سنی هستند و اشاعه رسوم و ادعیه صریحه و اذان و اقامه اهل تشیع بالاخر لعن خلفای ثلاثه موجب اغتشاش خواهد شد. شاه گفت: «خدای عالم و حضرات ائمه معصومین همراه منند و من از هیچکس ناسب ندارم. بتوفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر می‌کشم و يك کس را زنده نمی‌گذارم». اسمعیل گفتار و کردارش یکی بود بمحض اینکه تهدید مذکور را بر زبان راند تمام مردم طوعاً و کرهاً فریاد «پیش باد و کم‌مباد» برداشتند.

اسمعیل باوجود خشونت و خونخواری که از خود نشان میداد بطوریکه سیاحان ونیزی احوال او را شرح داده‌اند، دارای بسیاری صفات و اخلاق جادب و جالب بود، حسب القول کاترینوزنو Caterinozeno شاه اسمعیل در سن ۱۳ سالگی «سیمائی نجیب» و ظاهری حقیقه شاهانه داشت. صفات روحیه‌اش نیز با جمال جسمانش متضاد نبود، هوش و فراستی قوی و طبع و همتی چنان بلند داشت، که در این سن عجیب، رباور نکردنی بنظر می‌آید. آنژیو Angellio در حق او گوید که: مردم او را چه برای صباحت منظر و چه برای عادات پسندیده‌اش عاشقانه دوست میداشتند. و در وصف ایامیکه بدوره رجولیت بالغ شد گوید: «زیبا و خوش رو و دلپذیر و میانه بالاست سبک پیکر و خوش اندام و فربه و میان کتفهایش فراخ و هوش مایل بسرخ است از ریش و سبالت فقط سلت را گذاشته و دست چپ را بجای راست بکمر می‌اندازد مانند خروس جنگی بیساک و بیش از هر يك از امرای خود نیرومند است در مسابقه تیراندازی از ده سیب که هدف شده هفت عدد به تیر او فرود آمد. این تاجر گمنام پس از بیان اعمال شاه اسمعیل در تبریز چنین می‌گوید: «بعد از نرون<sup>۱</sup> گمان ندارم چنین حبار خوبروی هرگز بوجود آمده باشد» اما کمی بعد در قیصریه در همین باب گوید: «فرمان داد اعلان کنند که چون این شهر از بلاد موافقین ماست هر کس آذوقه برای فروش بیاورد سرخ عادلانه قیمت خواهد گرفت و هر يك از افراد سپاه، که مشتی کاه مجبر گرفته و قیمت نپردازد، بقتل

۱ - نرون امپراطور رم از (۵۴ - ۲۷۶۸) سلطنت نموده و هر چند در اوائل پادشاهی

رحیم و مهربان بود بزودی خود را بیساک تر و خونخوار ترین افراد بشر معرفی کرد

مناوب قس او صرف المثل است (مترجم)

خواهد رسید \* چند سطر بعد او را چنین وصف میکنند : « مانند دوشیزگان دوست داشتنی و چون عزالان جوان ظریف است ، بدست چپ کار میکند : و از تمام امرای خویش قویتر است \* و نیز گوید : « رعایا و متابعین این صوفی را مانند خدا میپرستند و سپاهیان چنان بوی معتقدند که اغلب بی اسلحه بمیدان میروند و عقیده دارند که پیر آنها اسمعیل در گرمگاه جدال مراقب و محافظشان خواهد بود »

**مقایسه تبلیغات صفویه و عباسیان**  
 نزدیکترین واقعه متشابه تاریخی ، که با نهضت صفویه قابل مطابقت باشد ، بنظر من تبلیغاتیست که ابو مسلم خراسانی در نصف اول قرن هشتم میلادی ، برای استقرار خلافت عباسیان مبعود و با آن حوپی قرین کامیابی و ظفر گردید . هم تبلیغات ابو مسلم و هم تبلیغات صفویه طاهراً و بالاراده مذهبی و باطناً و بلا اراده نژادی بود . تنها اختلاف موجوده اینست که دومین بهمانی قوی و مصب ، یعنی سلطان سلیم عثمانی مواجه گشت و نخستین با خلیفه اموی ، مروان ، سرو کار داشت و از این راه دایره ترقی و جهانگیری صفویه محدودتر از عباسیان شد . و در حالیکه دولت عباسی بر تمام ممالک اسلامی فرمانروائی یافت صفویه فقط بر ایران مستولی شد . هر چند در مدت قلیلی عثمانی را نیز مرعوب و مرعش ساختند ترس محرکترین عواملی است که شخص را به بیرحمی میکشاند و همین ترس سلطان سلیم را واداشت که قریب چهل هزار نفر از اتباع شیعه خود را بخون آغشته سازد . ولی ترس را نباید علت منحصر بفرد این قساوت محسوب نمود ، حشم و نامرادی را نیز باید بشمار آورد زیرا که سلطان سلیم از جمله اشخاصی است که امروز آنها را پسان اسلامیت ( مایل بتوحید سیاسی ملل اسلامی ) میخوانند و از شدت جاه طلبی به آنها میخوانست سلطان برگزین و نیرومندترین ممالک اسلامی باشد ، بلکه آرزو داشت بر تمام عالم اسلام فرمانفرما گردد . فتوحات او در مصر و مکه و مدینه ( ۱۵۱۷ م ) و اخذ عنوان خلافت از آخرین خلیفه عباسی که خواه بوعبد و خواه بوعید ، یا هر دو جهت ، در تعویض آن خودداری نکرد ، مقدمه بود برای حصول آرزوی دیرین ، لیکن وجود شاه اسمعیل خارراه او بود زیرا که مذهب شیعه را مانند سدی عظیم میان سنیان عثمانی و مصر و سایر ممالک غربی و هم مذهب آنها که در افکار شرقی ، از قبیل ترکستان و افغانستان و بلوچستان و هند مسکن داشتند بر افراشته بود ایرانیان نه فقط سلطان

سلیم را خلیفه نشناختند بلکه اساساً اصل خلافت را رد کردند. فتحی که در چالدران در (اگست ۱۵۱۴) نصیب ترکها شد به نتیجه قطعی نرسید زیرا که سپاهیان عثمانی از تعقیب فتوحات مضایقه و تهاون ورزیدند و نیز فتح مصر را، که پس از جنگ چالدران واقع شد، از نتایج مطلوبه علوی ساخته، جراحنی دالعی باقی گذاشتند که علت ضعف قدرت سیاسی اسلام و مانع پیشرفت آرزوی جاه طلبانه ترکها و سبب استفاده اروپا گردید. از سال (۱۵۰۸ م) که بغداد بتصرف ایرانیان درآمد تا سنه (۱۶۳۸ م) که بطور قطع بدست ترکها افتاد، این پایتخت قدیم اسلام در تحت تأثیر جزر و مد جنگهای بی حساب، چندین بار از این دست بآن دست گشت و بالاخره بواسطه ضعف و سستی روز افزون آخرین پادشاهان صفویه، دولت عثمانی صاحب بلا معارض بین النهرین شد.

## صنایع و ادبیات

یکی از مسائل عجیب، و در بادی نظر لابنحل، زمان صفویه فقدان شعرای بزرگ در عهد صفوی قطع و فقدان شعرای مهم است. معماری و نقاشی و سایر صنایع فوق العاده ترقی نمود، عمارات عالیه عمومی که شاه عباس سرتاسر کشور خود حاصه اصفهان را با آنها مزین ساخت، از آن عهد تا کنون نگارگان را بحیرت و تعجب انداخته است. بهزاد و دیگر صنعتگرانی که در دربار تیموریان هرات مشهور آفاق شدند، جاشیسهائی مثل رضای عباسی و همکنانش یافتند. اما اگر چه در نطفه سامی از سایر تذکره ها و تواریخ زمان نام جماعتی کثیر از شعراء ثبت شده است، برای ما مشکل است که یکی از آنها را (باستثنای) جامی و هانمی و هلالی و سایر شعرای خراسان که حتماً بقایای مکتب ادبی هرات بودند در درجه اول محسوب بداریم در طول عمر طوقانی هفتاد ساله امیر تیمور، باستثنای حافظ بزرگ، که همراه در تحت الشعاع خود داشت، لااقل هشت الی ده نفر شاعر بودند که هر کس راجع نادبیان ایران چیر

۱ - این تألیف سام میرزا پسر شاه اسماعیل که تذکره شعرای معاصر است یکی از کتب است که لازم است برودی طبع و انتشار یابد (مؤلف) (قسمت پنجم این کتاب که مخصوص احوال شعراء است بهست مولوی اقبال حسین در سال گذشته طبع و نشر شد) (در پناه هندوسان) (مترجم)

بنویسد، آنها را نمیتواند از نظر دور دارد لیکن در دوست و بیست سال سلطنت صفویه، تا آنجائی که من توانسته‌ام بتحقیق برسانم، بدشواری یکفر را میتوان در ایران یافت، که دارای لیاقت بارزه و قریحه مبتکره باشد. عمداً گفته شد: «در ایران» زیرا که جمعی از شعرای نامدار ایرانی که عرفی شیرازی (۱۵۹۰م) و صائب اصفهانی (۱۶۷۰م) شاید مهمترین آنها باشند، زینت بخش دربار سلاطین مغولی هندوستان بودند. این اشخاص اولاد مهاجرین و مجاورین ایرانی و متولد در هند نبودند بلکه خود از ایران بهند رفته و پس از توانگر شدن و شهرت و ثروت رسیدن بوطن خود مراجعت نموده‌اند. از اینجا معلوم میشود که علت فقر زمان صفویه از شاعر نامدار پیشتر نبودن مشوق و مربی بوده تا فقدان قرایح و طبایع هنرمند. این حقیقت را رضاقلیخان هدایت در مجمع الفصحاء تذکر داده و از مستشرقین اروپائی مرحوم دکترانه D. Ethé که راجع به شعرای ایران تألیفاتی دارد همچنین بذکر این مسئله مبادرت ورزیده است. با این تفاوت که مستشرقین اروپائی معمولاً جای را آخرین شاعر بزرگ ایران دانسته معتقدند که در مدت چهار صد سالیکه از وفات او میگذرد ایران شاعر جلیل‌القدری بوجود نیاورده است، ولی رضاقلیخان بعضی از شعرای عهد خود را نیز از قبیل قالی- فروغی و یدمادر طبقه نخستین جای میدهد بنظر من مشارالیه در این طبقه بندی محقق است. از اینکه در عهدی بآن با شکوهی و قدرتی بآن دوام هیچ شاعر بزرگی در ایران ظهور نکرده است بقدری متعجب شدم که رفیق داشمندی و همکار محترم خود میرزا محمد خان قزوینی که محصلین آثار ایرانی بی اندازه و هین مساعی و دقت نظر او هستند مراسله نوشته و بطریق ذیل استفسار نمودم. اولاً آیا این قضیه را مسلم و لایق بحث میدانند یا خیر ثانیاً از چه راه میتوانند آن را حل نمایند در پاسخ مکتوبی بتاریخ ۲۴ می ۱۹۱۱ نوشته و ارسال داشتند که مضمون آن از اینقرار است:

«علی ای حال شکی نیست که در عهد صفویه ادبیات و شعر  
 فارسی پیایه پستی افتاده است و حتی يك شاعر درجه اول هم  
 در این عصر بظهور نیامده است، بزرگترین علت این قضیه چنانکه  
 خودتان هم شرح آن پرداخته‌اید، ظاهراً اینست که سلاطین صفویه بر حسب نظریات

نظر میرزا محمد  
 خان

سیاسیه و صدیقی که با دولت عثمانیه داشتند بیشتر قوای خود را صرف ترویج مذهب شیعه و تشویق علمائیکه از اصول و قوانین این مذهب اطلاعات کامله داشتند میمودند. اما اگرچه علمای مزبور مساعی جمیله در توحید مذهبی ایران بکار بردند (که نتیجه آن وحدت سیاسی مملکت شد) و اساس ایران فعلی را که ساکنینش علی العموم دارای مذهب و لسان و نژاد واحد هستند برپای نمودند لیکن از طرف دیگر از لحاظ ادبیات و شعر و عرفان و تصوف و بقول خودشان هر چه متعلق بکمالیات بود (در مقابل شرعیات) نه تنها در توسعه و ترقی آن جدی اظهار نکردند، بلکه با انواع وسائل در پی آزار و تخفیف نمایندگان این «کمالیات» برآمدند زیرا که نمایندگان مزبور اغلب در قوانین و مراسم مذهبی بطور کامل استقرار نداشتند صوفیه را مخصوصاً باقسام سختی و خشونت تعقیب نمودند و بجای وطن و فی بلد و قتل و مؤاخذه محکوم کردند بعضی راهم علماء شخصاً بابر حسب فتاوی خود عرصه شمشیر با طعمه آتش کردند. علاقه و رابطه شعر و ادبیات با تصوف و عرفان خاصه در ایران واضح و مبرهن است بطوریکه اطنای یکی موجب اعدام و اضمحلال دیگری خواهد بود از اینجهت در عهد سلطنت دودمان صفویه فضل و ادب و شعر و عرفان ایران را و داع گمته سوامع و تکایا و خلوتها و خانقاههای درویشان چنان منهدم گشت که امروز در سرتا سر ایران نمانی از این ابنیه خیریه مسموع نمیشود در صورتیکه مثلاً در زمان این بطوطه این قسم مؤسسات در هر شهر و قصبه و دهی دیده میشد سیاح مزبور مفصلاً شرح میدهد که چگونه در هر منزلی یکی از این عمارات رسیده و در آن بار سفر میگشاده است. اکنون بام و نشانی از آن بناها پیدا نیست. کسیکه از احوال و اوضاع دوره صفویه مطلع نباشد متعجبانه از خود میپرسد آیا این همان ایران و دین ساکنینش همان اسلام است؟ اگر چنین است پس چرا در سرتا سر مملکت يك خانقاه بنظر نمیرسد ولی در بعضی ولایات ترکیه که تحت اختیار صفویه نمانده اند مانند بین النهرین سلیمانیه و کردستان بسیاری از همان ابنیه که در ایام مسافرت ابن بطوطه موجود بود هنوز دیده میشود.

«باری در عهد صفویه بجای شعرا و حکمای بزرگ قضایی مثل مجلسی - محقق نای - شیخ حر عاملی و شیخ بهائی و غیره بظهور رسیدند که در بزرگی آنهاشکی نیست ولیکن بی اندازه سخت و خشك و متعصب و متکلف بودند.

شعراى مدیحه سرا  
در خدمت صفویه  
منزلتى نداشته اند

بیشتر شعراى مشرق زمین که شغلشان شاعرىست مدیحه سرا  
هستند. و اگر قول رضاقلی خان راصحیح بدانیم که گوید سلاطین  
بزرگ صفوی خاصه شاه طهماسب و شاه عباس اول مایل بودند  
شعرا را بجای آنکه در مدح آنها قصیده بسازند در عنقت ائمه  
اطهار شعر بگویند این نیرنگ علت قوی و دلیل معتبری برای تقلیل عدد شعرا در مملکت  
حواهد بود. در دربار سلاطین مغول هند<sup>۱</sup> بیش از درگاه ائمه منافع مادی انتظار میرفت  
لهذا چشم وپای شعراى طامع بیشتر متوجه ورهسپارد هلی بود تا کربلا. اما اشعار مذهبی  
در ذکر مصیبت یابیان کرامات ائمه در ایران ترقی فوق العاده نمود. بهترین شاعر مرثیه  
سرای این عهد محتشم گلشانی (متوفی سال ۱۵۸۸ م) است. علاوه بر قصایدیکه بطرز  
قدما در مرثیه ساخته میشد، ابیات بسیار ساده و مؤثریکه امروز وسیله اظهار سوگواری  
است احتمال میرود که اغلب یادگار این عصر باشد زیرا که در آن ایام تمام وسائل ممکنه  
برای تحریک محبت و فدویت نسبت بآل علی و نفرت و یزازی از اعدای آنها اتخاذ و  
اعمال میگشت از طرفی هم نمایش آن صحنه ها و مجالس هیجان انگیزیکه بتعزیه  
خوانی موسوم است، و نویسندگان اروپائی آنها را تیاترهای سابق اروپا، که مخصوص  
نمایش معجزات و اعمال و مصائب بزرگان دین عیسوی است تشبیه میکنند، ظاهراً در  
ازمنه بعد معمول گردیده است اولیاریوس Diaricus که نویسنده دقیقى است ماه  
محرم ۱۰۴۷ هجرى را (مى و جون ۱۶۳۷ م) در اردبیل و جوار مرقد شیخ صفی الدین  
و اولاد او سر برده است شرح مبسوطی از مشهودات خود داده و ترتیب عزاداری، شیون و  
نوحه گری و تیغ زنی ایسام عاشورا یا روز قتل را ذکر نموده است و لسی هیچ اشاره  
نمایش و تعزیه نمیکند و از اینجا محقق میشود که در آن زمان هنوز معمول نبوده است.  
برای توضیح این قضیه بدون تر از دوستان ایرانی خود، سید حسن تقی زاده و میرزا  
حسین دانش مراسله نوشتم. شخص نخستین چنین اظهار عقیده نمود که روضه خوانی  
(یا قرائت کتاب روضه الشهداء و سایر کتب متشابهه از بالای منبر) از عهد صفویه شروع شده  
ولی تعزیه گردانی (یا شبیه) خیلی بعد از صفویه معمول گشته و محتملاً بعضی چیزها را

۱ - شرح جوانمردی و بلل و بخشش هابون نسبت بشراء و ادبای مخصوصاً در  
احسن التواریخ بسبب ذکر سال وفاتش (۱۵۵۵/۹۶۲) مذکور است.

از اروپا تقلید و کسب کرده است. شخص دوم نیز آغاز تخریب گردانی را، (که ترجمه های سر لوویس پلی Sir Lewis Pelly قارئین اروپائی را کاملاً از آن مستحضر می سازد)، در اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم، دانسته و بطور معترضه اشعار ذیل را از شیخ رضای کرد، نوشته و نتیجه می گیرد که بغض و خصومت ایرانیان نسبت به عمر بیشتر بمسأبت منقرض نمودن سلطنت ساسانیان است تا غصب حقوق علی و فاطمه (ع)

بشکست عمر پشت هزاران عجم را      هر باد فتاداد رگ و ریشه جـم را  
این عربه بر غصب خلافت ز علی نیست      با آل عمر کینه قدیم است عجم را

در خانه نباید یکی دیگر از اقدامات صفویه را که باعث استحکام مبانی ایران و جلوگیری از خروج ثروت و جمعیت مملکت گردید فراموش نمود و آن عبارت است از محترم داشتن مشهود قم و سوق جمعیت و زوار باماکن متبرکه ایران، باین ترتیب جزر و مد مسافرین و مهاجرین در داخله مملکت محصور گردید، چنانکه گفته شد اعتبار مقدسه کر بلا و نجف نیز، قبل از آنکه بشرف تر کها در آید در حکم اماکن داخلی و جزء قاهر و صفویه بوده است

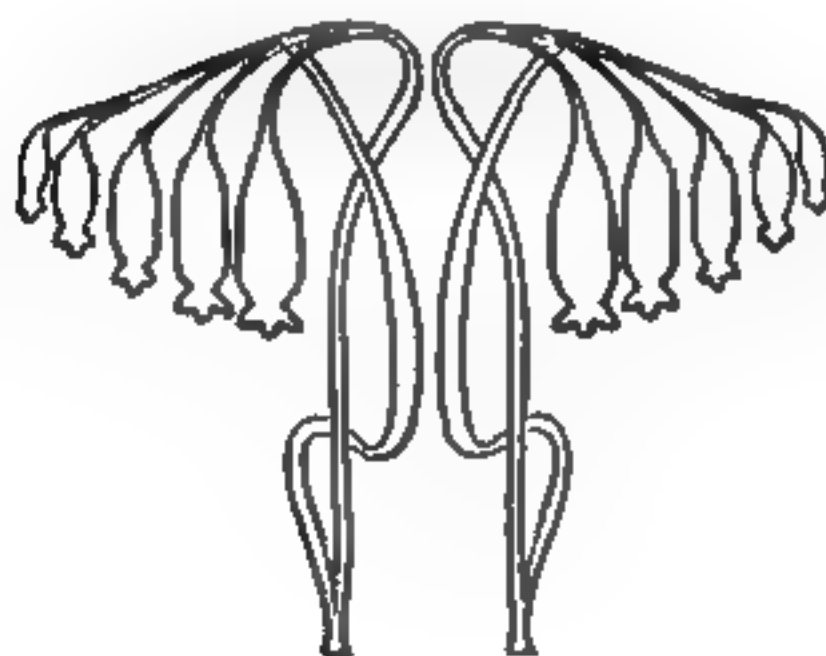
## ذیل

مسیور اینو فنسول دروات انگلیس Mr. H. L. Rabino یادداشت های گرانمایه ای را جمع بهر اداری در معمر در بغداد برای من فرستاده اند که مربوط بقرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) فقط متن دو فقره از آنها در دسترس من است (یکی بآلمانی و دیگری بهارسی) توضیحات لازمه طاهرأ در ضمن مراسله (مورخه ۲۳ دسامبر ۱۹۲۲) بوده که یادداشت های مذکور در لف آنها ارسال گردیده بود و آن مکتوب متأسفانه مفقود شده است. گمان می کنم اطلاعات مزبور از یکی از مقالات درن Dorn که کتاب ملایر آزیاتیک متدرج و منتشر گردیده مأخوذ است.

عین یادداشت فارسی ذیلا نقل میشود.

### بنای تعزیه سیدالشهداء در بغداد در سنه ۴۵۴ هجری

در تاریخ این کثیر شاهی آورده که معزالدوله احمد بن بویه در بغداد در دهه اول محرم امر کرد تمامی بازارهای بغداد را بسته مردم سیاه عزا پوشیدند و تعزیه سیدالشهدا پرداختند، چون این قاعده در بغداد رسم نبود لهذا علماء اهل سنت آنرا بدعتی بزرگداشتند و چون بر معزالدوله دعتی نداشتند چاره جز تسلیم نتوانستند، بعد از آن هر ساله تا انقراض دولت دیلمه شیعیان در ده روز اول محرم در جمیع بلاد رسم تعزیه بجا می‌آورد و در بغداد تا اوائل سلطنت طغرل سلجوقی برقرار بود.





## فصل دوم

### از ظهور دولت صفویه تا سال ۱۵۲۴

#### شاه اسمعیل و اجداد او

دلایل قوّه و بزرگی  
شیخ صفی الدین

تاریخ ثابت میکند که شیخ صفی الدین، عزلت گزین بزرگوار اردبیل که سلاطین صفویه نام و نسب خود را از او گرفته اند فی الحقیقه در زمان خود شخصی متنفذ و صاحب قدرت بوده است.

در بعضی سلسله‌ها دیده شده است که خود را جملاً منسوب به خاندان پادشاهان قدیم کرده نسب نامه میسازند اما شاه اسمعیل که بخش پشت بشیخ صفی الدین میرسید و سلسله صفویه را در آغاز قرن شانزدهم میلادی تأسیس کرده ایران را بدرجه از شکوه و حلال بالا برد که پس از انقراض دولت قدیم و دودمان نجیب ساسانیان بدست اعراب در قرن هفتم میلادی، کمتر بآن پایه رسیده بود، موقع و فرصت مناسبی برای تشمت بآن نوع جعلیات و اختراعات نداشت، زیرا که در هر حال نسب شیخ صفی الدین مستقیماً بامام هفتم شیعه، موسی کاظم و علی بن ابیطالب<sup>۱</sup> و عاقله بنت رسول می پیوست. و مانند سادات زمان مدعای خود را بشوئ میرسانید. دو چیز دلیل است که شیخ صفی در عصر خود (قرن سیزدهم میلادی) مرشد و پیر واجب الاحترام بوده است.

ارادت رشید الدین  
وزیر به شیخ صفی

اولین و مهمترین آنها تسوجی است که وزیر بزرگ، رشید الدین فضل الله بادعیه و شفاعت او داشته است در مجموعه رسائل صادر الوجود این وزیر که بمشآت

۱ - سلسله نسب کامل یا جزئی اخلاقی در عقود الصفا و احسن التواریخ و سلسله النسب صریحه و بیشتر تواریخی که از این سلسله سخن را دانند بهر اذیل مذکور است «۱» صفی الدین ابوالفتح اسحاق بن «۲» امین الدین جبرائیل بن «۳» صالح بن «۴» قطب الدین احمد بن «۵» صلاح الدین رشید بن «۶» محمد الحافظ بن «۷» عوض الخراسانی بن «۸» فیروز شاه زرین کلاه بن «۹» محمد بن «۱۰» شرفشاه بن «۱۱» محمد بن «۱۲» حسن بن «۱۳» محمد بن «۱۴» ابراهیم بن «۱۵» جطربن «۱۶» محمد بن «۱۷» اسمعیل بن «۱۸» محمد بن «۱۹» سید احمد الاهری بن «۲۰» ابی محمد القاسم بن «۲۱» ابوالقاسم حمزه بن «۲۲» الامام موسی کاظم

رشیدی<sup>۱</sup> معروف است دوستد برای اثبات نظر فوق‌دیده میشود. اول رقعه است خطاب  
 به خود شیخ صفی‌الدین راجع به وظیفه سالیانه از غلات و شراب و روغن و دواب و شکر  
 و عمل و انواع دیگر از انذیه که برای خاتمه او مقرر داشته تا در عید میلاد پیمبر (ص)  
 و حو و اعیان اردیبل از آن منتعم گردند، مشروطه بر اینکه پس از صرف غذا در سفره  
 سی خیرات و کاتب مراسله دعای خیر بشود. دوم که رشیدالدین به پسرش میر احمد  
 حاکم اردیبل نوشته و توصیه نموده است که از رعایت عموم اهالی غفلت نکنی و مخصوصاً  
 «نوعی سازی که جناب قطب فلك حقیقت، و سیاح بحر شریعت، مساح مضمار طریقت،  
 شیخ الاسلام و المسلمین، برهان الواصلین قدوة صفة صفا، گلین دوحه وفا، شیخ صفی‌الملة  
 والدین ادام‌الله تعالی برکات انعامه الشریفه از نوراضی و شاکر باشد» این دو مکتوب  
 خاصه رقعه اخیر که پر از هدایح مبالغه آمیز و ستایش شیخ صفی‌الدین است بعد  
 وافی از مقام و شهرت او در نظر معاصرینش حکایت میکنند<sup>۲</sup>.

نکته دوم که مرسوم را ثابت میکند اینست که کمی بعد از  
**صفوة الصدا**  
 وفاتی، یکی از درویشان موسوم به توکل<sup>۳</sup> بن اسمعیل که  
 معمولاً او را ابن الدزازه می‌نامند کتابی بزرگ در احوال و اخلاق و تعالیم و مفاید و کرامات  
 شیخ تصنیف نموده است. این کتاب ظاهراً بتشویق و تعلیم شیخ صدرالدین پسر شیخ  
 صفی که بعد از پدر بمقام ارشاد رسید و پشجاء و هشت سال رهنمای طریقت بود  
 (۱۳۳۴ - ۱۳۹۲ م)، تألیف شده است. این تصنیف نادر و مهم نخستین مأخذی است که  
 مورخین در ذکر احوال اجداد سلسله صفویه بتقل مندرجات آن پرداخته اند و آخرین  
 بلخیص معتبر را میتوان از ابوالفتح الحسینی دانست که در عهد شاه طهماسب (۱۵۲۴ -  
 ۱۵۷۶ م) باحجام موفق شده است. این کتاب مفصل مشتمل بر یک مقدمه و دوازده باب و

(۱) بقالة که راجع به نسخ خطی فارسی سرآلبرت هونم شیتلار (K G I E) نوشته‌ام و در مجلة انجمن‌های ایرانی در اکثر ۱۹۱۷ ص ۴-۶۹۳ درج شده است مراجعه  
 شود همچنین تاریخی که از ادبیات ایران هنگام سلطه مغول و قبائل تاتار نوشته‌ام ص ۸۰-۸۷  
 رجوع گردد. بعد از این برای اختصار از این کتاب طریق ذیل نام برده میشود  
 (دایران III) (۲) شیخ صفی در ۷۳۵ - ۱۳۳۴ در سن ۸۵ سالگی وفات یافت رشیدالدین  
 در سال (۱۳۱۸ م) سن ۷۰ سالگی یا بیشتر بقتل رسید (۳) مانوکلای Tukli چنانچه در  
 نسخه دست‌نویس ما بعد اهراب تحریر یافته است.

يك خاتمه است كه هر يك بقصولى منقسم گشته<sup>۱</sup> و محتويات و مندرجات آنها را ريو Rieu با دقت و صحتى كه مختص خودش است خلاصه نموده در اين تأليف مطالب مهمه بسيار است مخلوط بشرحهاى كه، جز براى مريدان معتقد، خسته كننده است و رويهمرفته نمونه از تذكرة عرفا و اولياء محسوب ميشود كه طلاب از ويائى نوع كامل آنها در مناقب العارفين افلاكى (ترجمة نوو هوس<sup>۲</sup> بانكلىسى و هوارت<sup>۳</sup> بفرانسه) مى يابند. تلخيصات مستخرجه از اين كتاب كه در نوارىخ اخيره سلسله صفويه مانند سلسله النسب مندرج است براى ارضائى حس كنجكاوى خوانندگان كفايت ميكند ولى هر گاه تجزيه كامل در اصل كتاب بعمل ييابد و حكايات و وقايع كه خود شيخ صدر الدين صحت آنها را تصديق نموده با دقت مطالعه شود نتايج گرانبها بدست خواهد آمد. اما قبل از آنكه پيش از اين در خصوص شيخ صفى الدين و اخلاف او بحث نمايم لازم است مختصرى از اجداد او گفته شود.

## اجداد شيخ صفى الدين

مورخ معروف اليعقوبى<sup>۴</sup> تأييد ميكند كه امام موسى كاظم غير از على الرضا كه پس از وي با امامت رسيد فرزند ديگر موسوم بحمزه داشته است، اما دوازده نفر ديگر كه در سلسله نسب

امام هفتم  
موسى كاظم

شيخ صفى مذكور شده (و پنجاه نفر آنها محمد بدون هيچ امتيازى و تعيينى بوده اند) مهم تر و گمنامتر از آنهاند كه بنوان هويت آنها را معلوم نمود

قد بتمترين جد صفويه كه داراى لقب و سمتى بوده فيروز شاه  
زرين كلاه است كه بنا بر قول صاحب سلسله النسب حسب الاشارة  
پسر ابراهيم ادهم كه ميگويد پادشاه ايران بوده است حكومت

فيروز شاه  
زرين كلاه

ولايت اردبيل و نوايح آن بر وي مقرر گرديد و از اين وقت شهر مزبور منشاء بزرگان

(۱) باب هشتم به ۲۷ فصل تقسيم گشته است. (۲) در مقدمه ترجمه منظومى كه از دکتر اول منوى جلال الدين رومى نموده و در سلسله كتب شرقى ترؤبنر Trübner در سال (۱۸۸۱ م) انتشار يافته مندرج است و از صفحه ۳ الى صفحه ۳۵ آن كتاب را اخرا گرفته است (۳) بزرگان و اوليائى در اوپش مطالعه در تذكرة طبائى اسلام (جلد اول) (پارس لرو Leroux) ۱۹۲۸ جلد دوم ۱۹۲۲ (۴) چاپ هوتسا Houtsma جلد دوم ص ۵۰۰

صوبه و مسکن آن دودمان شده است - اما ابراهیم ادهم هر چند معروف است که از نژاد پادشاهان بوده و از تاج و تخت گذشته بجمع درویشان در آمده و از اقطاب و اولیاء الله شده است و وفات او را در شام سال ۷۸۰ میلادی دانسته اند، ولی در هیچ تاریخی دیده نمیشود که از اخلاف او کسی بسلطنت ایران یا جای دیگر رسیده باشد هرور شاه پس از زندگانی کلهرانی در رنگین کیلان بدوود حیات گمت.

**صوفی الحواص** از پسر و جانشینش عوض چیزی مذکور نیست جز اینکه در اسفرنجان از توابع اردبیل میزیسته و هماغه رحلت کرده است. پسرش محمد که قرآن را از مر داشت بحافظ ملقب شد گویند جن<sup>۱</sup> او را در هشت سالگی در بوده و هفت سال او را در میانه خود پرورش داده اند و قرآن را بمساعدت آنها حفظ نمود

**صلاح الدین رشید** دو نفر دیگر که پس از حافظ رئیس خانواده شدند، صلاح الدین رشید و قطب الدین احمد ظاهر آردویه گلخوران بزراعت مشغول بوده اند تا اینکه محوم و حشیانه گرجیان شخص اخیر الذکر را مجبور کرد تا خانواده و پسر یکماهه خود امین الدین جبرئیل بگردیل بگریزد در آن مکان هم از تعرض مصون نماندند گرجیان آنها را تعاقب کردند فراریان در خانه در زیر زمین پنهان گشتند حوایی از خویشان او خود را بدم شمشیر مهاجمین داده و کندی بزرگی بمداخل خانه زیر زمینی افکند و خود درجه شهادت یافت قطب الدین نیز بسختی از گردن مجروح شد و بزحمتی از مرگ خلاصی یافت - نوه اش<sup>۲</sup> شیخ صفی که در زمان حیات او متولد شده بود بعدها نقل میکرد که چون جدش او را بدوش کشید چهار انگشت کوچک خود را در قرحه جراحت فرو مینمود. جانشین قطب الدین<sup>۳</sup>

**امین الدین جبرائیل** پسرش امین الدین جبرائیل مردی بود متدین و متشرع و متورع و از مریدان خواجه کمال الدین عربشاه بود. بزراعت رعیت تمام داشت و در بی دولتی نام ترویج کرد که بعدها در سال ۶۵۰/۳ - ۱۲۵۲ پسری

(۱) راجع بحی رجوع خود بقرآن مجید LXXII (۲) مقصود پیر است که پسر پسر پسر باشد - مرجع (۳) اینجاست مؤلف اشتهاً سید صالح را از قلم انداخته و امین الدین جبرائیل پسر سید صالح را فرزند قطب الدین نوشته است سید صالح یزدو گلخوران مدغون است (مترجم)

آورد او را شیخ صفی الدین نام نهادند. با این شخص دو معارف صغویه از تاریکی و گمنامی نسبی خسارج شده شهرت تمام رسید. مؤلف سلسلة النسب بتعین سال ولادت اکتفا نکرد بطریق ذیل تاریخ میلاد او را معین مینماید. «در آنوقت شیخ شمس تبریزی پنجسال بود که از دنیا رحلت کرده بود و همچنین دوازده سال شیخ محیی الدین اعرابی و سی و دو سال شیخ نجم الدین کبری و در وقت رحلت مولای رومی رحمه الله علیه حضرت شیخ بیست و دو ساله بود و در زمان رحلت شیخ سعدی شیرازی چهل یک ساله و در تسلط هلاکو خان بر ایران پنجساله بود ... با امیر عبدالله شیرازی و شیخ نجیب الدین بزغوش و علاءالدوله سمناوی و شیخ محمود شبستری و با شیخ محمد گج چپی تبریزی معاصر بودند ... و پیش از حضرت شیخ سه پسر بود<sup>۱</sup> و یک دختر و بعد از شیخ دو پسر دیگر شد<sup>۲</sup> ... شیخ قدس سره شش ساله بود که پدرش امین الدین جبرائیل بر رحمت حق تعالی رسید<sup>۳</sup>.

## شیخ صفی الدین (۱۲۵۲ - ۱۳۳۴ م)

نایبجا از اختصار مورخین در تنگنای بی اطلاعی بودیم و پس  
 بزرقی و مندرجات  
 از این از وفور و تفصیل اخبار در رحمت هستیم. راست است که  
 صغوة الصفا  
 صغوة الصفا حاوی کلیه معلوماتیست که ما از احوال شیخ  
 صفی الدین داریم لیکن این تألیف عظیمی است تقریباً مشتمل بر ۲۱۶/۰۰۰ کلمه که  
 عبارت ساده و بی حشو و خالی از صنایع نگارش یافته و هر خلاصه کاملی که از آن  
 بشود کمتر از یک مجلد بزرگ نخواهد گشت. متأسفانه فاقد سنوات تاریخی است و بیشتر  
 احوال شیخ صفی و مرشد او شیخ زاهد گیلانی را از جنبه روحانی شرح داده است.  
 مختصرترین فهرستی که بتوان از آن کتاب ترتیب داد بهر اذیل است:  
 مقدمه (در دو قسمت) اخبار ظهور شیخ صفی از کلام پیغمبر و عرفای قدیم ارقبیل  
 جلال الدین رومی.

باب اول (مشتمل بر یازده فصل که دو فصل آن بتقسیمات جزء منقسم گشته)  
 احوال اوایل زندگانی شیخ صفی - نسب و نژاد او، طالع ولادت او، تولد و طعولیتش،

طلب مرشد و پیر دستگیر، ملاقات با شیخ زاهد گیلانی، ایامی که در ظل تربیت این بزرگ بسر برد، ارتقاء بمقام ارشاد، سلسله پیران طریقت او تا عهد رسول، اوصاف و کرامات شیخ زاهد.

باب دوم (حاوی سه فصل) شمه از کرامات شیخ صفی، وها کردن مردم اردریا و آبهای عمیق و جبل شامخ و مه و برف و اعداء و زندان و امراض

باب سوم (در سه فصل) کراماتیکه شیخ صفی از نظر مساعد و نگاه نامساعد خویش مظهر رسانیده است.

باب چهارم (مشمول بر چهار فصل که دو از آنها تقسیمات جزء منقسم است) بعضی از اقوال شیخ صفی و تأویلاتی که از آیات قرآنی و احادیث نبوی و کلمات اولیاء و ابیات مهم شعراء نموده است.

باب پنجم (در سه فصل) مرخی از کرامات شیخ صفی راجع باجنه و مخلوقات ذیروح و غیر ذیروح

باب ششم (که تقسیماتی ندارد) جذبه و سماع شیخ صفی  
باب هفتم (مشمول بر پنج فصل) کرامات مختلفه شیخ صفی مانند افشای افکار و بیان پیش آمدهای آینده و مکالمه با اموات و غیره.

باب هشتم (در بیست و هفت فصل) امثال دیگر از پرهیزکاری و قدرت و اعمال متقیانه و استجابات دعا و الهامات و اصابت نظر شیخ صفی شهادت و تصدیق پسرش شیخ صدرالدین.

باب نهم (در دو فصل) آخرین مرض و وفات شیخ صفی.  
باب دهم (مشمول بر سه فصل) کرامات او بعد از مرگ

باب یازدهم (در سه فصل) شهرت و عظمت شیخ صفی و خلعتی او در اقطار عالم.  
باب دوازدهم (در دو فصل) کراماتیکه مریدان شیخ صفی اظهار داشته اند (خانمه)

صحات تذکره الاولیاء  
مورخین اسلامی  
خیلی اسباب تأسف است که از این تألیف عظیم فقط قسمت کوچکی  
حاکی از تاریخ زندگانی او است، ولی جای تعجب نیست زیرا  
از اشخاصیکه خود را متعلق بعالمی میداند که در آن مکان و زمان

وجود ندارد نباید انتظار داشت که خود را بدکرتوات تاریخ یا اعمال اینها مشغول نمایند.

تمام تذکرة های احوال عرفا دارای این صفتند و فقط بشرح کلمات طیبه و اعمال مقدسه و کرامات باهره بزرگان می پردازند کالدونالد D. B. Macdonald در کتاب وضع و حیات مذهبی در اسلام<sup>۱</sup> و کلمان هوار C. I. Huart در کتاب موسوم بعرفا و درویشان اهل سماع<sup>۲</sup> ثابت کرده اند که مطالعه شرح این قبیل کرامات برای اطلاع از احوال روحیه مفید است<sup>۳</sup>.

نویسنده اخیر الذکر حالات و حوادث روحیه را که در کتاب  
کرامات مترجم خود صائب العارفین<sup>۴</sup> مسطور است بقرار ذیل طبقه بندی میکند:

خواب - وقوف بر حوادث آنیه - شهود باطنی - کشف اشیاء مخفیة - انتقال افکار - نورانیت اجسام ذیروح و بیروح - کشودن درهای مقفل - حضور در همه جا (Ubiquit) - مصونیت در مقابل تأثیر سم - تأثیر در جماداتیکه در مسافت بعبده واقعند - کمپاگری - قوه استثنائی و فوق العاده در عصاات آلات هاسمه و رجولیت و تسوسمه و ابسطاد بدن - تغییر سیماتلون خطوط چهره - شفابخشیدن بوسایل روحیه - جواد دادن بمسائل - گرویدن بدین اسلام - موعظه کردن برای حیوانات - استقامت اولیا، جذبه و جنون - عزلت و ریاضت و صوم طولانی - طلسمات - غیب شدن .

ارتمام یا اغلب این حالات میتوان نمونه در صفة الصفا یافت در سلسله النسب بر هر چند کمتر از کتاب مزبور آن حالات مذکور است ولی آنچه هست بخوبی منتخب گشته است در هر حال اگر بخواهیم بتفصیل از آن سخن بفرماییم این جلد گنجایش نخواهد داشت ولی این نکته را باید گفت که بعضی از احوال عرفا مسلمان که توسط مریدان و دلباختگان شان تحریر یافته است برای اهل مغرب (اروپا) خشن است زیرا که برین شان کمتر از دعا تأثیر بخش نیست و نقداتشان کمتر از ترك صحبت و کدازه جوی قابل ملاحظه نمیشد در حق اشخاصی که ط-رف بفریشان واقع

(۱) مطبوعات شیکاگو دارالعلوم ۱۹۰۹۲ پاریس (۲) Leroux ۱۹۱۸ - ۱۹۲۲

(۳) جامی در فضائل الاس «چاپ ناسولی صفحه ۲۲ - ۳۱» اعمال صاحبان کرامات بر سه نوع دانسته است اول معجزات باهره تبویه دوم کرامات اولیا که موهبت الهیه است سوم - حواری هادان که از مردمان هادی رخ میدهد در نتیجه معروضه شده (۴) این کتاب در حدود سنة ۷۱۸ ۱۳۱۸ قریب سی سال پیش از صفة الصفا تألیف شده است طی نوی میرود که صفة الصفا متغلب آن کتاب تدوین شده باشد

گشته‌اند عالماحر کات‌مدهش و سخت نموده‌اند (این اخلاق را اروپائیان شایسته یک‌کنفر عارف نمیدانند).

صفات خشونت آمیز متلاوتیکه شاهزاده سیامک پسر شروانشاه، عازم اردوی مغول بود از یکی از مریدان شیخ زاهد عیب‌جویی کرد و آه‌ها را نه‌دید نظر انگیز عارفاء اسلام نمود که پس از مراجعت خانقاهشان را منهدم و طعمه حریق سازد شیخ چون این خبر بشنید نام شاهزاده را تکرار کرد و گفت سیامک سیاه مرگ خواهد بود. پیشگویی او اسابت کرد سلطان مغول بر شاهزاده خشم گرفت و بنا بر رسم قوم وحشی مغول او را در بمد سیاه پیچیده و امر داد بقدری او را باشت و لگد مالیدند که بدرد زندگان گفت 'غازان خان' پس از آنکه شیخ زاهد در خواندن فکر او کرامت ظاهر کرد بسیار باو احترام نمود و چنان مجذوب او شده بود که باصرار تمام پای او را بوسه میداد.

طوایف شیخ در زندگانی ظاهری شیخ صفی خاصه مدد از آنکه دست ارادت بشیخ زاهد داد و در اردبیل ساکن شد حوادث و وقایعی رخ داد. صفی در کودکی موقر و عزت‌گرمین و محترز از بازی بود در همان روزگار کودکی توجه خاصی بامور مذهبی نشان داد و بمشاهدت ظهورات غیبیه و عالم غیر مرتبه توفیق یافت. چون در اردبیل مرشدی صاحب حال نمیدید. و آواز شیخ نجیب‌الدین بزغش شیرازی شنیده بود میل بزیارت او کرد و بالاخره مادر را راضی نموده بشیراز رفت ولی شیخ رحلت کرده بود درویشان و مشایخ آن دیار خاصه شیخ سعدی شاعر معروف را ملاقات کرد و معاشرت او بسند خاطرش نیفتاد و ظاهراً با شیخ سعدی درست

(۱) میگویند آخرین خلیفه عباسی المستنصر نیز بهین طریق در دست علا کو خان کشته

شد زیرا که مول از رجعت خون سلاطین اخترازی میکردند کلاویجو Clavigo مینویسد که در دیار نیور و رسوم اینست که مردمان بزرگ و صاحب‌جده را که محکوم سرگ میشوند بهار می‌آویزند ولی اوساط الناس را سزمینند. رجوع شود ترجمه «سفرنامه» سر کلمانن مرخام ص ۱۵۰ که حیات ماکلوت در سال ۱۸۵۹ با انتشار آن می‌ادرب نموده است. (۲) از سنة ۱۲۵۹ تا ۱۳۰۴ م. منطقت کرده است رجوع شود بجله سوم ادبیات ایران تألیف مؤلف این کتاب ص ۴۰ ۴۶ (۳) جامی در تلعات ص ۵۴۸ مینویسد در شعبان ۶۷۸ (دسامبر ۱۲۷۹) وفات کرده است.



معامله نکرد و نسخه اشعار او را که بخط خود تقدیمش نمود نپذیرفت. عاقبت پسر  
وجاشین شیخ بزغش موسوم بظهرالدین<sup>۱</sup> شیخ صفی را گفت  
امروز کسیکه رفع حجاب نموده ترا بمقصد رهنمون گردد  
فقط شیخ زاهد گیلانی است که در گیلان قرب ولایت شما  
بر لب دریا خلوتی دارد و حلیه جمال شیخ زاهد را به او  
وصف کرد.

سعدی را ملاقات  
میکند

پس از چهار سال بخدمت شیخ رسید و از او پذیرائی کامل دید  
در اینوقت شیخ زاهد شصت سال داشت بیست و دو سال بقیه  
عمر او را شیخ صفی در خدمتش بسر برد.

ارادت بشیخ  
زاهد گیلانی

بام شیخ زاهد بنحویکه در *صفوة الصفا* مسطور است تاج الدین  
ابراهیم بن روشن امیر بن بایل بن شیخ بندار (بابندار) الکردی  
السنجانی است. و گویند مادر جدش بسایل از جن بوده لقب زاهد را پیرش سید.  
جمال الدین بجہاتی که در آن اختلاف است باو عطا کرد. باری شیخ زاهد صبیہ خود  
بی بی فاطمه را بشیخ صفی داد و از او سه پسر بوجود آمد که یکی صدرالدین است  
که بعدها رتبه ارشاد یافت. مؤلف *سلسلۃ النسب* معروف به پیرزاده از اولاد شیخ زاهد  
بوده و در عهد صفویه ظاهراً احترام و مقام عالی داشته است.

احوال شیخ زاهد

بنا بر قول صاحب *سلسلۃ النسب* که گوید شیخ زاهد ۳۵ سال از  
شیخ صفی بزرگتر بود و هر دو در سن ۸۵ سالگی رحلت یافتند  
همچنین وفات شیخ صفی را در سنه ۷۳۵ - ۱۳۳۴ مینویسد  
پس میتوان سال وفات شیخ زاهد را ۷۰۰ / ۱۳۰۰ دانست، و

وفات شیخ زاهد  
وجاشین شدن  
شیخ صفی

از اسناد دیگر که تولد شیخ صدرالدین ۷۰۴ / ۱۳۰۵ را چهار سال بعد از وفات او قید  
میشماید حدس سابق الذکر تسأید می یابد. خلاصه شیخ صفی الدین در اینوقت بمقام  
ارشاد رسیده و پس از سی و پنج سال جای خود را به پسرش صدرالدین وا گذاشت.<sup>۲</sup>

(۱) در *سلسلۃ النسب* مسطور است که امیر عباده او را بخدمت شیخ زاهد گیلانی

رهنمون شد (مترجم). (۲) دوفتبه ۱۲ محرم ۷۳۵ (۱۲ سپتامبر ۱۳۴۴)

اشعار شیخ صفی      شیخ صفی اشعاری بزبان گیلانی (که بعضی از مذاکراتش با شیخ زاهد بهمان لهجه بوده) و ایاتی بزبان رایج فارسی سروده است هر چند یکی از رباعیاتش<sup>۱</sup> دلالت بر دوستی علی (ع) دارد<sup>۲</sup> لیکن معذک برای من ثابت نیست که او هم مثل اخلاف خود در مذهب شیعه دارای عقیده راسخه بوده باشد. در احسن التواریخ که نسخه مهم و غیر متشتری است حاکی از وقایع سلطنت اولین و دومین پادشاه صفوی (۹۰۱-۹۸۵ هـ) (۱۴۹۵-۱۵۷۷ م) و در عهد شاه طهماسب بدون شده است دلیلی بر خلاف این بنظر میرسد در مکتوب معترضانه که عید خان از بک در سال ۱۵۲۹/۹۳۶-۱۵۳۰ بشاه طهماسب فرستاده این عبارت دیده میشود<sup>۳</sup>:

«و پدر کلان شما جناب مرحوم شیخ صفی را همچنین شنیده‌ام که مردی عزیز اهل سنت و جماعت بوده و ما را حیرت عظیم دست میدهد که شما به روش حضرت مرتضی علی را تابعید و نه روش پدر کلان را.»

شیخ صفی الدین بی اندازه بتوسعه سلسله تابعه خود کمک نمود و یکی از ادله ما بر قوت نفوذ او قول مولانا شمس الدین آسبای صغیر      برنیتی اردیلی است که در سلسله النسب<sup>۴</sup> منقول است

مولانا گوید:

«از راه مراغه و تبریز شمار طالبان و مشتاقان نمودم در سه ماه سیزده هزار طالب باین یک راه به حضرت شیخ آمدند و شرف حضور مبارک دریافته و توبه کردند و از باقی اطراف باین قیاس» اگر نگوییم همه این» یدیان از آسبای صغیر می آمده‌اند لافل باید گفت که بسیاری از ساکنین ولایت مذکوره بوده و هم از این ایام پیروان شیخ صفی در آن ولایت مسکن گزیده و بقسمی استقرار یافتند که بعدها بزرگترین اسباب تشویش خاطر سلاطین عثمانی شدند<sup>۵</sup>.

(۱) بجله انجن هایونی آسیانی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ۴-۳ مراجعه شود

(۲) صاحب گرمی که حد خطا می بخشد      خوش یاش صفی که جرم ما می بخشد  
آرا که جوی مهر علی در دل او است      هر چند گنه سر کنند خدا می بخشد

(۳) ورق ۱۶۶-۲- (۴) رجوع شود بجله هایونی آسیانی مورخه جولای ۱۹۲۱

صفحه ۴-۴۰۳ (۱) شرحی که دکتر فراتر بایستگر Babinger در کتاب استادانه موسوم به شیخ مدراالدین پسر قاضی سیادی «برلن ولایزیک ۱۹۲۱» نامه صفحه ۱۵ از رساله که چندگاه پیش نوشته است ملاحظه شود «برلن ولایزیک ۱۹۲۱» نامه ص ۱۵.

شیخ صدرالدین بسن ۳۱ سالگی در سال ۱۳۳۴/۷۳۵ جانشین پدر گردید و تا پنجاه سال بدستگیری و زاهدانی مریدان اشتغال داشت و در سنه ۱۳۹۲/۷۹۴ رحلت کرد او بر اشعار فارسی مبرورده و کراماتی ظاهر میساخته از جمله دوازده مسجد اردبیل را که گرجیان در حدود سنه ۱۲۰۳/۶۰۰ هنگام غارت اردبیل کنده و برده بودند ببلند مذکوره بازگردانید یکی از مریدان او شاعر معروف قاسم الانوار است که در استحكام بنای عقیده او مشکوک شد و شاهرخ بمناسباتی که ذکر آن در جای دیگر رفته است<sup>۱</sup> ویرا ازهرات تبعید کرد. ظاهراً شیخ صدرالدین نیز بواسطه توسعه دائرة نفوذ و ابراز فعالیت سوءظن منفدین اطراف را بسوی خود جلب کرده است و دلیل ها اینست که ملك اشرف<sup>۲</sup> او را بتبریز برده و قریب سه ماه در آن شهر تحت الحفظ نگاهش داشت در آن اوقات خوابی مهیب دید و شیخ را مرخص کرد لیکن مجدداً خواست او را بچنگ آورد و شیخ مجبور شد بگیلان بگریزد مشایخ و علماء و فضای دیگر نیز از جور این ظالم رنجها کشیدند،

از جمله قاضی محیی الدین بردعی که چنان استادانه ظلم و جور قدرت او محرك حسد شد ملك اشرف را بجانی بیک حکمران دشت قیچاق شرح داد که مشارالیه متوجه آذربایجان شد و ملك اشرف را مغلوب کرده بقتل رسانید بنا بر روایت سلسلة النسیب<sup>۳</sup> جانی بیک شیخ صدرالدین را ملاقات کرد و اعزاز و احترام بسیار نمود و اقطاعی باو ارزانی داشت از جمله سیور عالائی که سابقاً خاص مقبره اردبیل بود.

(۱) مجله انجمن هیایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ۲-۴ رجوع نماید . (۲) ادبیات ایران هنگام سلطه تاتار صفحه ۴۷۳-۴۷۶ و صفحه ۶-۳۶۵ در اینجا لازم است بافتنهاییکه راجع باشمار قاسم الانوار موده ام و در صفحه ۴۷۴ دیده میشود اشاره کنم معلوم است که مقصود او شیخ صدرالدین بوده تا شیخ صفی زهرا که شیخ صدرالدین درست ۹۰ سال عمر کرده است (۷۰۴-۷۹۴ هـ) کلمه «تقد» که در سطر اول است باید تکلمه دیگر تدبیل شود از جبل «نجل» یعنی پسر و غیر آن . در حال انجا مقصود همین است (۳) تاریخ مملوک تألیف دهسون D.Ohsson جلد ۴ صفحه ۲-۷۴۰ رجوع کنید (۴) مجله هیایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ۶-۸

شیخ صدرالدین مثل پدرش در اواخر عمر سفری

صدرالدین در سال ۱۳۹۲/۷۹۴

به حج رفت و معروف است که علم رسول خدای

جای خود را به پدرش

را با خود بازگردیل آورد. کمی پس از مراجعت

خواجه علی میسپارد

وفات یافت (۱۳۹۲/۷۹۴) و مسند ارشاد بفرزندش

خواجه علی رسید او نیز ۳۶ سال سرپرستی مریدان مشغول بود و در ۱۸ رجب ۸۳۰

(۱۵ می ۱۴۲۷ م) در فلسطین بدرود زندگانی گفت قبر او در آن ولایت بمدفن شیخ علی

عجمی معروف است<sup>۱</sup> او نیز مثل پدر وجد خود صاحب کرامات و شاعر در زبان فارسی

بود بیش از دو بیت بیت از او در سلسله النسب منقول است. تمصب و تمایل قوی نسبت

بمذهب شیعه از او بروز مینمود حسب الامر امام نهم محمد تقی (ع) که در خواب او را

مأمور کرد اهالی دزفول را براه راست دلالت کند خواجه علی از روی کرامت آب

رودخانه را از جریان بازداشت و تا ایمان بولایت و وصایت و خلافت علی بن ابیطالب (ع)

نیارزدند آب را باز نکرد و چون در روح امیر تیمور تصرفاتی کرده بود از او تقاضا نمود

که کردهای یزیدی را گوشمالی بزند و بدهد زیرا که «از اعراب معاویه هستند و از جور

آنها این لباس سیاه در عزای امام معصوم ما را در بر است»<sup>۲</sup> از این معروفتر شفاعتی

است که از اسرای ترك نموده و آنها را از دست امیر تیمور رهائی بخشید. اخلاف

(۱) مجلة هاپونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ م ۳۰۷ رجوع کنید. دکتر فرانز

هاینگریان نوشت قدس خلیل در حقیقت القدس والخلیل است یعنی بیت الله و جبرون تعبیری

است که غالبا از فلسطین جنوبی میکنند. دیوکانن ج. ۱۰. هانور Hanauer این نکته را

تأیید مینماید مشارالیه بر حسب خواست دکتر هاینگر قبول ذمت کرده و قبر مذکور را معاینه

نموده چنین مینویسد «مجدالدین مورخ عرب که کتابی در حدود ۱۴۹۵ م (هفتاد سال بعد از

وفات خواجه علی) تألیف کرده همه ای از مشایخ مدفن در جبرون را نام میبرد و از علی عجمی

چیزی ننویسد. پس از اینقرار باید مدفن او را در نقطه دیگر جستجو کنیم. چهار جای مختلف

بظن میرسد اول حرم علی بن علوی که بفاصله دوساعت و نیم مسافت دو عمال یا الفارافع است

دوم والی الحبی درست در جستجوی یا فافا سوم درخت بلوط مقدسیکه دریای آن قبر «امام علی»

واقع است فریب باب الواد چهارم مقبره بسیار محترم دیگر معروف «بالحبی» که در میان

جنگل روف علی مشرف بر قریه بیت معصراست. کاتن هانور گمان میکند که این قبر اخیر

مدفن مطلوب است.

(۲) مجلة هاپونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ۲۰۸.

این اسیران که « بصوقیان روملو » مشهورند از مریدان جان نثار و حامیان پابدار دودمان صفویه شدند.<sup>۱</sup>

شیخ ابراهیم معروف بشیخ‌شاه در سال ۱۴۲۷/۸۳۰ بجای پدر نشست و در سنه ۸/۸۵۱-۱۴۴۷ بدرود حیات گفت. غیر از اسم شش فرزندش چیز دیگری از او مسطور نیست و حتی در عالم آرای عباسی نیز نام وی مذکور نشده و از سلسله اجداد صفویه حذف گردیده است.<sup>۲</sup> جانشین او پسر کوچکش سلطان جنید بود که با ظهور اوصاف جنگجویانه اعضاء این دودمان بروز نموده است. بدیبار بکرفت واوزون حسن رئیس معروف طایفه آق قویونلو دست ارادت باوداده و خواهر خود خدیجه بیگم را بحالۀ نکاح او در آورد بواسطه این یگانگی واتحاد تا موازی ده هزار نفر غزاة صفویه بر او گرد آمدند. از این جمعیت که بقول صاحب عالم آرای عباسی « جان باختن را در راه مرشد کامل ادنی مراتب اخلاص میدانستند » جهاشاه ترکمان حاکم آذربایجان و عراقین و سایر حکام همجوار مضطرب و بدگمان شدند و جنگ را مهیا گشتند. شیخ جنید در حروب شروان شاه مقتول شد<sup>۳</sup> بنا بر روایتی جسد او را باردیل آوردند و بنا بر اقوال دیگر در کنار میدان جنگ نزدیک مزرعه که باختلاف آنرا قوریال یا قرویل یا قوریان می نامند به خاک سپرده شد.

شیخ حیدر که آنزلو او را « سچیدر » میخواند، مثل پدر خود جنید که مقامش بلورسید، در نظر خالویش اوزون حسن که در این زمان مردی کهن سال بود، مورد توجه شد و علامت بر رگی در ناسیه او مشاهده نموده دختر خود عارتا، حلیمه، بگی آغا یا علم شاه بیگم را بقداو در آورد. این دختر از بطن دسپناخوانون (دسپساکان) معروف دختر کالویونس آخرین امپراطور مسیحی طرابوزان و ازدودمان نجیب یونانیان Comneni

(۱) بتاریخ ایران مرجع ملکم چاپ ۱۸۱۵ جلد اول صفحه ۷-۹۶ و یادداشت‌های باورقی آن مراجعه شود. نسبت دادن این دخالت شیخ صدرالدین و مخصوصاً بیدرش شیخ صلی‌الیه بن‌الاشتهاء در زمان است. (۲) در عالم آرای عباسی چاپ طهران مذکور است طاهر آدر نسخه خطی که در دست مؤلف بوده حذف شده است « مترجم » (۳) بتأیید قول ساینگر در ساله سابق الذکر ۸۳۰ « تاریخ اب » واقعه ۱۴۵۶/۸۶۰ است.

کمی<sup>۱</sup> بود. تاجر مجهول ونیسی که سفر نامه<sup>۲</sup> او در کتب اسفار ایتالیایان در ایران در قرن پانزدهم و شانزدهم<sup>۳</sup> مندرج است راجع بشیخ حیدر چنین گوید: «شخصی است برتبه<sup>۴</sup> یکنفر کنت موسوم به «سکندر» دارای مذهب و طریقه موسومه «صوفی» که هم مذهبش او را مافداهای میرستیدند و چون رئیس اطاعت میکنند.» و بر گوید: «آنها کثیری از متابعان این مذهب در ولایات مختلفه ایران هستند مثلاً در باطولیا (آناتولی) و کراماتیا (قرامان) که همه از «سکندر» مزبور احترام میکنند مثلاً الیه از اهالی شهر اردویل (اردیل) است که در آنجا جمعی بعبقیده صوفایان (صفوی) در آورده است. در حقیقت شخص مذکور مثل اسقفی است در میانه ملتی که عموماً راهب و زاهد هستند. مثلاً البهرا از دختر اسامی (حسن بیگ یعنی اوزون حسن) شش طفل بود سه پسر<sup>۵</sup> و سه دختر.

این شیخ تنفر شدیدی نسبت بجسوبان اظهار میدارد این شخصی  
**مبداء اصطلاح**  
 است که شی در خواب دید که او را منهبان عالم غیب مأمور  
**فرزلباش**  
 گردانیدند بجای کلاه ترکی (طاقیه ترکمانی)، تاجی دوازده  
 ترك از سقر لاط سرخ بر سر اتباع خود نهاد و باین سبب بفرزلباش (سرخ سر) مشهور  
 گشتند. تاجر گمام ونیسی سابق الذکر (در صفحه ۲۰۶ از اسفار ایتالیایان) گوید:  
 «کلاه سرخ و بالای آن عمامه دوازده ترکی بشکل مخروط بر سر میگذازند که علامت  
 مراسم مقدسه دوازده گانه مذهبی یا دوازده فرزند علی (ع) است»<sup>۶</sup>

قتل شیخ حیدر در  
 میدان جنگ  
 ۱۴۸۸/۸۹۳  
 شیخ حیدر مثل پدرش در جنگی که با هواخواهان شروانشاه  
 و ترکمانان معاهد او در طبرسران نزدیک دربند نمود بقتل  
 رسید. در این وقت شاه اسمعیل پسر شیخ حیدر (۲۰ رجب  
 ۸۹۳/۳۰ چون ۱۴۸۸)<sup>۷</sup> پیش از یکسال نداشت ولی پس از

(۱) رجوع شود بجلد سوم ادبیات ایران صفحه ۴۰۷ (۲) چهارلس گری آن را ترجمه و طبع نموده وجهیت ماکلوت در ۱۸۷۳ آنرا منتشر ساخته است رجوع شود بصفحات ۱۳۹-۲۰۷ کتاب مزبور. (۳) مطابق مندرجات عالم آرای عباسی این سه پسر را نام سلطانلی میرزا «بابادشاه» واسمعیل و ابراهیم بود. لیکن در احسن التواریخ طور دیگر مذکور است (۴) رجوع شود به یادداشتهای مرحوم سرآلبرت هونم شیندلر که در این موضوع در مجلة هابونی آسمانی مورخه ۱۸۷۲ صفحه ۱۱۴-۱۱۵ دوج شده است و مراجعه شود به یادداشت مفصلی در باب فرزلباش که باینتر Babinger در احوال شیخ بدرالدین نوبخت و در صفحه ۸۴ و ۸۵ رساله جداگانه مندرج است. (۵) بدیهی است که فرزندان علی پسرده نفر بوده اند (۶) باین تاریخ خطی شاه اسمعیل شیخ حیدر دوازده ۱۴۹۰/۸۹۵ کشته شده است.

۲۲ سال انتقام پدر را گرفته و نش او را بلردیل قتل نمود .

## شاه اسمعیل

( تولد ۱۴۸۷/۸۹۲ - جلوس ۱۴۹۹/۹۰۵ - ۱۵۰۰ - وفات ۱۵۲۳-۴/۹۳۰ )

حالت سه پسر شیخ حیدر که پس از وفات پدر در چنگ دشمن گرفتار بودند بهیچوجه روزنه‌امیدی نشان نمیداد . سلطان یعقوب پسر اوزون حسن بنا به خاطر خواهر خود که مادر آن اطفال بود از قتل آنها صرف نظر نموده آنها را با صطخر فارس فرستاد که تحت نظر منصور بیک پر ناک حاکم آن ولایت محبوس باشند . بنا بر قول آنژیوللو<sup>۱</sup> هر سه طفل را در جزیره که در « دریاچه استومار » واقع است و مسکن اراهنه عیسوی است سه سال حبس کردند ( مترجم کتاب آنژیوللو گوید استومار دریاچه وان است ) « این اطفال خاصه پسر دوم موسوم با اسمعیل که صاحب جمال و رفتار پسندیده بود خیلی طرف توجه و محبت اهالی واقع شدند » بقسمی که چون رستم نوه اوزون حسن بعد از وفات عمویش یعقوب کس فرستاد و تسلیم آنها را خواستار گشت باین قصد که آنان را بقتل آورد . اراهنه نه تنها عذر آوردند و از تسلیم آنها خودداری کردند بلکه زور قی تهیه دیدند و وسائل فرار آنها را بولایت « کاراباس » ( قراباغ ) فراهم آوردند . در تواریخ فارسی مکتوب است که رستم آنها را خلاصی بخشید باین قصد که چون با پسر عم خود بایسنقر جنگ دارد از اتحاد با آنها و متابعت یی شمارشان استفاده نموده مقام خود را مستحکم سازد . پس برادر ارشد آنها سلطان علی را به تبریز دعوت کرد با کمال احترام پذیرائی نمود و لوای شوکت سلطنتی را شریب پادشاهانه بلند گردانند و او را پادشاه خوانند بجهت دفع فتنه بایسنقر فرستاد و در نزدیکی اهر لشکر بایسنقر را درهم شکست و او را بقتل رسانید .

قتل سلطان علی  
برادر اسمعیل

چون رستم باین ترتیب از دست دشمن خلاص شد عزم کرد که دوست و معاهد خود را نیز از میان بردارد لیکن یکی از مریدان ترکمان سلطان علی را آگاه کرد و او بطرف اردبیل گریخت اما دشمنان او را در نواحی قریه شمسی دریافتند و در کیرو دار مغلوبه بقتل

آمد. این واقعه در سال ۵/۹۰۰ - ۱۴۹۴ اتفاق افتاد<sup>۱</sup> برادران او در امان سلامت باردیبل رسیدند و دودمدتی که ترکمانان یکن یکن خانه های اودیبل را دری فرا ریان تفتیش مینمودند مریدان جان تاردر حفظ و اخفای آن دو طفل میکوشیدند تا اینکه وسیله فراهم شد و آنان را بگیلان فرستادند اول برشت رفته و یک هفته یا بقولای یکماه در آن شهر ماندند بعد بلاهیجان رفتند حاکم این شهر کار کیا میرزا علی مهمان نوازی کامل کرد و چند سال آنها را در حفظ حراست خود نگاهداشت.

گویند وقتی که ترکمانان بچستجوی آن دو طفل بگیلان آمدند کار کیا امر داد آنها را در قفسی کرده در جنگل آویختند تا قسم او رانست باشد که اکنون پای آنها در روی خاک قلمرو او نیست.

نویسندگان اروپایی آن زمان نیز در ذکر جان سپاری و فداکاری مریدان اسمعیل «صوفیان لاهیجانی» مثل مورخین ایرانی هم آواز هستند تاجر مجهول الاسم ایتالیائی<sup>۲</sup> گوید: «متابعان این صوفی خاصه لشکریانش او را مانند خدائی میپرستند بعضی از آنها بی سلاح بمیدان جنگ میروند و معتقدند که مرشد در گرمگاه مصاف حافظ و مراقب آنان خواهد بود .... در سر تا سر ایران اسم خدا فراموش شده و هر لحظه اسم اسمعیل مذکور میگردد» عبارت ذیل در بیشتر مفرنامه سیاحان ونیسی دیده میشود: «صوفیان مثل شیر نبرد میکنند». لیکن با وجود تمام اینها و هر چند مصنف تاریخ کمیاب شاه اسمعیل در ذکر ایام حیات سلطان جنید جد اسمعیل گوید: «پیروان این طریقت و شعب عظیمه آن از اقصای عرب تا حدود بلخ و بخارا مسکن دارند». بنظر مشکل میآید که در اوایل امر کار آنها باین خوبی پیشرفت میکرد اگر اختلافات داخلی

(۱) شرح ذیل قسمتی از تاریخ کمیاب شاه اسمعیل است که آترا سرد نیس راس در مجله

آسیائی مورخه ۱۸۹۶ جلد بیست و هشتم صفحه ۲۶۴ - ۲۸۳ عیناً درج و ترجمه کرده است

(۲) صفحه ۲۰۶ از کتاب اسفار سیاحان ونیسی در ایران که جهت مالکیت در سه

۱۸۷۳ در لندن منتشر ساخته اند همچنین صفحه ۲۲۳ کتاب مزبور مراجعه شود که وین سنتیو الساندری در عبارتی شبیه جملات مذکوره در فوق جان تاری اتباع خود را حرن شاه طهماسب میرساند نسبت اعظم این عبارات در این کتاب قبلاً مندرج گردیده



امرای آق قویونلو بتوسعه نفوذ آنها كمك نمينمود . بعد از وفات اوزون حسن كه سلطاني بزرگ و خردمند بود ( سنه ۱۴۷۸ م ) تاريخ سلسله آق قویونلو يك صفحه خون آلودی ييش قیست كه شرح برادر كشی اعضاء اين خانواده را در هر سطر نشان ميدهد .

**فتوحات اسمعيل**  
**در سیزده سالگی**  
 هنگامی كه شاه اسمعيل گوشه عزت خود را در لاهیجان ترك گفت و بزم جهانگیری قدم در میدان گذاشت ييش از سیزده سال نداشت . در ابتداء قضا هفت نفر صوفی همراه او بود ، ولی هر قدر كه در راه طارم و خلخال بسوی اردبیل ييش رفت \* در عوض راه ارباب جلالت و صوفیان پاك طينت از روی عقیدت در هر منزلی از منازل از طوائف فروم و شام بمو لب عالی می پیوستند <sup>۱</sup> . چون سلطانعلی بيك چاكار لوی تركمان امر داده بود كه اردبیل را تغلبه كنند شاه اسمعيل همراهان خود را برای مدت قلیلی به ارجوان نزدیک آستارا ( كنار بحر خزر ) برد . در ایام توقف در این محل اسمعيل اوقات خود را صرف صید ماهی نموده و میل مفرطی بآن شكرا ابراز میكرد . اما در بهار سال ( ۱۵۰۰ م ) هفت قبیله <sup>۲</sup> از ایلات ترك را كه اركان لشكر صفویه محسوب میگردند پیرو خود ساخته با سپاهی معتدبه وارد اردبیل شد .

**شكست و قتل فرخ**  
**یسار بدست شاه اسمعيل**  
 در اینوقت قوای خود را قابل جهاد دیده جنگ گرجیان كافر شامت و فرخ یسار شروانشاه را با انتقام جد خود مغلوب و در نزدیکی گلستان مقتول نمود . سر او را بریده و تنش را طعمه آتش ساخت و مناری از رؤس دشمنان برپای كرد مقابر پادشاهان شروان را خراب نموده و جسد سلطان خلیل آخرین شروانشاه را كه قاتل حد او شیخ حنید بود از قبر بیرون كشید و آتش زد . آن سلسله نجیبی كه بترتیب مذکور چراغ بودمانشان خاموش گشت ، مدعی بودند كه نیشان بانوشیروان عادل می پیوندد و شروانشاه همدرج خاقانی یکی از اجداد این خانواده است .

(۱) تاریخ ادبی ایران جلد سوم صفحه ۴۱۷ . همچنین رجوع شود تاریخ شاه اسمعيل

(۲) اسامی این طوائف قرار ذیل است : شاملو ، روسلو ، استاجلو ، تكلو ، دوالقدر

امشار و قاجار .

جنگ شرور و تاج گذاری شاه اسمعیل  
 پس از فتح باکو (یاد کوبه یا یاد کوبه) شاه اسمعیل ائمه طاهرین  
 را در خواب دید که او را از محاصره قلعه گلستان منصرف و به  
 حمله بر آذربایجان مأمور فرمودند، میرزا الوند و سپاه ترکانان  
 آق قویونلو خواستند وی را از ییشرت مانع شوند اما در جنگ  
 ۱۵۰۶-۲/۹۰۷

شرور بطور قطع با تلفات بسیار شکست خوردند. الوند با رزنجان گریخت و اسمعیل  
 به تبریز آمده تاج سلطنت ایران را بر سر نهاد. پس از این ما او را شاه اسمعیل میخوانیم  
 ولی مورخین ایران او را خاقان سکندرشان و سر و جانشینش طهماسب را شاه دین  
 پناه لقب دادند.

در این قلیل مدت شاه اسمعیل و مریدانش از ثبوت و رسوخ اعتقاد خود به حقانیت  
 مذهب شیعه امتحانات کاملی داده بودند. شمار جنگی آنان در روز شکست شروانشاه  
 «الله، الله، و علی ولی الله» بود و میرزا الوند را دعوت کردند که هر گاه مذهب شیعه را  
 بپذیرد و عبارت مذکور را بر زبان جاری کند با او عقد مصالحت خواهند بست

کوشش نیرومندانه  
 شاه اسمعیل در  
 ترویج تشیع  
 در اینوقت شاه اسمعیل عزم کرد که پس از عروج بر اربکه  
 سلطنت تشیع را نه فقط مذهب رسمی مملکت قرار دهد بلکه  
 تنها مذهب آزاد و رایج ایران سازد. این عزم تمام مردم حتی  
 بعضی از علمای شیعه تبریز را بتشویش انداخت علمای مزبور

یکشب قبل از تاجگذاری بحضور اسمعیل رفته عرض داشتند که: «قریانت شویم  
 دو بیست سیصد هزار خلق که در تبریز است چهار دانگ آن همه سنی اند و از زمان  
 حضرات تاحال این خطبه را کسی برعلا نخوانده و می ترسیم که مردم بگویند که پادشاه  
 شیعه نمیخواهیم و نعوذ بالله اگر رعیت برگردند چه تدارك در این باب توان کرد،  
 پادشاه فرمودند که «مرا باین کار باز داشته اند و خدای عالم و حضرات ائمه معصومین  
 همراه منند و من از هیچکس بك ندارم بتوفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند  
 شمشیر میکشم و بك کسی را زنده نمیگذارم.» شاه اسمعیل بترویج مناقب علی (ع)  
 و سب خلفای ثلاثه ابوبکر و عمر و عثمان اکتفا نکرده امر داد هر کس را که لعن  
 خلافا نشنود و «یش باد و کم مباد» نگوید بقتل برسانند.

بلافاصله پس از تاج گذاری مطابق مسطورات احسن التواریخ شاه اسمعیل خطبای مملکت را مأمور ساخت که شهادت مخصوص شیعه یعنی اشهد ان علیاً ولی الله وحی علی خیر العمل را در اذان واقعه وارد نمایند. عبارات مذکوره از زمانیکه طغرل بیک سلجوقی بساسیری را منهزم و مقتول ساخت یعنی پانصد و بیست و هشت سال قبل<sup>۱</sup> در طاق نسیان مانده بود. لمن علی خلقی ثلاثاً در کوچه و بازار معمول ساخت و چنانکه گفته شد مضایقه کنندگانرا بکندن سر تهدید نمود. نظر به قلت و کمیابی کتب مذهبی شیعه مردم در این موقع که عقیده جدید رواج گرفت بمشکلات عظیمه دچار گشتند، لیکن بالاخره قاضی نصرالله زیتونی جلد اول قواعد الاسلام تألیف شیخ جمال الدین... بن علی بن التطهر الحلی<sup>۲</sup> را از کتابخانه خود بیرون آورد کتاب مزبور اساس تعلیمات دینی شمرده شد تا اینکه «روز بروز آفتاب حقیقت مذهب امامیه انی عشره باوج کامل رسیده و اقطار و اکناف عالم را بنور خود روشن ساخته و طریق حقایق را نمودار گردانید».

اینجاست که بود بذکر هیجانات و اظهارات خشم آمیزی که  
از این اقدامات در اهالی ممالک همسایه خاصه مملکت عثمانی  
تولید شد ذکر می نمایم. لیکن بنظر مفیدتر می آید که قبلاً<sup>۳</sup>  
بر طبق مندرجات احسن التواریخ صورت اسامی امراء و گردن  
کشان خود ایران را که همه داعیه سلطنت داشتند درج کنیم [۱] شاه اسمعیل در

مخالفین و رقبای

اسمعیل در سال

۱۵۰۱-۲/۹۰۷

(۱) بجلد سوم ۹۲-۲-۱۰۰ در کتاب Geschichte der Chalifen تألیف ویدلر جوع

خود. الباسیری میبسالار لشکر الملك الرحیم آل یوسف بود. طرفدار المعتز خلیفه فاطمی شده و عهد کرده اتقام خلیفه عباسی را متزول نماید در ۶ ذوالقعدة ۴۵۱ (۱۰۵۹) در ماه ربیع الثانی ۴۵۱ (۱۰۵۹) در ۲۰ جولای ۹۰۷ جلوس کرده کله «قبل» بدیهی است که واجب بزمان جلوس او میشود بلکه مربوط است بتاریخ تألیف احسن التواریخ یا قسمتی از احسن التواریخ که در این حدود تحریر یافته است زیرا که کتاب مزبور تا سال ۱۵۲۷/۹۸۵ عیش میرود و تاریخی که منظور است در سال ۹۲۹-۲/۱۵۷۱ واقع میگردد ۹۲۹ = ۴۵۱ + ۴۷۸ (۲) این اسم در تاریخ خطی منوط است ولی ظاهراً خیلی شبیه باین شکل باید باشد. شخصیکه استثنایه باین مؤلف است در بیان مجلس پنجم از مجالس التوحین مذکور شده اما صاحب تالیفی مان اسم بیت ممکن است مقصود کتاب معروف شرایع الاسلام که تألیف شخص دیگر اهل عهد است باشد. پنجم فهرست عربی دیومضه ۲۱۲ رجوع کنید

آذربایجان [۲] سلطان مراد در قسمت اعظم عراق [۳] مراد بیك بایندری در یزد [۴]  
 رئیس محمد کره ۲ در ابرقو [۵] حسین کیای جلای در سمنان و خوار و فیروز کوه [۶]  
 یاریك پرنسك در عراق عرب [۷] قاسم بیك بن جهانگیر بیك بن علی بیك در دیار بكر  
 [۸] قاضی محمد و مولانا مسعود در كاشان [۹] سلطان حسین میرزای تیموری در  
 خراسان [۱۰] امیر ذوالنون در قندهار [۱۱] بدیع الزمان میرزای تیموری در بلخ [۱۲]  
 ابوالفتح بیك بایندری در کرمان.

غلبه اسمعیل بر دقباي بیشتر این ملوك الطوائف بی اهمیت بودند و بعضی از آنها را هم  
 حتی من نمی‌توانم درست بشناسم، هیچيك از آنها در راه فتوحات  
 كوچك خود شاه اسمعیل مقاومتی از او نکرد دشمن قدیم او بودند آق قویونلو  
 در تابستان (۱۵۰۳ م) شبكست قطعی یافته و تقریباً یکسال بعد در دیار بكر با بغداد بدرو  
 زندگانی گفت.<sup>۱</sup> برادرش مراد در همین اوقات مغلوب گشت و شیراز به تصرف اسمعیل  
 درآمد و علمای اهل سنت عقیم كازرون بسختی سیاست شدند عده كثری از آنها عرضه  
 بیخ هلاك گشت و مقابر اجدادشان خراب شد<sup>۲</sup> عبارت رحمة للمالین که چندان از روی  
 بیطرفی ترکیب نشده ماده تاریخ این واقعه (۹۵۰ هـ. ق.) است در مقابل ظرفا و شعرای  
 شیراز بمناسبت انتصاب الیاس بیك ذوالقدر که از طرف شاه اسمعیل حاکم فارس گردید  
 ماده تاریخ (شذات سپاهی) را درست کردند.

كاشان که همیشه حصن حصین شیعیان بوده<sup>۳</sup> شاه اسمعیل را با وجود و سرور  
 بی پایان پذیرائی کرد و شاه در قبه ریای فین بارعام داد از آنجا بقم رفت باین خیال  
 که زمستان را در آنجا سربرد لیکن چون شنید که الیاس بیك<sup>۴</sup> آن صوفی صافی  
 نهاد بك اعتقاد بدست حسین کیای جلای كشته شده است در ۲۵ فوریه ۱۵۰۴ بقصد  
 انتقام او از شهر خارج گشت. سه هفته بعد با ستراباد رسید و محمد محسن میرزا پسر  
 سلطان حسین میرزای تیموری را ملاقات نمود. پس از انهدام قلاع گل خندان و  
 فیروز کوه آب را بر حصارین قلعه استا بسته و آن قلعه را كشوده و حصارین را (که

(۱) نابر قول سیاحان اروپایی آن زمان اسمعیل بدست خود او را كشت بچند صفحه مد

رجوع شود (۲) علامت Add ۳۰۰ در کتابخانه دارالفنون کتبریح ورغه ۵۵ (۳)  
 رجوع شود براه الصدور طبع معبد اقبال (موقوفات کتب سلسله جدید جلد دوم ۱۹۲۱)

نابر قول احسن (تواریخ ده هزار نفر بودند) عرضه تیغ هلاک کرد و حسین کیارا در حال خواری و زاری در قفسی آهنین محبوس ساخت اما مشراییه موفق شد که زخمی مهلك بخود زده باین طریق خود را خلاص نماید.<sup>۱</sup>

از این بدبخت تر رئیس متحد کرمکام ابرقو بود که شورش کرد و شهر قدیم یزد را بتصرف درآورد. شاه اسمعیل او را هم در قفسی کرد و تنش را غسل مالید تا زنبوران او را شب و روز آزار دهند عاقبت مشراییه را در میدان اسفهان زنده آتش زد.

سفرای بایزید دوم در همین ایام هیتی از جانب سلطان بایزید دوم (۱۴۸۱-۱۵۱۲ م) بسفارت آمد و هدایا و تحف شایسته تقدیم نمود و فتوحات شاه اسمعیل را در عراق و فارس تنبیت گفت شاه خلعتیای ثمین عطا کرد و مراتب و داد و یگانگی را ابراز داشت قبل از مراجعت آنها را در مورد چند سیاست از جمله ظاهراً در قتل حکیم وقاضی معروف میر حسین میدی<sup>۲</sup> که اعظم خطایای او متعصب بودن در مذهب سنت و جماعت بود حاضر کرد پادشاهان ایران میخواستند با این قبیل نمایندگان درجه عدالت خود را به مسایگان نشان بدهند. کلاویجو Clavijo نیز اقدامی شبیه باین از امیر تیمور حکایت مینماید<sup>۳</sup> و شاه طهماسب برای متأثر کردن و مرعوب نمودن پیرام نیک سفیر همایون امر داد جماعتی از کفار را در حضور او بقتل برسانند<sup>۴</sup> طبعاً نمایندگان عثمانی از تماشای سیاست یکی از علمای سنی بدست اشخاصی که در نظرشان رافضی و مرتد بودند و نجیده خاطر و متفر گشتند.

راجع بروابط شاه اسمعیل و عثمانی که روز بروز گسیخته ترمیگشت تا بچنگ معروف چالدران منجر گردید (آگست ۱۵۱۴ م) بعدها بطور اختصار سخن خواهیم

(۱) مطابق متدرجات تاریخ شاه اسمعیل ورق ۹۶ چند مشراییه باصفهان فرستاده شد و در مبدان آن شهر بنزد آتش توب قطعه قطعه گشت (۲) شرحی که بر کتاب هدایه نوشته هوژم مرغوب ترین کتبی است که برای شروع بفرستادن رجوع شود به Arabitt Gesch d تألیف بروکلیمان Brockelmann جلد دوم ص ۲۱۰ و B. M. P. C تألیف ریو ص ۱۰۷۲ (۳) سفارت بدر بلره تیمور در (۶ - ۱۴۰۳ م) طبع جیت هاگلریت ۱۸۵۹ صفحات ۱۴۹ - ۱۵۰ (۴) بتاریخ هند و غیره تألیف اسکین Frskine رجوع شود (لندن ۱۸۵۴ جلد دوم ص ۲۸۹)

راند ولی قنلا لازم است شرح مجملی را که از فتوحات شاه اسمعیل شروع کرده‌ایم  
 حتم می‌توانیم تفصیل اعمال نظامی و جنگهای پی در پی او در کتابی باین حجم و باین  
 سبک و طرز گنجایش نداد و ناچار باید به بیانی مختصر و موجز اکتفا کنیم

در سنوات (۹۱۱ - ۹۱۵ ه. ق.) (۱۵۰۶ - ۱۵۱۰ م.) شاه  
**فتوحات اسمعیل**  
 اسمعیل اغلب در ولایات غربی ایران سرگرم بود اول بهمدان  
 در غرب  
 وارد شد و بزیارت امامزاده سهل علی شناخت اما شورش کرد  
 ۱۵۰۶ - ۱۵۱۰  
 های یزیدی<sup>۱</sup> بار دیگر او را منوجه ساخت راپس آنها  
 شیر صارم<sup>۲</sup> در هر که که جمعی از امراء معروف شاه اسمعیل در آن بقتل رسید مغلوب  
 و اسیر گشت: اسرای کرد را بورنه امرای مقتول تسلیم نمودند که بعضی انتقام بقتولت هر  
 چه تمامتر بسیاست رسانند سلطان مراد سیزدهمین<sup>۳</sup> و آخرین پادشاه سلسله آق قویونلو  
 علاءالدوله ذو القدر (که سیاحان ایتالیائی او را عالی دولی می‌نامند) بایکدیگر اتحاد  
 کردند این شخص اخیر دعوت اسمعیل را رد کرده و زبان را بکلمه طیبه علی ولی الله  
 و لعن اعدای دین (یعنی خلفای سه گانه) مگردانید و بمخالفت برخاسته از سلطان عثمانی  
 استمداد نمود.

اما شاه اسمعیل از عزم خود باز نمیگشت یکی پس از دیگری  
**فتح بغداد**  
 بلاد دیار بکر اخلاط بتلیس ارجیش و بسال آخره در سال  
 ۱۵۰۸/۹۱۴ بغداد را مسخر کرد و در نتیجه اماکن متبرکه  
 ۱۵۰۸ م.

(۱) تاجر گیسام ایتالیائی در صفحه ۱۵۷ سفرنامه خود گوید: «کردها کلیه ار تمام  
 اهالی ایران در دین مهدی و امیر نمرود زیرا که هر چند علوم ایرانیان مذهب جدید (صوفی و غیره)  
 صوفیه در آمده اند کردها بآن عقیده نگرویده اند. و اگر کلاه سرخ بر سر نهاده اند و در قلیشان نفر  
 و کسه آنها سیهان است». (۲) در عالم آرای عباسی چاپ طهران این شخص را صارم کرده شیر  
 صارم نوشته اند و عبارت چنین است: «و دفعه ششم صارم کرد که آغاز فتنه کرده ولایت اورمی  
 آمده الخ ص ۲۳ جلد اول» مترجم (۳) در احسن التواریخ اسامی سلاطین این سلسله چنین  
 است: «۱» مرده عثمان، «۲» علی بیگ، «۳» سلطان حزم، «۴» جهانگیر میرزا، (این چهار  
 نفر فقط مرد دیار بکر حکمرانی داشتند) «۵» اوژدن حسن، «۶» خلیل، «۷» بقوب، «۸»  
 بایسهر، «۹» دسم، «۱۰» احمد بیگ، «۱۱» مهدی میرزا، «۱۲» الوند میرزا، «۱۳»  
 سلطان مراد

کر بلا و نجف را بتصرف در آورد، در هویزه مردم نشان داد که هر چند در مذهب تشیع نهضت و حرارتش با علی درجه است اما نمیتواند اجازه بدهد که غلات تا این درجه در حق علی (ع) مبالغه کنند.

تنبیه غلات ساکن هویزه  
«اعراب متشیع که در آن ولایت میباشند و بالو هیت شاه ولایت پناه قاتل بودند» پس از ذکر اسم علی (ع) نوك شمشیر را بر شکم خود مینهادند و بروی آن میافتادند آسیبی بآنها نمیرسید مثل طایفه عیسویه شمال افریقا که امروز هم باین قسم اعمال مبارک میورزند حاکم آنها میرسلطان محسن، در همین اوقات بنزد زندگان گفت و سرش سلطان فیاض بجای او نهشته دعوت السوهیت نمود<sup>۱</sup> شاه اسمعیل بنخسرونت هر چه تمامتر آنسان را قلع و اقمع کرد.

اقتیاد لرستان  
اسمعیل بطرف دزفول و شوشتر عطف عنان نموده ملک رستم را که بامان آمده بود و «بزبان لری شیرین زبانی ها در خدمت کرد» عفو فرمود<sup>۲</sup> سپس شاه اسمعیل بجانب فارس راند چندی در دارا بگرد ماند و بشکار بز کوهی که پادشاه حیوانی<sup>۳</sup> از آن بدست آید مشغول شد، قاضی محمد کاشی را که صدر قضات و دارای مرتبه عالی بود مقتول ساخت و جای او را بسید شریف اسرآبادی که از طرف صادر نسب او بهرجانی معروف منصل میشد تدویض فرمود

وقایع فارس  
در قصر زر بقعه بیادگار برادرش سلطان احمد میرزا که در این مکان وفات کرده بود بنا نمود و چون امیر نجم الدین مسعود رشتی معروف بنجم اول بتلذذی رحلت نموده و در نجف مدفون گشته بود امیر بار احمد خوزانی اصفهان را ملقب بنجم ثانی کرد و جانشین او قرارداد امیددی شاعر بمقامت این انتصاب قصیده عرائی منظوم کرده که مطلعش اینست

(۱) در نسخه کتابخانه دارالفنون کبرج علامت (Add ۲۰۰) ورق (۲۸۳) این عبارت

دیده میشود «و آن کافر مردود دعوی الوهیت کرده قوم متشیع حالا بالوهیت قیاس قاتل اند»

(۲) گویند در این شکار ۶۰۰ و ۶۰۰ صید گشته شد

زهی جوهرت گوهر آسانی  
توئی عقل اول توئی نجم ثانی  
رواق حرم را تور کن عراقی  
عراق عجم را سبیل یمانی

حمله بشروان  
از فلوس شاه اسمعیل بشروان عزیمت کرد که شیخ شاه پسر  
فرخ یسار در آنجا رایت سروری افراخته بود، در این سفر حسد  
پدرش شیخ حیدر را یافته و چنانکه گفته شد بلردیل فرستاد که دفن کنند، هم در  
این سفر دربند را متصرف شد.

تا اینوقت شاه اسمعیل بمطیع کردن ملوک الطوائف و مدعیان  
ناج و تخت و تحکیم بنای سلطنت خود در ایران مشغول بود  
و حدود مملکت را از طرف مغرب و شمال غربی توسعه کامل  
داده بشعور دولت سلسانیان برسانید، و تا این زمان باد و دشمن  
قوی خود از بکهای آسیای مرکزی و ترکهای عثمانی که بعد ها او و جانشینانش را  
مشغول و مضطرب ساختند مواجه نگشته بود، اکنون مابه بیان روابط او با این رقبای  
خطرناک می پردازیم لیکن قبلا لازم است شمه از سیرت و صورت شاه اسمعیل سخن برانیم.  
معمولا شرحی که سیاحان اروپایی آن زمان از جمال  
و اخلاق او داده اند از اقوال مورخین ایرانی دقیق تر  
و روشن تر است. هر چند از مسطورات تواریخ فارسی  
هم شجاعت و قوت و اراده و بیرحمی و اعمال خستگی  
ناپذیر او بحد کافی استنباط میشود. بنابر قول کاترینوزنو<sup>۱</sup> در سیزده سالگی که  
بجهاگیری شروع کرد «سیمائی نجیب و ظاهری شاهانه داشت. در چشمانش نمیدانم  
چه چیز عظیم و آفرانه مخفی بود که در کمال وضوح میگفت این شخص روزی  
پادشاه بزرگی خواهد گشت. صفات روحی او با جمال جسمانش متباین بود زیرا  
که «هوشی سرشار و نظری چنان بلند داشت که در این سن قلیل باور کردنی نیست.  
قوت حافظه و سرعت انتقال و لیاقت ذاتی او را هیچیک از معاصرین نداشتند»  
آنژیوللو Angioiello<sup>۲</sup> گوید در ایام طفولیت «صاحب جمال و اخلاق و اطوار

(۱) سفرنامه سیاحان ایتالیایی در ایران (جمیت ها کلویت لندن ۱۸۷۳) ص ۸۷-۸۶

(۲) سفرنامه ایتالیاییان ص ۱۰۲



دلپسند<sup>۱</sup> بود و «در جنگ یا علام‌الدوله»<sup>۲</sup> (عالی دولی) ذخیره لشکر را قیمت داده مهیا ساخت و فرمان داد اعلام کردند که هر کس آذوقه دارد و می‌خواهد بفروشد بدون ترس بار دو بیاورد و فدیغن کرد هر کس چیزی بگیرد و قیمت نپردازد سیاست خواهد یافت<sup>۳</sup> در چند سطر بعد<sup>۴</sup> نیز گوید «این صوفی زیبا و خوش روی و بسیار دلپذیر است. خیلی بلند نیست ولی اندامی خوش ترکیب دارد سبک پیکر خوش اندام و فرسه و میان کتفهایش فراخ و مویش مایل بر خسی است. از ریش و سبیل فقط سبیل را گذاشته و دست چپ را بجای راست بکمر می‌اندازد. مانند خروس جنگی بی باک و بیش از هر یک از امرای خود نیرومند است. در مسابقه تیراندازی از ده سبب که هدف شده هفت عدد به تیر او فرود آمد. هنگامیکه بمشق مشغول است آلات طرب می‌نوازد و ستایش او را میسر آیند. در جای دیگر مینویسد: «اسمعیل معبود خاص سپاهیان خود است که اغلب بی اسلحه بجنگ می‌روند باین آرزو که در راه پیر خود شهید شوند وقتی که من در تبریز (توریز) بودم شنیدم که شاه از این پرستش متغیر است و مایل نیست او را خدا خطاب کنند.<sup>۵</sup> تاجر گمنام سابق الدکر سی و یک سالگی او را چنین وصف میکند<sup>۶</sup>: «بسیار زیبا و صاحب وقار و میانه بالاست. صورتی دلپسند و پیکری محکم شانه‌هایی کم‌پهنا دارد ریشش رام‌تر است و سبیل می‌گذارد. ظاهراً سنگین و ثقیل بنظر نمی‌آید. مانند دوشیزگان دوست داشتنی و چون غزالان جوان ظریف است بدست چپ کار میکند و از تمام امرای خود قوی‌تر است. در تیراندازی چنان مهارت دارد که از ده سبب شش عدد را فرو می‌افکند. همین نویسنده شرح مفصلی از قتل عام لشکرالوند میرزا رزن و مرد و آل و تیار سلطان یعقوب و سیصد نفر از درباریان تبریز و هشتصد نفر بلاسی<sup>۷</sup> طماع<sup>۸</sup> که در زمان الموت (یعنی الوند میرزا) تربیت یافته اند و کشتار تمام سنگهای شهر تبریز<sup>۹</sup> و قتل مادر یلزن پدر خود مینویسد: «گمان ندارم که از عهد مرو تا کنون چنین ظالم بوجود آمده باشد» خلاصه شاه اسمعیل مجموعه صفات متضاد بوده است گاهی شخص مجذوب جمال ظاهری و لیاقت جبلی و جوانمردی و نسا در حه

(۱) ایضاً ص ۲۰۹ و ۱۹۶ (۲) ایضاً ۱۱۱ (۳) سفرنامه ایتالیاییان در ایران ص

۱۱۵ (۴) ایضاً ص ۲۰۲ (۵) من ار بیان منی این کله عجز دارم

عدالتخواهی او میشود و گاهی از اعمال و رفتار او که نمونه از آن سبق ذکر یافت متفر و گیران میکرد چه حتی نسبت بآن عهد خونخواری و خونریزی هم اینقسم رفتار ممتاز و بی نظیر بوده است. شجاعت او نه تنها در میدان رزم بلکه در پهنه شکار هم ظاهر میگشت، بعد از فتح بغداد باو گفتند که چندین شیر درنده در بیشه کنام گرفته و اسباب وحشت ساکنین نواحی مجاور شده اند، شاه عزم کرد مفرداً بشکار آنها رفته و باتیر و کمان که در انداختن آن مهارت کامل داشت<sup>۱</sup> شیران را صید نماید هر قدر او را منع کردند مفید نیفتاد، در سن سیزده سالگی نزد يك ارزنجان<sup>۲</sup> بهمین ترتیب خرسی قوی پیکر وحشی را از پای در آورده بود، گنج و ذخیره بسیاری را که از غارت یکی از بنادر بحر خزر نصیب او شد<sup>۳</sup> میان لشکریان تقسیم کرد و خود هیچ برنگرفت<sup>۴</sup> سیاح مزبور بعد از شرح این سخاوت گوید بخشش مذکور سیاست و تدبیر بزرگی بود زیرا که در نتیجه آن جماعتی که صوفی هم نبودند در زیر لوای او گرد آمدند تا باخذ این قبیل انعامات از طرف اسمعیل نائل گردند<sup>۵</sup> سپس بیان میکند که چگونه شاه سر شاهزاده بدبخت موسوم بالموت را<sup>۶</sup> که بخیانت گرفتار شده بود بدست خود از تن جدا نمود و میگوید خودم الموت را در چادری محبوس دیدم و بمناسبت شرح ورود اسمعیل دفعه دوم به تبریز، اعمالی از او ذکر میکند که بدو جات سیاه تر و تباها تر از رفتار سابق الذکر است.

نسبت بسنجان خشونت بی اندازه ابراز نمود نه بر علمای معتبر مانند فریدالدین احمد نوه عالم معروف سعدالدین تفتازانی که سی سال در هرات <sup>۷</sup> مقام شیخ اسلامی داشت ابقا نمود و نه بر شاعر زیر کی مثل بنائی که در قتل عام قرش ۱۵۱۶/۱۱۷ کشته شد رحمت آورد اما ظاهراً صعب ترین خشونتهای او نسبت بدشمنان حتی بعد از مرگ <sup>۸</sup> در واقعه محمد خان شیبانی یا شیبک خان بمنصه بروز و ظهور رسید چنانکه بعدها بشرح آن خواهیم پرداخت.	خشونت نسبت باهل تسن
--	------------------------

(۱) احسن التواریخ نسخة خطی (الیس) ورق ۷۴ b (۲) ایضاً ورق ۲۶ (۳) سفرنامه بکفر تاجر صفحه ۱۸۸ (۴) ایضاً ص ۸ - ۱۶۲. لکن جیب الیرو سایر تواریخ فارسی مرگ الموت را طبیعی دانسته اند (۵) در رمضان ۹۱۶ دسامبر ۱۵۱۰ بقتل رسید

گفته شد که پس از تصفیه خاک ایران از وجود حکمرانان آق قویونلو و سایر

مدعیان تاج و تخت شاه اسمعیل بیشتر با سه همسایه سروکار داشت از این قرار :

روابط خارجی ایران  
در این عصر  
تیموریان که در نهایت ضعف هنوز بر هرات و قسمتی از  
خراسان و آسیای وسطی استیلا داشتند، از بکهای دهشتناک

هاوراهالنهر؛ و ترکهای عثمانی. با این دودشمن اخیر کمسی

و بسیار متعصب بودند روابط ایران همیشه خصمانه بود ولی با تیموریان که خود از  
بیم ازبکها آسایش نداشتند صلح و صفا استقرار داشت و گاهی هم روابط دوستانه  
مستحکم میگشت، سلطان حسین بایقرا آن پادشاه سالخوردی که در بار مزین و  
درخشانش در هرات مرکز معروف ادبیات و صنایع<sup>۱</sup> بشمار میرفت از جمله سلاطینی است  
که سعی کرد در حوزه سلطنت<sup>۲</sup> خود مذهب شیعه را جانشین تسنن سازد اما پدر جعفر شاه  
اسمعیل بمقصود نائل نگردید و بابر خواه از روی عقیده یا از لحاظ سیاست بقدری  
نسبت بتشیع تمایل نشان داد که رعایای سنی آسیای مرکزی از او روگردان شدند  
و بمخالفتش برخاستند<sup>۳</sup> پس بنابراین میان این دو دودمان علنی برای اختلاف موجود  
نبود خاصه پس از آنکه شیبانی خان با هر دو خانواده خصوصت اظهار داشته و از بکهای  
دهشت انگیزش طلباً موجب اتحاد بابر و شاه اسمعیل گردیدند.

از گنجایش این کتاب خارج است که مفصلاً از انحطاط تیموریان و ظهور سلطنت  
ازبکبه سخن براند شرح مفصل این وقایع در تألیفات ارسکین و غیره<sup>۴</sup> مسطور است.

کفایت میکند که گفته شود شیبانی یا شیبک خان که مستقیماً  
شیبانی یا شیبک خان  
ازبکها  
نسبت بجنگیز خیلان<sup>۵</sup> می پیوست در سنه ۱۵۰۰ هجری قمری و

بخارا را تصرف شد و کمی بعد تاشکند و فرغانه را مسخر

(۱) رجوع شود بکتاب غازی و شاهان ایران و غیره تألیف و کتف و مارتین صفحه ۳۵۶

(۲) رجوع کنید تاریخ ادبی ایران جلد سوم صفحه ۴۵۶ و بحث کتابخانه دار الفون

کیریج که تاریخ این اقدام را در سال ۹/۸۷۳ - ۱۴۶۸ هجری قمری (۲) تاریخ هندوستان  
تألیف و ارسکین W. Erskine جلد اول ص ۳۱۹ - ۴۲۰ (لندن ۱۸۵۴) دیده شود

(۴) مثلا تاریخ مولان آسیای مرکزی و غیره تألیف ن الیاس N Elias و سراس دیسراس  
Denison Rass (لندن ۱۸۹۸) و مخصوصاً تاریخ بی بدیل بابر چاپ جدید و نا سلیقه ارسکین  
و ترجمه که نا پادداشتی چند در لندن شده و از طرف سر لوکاس کینگ Sir Lucas King

مراجعه شده است (اکسفر ۱۹۲۱) (۵) احسن التواریخ (ورق ۸۸ ب) سلسله سب او را  
چنین ذکر میکند شیبک خان بن بوداق سلطان بن ابوالغیر خان بن دولت شیخ بن ایلانی اعلان بن ولاد  
اعلان بن ابو خواجه بن ... بن بولقانی بن شیبان بن جوسی بن چنگیز خان

کرد و از این تاریخ دوره اقتدارش شروع گردید، در سال وفات سلطان حسین ۶/۹۱۱-۱۵۰۵ به خراسان حمله آورد و در عرض يك یا دو سال بعد از این سنه اعضای حامدان تیموری را باستانی بایرو بدیع الزمان قتل عام نمود. این شخص اخیر به دربار شاه اسمعیل آمد و پناهنده گشت. تا سال ۱۱/۹۱۶-۱۵۱۰ شیبانی خسان پادشاه اسمعیل مواجه شد ولی چون یکسال قبل از این تاریخ از یکم حمله سختی به خراسان کرده بودند و شیبانی در جواب اعتراض مؤدبانه اسمعیل<sup>۱</sup> نامه مستهجن و پرازدشنام فرستاده بود. شاه اسمعیل کمر بچنگ او بست و در جواب حمله های او تهاون بخرج نداد و چون موقتاً بقیه مملکت دارای سکونت بود به خراسان لشکر کشید و در راه مرقد علی بن موسی الرضا [ع] را زیارت نمود.

**قتل شیبانی در جنگ قطمی در اول یا دوم دسامبر ۱۵۱۰ در طاهر آباد نزدیک**  
**جنگ دسامبر ۱۵۱۰** مرد واقع شد از یکم پس از يك مصاف طولانی و اجاجت آمیزی کاملاً شکسته شدند و شیبانی بقتل آمد، وقتی که بدن او را از زیر توده اجساد مقتولین بیرون کشیدند شاه امر داد دست و پایش را بریدند و با کفاف مملکت گسیل داشت و پوست سرش را از کاه باشته بعنوان یادگار و هدیه نزد سلطان بپزدید دوم بقسطنطنیه فرستاد<sup>۲</sup> و استخوان کاسه سر را فرمود بطلا گرفته و قدحی ساخته و در مجلس بزم بگردش آورند یککست او را بریده توسط درویش محمد یساول نزد آقا رستم روزافزون حاکم از ندران فرستاد در موقمی که مشاور الیه در ساری میان اندام و در باویان خود نشسته بود درویش محمد دست را بدامن او انداخته و نامگ بر آورد: «گفته بودی دست من است و دامن شیک خان حالا دست او در دامن تست» حضار را از این جسارت چنان خوف و هراس مسئولی شد که هیچیک برای قتل آن فرستاده دستی بیرون نیاورد و رستم چنان صدمه خورد که بزودی پس از آن روز مریض شده و وفات یافت. راجع بجای که از استخوان سر شیک خان ساخته شد قصه عجیب دیل منقول است یکی از مشاورین معتمد شیبانی خان معروف بنخواجه کمال الدین

(۱) رجوع شود بتاریخ هندوستان جلد اول صفحه ۲۹۲ تألیف ارسکین. متن این مراحله مندرج در احسن التواریخ مندرج است. (۲) بر طبق تاریخ شاه اسمعیل (ورق ۱۱۱) شاهزاده سیم که بعدها بسلطنت رسید خیلی از این اقدام رنجیده خاطر شد و بایدر خود سلطان بایزید در این باب در فنی و خشونت نمود

ساغرچی بوسیله اظهار تشیع از خطر مرگ جسته و بخدمت شاه اسمعیل رسید روزی شاه در مجلس نزم بجم مزبور اشاره کرد و بار خطاب نموده فرمود این کاسه سر را میشناسی سرپادشاه تست گفت: «سبحان الله چه صاحب دولتی بوده که هنوز دولت در او باقی است که با این حال بر دست چون تو صاحب اقبالی است که دمبدم پاده بشاط می نوشیده».

شیبانی خان وقتی بقتل رسید شصت و یکسال داشت و یازده سال سلطنت کرده بود چنانکه دگرشد در تسنن بسیار تعصب داشت و شیعیان را در قتل و حکم خود بسیار آزار و شکنجه مینمود. در این وقت پس از غلبه شاه اسمعیل نوبت عصیت و بدبختی بنیان رسید. معدنک طایفه ازبک بعد از این شکست باز هم پراکنده و مضمحل نگردید و اگر صوره با ایرانیان صلح کردند چندماه بعد در جنگ غجدوان انتقام خود را گرفتند، در این جنگ بابر و ایرانیان معاهد و مساعد اوشکستی سخت خوردند و در نوامبر ۱۵۱۲ جمعی از سران سپاه که یکی از آنها نجم ثانی بود بقتل رسید. در تمام قرن شانزدهم از مکهبا خطر دائمی برای ایران شمرده میشدند و شرح حملات و مهاجمات آنها بخراسان در تمام تواریخ فارسی بی تغییر و بطور مکرر مسطور است اکنون لازم است بشرح روابط ایران با ترکان عثمانی بپردازیم که بسیار مهمتر از قضیه ازبکیه است این روابط را مجموعه رسائل سیاسیه که فریدون بیگ با کمال اسنادی جمع آورده و در سنه ۱۵۷۴/۹۸۲ باسم منشآت السلاطین تدوین کرده است بهتر از هر تاریخ فارسی با ترکی روشن و معلوم میسازد.

مکتوبهایی که فیما بین سلاطین عثمانی و حکام و پادشاهان مجموعه مکاتیب دولتی همسایه مبادله میشد یا از طرف سلطان به پسر پسا وزیر که فریدون بیگ گرد آورده است و دولات خود صادر میگشت برخی بریان ترکی و بعضی بهر بی و فارسی تحریر یافته است متأسفانه بسیاری از آنها

تاریخ ندارد، چون مراسلات مزبور تاکنون خیلی کم طرف استفاده واقع شده است کسی که ملحصر مندرجات یا تعیین مقصود و غرض آنها مبادرت ورزد در کار خود محتاج تمهید عدری نخواهد بود آنچه راجع بزمان صفویه است تا وفات شاه اسمعیل ۱۵۲۲ ۴/۹۳۰ یعنی تمام مدت سلطنت سلطان بایزید دوم (۹۱۸/۸۸۶-۱۴۸۱-۱۵۲۱)

و سلیم اول ۹۱۸/۹۲۷ - ۱۵۲۱/۱۵۲۰) و چهار سال اول سلطنت سلیمان قانونی (۹۲۶/۹۳۰ - ۱۵۲۰/۱۵۲۴) بطریق ذیل خلاصه میشود.

(۱) از طرف یعقوب پادشاه آق قویونلو سلطان بایزید را جمع بنحیر شکست و وفات شیخ حیدر (پدر شاه اسمعیل) (صفحه ۳۰۹). این مکتوب که بر زبان فارسی است تاریخ ندارد ولی ظاهراً کمی بعد از شیخ حیدر که او را سر حلقه از باب ضلال میبامد و در تاریخ ۳۰ جون ۱۴۸۸ بقتل رسیده تحریر یافته است نویسنده خبر میدهد که قلع و قمع این عاصیان که دشمنان پیغمبر و اعدای دین و دولتند باید باعث مسرت و اشراح عمومی مسلمین گردد.

(۲) مکتوب سلطان بایزید که بر زبان فارسی و بدون تاریخ و در جواب مراسله فوق است (صفحه ۳۱۱) یعقوب را از غلبه بر بایند ریه و گرده ضلال حیدریه نهیت میگوید (۳) از طرف شاه اسمعیل سلطان بایزید دوم در تقاضای اینکه کسی مریدانش را که از آسیای صغیر باردییل برای زیارت ارمیا باند مانع نشود (ص ۳۴۵) این مراسله بی تاریخ و فارسی است و از این جهت که نشان میدهد صوفیه ایرانی در مملکت عثمانی چقدر زیاد بوده اند دارای اهمیت است.

(۴) جواب سلطان بایزید بمکتوب فوق همچنین فارسی و بی تاریخ (ص ۳۴۵) سلطان عثمانی میگوید که پس از تحقیق بر روی معلوم شده است که قصد اغلب این زوار بجای آوردن تکلیف مذهبی نبوده بلکه باین وسیله میخواهند از خدمت نظام بگریزند.

(۵) از طرف شاه اسمعیل سلطان بایزید همچنین در این موضوع فارسی و بدون تاریخ (ص ۳۴۶/۷). در این مراسله توضیح میدهد که مجبوراً برای تنبیه دشمنان قدم در خاک عثمانی نهاده است و از این اقدام ابداً قصد مخالفت یا بی احترامی نسبت بسطان نداشته و سپاهیان خود امر داده است که ذره خسارت بر جان و مال اهالی وارد قیابورند.

(۶) جواب سلطان بایزید بر قلمه فوق همچنین فارسی و بدون تاریخ (ص ۳۴۷) در این مکتوب سلطان از شاه اسمعیل اظهار اطمینان کرده و سرداران خود را مأمور

فرموده که او را در مقصودش کمک و مساعدت نمایند.

(۷) از جانب الوند آق قوینلو پادشاه ایران سلطان یزید، سام این مراسله باستثناء مقدمه عربی که دارد فارسی است و تاریخ ندارد (۲ - ۳۵۱) الوند ورود محمود آقاچاووش باشی حامل نامه سلطان را اطلاع داده و وعده میدهد که بر حسب دعوت سلطان، طایفه آق قوینلو یادودمان بایندری را برای دفع دشمن مشترک و غلبه بر او باش قزلباش حاضر و مهیا خواهد ساخت و اگر خویشانش هم با وی موافقت نکردند خود بتنهایی باستظهار کمکهای مادی و معنوی سلطان سعی و جد بلیغ خواهد نمود.

(۸) جواب با یزید بمکتوب فوق بفارسی و بی تاریخ (ص ۲-۳۵۲) در تحریر و تشویق الوند میرزا و وعده مساعدت برای مقابله طایفه باغیه قزلباش.

(۹) مراسله مورخه ربيع الاول ۹۰۸ [سپتامبر ۱۵۰۲] ص ۳۵۳ که از جانب با یزید به حاج رستم بیک کرد توسط کیوان چاووش فرستاده شده در این مکتوب که بزبان فارسی است سلطان اطلاعات صحیحه راجع باعمال قزلباشیه و نتیجه معادلات آنها با امرای بایندریه با آق قوینلو استفسار کرده است.

(۱۰) جواب حاج رستم بمراسله فوق بدون تاریخ و بفارسی (ص ۴ - ۳۵۳) راجع باینکه «قزلباش منهد خراس» پس از شکست دادن الوند و مراد آق قوینلو اکنون در صدد عقد اتحاد با مصر و مخالفت با ترکان عثمانی هستند و از طریق مرعش و دیار بکر پیش میروند.

(۱۱) از جانب سلطان با یزید سلطان غوری مصری بحری مورخه ۹۱۰/ د. ۱۵۰۴ (ص ۵-۳۵۴). در این مراسله اشاره بشخصی شده است که «در ممالک مشرق ظهور کرده حکام آنجا را بر انداخته و بر سکنه غالب آمده است» از روی جوابی که داده شده معلوم میگردد که مقصود شاه اسماعیل پادشاه قلی است.

(۱۲) جواب نامه فوق بحری و بدون تاریخ (ص ۶ - ۳۵۵). در این مکتوب اشاره بغلبه گمراهان قزلباشیه بر ممالک مشرق دیده میشود. و این غلبه را آفت و مصیبت آن نواحی معرفی کرده اند.

ظهور و ازدیاد  
خصوصت ایران  
و عثمانیان

اینها فقط مراسلاتی بود که از میان رسائل سلطان سائید  
مستقیماً باصفویه ارتباط داشت هر چند مراسلات دیگر نیز هست  
که برای محصلین زبان فارسی مفید است از جمله مراسلاتی که  
بسلطان ابوالغازی حسین (۱۵۰۶/۹۱۱) و جامی<sup>۱</sup> و حکیم

جلال الدین دوانی و فریدالدین احمد تفتازانی شیخ الاسلام هرات (۱۵۰۷/۹۱۳) که  
سه سال بعد بمناسبت خودداری از قبول مذهب شیعه بفرمان شاه اسمعیل گشته گشت  
نوشته شده است. قبل از اینکه بشرح رسائل سیاسیة زمان سلطنت سلطان سلیم خان  
پردازیم شمه از منازعه ایران و عثمانیان که یکی از مختصات مهمه تمام عهد صفویه  
است و آنقدر باعث تباهی وحدت اسلام و ضعف قوای مسلمین گشت باید ذکر بنمائیم  
و در این باب بهتر از نقل عبارت اولین صفحه شرحی که ریچارد نولس<sup>۲</sup> از شورش  
شیعیان آناتولی داده است نمی یابیم این نویسنده علت شورش مازبور را تحریکات  
شاه قلی معروف که ترکها او را شیطان قلی مینامند و پسر حسن خلیفه یکی از مریدان  
شیخ حیدر پندراسمعیل بود میداند

لهفت شیعیان  
آسیای صغیر

نولس Knolles میگوید: «بایزید بعد از طی یک عمر مضطرب  
و متشنجی طریقه مسالمت در زندگانی خود اختیار کرد. و  
بیشتر اوقات را بمطالعه کتب فلسفی و معاشرت با دانشمندان

بسر میبرد. هر چند مصالح دولت و میل و تقاضای سران سپاه غالباً بایزید را برخلاف اراده اش  
بمیدان جنگ میکشاند لیکن فطرة بحیات آرام و ملایمیش از جنگ تمایل داشت.  
اداره امور کشوری را سه نفر از پاشایان بزرگ علی، احمد و یحیی سپرد که  
بمیل و هوس خود رفتار میکردند چون پنج سال دو عیش و سکون بسر رفت از یک  
تعامل کوچک ناگهان آتشی در آسا افروخته شد که بعدها بزحمت زیاد با ریختن  
خون جمع کثیری از ملت و بخطر افتادن سرحدات شرقی خاموشی پذیرفت آتشی  
مقدس امروز هم باعث اضطراب خاطر سکنه خرافات پرست آنجا میباشد مسبب  
این واقعه دو نفر اسرائیلی مزور بودند موسوم به جاسان جلیف و پسرش شاخ کولی

(۱) رجوع خود باریخ ادبی ایران جلد سوم ص ۳ - ۴۲۲ (۲) نقل از چاپ ششم تاریخ  
عشانی که در پرتل و بیروت آنرا کامل نموده و در لندن سال ۱۶۸۷ طبع نموده است عبارت  
منقول از صفحه ۳۱۵ جلد اول مآخذ است.



(که بعضی‌ها او را تکل اسکاچو کولو و جمعی تجلی)<sup>۱</sup> مینامند این دو نفر فراراً به آن نواحی آمدند و اظهار زهد و ورع نموده در میان سکنه خشن و وحشی آن ولایت شهرتی بکمال یافتند و گروهی مریدان سر مست پیدا کردند (که از اصول مذهب جدید و مانعشان اشباع یافته بود) بدو اراجع بحقیقت جانشینان پیغمبر خلاف کردند و بعدها چنان شورش در مردم تولید نمودند که قسمتی هنوز در غلبان است و قسمتی با خونریزی بسیار بزحمت فرو نشست.<sup>۲</sup> پس از این عبارات شرح مفصلی دیده میشود در ذکر شورش خطرناک که ترکها چندین بار در آن مغلوب شدند و جمعی از سران سپاه از جمله وزیر اعظم خادم علی پاشا بقتل رسید و بتفرقه شورشیان و راندن آنها بداخله ایران منتهی گردید. شاه اسمعیل بجای اینکه پناهندگان را احترام کند و پاداش بدهد جماعتی از آنها را در تبریز بقتل رسانید زیرا که بنا بر قول نولس<sup>۳</sup> کاروانی پر ثروت را در راه غارت کرده بودند ولی اغلب مورخین جدید عثمانی<sup>۴</sup> علت این اقدام را چنین بیان میکنند که اسمعیل میخواست خود را در نظر با یزید بیطرف و هبری از تحریک و همدستی شورشیان معرفی نماید. نولس گوید «شاه قلی رانیز برای ترسایدن دیگران زنده آتش زدند» اما مورخان عثمانی گویند شاه قلی و علی پاشا با هم در جنگ گویک جای میان سیواس و قیصریه کشته شدند روایت احسن التواریخ نیز با این موافقت دارد. نولس گوید «چون شاه قلی فرار کرد بوس پاشا<sup>۵</sup> فرمان داد که در بلاد آسیای صغیر بجستجوی متاعمان مذهب ایران شتافتند و اشخاصی را که در شورش اخیر اسلحه برداشته بودند امر داد بدترین سیاستی مقتول ساختند و بقیه السیف را با آهن سرخی در پیشانی شان کنند تا بعد ها شاخه شود و آنها را با اقوام فراریان و همراهان شاه قلی و ورثه مقتولین ماروپا کوچ داد و در بلاد مقدونیه و ایروس و بلو بوتر متفرق ساختند تا اگر شاه قلی که ایران پناهنده شده است باز گردد و لشکری جدید بیاورد اینها دوباره بوی پیوسته

(۱) بیسی حسن خلیفه شاه قلی و تکل و یاتکل و یینی منسوب به تکه ایلی (۲) مصر و کور

ص ۲۲۴ (۳) رجوع شود بتاریخ امپراطوری عثمانی تألیف عبدالرحمن شرف جلد اول صفحه ۷-۱۹۶

چاپ دوم اسلامبول ۱۸۹۷-۸/۱۳۱۵ Von Hammer's Gesch d. Osmanisch Reich

جلد دوم صفحه ۳۶۰-۳۵۹ و صفحه ۴-۳۹۳ (۴) یونس پاشا صدراعظم سلطان سلیم که در

۱۵۱۷-۱۵۲۳ سیاست شد

و شورش از نو بر پا نکنند. این بود شرح آغاز و انجام شورش عظیمی که مملکت عثمانی را هم زد اگر شاه ایران کملاً از موقع استفاده میکرد بسهولت قسمت اعظم ولایت آسیای عثمانی را متصرف میشد<sup>۱</sup> نولس تاریخ این وقایع را ۱۵۰۸ م می‌گوید اما احسن التواریخ سنه ۱۲/۹۱۷ - ۱۵۱۱ یکسال قبل از وفات بایزید را همین کرده است.

جای تعجب است که مورخین ایرانی از این قتل عام شیعیان مفیم خاك عثمانی سخنی نمی‌رانند اما بقول فون هامر قتل عام مزبور یکی از دهشتناکترین اعمالی است که بنام مذهب صورت گرفته است حتی نسبت بسببتهائی که در هیئت تفتیش مذهبی در اسپانیا و کشتار سن‌بار تولوسی ظهور یافت.

ولی اگر بعضی از مورخین عثمانی از آن ذکر نکرده اند متعجب نباید شد زیرا که برای آنها افتخار آور نیست. ظاهراً نولس اشتباه کرده که این سانحه را از وقایع سلطنت بایزید دوم شمرده چه نمیتوان قبول کرد که در این مدت بیش از دو قند عام مهم واقع شده باشد یکی از آنها در سال ۱۵۱۱ بعد از جلوس سلطان سلیم واقع گردیده و بیکو لو گیوسنی بیانی Nicolo Giustiniani در ۷ اکتبر همین سال<sup>۲</sup> شاهد قضیه بوده است بنا بحساب سعدالدین سلاک زاده و علی ابوالفضل بن ادریس بتلیسی شماره کشتگان به ۴۰۰۰۰ نفر بالغ میگردد. تفصیلات دقیقه که علی ابوالفضل شرح داده و فون هامر اصل اشعار فارسی او را بخط لایینی در آورده از این قرار است:

فرستاد سلطان دانا رسوم	دیوان دانا بهر مرز و بوم
که اتباع این قوم را قسم قسم	در آرد بنوک قلم اسم اسم
ز هفت و زهفتاد ساله بنام	یلرد بدیوان عالی مقام
چو دفتر سپردند اهل حساب	عدد چهل هزار آمد از شیخ و شاب
پس آنکه بحکم هر کشوری	رساندند فرمانبران دفتری
بهر جا که رفته قدم از قلم	نهد تیغ بران قدم بر قدم
شد اعداد این کشته‌های دیار	فزون از حساب قلم چهل هزار

اکنون با مراجعه به منشآت فریدون بیک مکتوب‌های ذیل را می‌یابیم که مربوط به عهد سلطنت سلطان سلیم و راجع به روابط او و ایرانیان است.

(۱۳) از طرف سلطان سلیم به عیدخان ازبک، به فارسی مورخه  
مراسلات فارسی  
سلطان سلیم  
سلخ محرم ۹۲۰ هـ ق (۲۷ مارچ ۱۵۱۴) پنج ماه قبل از جنگ

چالدران (ص ۷ - ۲۷۴) در این مکتوب معصل که بقلم محمد بیک سامی نوشته شده سلطان سلیم افکار خود را چنین ابراز می‌دارد: «که اهالی بلاد شرق از دست صوفی بیجه لثیم ناپاک ائیم افک ذمیم سفاک بجان آمده‌اند» و عیدخان را دعوت می‌کند که با انتقام خون پدرش شیبک‌خان با وی توحید مساعی کند (۱۴) جواب مکتوب فوق به فارسی مورخه سلخ جمادی‌الثانی ۹۲۰ هـ ق (۲۱ اگست ۱۵۱۴) در این مرسله عیدخان شرح می‌دهد که چگونه انتقام پدر را گرفته و سگ کوچکی را که نایب و سردار سگ بزرگ بود (یعنی شاه اسمعیل) و از فرط جنون او را بنجم ثانی<sup>۱</sup> ملقب ساخته بودند، کشته است و وعده می‌دهد که سلطان عثمانی را در قلعه و قمع شرذمه قلیله و زنادقه او بکش و ملاحظه فرمائش و باری کنند.

(۱۵) از جانب سلطان سلیم بشاه اسمعیل مورخه صفر ۹۲۰ (آوریل ۱۵۱۴) از صفحه ۳۷۹ تا صفحه ۳۸۱ سلطان در این مکتوب که فارسی است و در آن رجز خوانی و توهین بسیار بکار رفته است شاه اسمعیل را دعوت می‌کند که از زندقه و اعمال گناهکارانه خود خاصه امن شیخین ابوبکر و عمر نادم شود و الا بر سر او لشکر کشیده و ممالکی را که بجبر و عنف غصب کرده است آزاد و مستخلص خواهد کرد (۱۶) از جانب سلطان سلیم به محمد بیک آق قوینلو به فارسی مورخه سلخ صر ۹۲۰ [۲۵ آوریل ۱۵۱۴ صفحه ۲ - ۳۸۱] مشتمل بر تهنیت و تمجید او و خانواده و اتباعش که در اساس تسنن آنها خللی راه نیافته و دعوت به جنگ زنادقه قرلباشیه (۱۷) جواب مکتوب فوق به فارسی مورخه سلخ ربیع‌الثانی ۹۲۰ (۲۳ جون

(۱) غله ازبکیه برچنود معصده شاه اسمعیل و بایر در ۱۷ رمضان ۹۱۸ (۲۶ نوامبر

۱۵۱۲) اتفاق افتاد. امیر نجم‌الدین محمود ملقب بنجم اول در تاریخ ۹۱۵ (۶ - ۱۵۰۹ -

۱۵۱۰) وفات یافته و مقام و لقب او بامیریار احمد اسفهان‌ی ملقب بنجم ثانی تخریس گردید.

(۱۵۱۴) صفحه ۳۸۲. از این مراسله معلوم میشود که حامل نامه سلطان سلیم و جواب آن شخصی موسوم باحمد خان بوده است و نیز استنباط میگردد که نویسنده کمال بیم را داشته که مبدا مراسله او بدست بیفتد.

(۱۸) نامه دوم سلطان سلیم بشاه اسمعیل بفارسی و بی تاریخ صفحه ۳۸۲ در این مراسله سلیم ادعای خلافت کرده و شاه اسمعیل و خانواده او را بکفر و ارتداد نسبت داده و او را دعوت میکند که توبه نموده و راضی شود ایران جزه ممالک عثمانی باشد.

(۱۹) نامه سوم سلطان سلیم بشاه اسمعیل از ارزنجان بترکی مورخه سلخ جمادی الاولی ۹۲۰ (۲۳ جولای ۱۵۱۴) سلطان با اظهار بی میلی با طعنه و سخریه حریف را بمبارزت می طلبد.

(۲۰) جواب شاه اسمعیل سه مراسله سلطان سلیم بفارسی و بدون تاریخ (ص ۵ - ۳۸۴) ظاهراً این همان مکتوبی است که کریزی Creasy در تاریخ ترکان عثمانی خود (چاپ ۱۸۷۷ صفحه ۷ - ۱۳۶) اشاره میکند. زیرا که نویسنده مکتوب میگوید گویا منشیان سلطانی در اثر نشاء تریاک و شگ بنوشتن این نامه ه هپادرت ورزیده اند و حقه پر از محبومی خاس که ترکیبی از مخدرات مزبوره بوده ممهور بمهر پادشاهی کرده توسط فرستاده سلطان موسوم بشاه قلی آقا گسیل داشته اند

(۲۱) نامه چهارم سلطان سلیم بشاه اسمعیل مورخ سلخ جمادی الثانیه ۹۲۰ (۲۱ اگست ۱۵۱۴) بارراجع بدعوت و طلب او بچنگ

کسی بعد از ارسال این مکتوب مفصل یعنی اوایل رجب ۹۲۰ (اگست و سپتامبر ۱۵۱۴) میان عثمانیان و ایرانیان در چالدران جنگ چالدران حربی عظیم واقع گشت در این محار که قریب بیست فرسخ از تبریز مسافت دارد سه هزار عثمانی و دو هزار ایرانی کشته شدند لیکن توبخانه عثمانان چنگ را بنفع ترکها ختم کرد شاه اسمعیل با وجود شجاعتی که خود و همراهان فداکارش ابراز داشتند مجبور شد از میدان رو برگردانده و عقب نشسته حتی تبریز را هم بجا گذارد. این شهر را عثمانیان در ۱۶ رجب ۹۲۰ (۶ سپتامبر

جنگ چالدران  
اگست ۱۵۱۴

(۱۵۱۴) گرفتند گروهی مردان نامدار از طرفین کشته شد از جانب عثمانیان حسن پاشا بیگلربیگی روملیا که فرمانده جناح چپ لشکر ترك بود و حسن بك حاکم مورا Morea و اویس بیگ از اهالی قیصریه و قیاس بیگ از اهل لتاکیه و عده کثیری از وجوه و رؤسای کشوری و لشکری بقتل رسید. از جانب ایرانیان میرسید شریف شیرازی از روحین و مبلغین مذهب شیعه و امیر عبدالباقی بسکی از اخلاف عارف معروف شاه نعمه الله کسرمانی و سید محمد کمونه نجفی و خان محمد خان و چندین شخص دیگر.

اقدامات سلطان سلیم  
پس از فتح چالدران  
سلطان سلیم که از فتح خود بسیار مغرور شده بود فوراً فتح نامه های مبالغه آمیز به پسرش سلیمان و خان کریمه و رؤسای کرد و سلطان مراد آخرین شخص سلسله آق قویونلو و

شاه رستم لرستانی و حاکم ادرنه و غیره فرستاد. متن این مکاتیب در منشآت فریدون بیگ (ص ۹۶-۳۸۶) ثبت است اما در (ص ۴۰۷-۳۹۶) شرحی که اهمیت تاریخیش خیلی بیشتر است دیده میشود و آن روزنامه مفصل حرکات قشون عثمانی است از روز ۳ محرم ۹۲۰ = ۲۰ مارچ ۱۵۱۴ که از ادرنه بیرون آمدند تا وقتی که در آخر همین سال نوامبر و دسامبر ۱۵۱۴ برای قشلاق کردن با ماسیه Amasya برگشتند این لشکر از ادرنه تا تبریز را از راه اسلامبول قیصریه سیواس از زنجهان چالدران و خوی و مرند به بکمد و پنجاه منزل آمد. و به پنجاه و هشت منزل از راه انجوان چسرجوبان و بیورت با ماسیه مراجعت کرد. هناری از کله دشمنان در میدان جنگ برپا ساختند و در قریه ساهیلان Sahlân یکروز قبل از ورود به تبریز خالد بیگ و ۱۵۰ نفر از قزلباشان همراه او را از دم شمشیر گذرا بیدند و بنا بر آنچه مورخین ایرانی عهد شاه اسمعیل مینویسند در تبریز ظاهراً قدری بمسالمت و ملایمت رفتار کردند<sup>۱</sup> سلطان سلیم فقط يك هفته<sup>۲</sup> از ششم تا چهاردهم سپتامبر ۱۵۱۴ در آنجا توقف کرد و مدیحه از زبان میرزای تیموری فرزند سلطان ابوالغازی حسین بایقرا<sup>۳</sup> را که مراری بود با جمعیتی از صنعتگران چیره دست بتوطن در ممالک خویش دعوت کرده همراه خود به عثمانی برد. دو یا سه هفته پس از رفتن او شاه اسمعیل به تبریز برگشت

(۱) نسخه کبرج ورق ۱۵۱ علامت (add ۲۰۰) (۲) چهار ماه بعد در اسلامبول سر مرطامون و مات یافت.

بنا بر قول سرجان ملکم<sup>۱</sup> «این شکست بزرگ در طبع خونخواه شاه اسمعیل الیری عمیق و پایدار کرد و هر چند سابقاً خلقی خوش داشت پس از آن کسی او را خندان ندید» اما اگرچه این شکست قطعی بود عملاً آثار جاودانی از خود نگذاشت زیرا که یسگی جریان بیاد وطن افتاده ناخشنودی اظهار کردند و سلطان عثمانی را مجبور نمودند لشکر را از خاک ایران رجعت دهد و باستانی قلعه و قمع سلسله صغیر مدو القدر<sup>۲</sup> در ۱۵۱۵ م<sup>۳</sup> که در کرمانخ Kermakh نزدیک ارزجان ساکن بودند تا روز مرگ (۱۵۲۰ م) طبع سلحشوری و خشم بهرام آسای او جز به تسخیر مصر و شام و عربستان در سایر سرحدات اشتغالی نداشت.

شاه اسمعیل بعد از ورود به تبریز با کمال ادب نامه از در عذرخواهی<sup>۴</sup> بتوسط نورالدین عبدالوهاب بسططان سلیم فرستاد سلطان ظاهراً جوابی نداد اما چند ماه بعد (آخر رجب ۹۲۱ - ۹ سپتامبر ۱۵۱۵) کاغذی بعیدخان ازبک نوشته او را بقلع و قمع شیعیان تعریض نمود.<sup>۵</sup>

اسناد مربوطه بسطانت سلطان سلیم خان قریب ۸۴ صفحه از مجموعه فریدون بیگ را فرا میگیرد<sup>۶</sup> اما باستانی یک مورد مهم راجع بشاه اسمعیل چیزی جز اشارات و جمل معترضه ملاحظه نمیشود. مورد مذکور عبارت است از دو قطعه شعر ترکی و فارسی که یکنفر شاعر غیر وطنخواه خواجه اصفهانی نام خطاب بسططان سلیم ساخته است. این شاعر گویا همان خواجه اصفهانی باشد که سنی متعصبی بود و بخدمت شیبک خان ازبک شتافت و در احسن التواریخ وفاتش در ضمن وقایع سال ۱۵۲۱/۹۲۷<sup>۷</sup> مذکور شده است.

(۱) تاریخ ایران جلد اول ص ۵۰۴ اما در کتب تاریخ فارسی که من مراجعه کردم دلیلی برای اثبات این نکته نیافتم. (۲) بایروایت احسن التواریخ سلاطین این خانواده چهار نفر بودند ملک احسان - سلیمان ناصرالدین و علاءالدوله این شخص اخیر با چهار پسر و بیقرار انماش بدست سرداران سلطان سلیم سر بریده شده (۱۳ جون ۱۵۱۵ م) (۳) فریدون بیگ جلد اول (ص ۴۱۴ - ۴۱۳) (۴) ایضا (ص ۴۱۶ - ۴۱۵) (۵) آخرین مکتوب بصحفا ۵۰۰ معصومه مزبوره منتهی میشود (۶) از یکی از ایات قطعه ترکی او معلوم میشود که «... در حراسان و خوارزم (خیوه) بوده و مجبور بترك آن شده است زیرا که گوید «کفر حنة ایسان را کاملاً خراب کرده و برمسند دین قرار گرفت».

ابیات ذیل از قصیده فارسی او برای نمونه انتخاب میشود :

فصیده فارسی که در تهنیت سلطان سلیم سروده شده	الا ای قاصد فرخنده منظر بگو ای پادشاه جمله عالم اساس دین تو در دنیا نهاده مجدد گشت دین از همت تو اگر ملک شریعت مستقیم است زیمت در تزلزل فارس و ترک فکندی تاجش از سر ای مظفر قرلبر کست همچون ملا افعی توئی امروز از صاف شریفه روا داری که گبر و ملحد تو او را نشکنی از زور مردی آتر گیرد امامی در سلامت چین دیدم ز اخبار پیمبر بدوالقرنین از آن خود در اعلم کرد دو قرن او شهری اندر جهان شد بیا از نصر دین کسر صنم کن سلطان سلیم در ۹۲۶/۱۵۲۰ وفات یافت بنابر قول صاحب احسن التواریخ مدت سلطنتش ۸ سال و ۸ ماه و ۸ روز بود جانشین او پسرش سلیمان خان است که عثمانیان او را قانونی واروئیان او را Magnificent لقب داده اند امینی شاعر ایرانی قصیده در جلوس او ساخته که از هر مصرعش عدد ۹۲۶ بدست میآید شعر دیل در احسن التواریخ بعنوان نمونه مسطور است :
--	--

وفات سلطان سلیم  
در ۹۲۶ / ۱۵۲۰ و  
جلوس سلیمان خان

بداد زمان ملک کامرانی بگلوس عهد و سلیمان نامی

چند سال بعد که سلطان سلیمان جزیره رودس را فتح کرد یکنفر شاعر ایرانی  
دیگر موسوم به نیازی یادگار فتح مزبور قصیده استادانه منظوم کرد که مطلعش این است

## دراول جلوسی بوی سرفرازی دوم فتح اردوس الای نیازی

مصراع اول تاریخ جلوس سلیمان خان است (۱۵۲۰/۹۲۶) و دوم تاریخ فتح اردوس<sup>۱</sup>

شاه اسمعیل روز دوشنبه ۱۹ رجب ۹۳۰ هـ مطابق با ۲۳ ماه می

### وفات شاه اسمعیل

۱۵۲۴ م وفات یافت و در کنار اجدادش در اردبیل مدفون

۹۳۰ ۱۵۲۴

شد در این تاریخ ۳۸ سال داشت که بیست و چهار سالش را

سلطنت کرده بود چهار پسر از او باقی ماند طهماسب که بجای پدر بر تخت نشست

و تاریخ تولدش ۲۶ ذوالحجه ۹۱۹ هـ (۲۲ فوریه ۱۵۱۴) است : القاس که در ۱۵۱۶/۹۲۲

متولد گشت و سام و بهرام که هر دو یکسال بعد از القاس بدنیا آمدند علاوه بر پسر پنج

دختر نیز داشت<sup>۲</sup>

در ایام سلطنت شاه اسمعیل شمشیر بیشتر از قلم بکار می افتاد

### وسعت مملکتش

بقسمی که تنها رقبای ایرانی خود را از میان برداشت بلکه

سرحدات را نیز از هر طرف بقدر مقتضایی توسعه داد . بنابر قول احسن التواریخ

مملکتش شامل آذربایجان عراق عجم خراسان فارس کرمان و خوزستان بود و بلاد

دیار مکر و بلخ و مرو گاهی در قلمرو حکمرانی او در می آمد . در میدان رزم شیری خنجر

گذاارد و در مجلس بزم ابری لؤلؤ بار بود .

احساس وجودش بدرجه بود که زرناب و ریگ بی مقدار در چشمش

### لیاقت و کرمش

بکسان مینمود . بیش همت بلدش دخیره کان و دینه دریا

برای عطای بکروز کفایت نمیکرد و از این جهت خزینه اش غالباً خالی بود

میلی مفرط بشکار داشت و اغلب به تنهایی شیر سر را از پدای

### میل مفرط بشکار

در می آورد . عنادی در داده بود که هر کس نشانی از شیر

بدهد صاحب منصبان اشکر اسبی بازمین بوی انعام خواهند داد و هر کس پلنگی نشان

بدهد اسبی بی رین بوی عطا خواهد گشت . شاه خود یکسوار بجلو رفته شیر یا پلنگ

را شکار میکرد .

(۱) در احسن التواریخ مصراع اول درست ۹۲۶ است ولی مصراع حد ۹۴۰ میشود زیرا

که در نسخه معتدلی کلمه دوم دوم نوشته شده است من دویم را دوم کرده و سنه ۹۳۰

در دست آوردیم که باز یک عدد زیاد است (مؤلف) برای تحصیل عدد ۹۲۶ کامی است که الف

اردوس را که بکلی زاید است از این لفظ دور کنیم (مترجم) (۲) خانیخ خام ، پری خان خام ،

مهرین یاو سلطانوم ، غریگی خام ، وزیر خام



پنج جنگ بزرگ شاه اسمعیل  
 در ایام سلطنت پنج جنگ عظیم کرد اول با فرخ یسار در محلی  
 که موسوم است بجایانی دوم با الوند در شرور سوم با سلطان  
 مراد در آلمه کولای تزدیک همدان چهارم با شیک خان در  
 حوالی مرو پنجم با سلطان سلیم در چالدران تاریخ وفاتش از کلمه «ظل» و کلمه  
 «خسرو دین» برمیآید چنانکه در دو ماده تاریخ ذیل مذکور گشته است.

شاه گردون پناه اسمعیل آنکه چون مهر در نقاب شده  
 از جهان رفت و ظل شدش تاریخ سایه تاریخ آفتاب شده

### رباعی

شاهی که چو خورشید جهان گشت مبین بزدود غبار ظلم از روی زمین  
 تاریخ وفات آن شه شیر کمین از خسرو دین طلب که شد «خسرو دین»  
 چنانکه مذکور شد از حیث ادبیات و وجود شاعران بزرگ  
 ادبای معتبر معاصر شاه اسمعیل  
 قحط عجیبی در عهد صفویه حکمفرما بود، اما علمای روحانی  
 و نقهای بزرگ قدری بعد از شاه اسمعیل ظهور نمودند یعنی  
 هنگامیکه مذهب شیعه که پادشاه مزبور آن را مذهب ملی ایران ساخت باوج کمال  
 رسیده ریشه خود را استوار کرد بیشتر ادبیه و شعرای مشهوری که مورخین از قبیل  
 صاحب احسن التواریخ و غیره وفاتشان را در این عهد ذکر کرده اند، در حقیقت جزء  
 انجمن فضائی باید شمرده شوند که در دربار سلطان ابوالغازی حسین تیموری و وزیر  
 هنرمندش امیر علی شیر نوایی گرد آمده بودند. مثلاً هاتفی شاعر برادرزاده جانی بزرگ  
 متوفی بسال ۱۵۲۷/۹۲۷ و امیر حسنی معنایی (متوفی سال ۹۰۴/۹۱۸ و بنائی  
 که در قارشی در واقعه قتل عابی که یکی از امرای شاه اسمعیل موسوم پنجم، ناسی  
 مسبب آن بود قتل رسید (سنه ۹۱۸-۱۵۱۲) و هلالی که از مکیه او را بجرم  
 تمایل به تشیع در هرات در سنه ۹۳۵-۱۵۲۸ کشتند و حکیم معروف حلال الدین  
 دوائی (متوفی بسال ۹۰۸/۱۵۰۲-۳) و میرخواند مورخ که در سال ۹۰۳/۸۱۴۹۷  
 در سن ۶۶ سالگی بدرود رندگانی گفت، و حسین واعظی کاشفی متاوان و بی ثبات

(۱) تاریخ این جنگها بر ترتیب چین است ۹۰۶/۱۵۰۰-۹۰۷/۱۵۰۱-۹۰۸/۱۵۰۳

۹۱۶/۱۵۱۰-۹۱۷/۱۵۱۱-۹۱۸/۱۵۱۲ غیر از جنگ اخیر در همه غلبه با شاه اسمعیل بود

صاحب تفسیر و اخلاق و روایات که بیشتر بعنوان مؤلف اتوار سهیلی شهرت دارد،<sup>۱</sup> قاسمی شاعر که فتوحات شاه اسمعیل را در کتابی موسوم بشاهنامه بنظم آورده است کتاب مزبور چاپ نشده و نسخه خطی آن نیز بندرت دیده میشود،<sup>۲</sup> این منظومه ده سال بعد از فوت شاه اسمعیل با تمام رسید و معلوم میشود که آن پادشاه از اغلب سلاطین سابق ایران کمتر تحت نفوذ تملق گوئی ندعا و شعرای نظم فروش واقع میگرددیده است.

(۱) شرح حال بهترین این فضلا در مجلد سابق این کتاب موسوم بتاریخ ادبی ایران در زمان سلطه قبایل تاتار مندرج است. (۲) بپهرست فارسی ریز صفحه ۶۶۰ - ۶۶۱ رجوع شود





شاه اسماعیل اول



شاه نهماسب صوی

روبروی صفحه ۸۳

# فصل سوم

اوج و حضیض دولت صفویه - از زمان شاه طهماسب

(۱۵۲۴-۱۵۷۶ م) تا عهد شاه سلطان حسین (۱۶۹۴-۱۷۲۲ م)

طهماسب ارشد اولاد شاه اسماعیل روزی که جانشین پدر شد  
جلوس شاه طهماسب  
یش از ده سال نداشت مدت پنجاه و دو سال و شش ماه بر  
۲۳ می ۱۵۲۴  
ایران حکمرانی کرد و در ۱۴ می ۱۵۷۶ جهان را بدرود  
گفت مورخین آن زمان او را شاه دین پناه میخوانند تاریخ جلوسش در این قطعه  
ثبت است.

طهماسب شاه عالم کز نصرت الهی  
جای پدر گرفت کردی جهان مسخر  
جا بعد شاه غازی بر تخت زرگرفتی  
تاریخ سلطنت شده جای پدر گرفت  
از تواریخ دوره او فقط دو کتاب قابل اعتناء است که اطلاعات ذیل از آن ها  
استخراج میگردد . یکی شرح حالی که از خود نوشته<sup>۱</sup> و از روز جلوسش که  
مقارن دوشنبه ۱۹ رجب ۹۳۰ (۲۳ می ۱۵۲۴) بوده تا واقعه تسلیم شرم انگیز شاهزاده  
عثمانی بایزید که بدربار او پناهنده شده بود (۱۹۶۹-۱۵۶۱ م) در آن مسطور  
است دیگر احسن التواریخ حسن بیگ روملو که تاریخی بسیار خوب است و در  
(۹۸۵-۸۱۵۷۷ م) یکسال بعد از فوت شاه طهماسب خاتمه یافته است تذکره  
شاه طهماسب که ظاهراً تقلید بابر نامه نوشته شده خیلی کمتر از سرمشق خود مشغول  
کننده و مفید است و حتی بر سفرنامه ناصرالدین شاه نیز که بیش از اندازه طری  
اعتناء واقع گردیده خیلی رجحان ندارد لیکن تا حدی اخلاق شاه طهماسب را روشن  
میسازد این تذکره بهتر از صفحات خشك تواریخ رسمی که منحصر بذكر وقایع جنگها

(۱) توسط مرحوم دکتر پول هرن در L. D. M. g xlv (سنه ۱۸۹۰) از صفحه  
۵۶۹-۶۴۹ چاپ شده است . اجماً در جلد دوم مطلق التمس اعتماد السلطنه معده حسن جان از  
صفحه ۱۶۵-۲۱۳ چاپ سنگی شده است

و قتل عام های اتمام ناپذیر است و خواننده را از دیدن احوال اجتماعی و روحی دولت و ملت بی نصیب میگذارند شخص را اجازه میدهد که حالات داخلی و اخلاق پنهانی نویسنده را بشناسد. سرجان ملکم<sup>۱</sup> و ارسکین<sup>۲</sup> بتعصب و زهد حشک شاه طهماسب اشاره کرده اند.

**اخلاق طهماسب** ملکم نظر خوبی نسبت باخلاق او ابراز داشته گوید. «مهربان و جوانمرد بود» و در جای دیگر مینویسد «بنظر میرسد که صاحب حزم و هوش بوده و اگر چه در خصال حسنه و همت عالی خیالی امتیاز نداشته در عوض از ردائل و ذماتم بزرگ مبری و منزّه بوده است» آنتونی جنکین سن Anthony Jenkinson که حامل سفارشنامه از طرف ملکه الیزابت<sup>۳</sup> بود در ماه اوامبر ۱۵۶۲<sup>۴</sup> در قزوین بخدمت رسید ولی خیلی خوب پذیرائی نشد. سفیر ونیس موسوم به وین سن تیوداالساندري Vincenzo d'Alessandri که در ۱۵۷۱ مقیم دربار بود شاه<sup>۵</sup> را: «در سال شصت و چهارم عمر و پنجاه و یکم سلطنت» چنین وصف میکند، «قدش میانه و خوش ترکیب است چهره اش پسندیده، و قدری عاقل به تیرگی است لبانی ضخیم و ریشی خاکستری رنگ دارد.» و نیز گوید: «بیش از هر چیز از اخلاق او حزن و مالیخولیا قابل ملاحظه است علامات این حالت بسیار است مثلاً بازده سال از قصر سلطنتی بیرون نیامد و بر خلاف انتظار مردم بشکار و سایر اعمال خود را سرگرم نکرد» در جای دیگر مینویسد: «متکبر و متنفّر از جنگ و بسیار کم دل است» توجه او بیشتر بنگاهداشت خاطر، نان و نگاهداری زرو سیم است تا وضع و اجرای قوانین و بسط و نشر عدالت، لایم و خسیس است» و در بیع و شری مثل تجاری حقیر زیرکی دارد» و در خاتمه گوید «با وجود مطالبی که فوقاً نوشته شد و در حقیقت هم بایستی اسباب تنفر میشد احترام ملت نسبت پادشاه بحدی است که

(۱) جلد اول ص ۵۱۱-۵۱۳ تاریخ ایران. (۲) تاریخ هند در زمان سلطنت یار و هابسون (لندن ۱۸۵۴) جلد دوم ص ۲۸۵ و غیره. (۳) برای ملاحظه اصل این مکتوب عجیب رجوع شود بشرح اولین سیاحت ها و مسافرتها که در روسیه و ایران شده است و توسط انجمن ها کلویت Hakluyt منتشر گردیده است (نبره lxxix لندن ۱۸۸۶) ۱۱۲-۱۱۴ (۴) اجنأ ص ۱۴۴-۱۴۷ (۵) مسافرت و نسی ها در ایران (انجمن ها کلویت ۱۸۷۳) ص ۲۱۵

باور نمیتوان کرد. بمناسبت نسب او که بعلی [ع] معبود خاص ایرانیان منتهی میشود مردم او را نه مثل شاه بلکه مانند خدا پرستی میکنند: «ومثلی چند از اقسام این تعظیم و تبجیل یا عبادت و پرستی را که بعوام الناس انحصار نداشته و در میان اعضای خانواده سلطنتی و درباریان و سکنه دورترین نقطه مملکت نیز متداول و مرسوم بوده است ذکر مینماید. یکی از کارهای زمان سلطنت این پادشاه تضعیف مالیات سنگینی است که بر رعایا تحمیل گشته و سفیر و نیس سبب آنرا اعتقاد بخواب میداد و میگوید «شی ملامکه حلقوم او را فشرده و بوی خطاب کردند آیا از اعتقاد شاه طهماسب پادشاهی که عادل لقب دارد و از دودمان علی [ع] است بخواب سزاوار است که خانه ملت را خراب کند تا خزانه خود را

آباد سازد! بعد بشاه امر دادند که مردم را از این مالیات ها معاف نماید. «این قضیه برای معرفی شاه طهماسب کافی است زیرا که خودش نیز در تذکره احوال خویش چندین رؤیا را ذکر میکند بطوریکه معلوم است بآنها بسیار اهمیت میداده است. مثلاً در یک خواب (در حدود سال ۱۵۲۸) علی (ع) او را بقلبه برآزبکیه امیدوار میسازد و یکسال یا دو سال بعد درهرات بار امر میدهد که بار دیگر بچنگ برود<sup>۱</sup> و در این باب خود گوید: «اعتقاد این بنده ضعیف طهماسب الصفوی الموسوی الحسینی این است که هر کس که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را در خواب ببیند آنچه ایشان فرمایند همان میشود»<sup>۲</sup> دفعه دیگر در بیست سالگی دو خواب پی در پی دید در رؤیای دوم از امام علی الرضا [ع] تصدیق و تأیید رؤیای اول را طلب کرد و بمقصود رسید و از شراب و دیگر مناهی نائب شد و شرابخانه ها و بوزخانه ها و بیت اللطف ها را در تمام قلمرو خود بست و این رباعی را بمناسبت آن واقعه انشاء کرد<sup>۳</sup>

يكچند پی زمرده شدیم<sup>۴</sup> يكچند میاقوت تر آلوده شدیم<sup>۵</sup>  
آلودگی بود مهر رنگ که بود شستیم بآب توبه آسوده شدیم

توبه شاه طهماسب این توبه و استغفار شاه طهماسب در احسن التواریخ ضمن وقایع سال ۹۳۹/۳ - ۱۵۳۲ مذكور است.

(۱) صفحه ۸۴ Denkwürdigkeiten تألیف مورن که بیشتر ذکر شد (۲) ایضا صفحه

۹۲ (۳) مجموع خود بکتاب سابق الذکر تألیف مورن صفحه ۶۰۰ و آنشکده

چاپ بیسی (۱۸۶۰-۱۹۱۲۷۲) (۴) مراد بنگه است مطابق مندرجات آنشکده (۵) شراب

**تباهی لشکر عثمانی**  
 از برف بی هنگام  
 در همین ایام لشکر سلطان سلیمان عثمانی که حسب المعمول  
 سرگرمی ایران را بچنگ ازبکی و دفع حملات مکرره آنها  
 از ولایات شمال شرقی مغتصم شمرده بود بآذربایجان وارد و در  
 این ایالت گرفتار برفی سخت و بی موقع شد و جمعی کثیر از سپاه عثمانی تلف گردید  
 (این واقعه در ماه اکتبر اتفاق افتاد.) شاه طهماسب این تباهی لشکر خصم قدیم خود  
 را<sup>۱</sup> از<sup>۲</sup> مرحمت الهی و شفقت حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم<sup>۳</sup> میداند. این واقعه  
 در رباعی متکلفانه ذیل ثبت شده و در احسن التواریخ و عالم آرای عباسی مسطور است.  
 رفتم سوی سلطانیه آن طرفه چمن دیدم دو هزار مرده بی گور و کفن  
 گفتم که بکشت این همه عثمانی را باد سحر از میانه برخاست که من  
 چند رؤیای دیگر را هم شاه طهماسب بدقت تمام در تذکره  
**مشاهدات دیگر**  
 خود ثبت نموده است در اردبیل شیخ صفی الدین جدش بروی  
 ظاهر شده و با وی صحبت داشته است<sup>۴</sup> در موقع دیگر روح شیخ شهاب الدین او را  
 نوید داده تقویت میکند<sup>۵</sup> چندین خواب دیگر بطریق ابهام در ذیل وقایع سنه  
 ۱۹۵۷-۱۵۵۰ و سنه ۹۶۱/۱۵۵۴ ذکر شده است<sup>۶</sup>

**روابط ناصوار**  
**خانوادگی**  
 شاه طهماسب از حیث روابط خانوادگی چندان خوشبخت نبود  
 هر چند پادشاهان آسیائی آن عصر خاصه سلاطین عثمانی را از  
 او خوش اقبالتر نمیتوان دانست. طهماسب سه برادر کوچکتر  
 از خود داشت. سام (که در شعر مهابرنی داشته و تذکرة الشعرائی نوشته است).<sup>۷</sup>  
 بهرام و القاس از این سه برادر اولی و سومی بسر وی شوریدند. سام میرزا در سنه  
 ۹۶۹-۱۵۶۱ بزنندگان افکنده شد و در سنه ۹۸۴-۱۵۷۶ بدست اچامشین شاه  
 طهماسب بقتل رسید. قاضی القاس میرزا خیلی بدتر از این شد زیرا که مشارالیه  
 هم یاغی بود و هم خائن و نه تنها سلطان سلیمان پناه برد و بقسطنطنیه رفت بلکه

(۱) در جرح شود بکتاب مذکور تألیف مورخ ۶۰۲. ایضاً شرحی که فریدون بیگ  
 بزرگى راجع باین سرزمای سخت نوشته است (جلد اول صفحه ۹-۵۸۸) در پنجم ربیع الثانی  
 ۹۴۱ مطابق ۱۱۴ اکتبر ۱۵۳۴ لشکر عثمانی بسلطانیه رسید. (۲) کتاب مذکور صفحه ۶۰۷  
 (۳) ایضاً صفحه ۶۲۳ (۴) ایضاً صفحه ۶-۶۳۵ (۵) مؤلف تذکرة الشعراء گرابهائی است  
 موسوم بشعفة سامی در شرح احوال معاصرین خود که هنوز بطبع نرسیده است.



اورا واداشت که بایران حمله کند و خود باجد و سعی تمام در جنگ با مملکت خویش شرکت نمود. در همدان خانه زن برادر خود بهرام میرزا را در سال ۱۵۴۸/۹۵۵ عارت کرد. بعد بطرف یسزد خواست رهسپار شده سکنه آنجا را قتل عام نمود اما در سال بعد برادرش بهرام او را شکست داده گرفتار نمود و بشاه طهماسب تسلیم کرد شاه او را در قلعه الموت محبوس ساخت. این بنا بر روایت تذکرة شاه طهماسب است<sup>۱</sup> اما صاحب احسن التواریخ محبس او را قلعه فقهه دانسته است و گوید پس از یک هفته در آنجا هلاک شد. شاه طهماسب در ذکر این واقعه گوید: «بعد از چند روز دیدم که از من ایمن نیست و دائم بتفکر است او را همراه ابراهیم خان و حسن بیگ یوزباشی کرده بقلعه فرستادم ایشان او را بقلعه الموت برده حبس کرده آمدند بعد ازشش روز جمعی که در قلعه او را نگاه میداشتند غافل گردیده دوسه نفر در آنجا بودند که القاس پدر ایشان را کشته بود ایشان هم بقصاص پدر خود او را از قلعه بزیر انداختند بعد از مردن او عالم امن شد<sup>۲</sup> اگر فرض کنیم که شاه طهماسب خودش مقدمه وقوع این امر را فراهم سکرده سز حمت میتوان تصور کرد که بی رضای او انجام گرفته باشند. در همین سال بهرام میرزا در سن ۳۳ سالگی وفات یافت

بی وفائی نسبت به  
بایزید پسر شاه عثمانی  
از این پدر قضیه شاهزاده بایزید بدبخت پسر سلطان سلیمان  
عثمانی است این جوان از حکومت ولایت کوتاهیه معزول شد  
و بواسطه سمایت زن پدرش که زنی روسی موسوم «خرم» بود  
بود و مقصودش فقط ولیمهد ساختن پسر خود سلیم بود (که

۱۵۶۰-۱۵۶۲

بعدا به احمد ملقب گشت) از وطن رانده شد. و در سال ۹۶۷ / ۱۵۵۹-۶۰ بدرگاه شاه طهماسب پناه برد. هیئتى از جانب سلطان عثمانى بقرین رفت و تقاضای تسلیم بایزید و اطفال او را نمود. بنابر قول آنتونی جن کین سن<sup>۳</sup> این هیئت چهار روز قبل

(۱) کتاب سابق الذکر تألیف هورن صفحه ۶۴۱ (۲) رجوع شود تاریخ شامی  
عثمانیان تألیف گیب Gibb جلد سوم صفحه ۱۰ - ۱۱ (۳) سیاحت های نخستین (طبع انجمن  
هاکوپت ۱۸۸۶ جلد اول) صفحه ۱۴۱ و یادداشت پای صفحه که خلاصه شرحی که گول Knolles  
در همان زمان نوشته دو آن نقل شده است مراجعه شود همچنین رجوع نمائید بتاریخ ترکان عثمانی  
تألیف کربری Creasy (لندن ۱۸۷۲) صفحه ۷ - ۱۸۶

از ورود او یعنی ۴ اکتبر ۱۵۶۲ وارد شد. طهماسب قدری از ترس دولت عثمانی و قدری بواسطه رشوه عهدی را که بسته بود شکسته و امر دادیا را ضی شد که شاهزاده بدبخت ترك با چهار پسر کوچکش کشته شوند و بنابر قول آنتونی جن کین سن «سراو را مانند ارمغان بسیار مطلوبی به پدر قس القب بد طیتش ارسال داشت» شاه طهماسب دغدغه خاطر و احساس نداشتی را که از قصد خیانت بهممان و تسلیم او بدشمن در قلش ظهور یافته بود خفه کرد و عهد و پیمان را شکسته و شاهزاده را حتی مستقیماً به پدرش سپرد بلکه فرستادگان برادرش سلیم تسلیم نمود. از روی تذکره خود شاه طهماسب هم معلوم میشود که این رفتار چندربد بوده است شرح کامل این واقعه در پایان تذکره مزبور بقرار ذیل دیده میشود:

«در این تاریخ علی آقا از نزد حضرت خواندگار آمد و امر را شرحی که خود شاه طهماسب از این پدر فتاری نوشته است و جماعت هر کس ارمغانی که فرستاده بودند در برابر تحفه هر کس (تحفه آمد) غیر از پیش کشی و ارمغان ما که در این مرتبه نیز درجه قبول نیافته بود و کتابتی سراسر کنایه و گله آمیز نوشته بودند، من گفتم این است که سلطان بایزید را با چهار پسر گرفته و جهت خاطر حضرت خواندگار و سلیم خان نگاه داشتم و چون گفته بودم که سلطان بایزید را بخواندگار ندمم موقوف همین که چون اشارت خواندگار برسد و فرستادگان حضرت سلیم برسند ایشان را تسلیم فرستادگان سلطان سلیم نمایم که نقض عهد نکرده باشم. بعد که فرستادگان خواندگار آمدند فرمودم پاشا حضرتلری و حسن آقا شما خوش آمدید و صفا آوردید آنچه فرموده حضرت خواندگار است چنان میکنم و از اشارت ایشان تجاوز نمی‌نمایم و بهر خدمت که می‌فرمایند ایستادگی دارم اما در برابر این نوع خدمت کلی از حضرت خواندگار و سلیم خان جائزه و جلدومی که لایق ایشان باشد میخواهم و در عالم دوستی از خواندگار توقع دارم که ادیت بساطان بایزید و فرزندان او نرسد.»

حاجت بذکر نیست که این نیت نیکو ابداً عجزاری این واقعه خونین را

(۱) متن مورخ فصل مذکور صفحه ۹ - ۶۴۲ (۲) در اینجا هم مثل همه جا سلطان را خواندگار نامیده است ولی گویا شکل غلط کلمه خداوندگار است ترکیب آنرا خرابتر کرده و خواندگار تلفظ میکنند (که معنی خورند می دهد)

تغییری نداد لیکن موافقت و تسلیم پادشاه شیعه<sup>۱</sup> با تقاضای آمرانه سلطان سبب شد که بطور موقت روابط ایران و عثمانی استحکام یافته دوستانه شود. انعکاس این صلح و سلام هم در نوشته های جن کین من و هم در مراسلات سیاسی که جلد اول منشآت فریدون بیگ را خاتمه میدهد بنظر میرسد. در این مکاتیب سلطان برای اولین بار با ادب و احترام بشاه طهماسب چیز نوشته است ولی اشاره صریحه به واقعه دزبور دیده نمی شود.

واقعه که بیشتر معلوم و قابل اعتماد است ورود همایون پسر  
همایون امپراطور هند در ایران  
بابر امپراطور دهلی است که از مملکت خود رانده شد و در  
سال ۱۵۴۴ بدربار شاه طهماسب پناه آورد، سرجان ملکم<sup>۲</sup>  
شرح پذیرائی او را با وجد و شغف تمام نقل میکند اما ارسکین Erskine<sup>۳</sup> مدارک و  
اسناد رسمی را بقدر «افسانه ساده و بی زینت» جوهر ملازم همایون<sup>۴</sup> اهمیت نداده  
و بلاکر ایتال چند اینطور اظهار عقیده میکند که «همایون در این سفر خیلی اهانت  
دید و مشقت کشید.» و حقیقه خیلی فشار بر او وارد شد که بقبول مذهب شیعه مجبور  
گشت و اگر بواسطه شفاعت سلطانوم خام خواهر پادشاه و قاضی جهان وزیر و  
نورالدین طیب نبود خیلی بیشتر زحمت می دید. امروز یکی از تصاویر قصر معروف  
به چهل ستون<sup>۵</sup> اصفهان مجلس ملاقات طهماسب و همایون را نشان میدهد.

روابط خارجی ایران  
در عهد شاه طهماسب  
شاه طهماسب نیز مثل پدرش با سه کشور خارجی رابطه داشت:  
عثمانی و ازبکیه ماوراءالنهر و خاندان سلاطین دهلی معروف  
بمغول کبیر در قسمت بزرگی از دوره سلطنت او (یعنی تا سال  
۱۵۶۶. ۷/۹۷۴) سلطان سلیمان بزرگ بر تخت عثمانی قرار داشت از این تاریخ

(۱) تاریخ ایران (لندن ۱۸۱۵) جلد اول صفحه ۹ - ۵۰۸ (۲) تاریخ هندوستان در

هر ما بر و همایون (لندن ۱۸۵۴) جلد دوم صفحه ۲۸۰ و ما بعد. (۳) ترجمه مازور

چارلیس استوارت که در لندن در ۱۸۳۲ با سرمایه ترجمه های شرقی بطبع رسید. (۴)

بکتاب «ایران» تألیف لرد کرزن جلد دوم صفحه ۲۵ رجوع شود. نسخه از تصویر

مدکور توسط تکسیر Texier تهیه شده و در «تاریخ ایران» تألیف سربررسی سایکس

(چاپ دوم لندن ۱۹۲۱) جلد ثانی ص ۱۶۴ طبع گردیده است

سلیم خان تاسی تادوسال قبل از وفات طهماسب پیر عثمانی حکمرانی نمود. و در دو سال اخیر زندگانی او (۴ - ۱۵۷۴ تا ۱۵۸۲) سلطان مراد سوم فرمانفرمای عثمانی بود. اما حکمرانان ازبکیه عییدخان تاسنه ۹۴۶/۴۰ - ۱۵۳۰ که سال وفات او است از دشمنی شاه طهماسب کوتاهی نکرد و پس از آن تاریخ دین محمد خان خود را از بزرگترین دشمنان او معرفی نمود. این شخص از مغشوش کردن ولایات شرقی و ترکان عثمانی از عارت حدود غربی ایران هیچ فروگذار نکردند.

از سلاطین «منقول کبیر» بابر (متوفی در ۱۵۳۰ - ۱۵۳۷) و همیون (متوفی در ۱۵۵۵/۹۶۲) و اکبر معاصر شاه طهماسب بوده اند چنانکه دیدیم آتقوی جن کین سن در سال ۱۵۶۶ م باورقه اعتبار از طرف الیزابت ملکه انگلستان بدر بار او آمد و سیزده سال تقریباً بعد از جن کین سن یعنی در اواخر ایام سلطنت شاه طهماسب بنابر قول صاحب احسن التواریخ که در ضمن وقایع سال ۱۵۷۴ - ۵/۹۸۲ قید کرده است هیتی از جانب دن سباستیان Don Sebastian بایران وارد شد. اما بدبذیرانی گشت. در این عهد ایران که میان دو دشمن واقع بود یعنی ترکان از

جانب با عثمانی  
جانب غرب و ازبکیه از سوی شرق چندان روی صلح و آسایش  
ندید و جنگهایی در سرحدات شمال شرق و شمال غرب بی درپی پیش میآمد که هر چند از حیث نتیجه بایکدیگر مختلف بودند اما از لحاظ وضع و ترقیب بهیچوجه تغییری در آنها ملاحظه نمیشد. مهمترین جنگهای سلطان سلیمان در سنوات ذیل اتفاق افتاد در ۹۴۰ - ۹۴۲ (۶ - ۱۵۳۴) محض گرفتن بغداد از دست ایرانیان و فتح آذربایجان<sup>۱</sup> در (۴/۱۵۴۳ - ۱۵۴۳) و ۹۵۳ - ۹۵۵ (۸ - ۱۵۴۶ م) هنگام پناه بردن القاس برادر شاه طهماسب به شمایان. در (۹۵۹/۱۵۵۲) وقتی که ایرانیان لرچیش را دوباره تصرف کردند، و در ۹۶۱/۱۵۵۴ در موصیکه سلیمان خنجوان را آتش زد و در چهارمین کورت با آذربایجان هجوم آورد، قوای نظامی عثمانیان در این وقت در دروه ترقی قرار داشت و نه تنها برای ایران بلکه برای دول معظمه اروپا نیز خطرناک بود. و دول اروپا

(۱) شرح کاملی از این جنگ و حمله بر «طهماسب پادشاه و تادوسال» در حله اول مستندات فریده ون بیک (ص ۵۸۴ - ۵۹۸) دیده میشود. لشکر عثمانی در ۱۰ جون ۱۵۳۴ از اسلامبول بیرون آمد و در ماه دسامبر همین سال بغداد را فتح کرد و در ۷ جون ۱۵۴۶ به پایتخت عثمانی بازگشت

از ایران متشکر بودند که گاه گاه قوای دولت عثمانی را تجزیه کرده و پراکنده و مشغول میسازد. بوسبک Bosbecq سفیر فردیناند در دربار سلیمان اظهار میکرد که «میان ما و ورطه هلاک فقط ایرانیان فاصله اند»<sup>۱</sup> کریزی Creasy شرحی از «کثرت عدۀ لشکر و کمال و مہیائی توپخانه عثمانیان در این زمان» وصف میکند و میگوید: «همین ملاحظات و اوصاف راجع میشود به مهارت و چابکی آنها در سنگر سازی و سایر شعب هندسی و نظامی»<sup>۲</sup> بالینکه ایرانیان از حیث نظم قشون و آراستگی سلاح خیلی از عثمانیها پست تر بودند باید بر آنها تحسین کرد که باین خوبی در مقابل قوای ترك مقاومت ورزیدند خاصه پس از ملاحظه این نکته که سیاست عثمانی در آن زمان چنان بود که همواره از بکیه و ترکمانان و سایر طوائف سنی را دعوت میکرد که در موقع حرکت قشون ترك بر قزلباشی اوباش حمله ور شوند. از مکاتب سیاسیه که در عهد سلیمان و پدرش سلطان سلیم مانده است بخوبی روش مزبور معلوم و استنباط میگردد. مثلاً نامه که در اواخر سال ۱۵۵۳/۹۶۰ بیکی از رؤسای ترکهان خطاب شده و در صفحه ۶۱۲-۶۱۳ منشآت فریدون بیامندرج است چهار نفر ابلجی موسوم بمحمد - میرابو تراب - میر طوملی - و سندوک حامل این مکتوب بودند و در مراجعت پس از طواف کعبه بدربار سلطان رفته او را از اقداماتی که بر ضد ایران کرده بودند سرور ساختند

**جنگ با ازبکیه** جنگهایی که با ازبکیه میشد همچنین تسلسل داشت خاصه تا وفات عیدخان که قائدی خطرناک و همراستای بکیز و پسر شیبک خان و یکی از اعقاب جنگیز بود. این شخص در سال ۹۴۶/۴۰ - ۱۵۳۹ بسن پنجاه و سه سالگی پس از سی سال حکمرانی وفات یافت. بنابر قول صاحب احسن التواریخ در هفت جنگی که با ایرانیان کرد فقط در یکی از آنها شکست خورد

**کشتار در راه مذهب** جلوس و مشهد خاصه هرات در این لشکرکشی ها بسیار خسارت دیدند زیرا که تقریباً در هر مورد قتل عام مذهبی نیز با آنها همراه بود. هلالی شاعر در سال ۹۳۵/۹ - ۱۵۲۸ در هرات قتل تعصب ازبکان سنی شد چنانکه بنائی شاعر در قرش در سال ۹۱۸/۱۳ - ۱۵۱۲ فدای سختگیری و تعصب

شیعیان گردید. در احسن التواریخ ضمن وقایع سال ۹۴۲/۶ - ۱۵۳۵ به شرح و صورت ذیل از قتل عام شیعیان که در ۲۰ رجب ۹۴۲ مطابق ۱۴ جانوری ۱۵۳۶ هنگام عیدخان بر هرات اتفاق افتاد، مسطور است: «هر روز بحکم آن خان بی ایمان پنج شش کس بواسطه تشیع باقوال جهال در چهار سوق<sup>۱</sup> هرات کشته میشدند و روستائیان بیدبایست و شهریان با حیانت با هر کس که عداوتی داشتند او را گرفته نزد قاضی می بردند که این مرد در زمان قزلباشی لمن ابوبکر و عثمان کرده است<sup>۲</sup> بسخن آن دو گواه جاهل قاضی بقتل آن مظلوم حکم میکرد و او را کشان کشان بیچاره سوق هرات می بردند و بقتلش می آوردند و از شومی ایشان امواج محن و افواج فتن بدرجه اعلی رسید و سلب و نهب در اطراف خراسان واقع گردید.»

حرب با گرجیان  
ایرانیان در این عهد لا یتقطع با گرجیان نیز جنگ داشتند خاصه در سنوات (۱/۹۴۷ - ۱۵۴۰) (۴/۹۵۰ - ۱۵۴۳) (۱/۹۵۸ - ۱۵۵۱) (۹/۹۶۱ - ۱۵۵۴) (۱۵۵۶/۹۶۳) (۱/۹۶۸ - ۱۵۶۰) و (۹/۹۷۶ - ۱۵۶۸) این جنگها هم در کمال خشونت و قسارت انجام میگرفت. و این نکته قابل نوشتن است که نویسندگان ایران آن عصر گرجیان عیسوی را گبر (که نام پیروان زردشت است) میخواندند چنانکه در بیت ذیل که در شرح نخستین حنث از حر بهای سابق الدکر سروده شده مذکور است

در آن سنگلاخ آن ددان کرده جای وطنگاه گبران مردم ربای  
بنا بر قول صاحب احسن التواریخ در این سفر گرجیانی که قبول دین اسلام کردند عمو شدند و آنانکه خودداری نمودند عرضه شمشیر گشتند و همچنین در ذکر حنک ۱۵۵۱/۹۵۸ مودخ مزبور میگوید:

«غاربان ظفر شعار پست و بلند دیار کفار فجار را احاطه فرمودند و هر کوه و کمر که گریزگاه آن گمراه بود از لگد کوب دلاوران با هامون یکسان شد و يك

(۱) چهار سوق که امروز ضایان (چارهی) میگوید نقطه تلاقی دو باران مشرق است مثل اکبر و سیر کوس دلی اکبر و سیر کوسی که در مشرق زمین باشد در این مکان جماعت سوار مجتمع میگردد و وسائل اشیاء اخباریش از غرجا فراهم است (۲) اگر حذف کلمه هر دو این جا از احتیاجات نسخ نباشد خیلی قابل توجه است

متنفس از آن مشرکین از دایره قهر و کین والله محیط بالکافرین جان سلامت بیرون  
نبرد و اهل و عیال و اموال بارت شرعی از مقتولان بقاتلان انتقال نمود.

از این جنگهای بزرگ گذشته جدالهای دیگر نیز در اوقات  
جنگهای کوچک و  
اغتشاشات داخلی  
ایران را مشغول میداشت از قبیل لشکر کشی که برای قلع و  
جمع حکام مستقل گیلان و آخرین شخص خاندان قدیم

شروا شاهیان که مدعی بودند نسبشان با نوشیروان میرسد ولسی در این عهد رو  
باصطفا و زوال گذارده بود هر چند آخرین عضو این دودمان موسوم بشاهرخ بن  
سلطان فرخ بن شیخشاه بن فرخ پسر در سال ۹۴۶/۴۰ - ۱۵۳۹ بهرمان شاه طهماسب  
بقتل رسید. نه سال بعد برهان نام شخصی از بازماندگان این سلسله با اسمعیل میرزا  
بای ضدیت گذاشت در گیلان خان احمد نام که بازدهمین شخص خاندانی بود که  
دویست و پنجاه سال سمت حکمرانی داشت شکست خورد و در سال (۸/۹۷۵ - ۱۵۶۷)  
در قلعه قرقه محبوس گردید در سال ۹۸۱/۴ - ۱۵۷۳ جماعتی از او تاش بر تبریز دست  
افتاد و تا صد و پنجاه نفر از آنان بقتل نرسید سر اطاعت فرود نیاوردند سیاستها و  
نسیه های وحشیانه بسیار دیده میشد

سیاستهای وحشیانه  
مظفر سلطان حاکم رشت متهم بخیانت شد شهر تبریز را آتین  
بستند و عشارالیه را در میان خنده و استهزاء عوام الناس در کوچه  
و بازار گردش دادند و بالاخره در قفس آهنین او را آتش زدند و امیر سعدالدین عنایت الله  
خوزانی نیز در بر قفس آهنی آویخته شد و بطردی خاص و وحشیانه طعمه حریق  
گردید حواجه کلان عوربانی که در تسنن بسیار متعصب بود و از عیید خان ازبک  
استقبال کرده و منهم شده بود که شاه را بخت و اهانت نام برده است در میدان هرات  
پوست کده و بر داری آویخته شد رکن الدین مسعود کلزویی که از اجله علماء و  
اطباء بود مورد سخط سلطان شده و بآتش افکنده گشت محمد صالح که ممدوح  
شعراء و حافظ ادباء بود و حیرتی فسیده در مدح او ساخته است مجرم توهین بیادشاه  
متهم گردید دهان او را دوخته و در خمی جای داده از هناری عظیم فرو افکندند

ضعف و عیب  
شاه طهماسب  
بنا بر قول صاحب احسن التواریخ شاه طهماسب در ایام جوانی  
حبلی بخت و نقاشی و سواری خران مصری میل داشت در نتیجه  
خر سواری مرسوم شد و هر کس در تزئین هر کوب و تمیه افسار

و پالان زرین بر دیگران سبقت میجست. راجع باین مزاج مخصوص یکی از شعرای بست و گمنام که تخلصی عجیب داشت « بوق العشق » او را در شعر ذیل هجو کرده است :

بی تکلف خوش ترقی کرده اند      کاتب و نقاش و قروبی و خر  
شاه خیلی اظهار تقدس میکرد \* بیشتر چیزها را نجس میدانست و غالباً لقمه  
نیمخورده را از دهان بیرون کرده در آب یا در آتش میافکند \* و بهمین ملاحظه جای  
خرسندی است که \* میل نداشت در میان مردم صرف غذا نماید \* در گرفتن ناخون  
و یکروز استراحت پس از حمام. اهتمام و دقت کامل مبذول میداشت

اطشاشاتیکه بعد از فوت      ملهماسب در سه شنبه ۱۵ صفر ۹۸۴ (۱۴۴۱ م ۱۵۷۶) بسن  
۶۴ سالگی بعد از پنجاه و سه سال و شش ماه سلطنت وفات  
شاه ملهماسب رخ داد      یافت. بنا بر قول صاحب احسن التواریخ مدت پادشاهی او از تمام

سلاطین اسلام درازتر بوده است باستثنای المستنصر بالله خلیفه عباسی<sup>۱</sup> در تاریخ مذکور  
اسم ۱۱ نفر از اولاد او مذکور است که لااقل ده نفر از آنها بعد از پدر در حیات بودند  
بزرگترین آنها موسوم بمحمد خدا بنده ۴۵ سال داشت و هرچند یکسال بعد بتخت  
نشست اما در موقع وفات پدر بواسطه ضعفی که در باصره داشت از پادشاهی استعفاء داد  
زیرا که این نقص خواه طبعی و خواه عارضی در مشرق زمین خاصه ابران برای  
پادشاه مناسب نیست و شخصی اعمی را لایق سلطنت نمی شمارند.<sup>۲</sup> برادر کوچک او  
حیدر غیبیت اخوان را از پادشخت غنیمت شمرده در موقعیکه یکی از مرادانش اسمعیل  
در قلعه قمقمه محبوس بود و دیگران در ولایات بعیده مسکن داشتند عزم کرد که تخت  
سلطنت را بدست آورد. اما نه روز بعد از وفات پدر هواخواهان اسمعیل بن شاه ملهماسب  
در قزوین جمع شده و در مسجد بزرگ آن شهر بنام وی خطبه پادشاهی خوانده بودند و حیدر از  
ترس بحر مسرای خوانین پناهنده گشت و در همانجا بدست طرفداران اسمعیل مقتول شد.  
دوره سلطنت اسمعیل کوتاه و خونین بود با اشخاصی که

سلطنت کوتاه و خون      بادعای تاج و تخت متهم بودند چنان رفتار میکرد که سخت ترین  
آلود شاه اسمعیل ثانی      و سبترین سلاطین عثمانی با اعدای خود نمیکردند. بدو

(۱) شصت سال قریب فرمانفرمائی کرد ۴۲۲-۴۸۷ ۱۰۲۵ - ۹۵۰۹۶۱ م جموع خود  
بسرنامه شاردن «پاریس ۱۸۱۱» جلد پنجم صفحه ۲۴۱-۲۴۴



دو برادر خود سلیمان و مصطفی را بقتل رسانید. سپس بعد از انجام تشییع باشکوهی از جنازه پدر و دفن او در مشهد جشنی بسیار عالی برای تاجگذاری خود در قزوین برپای کرد. برادرانی که برایش باقی مانده بود در این جشن هریک در مقام مخصوص خود حضور داشتند و اسمعیل نقشه برادرکشی را کاملاً اجراء نمود. در یکشنبه ۶ ذوالحجه ۹۸۴ (۲۴ فیرواری ۱۵۷۷ م) شش نفر شاهزاده ذیل را بقتل رسانید سلطان ابراهیم میرزا که شاعر و صنعتگر و موسیقی دان و خوشنویس بود. برادرزاده اش محمد حسن میرزا جوانی ۱۸ ساله که تازه از حلیه بصر عاری شده بود، سلطان محمود میرزا، و پسرش محمد باقر میرزا که بیش از دو سال نداشت، اماغلی میرزا و سلطان احمد میرزا. پس شاهزادگانی که در ولایات بعیده مسکن داشتند متوجه شد و همه را از میان برداشت مثلاً بدیع الزمان میرزا و پسر کوچکش بهرام میرزا که در خراسان بودند و سلطان علی میرزا که در گنجه توقف داشت و سلطان حسن میرزا که در طهران بود. بر حسب اتفاق یا ما بر قول اسکندر منشی<sup>۱</sup> از توجهات کامله حضرت باری فقط عباس میرزا که طفلی خردسال بود از آتش کید و شرر خبیث عموی خود بر کنار و محفوظ ماند. عباس میرزا هر چند بیش از شش سال نداشت ولی اسماً درهرات حکمران بود<sup>۲</sup> اسمعیل خونخوار علیقلی خان شاملورا مأموریت داد که بهرات رفته عباس را در خون بکشد. اما فرستاده مزبور خواه از راه ترحم و خواه بواسطه اعتقاد مذهبی انجام مأموریت را بتأخیر انداخت تا ماه مبارک رمضان بگذرد ولی چون وقت شد چاباری در رسید و مزده فوت اسمعیل را منتشر ساخت.

مرگ فضیح شاه  
اسمعیل ثانی

طرز فوت این پادشاه مثل وقایع ایام زندگانش شرم آور بود در شب یکشنبه ۱۳ رمضان ۹۸۵ (۲۴ نوامبر ۱۵۷۷) که ابداً مناسب برای شراب خوردن نبود باتفاق حسن بیگ حلواجی اعلی که با او کمال تعلق داشت و چند نفر از ملازمان بد افعال مرم سیر بیرون آمد تا چهار دانگ شب در کوچه ها و محلات سیار بود و هنگام سحر در خانه های حسن بیگ مدکور که بدولتخانه اتصال داشت رفت و استراحت کرد. صبح چون مدب خواب

(۱) مؤلف تاریخ مروج عالم آرای عباسی (۲) در اول رمضان ۹۷۸ (۲۷ جانوری

۱۵۷۱) درهرات متولد شد

از حد اعتدال گشت نزدیک خوابگاه او رفتند و وی را در خواب ابدی دیدند .  
 حمی گفتند مسموم شده است و بستی گفتند اول دوا باو داده و بعد وی را خفه  
 کرده اند اما گروهی معتقد بودند که چون شاه برای جلوگیری از قتلش معجون  
 ایوان دار میخورد این باریش از اندازه تریاک میل کرده است . اما از مرگ او مردم  
 بجان خوشوقت شدند که ظاهراً کسی زحمت بسیار در کشف حقیقت امر و طریق قتل  
 او نکشید ، و علی الطاهر حسن بیگ را هم که نیمه مفلوج در اطاق شاه یافتند  
 تسبیحی نکردند<sup>۱</sup>

سلطان محمد خدا بنده هر چند کور بود و سابقاً هم در وفات  
 سلطنت محمد خدا بنده پدرش شاه طهماسب از سلطنت استعفا نمود بر تخت نشانده  
 شد . در اینوقت ۴۶ سال از عمرش میگذشت<sup>۲</sup> و برایالت فرس  
 حکمرانی داشت زیرا که پسر کوچکش عباس میرزا که شرح رهایی از مرگش رایان  
 نمودیم بجای او در هرات حکومت مینمود . سلطان بدو بجانب قزوین راند و از  
 اشخاصیکه او را در شهر قم استقبال نمودند حسن بیگ روملو مؤلف احسن التواریخ  
 بود که تاریخی مهم و چاپ نشده است و مندرجات آن در وقایع سابق الذکر پیش از هر  
 کتابی قابل اعتماد و استناد است این کتاب در همین سال خاتمه پذیرفته است علت  
 اینکه بعضی مطالبش ناقص است و باید بکمک تواریخ دیگر از قبیل خلد برین و عالم  
 آرای عباسی در تکمیل و تصحیح آنها کوشید این است که مؤلف احسن التواریخ مجبور  
 بوده است برای حفظ جان خود با احتیاط کامل از بیان اوضاع متغیر و احوال متلون  
 آن روزگار خطرناک بگذرد .

در قزوین سلمان پاشا نوۀ سلطان ابو سعید تیموری بخدمت سلطان محمد  
 خدا بنده آمد و این اسعار را عرضه داشت .

شاهها در نو قیلة شاهان عالم است	کردون ترا مسخر و گیتی مسلم است
یکتا <sup>۳</sup> شدست رشته شاهی بعهد نو	الحمد لله ارجه که یکناست محکم ست

(۱) رجوع شود به صفحه ۵۱۶-۵۱۷ جلد اول تاریخ ایران تألیف سر جان ملکم (لندن ۱۸۱۵)

(۲) باستانه رجات احسن التواریخ در سه ۹۳۸ (۲-۱۵۳۱) متولد شده است

(۳) گمان میکنم این اشاره باشد بقتل هام بقایلی خاندان سلطنتی در دست اسمعیل ثانی

قتل پریخان خانم پریخان خانم دختر شاه طهماسب<sup>۱</sup> که خیلی طرف توجه بود  
و خود جمال و جاه طلبی و لیاقت بسی نظیر داشت. از یک  
رو چر کسی بدنی آمد و در مدتی که پس از مرگ پدرش ایران مغشوش بود بازیهای  
سیاسی بسیار نمود. و قصد داشت اگر اسماً نمیتواند سلطنت کند در معنی حکمران  
ایران باشد خلیل خان افشار فرمان سلطان محمد خداوند اورا و خالویش شمساحل خان  
و شاه شجاع طعل شاه اسمعیل ثانی را بقتل رسانید. در نتیجه این کشتار پیرجمعه  
شهرادگان خاندان صفویه محصور شدند به خود سلطان خداوند و چهار پسرش حمزه  
عباس. ابومصائب و طهماسب پسر اول که گاهی اورا جزء پادشاهان صفویه محسوب  
میدادند (زیرا که علی الطاهر مدب قلبی در ابام سلطنت پدر نیم کور خود فرمانروایی  
داشته است) دست دلاک جوانی موسوم بخداوردی<sup>۲</sup> در ۲۲ ذوالحجه ۹۹۴  
(۴ دسامبر ۱۵۸۵) کشته شد پس ار او بجای ایسکه عباس میرزا که پسر دوم بود ولیعهد  
شود ابوطالب پسر سوم باید مقام رسید عباس میرزا این هنگام هنوز در خراسان بود ولی  
بلافاصله با اتفاق مری و محافظ خود مرشد قلی خان استاحلو در صحنه تدارع ظاهر گشت  
و آنهایی را که باعث قتل برادرش حمزه شده بودند بکیفر رسانید و دو برادر کوچک  
خود را از حلبه بصر عاری کرد که خطری تولید نمایند. پس آنها را در قلعه الموت<sup>۳</sup>  
زندان افکند پدرش پس از ده سال سلطنت تاج و تخت را در ذوالحجه ۹۹۸  
(اکتبر ۱۵۸۷) با و گذاشت و شاه عباس بر تختی بالا رفت که بعدها آنرا غرق افتخارات  
سمودار و سه برادرش از وطن یکی از سیدات مرعشی مازندرانی بودند

(۱) علی الطاهر سر جان ملکم (جلد اول صفحه ۵۱۴ و ۵۱۷) اورا نامادرش اشتهامیکند

دیرا که اورا منکة شاه مرحوم (طهماسب) و خواهر شمساحل خان میخوانند صاحب عالم آرای  
عباس اورا شمس دختر شاه طهماسب مینویسد. اما بنا بر قول سایر مورخان ایرانی او  
یکی از پنج دختر شاه اسمعیل اول و خواهر شاه طهماسب بوده است دن خوان ایران او را  
ابننا the Infanta میخواند که عنوان شاهزاده خاصهای اسپانی و پرتغالی است (۲) - دن خوان  
ایران (ورن ۱۰۴ a) او را کودی دلاک دبی دلاک مینویسد (۳) - دن خوان ایران  
ورن ۱۰۷ b

جلوس شاه عباس اول این زن نیز چه در اخلاق مردانه و چه از حیث عاقبت خویش  
شیهه بخواهر شوهر خود پری خان خانم بود زیرا که او و مادرش

۱۵۸۷-۱۶۲۹ م

و جمعی از خویشاوندان و اهل قبیله اش بدست چند امر از حبای  
قرلش کشته شدند عاتق قتل او هم این بود که قرلشیه از نفوذ و تسلطی که او در اخلاق  
شوهر بی اراده صلح طلب خود داشت و طریقه آمرانه که دست نا بها پیش گرفته بود  
رجیده و عقیده خود را چنین اظهار داشتند .

دروغی نماد در آن خاندان که بانگ خروس آید اماره کبان

اخلاق سلطان محمد محمد خدا بنده در ۱۶۳۸-۱۵۳۱ م متولد شد در وفات پدرش  
شاه طهماسب سنه ۹۸۴ : ۷ - ۱۵۷۶ چهل و شش سال داشت .

خدا بنده

ده سال بعد از برادرش اسمعیل سلطنت کرد و بعد از استعفا هشت  
هشت یا نه سال در حیات بود و در سال ۱۰۰۴/۶ - ۱۵۹۵ بدرود زندگانی گفت رضاقلی  
خان هدایت در مباحثات روضه الصفا اخلاق او را چنین شرح میدهد : « از جمیع علوم  
منداو له باخبر بود ، در عقل و کیاست و فصل و فراست و جود و سماحت و تقریر و فصاحت  
عالیه نداشت چون خدا بنده بود در سیاست و قتال و سقوط و نکال حلیه زیاده نگار میبرد  
و به قدر امکان بقتل کسی راضی نمیشد و بحسب زخمی که بر خدا و بر دی دلاک خود زده آن  
بیر به حکم شرع بود و بدین ملاحظه که او را صدمه میر بود کمتر سار گاه می نشست و همگام  
توقف در حرم احکام او را سیده جاری میکرد و بحکم انصاف امر از قمار را خود بیر میر  
میزد . محمد شاه سلطان محمد بادشاهی درویش حصال با درویشی بادشاه جلال بوده  
ایام سلطنتش به فقط بعزت سوانح خانوادگی بلکه بسبب مباحثات خارجگی  
مضطرب و آشفته بود . عثمانیان و ازبکیه و قبایل تاتار کریمه و گرجیان و سایر اعدای  
خارجی از مشاهده احتلال داخلی و اغتشاشی که بعد از شاه طهماسب در خاندان صفویه  
ظهور نمود تشجیع شدید و بیخیال استفاده افتادند .

شاه عباس اول روزی که در سال ۱۵۸۸/۹۹۶ م بخت شش  
شانزده یا هفده سال پیش نداشت پس از شصت سال زندگانی  
در جمادی الاولی ۱۰۳۸ جانوری ۱۶۲۹ بدرود زندگانی

شاه عباس

(۱۶۲۹-۱۵۸۸ م)

(۱) به است قتل پسرش حمزه (۲) بنا بقول صاحب عالم آرای عباسی در اول رمضان  
۹۷۸ (۲۷ جانوری ۱۵۷۱) یا ۹۷۹ (۱۷ جانوری ۱۵۷۲) نولد یافته است کلمه خلیل الله  
ماده تاریخ جلوس او است .

گفت در مدت سلطنتش که ۴۳ سال قمری است با اتفاق جمیع مورخین مملکت ایران بدرجه ارفقت و آبادی و شوکت رسید که در اعصار اسلامی بآن نائل نشده بود.

**خطرهای آغاز** در بدو امر در معرض مخاطرات و در تنگنای مشکلات افتاد به

**پادشاهی شاه عباس** فقط حسب معمول مملکتش از جانب مغرب مورد حمله عثمانیان و از سمت مشرق مغروض هجوم ازبکيه بود بلکه در داخله مملکت نیز چندین ایالت و ولایت را تحت انقلاب بر افراشته و رشته امنیت در سرتاسر مملکت بسبب رقابت و حرص بر درگان قزلباشیه از هم گسیخته بود خود شاه جوان نیز ابتداء در دست دو نفر از امرای قزلباش مرشد قلیخان و علیقلیخان بیاریچه اطفال شهادت داشت. مرشد قلی خان شاه را بقزوين آورد و بر تخت نشاند و علیقلی خان در خراسان ماند تا از هجوم ازبکيه جلو گیری کند و عاقبت پس از ۹ ماه دفاع بدست آنها بقتل رسید. شاه عباس مظنون شد که مرشد قلی از ارسال مدد ارقیب خود علیقلی خان مضایقه میکند. شبی در اردوگاه شاهرود فرمان داد تا او را کشتند و باین ترتیب خود را از فشار قیم و میت خلاص کرد و پس از آن اسماً و عملاً پادشاه بالاستقلال گردید.

چون بروی محقق شد که در آن واحد نمیتواند بادشمنان شرق و غرب مملکت جنگ کند از روی کمال احتیاط و پیش بینی ماعثمانیان طرح صلح افکند و بشرايط نامساعد آن درداد تا بتواند از پیشرفت و حمله ازبکان جلو گیری نموده در افعال و احوال امرای مخالف و سرکشی قزلباش نظارت کند زیرا که همین رقابت و اختلاف سبب ضعف مملکت و شکست لشکریان میگشت.

**صلح با عثمانی** ارحمه شرایط صلح با ترکان عثمانی این بود که بلاد و واحی آذربایجان و گرجستان از قبیل تبریز گنجه قارس و خجوان شکی شماخی و تالیز و قسمتی از لرستان را که عثمانیان در جنگی که ۴۰ پیش از ۹۲۰ سال طول کشید (۹۸۵-۹۹۸/۱۵۷۷-۱۵۹۰) تصرف کرده بودند بآنها تعویض نمایند و لیس سه حلیفه نخستین ابوسکر و عمر و عثمان را ممنوع داشته و برادر زاده خود موسوم محیدر میرزا را بعنوان گروهی بقسطنطنیه گسیل دارد این شاه رده با اتفاق فرهاد پاشا سردار عثمانی باسلامول رفت و بعد از دو سال در آنجا وفات یافت.

پس شاه عباس بمطیع کردن شیراز و کرمان و گیلان و خرم آباد لرستان

پرداخت و یعقوبخان ذوالقدر و سایر یانچیان را گوشمالی بسزاداد. در این وقت عبدالؤمن خان و ازبکها باز بغارت خراسان آمدند و شاه که بقصد جلوگیری آنها پیش میرفت در طهران به تب مبتلا شد و از کار بازماند. در ایامی که شاه بستری بود وحشیان اوربک مشهد را غارت کردند و جمعی از اهل شهر را عرضه نفع نمودند در ۱۰۰۲/۴ - ۱۵۹۳ سیرولر<sup>۱</sup> نیز باین بلیه گرفتار گشت اما سه یا چهار سال بعد<sup>۲</sup> رئیس ازبکان عبدالؤمن خان بدست رعایای خود کشته شد. هماره این احوال بود که شاه عباس در (آوریل ۱۵۹۸) توانست بر ازبکیه حمله آورده و با آنان مقابله کرده و آنها را از خراسان بیرون رانده این ولایت را بالآخره قرین امن و آسایش سازد. در پانزدهمین سال که بقزوین بازگشت سربازان ماحراجوی انگلیسی موسوم به سر رابرت شرلی Sir Robert Sherley منتظر مقدم او بودند سرگذشت افسانه مانند آنها در چندین کتاب گرانها دیده میشود<sup>۳</sup> این اشخاص دوازده هزار انگلیسی همراه داشتند که لااقل یکی از آنها توپ ریز بوده است و در تنظیم و تشکیل لشکر شاه عباس بسیار مفید واقع گشتند لشکر ایران توپخانه نداشت و از توپخانه عثمانیان بسیار سدمه میدید این انگلیسان توپخانه صحیحی ترتیب دادند. در کتاب پرجاسس پیلگر<sup>۴</sup> همز مسطور است که: "دولت علیه عثمانیه که موجب وحشت عالم عبسویت است از يك [توپ شرلی] برخود میلرز و حدوث وقایع نزدیکی را خبر میدهد، ایرانیان فاتح علم و صنعت جنگ را از شرلی آموخته اند. کسی که سابقاً نمیدانست توپخانه را چگونه بکار می بندند. امروز صاحب پانصد توپ (برنجی) و شصت هزار تفکدار است ایرانیان که پیش از این با شمشیر برای ترکان خطر عظیمی بودند اکنون از

(۱) - مؤلف عالم آرای عباسی گوید (واقف حروف که در موبک عباسی بدان مله رسیده عورات مقتول به نظر در آورد که اطفال شیرخوار را بروی سینه مادر نهاده شمشیر دربار کرده بود) (۲) در ۱۰۰۶/۸ - ۱۵۹۷ مطابق مندرجات عالم آرای عباسی (۳) مثلاً کتاب «برادران شرلی: يك یادداشت تاریخی در شرح زندگانی سرعوماس شرلی سرآفرین شرلی و سررابرت شرلی تألیف یکی از اعضای همان خاندان» (ابولین فلیپ شرلی واکس بورک کتب بیس ویک ۱۸۴۸)؛ دیگر کتاب (به برادران یا اسفار و وقایع حیات سرآفرین شرلی در ایران و روسیه و عثمانی و اسپانیا و غیره با تصویر (مجهول لندن ۱۸۲۵)

ضرر بهائیکه از مسافت بمیده وارد می کنند و ترکیب گوگردی که استعمال مینمایند  
خطرناکتر از سابق شده اند<sup>۱</sup>.

**تشکیل طوایف شاهسون** بواسطه کوتاه شدن دست امرای حریص و نامطیع قزلباشیه  
و ایجاد یك قوه مرکبه از عشایر موسوم بشاهسون (دوستانان  
شاه) که نه بواسطه قرابت طایفگی بلکه بسبب محبت و علاقه  
شخصی بشاه مربوط میشدند و تشکیل پیاده نظامی که تا درجه نه بنکی چری ترکیه  
شبهات داشت، نظم و نسق کامل در لشکر ایران پیدا شد.

**غلبه بر عثمانیان** يك با دو سال بعد مقتضیات موجود شد که شاه نیت دیرین خود  
را ظاهر کند و در صدد استرداد شهرهایی که عثمانیان در سنوات  
مابین وفات شاه طهماسب و جلوس او از ایران گرفته بودند بر آید

عهد سلطنت سلطان محمد ثالث که طبعی ضعیف داشت فریب بانجام بود و  
عثمانی بواسطه جنگهای پی در پی که با اطریش کرد و بعزت ملیان جلال در آسیای صغیر  
که معروف است بشورش جلالی<sup>۱</sup> روی بضعف گذاشته بود در این وقت شاه عباس  
شروع بکشور ستانی نمود (۱۶۰۱-۲/۱۰۱۰) تیریز بقوه توپ پس گرفته شده همین  
آلت جنگ را سابقاً ایرانیان تسمخر کرده میگفتند سزاوار و شایسته شجعان نیست<sup>۲</sup>  
در ۴/۱۰۱۲ - ۱۶۰۳ و دو سال بعد از این تاریخ سردار معروف عثمانی جمال زاده سنان  
پاشا «سپگالا» در نزدیکی سلماس شکست خورد و مجبور شد تا شهر وان و دیار بکر  
عقب نشینی کند. در این شهر از شدت اندوه وفات یافت. در همین اوقات بغداد و  
شروان نیز بدست ایران افتاد اما بغداد در عهد شاه عباس چندین دفعه دست بدست گشت  
بمسبب فتح ایران و استرداد این شهر از عثمانیان در سنه ۱۶۲۵ میان حافظ پاشا و سلطان  
مراد چهارم اشعاری مبادله شده است که در ادبیات ترکی تا اندازه معروفیت دارد.<sup>۳</sup>

(۱) شرحی از احوال جلال پدین در صحایف الاخبار منجم یاشی دیده میشود (من  
ترکی چاپ اسلامبول ۱۲۸۵ جلد سوم صفحه ۴۷۱) در سال ۱۵۶۹/۹۲۵ خودش وحشی از  
پيروانش در نزدیکی سیواس مقتول شدند اما طریقه که ایجاد کرده بود تا قسمت بیشتر قرن  
سده از خودش موجود و قری ماند. (۲) رجوع شود بتاریخ ادبیات عثمانیان تألیف ا ج  
و کتب جلد سوم صفحه ۲۴۸ - ۲۵۱ و برای همین احوال ببجله ششم صفحه ۱۹۰-۱۹۱

شرح‌های خستگی‌آوری که  
مورخین ایرانی از جنگ‌های  
این زمان داده‌اند

تا آنجائی که من اطلاع دارم هنوز هیچ تاریخ  
مسلل و اشتقادی راجع به جنگ‌های ایران، اعمامی  
و گرجستان و ازبکیه و غیره نوشته نشده است اما  
برای مورخینی که زبان فارسی و ترکی بداند و اد

بسیار می‌بایست. وقایع جنگی بسیاری که در تواریخ این عهد از قبیل عالم‌آرای عباسی  
مثلاً موجود است قرائت کتب مزبوره را برای هر کس مشکل و خسته کننده می‌سازد  
مگر آنهایی که مخصوصاً بموضوعات جنگی علاقمند باشند حتی از عهد نظر تواریخ  
جنگی هم کتب مذکوره ضایع و فاسد هستند زیرا که در هر صفحه تفصیل پیوسته  
دیده میشود و اساساً طرح و حدود فصول معلوم نیست. مطالب بسیاری که بدست  
تفصیل آنها مایلیم بکلی مسکوت مانده و فقط بر حسب اتفاق بطور مختصری تصادف  
میکنیم که در آن شمه از اوصاف دینی و اجتماعی زمان بیان شده است راجع بانتراع  
جزیره هرمز واقع در خلیج فارس از جنگ برتالیها که در مارس ۱۶۲۲ مغلوب قوای  
متحد ایران و انگلیس گردیدند طعناً شروح مصلحه در کتب انگلیسی آن  
عصر می‌بینیم.

صفات شاه عباس و  
تشکیلات او

راجع مآبادی و شکوه اصفهان در عهد شاه عباس و کثرت عده  
سیاسیون و تجار هیئت‌های اء-رائی خارجی که آزادی و  
جوانمردی شاه نسبت بمایل غیر مسلم آنها را پیادتحت ایران

جلب میکرد در مقدمه اشاره شده این قسمت و مطالب شبیه بآن تفصیل تمام در حلد  
اول تاریخ عالم‌آرای عباسی مـطـور است نصف این کتاب را مقدمه مصلی مشتمل  
بر درازده مقاله فرا گرفته است مقاله اولی که از همه مفصل‌تر است در ذکر پادشاهان  
کامکار و حداد بـمـدار در نسخه خطی من قریب (۲۰۰ صفحه را فرا میگردد) مقالات  
دیگر هر چند مختصرتر است و غالباً متجاوز از یکی دو صفحه نیست اما شایسته  
حوی مطالب بدیده و مستکر میباشد مثلاً در ذکر توجه و استغراق آنحضرت بدرگاه  
الهی و کیفیه که از اجداد کرام میراث یافته - در اسابت رای و دانش خداداد و حسن  
- که مطالب صحیفه تقدیر است در شایستگی رتبه صاحبقرانی و ذکر مخاطرات  
- سه دت در حرم - در عدل پیرانی و ترقیه حال عباد و امنیت طرق که موجب آرایش



بلاد است - در نفاذ امر و قهاری و آتش مزاجی که حکمت‌های نامنتهای الهی است - در قواعدی که در امور جهان‌داری و صلح نموده - در بی‌تعینی و درویش نهادی و بی‌تکلفی‌ها و جمعیت خدین - در ذکر احقاق حقوق خدمتگذاران و دوری جستن از متعلکات دوی‌الحقوق که شیوة حقیقت گزینان عالم ثبوت و عروت است - در تعارف احوال سلاطین عالم و طبقات بنی آدم و خصوصیات ممالک و مسالک و اقالیم سبعة در ذکر آثار خیر و انشاء و احداث عمارات عالیہ ممالک - در بیان معارك و محاربات و فتوحات ایام دولت همایون - در تولد و ایام طفولیت و شمع از احوال اعیان و علماء و وزراء و اطباء و خوشویسان و نقاشان و شعراء و نواب درگاه .

**سختگیری و قهاری** در مقاله ششم راجع نفاذ امر و قهاری او اسنکدر منشی مؤلف کتاب گوید هیچ آفریدم را قدرت آن نبود که لایحه از اجرای احکام و غفلت کند مثلاً اگر پدری را مأمور بقتل فرزند میکرد علی‌الفور باید فرمان مطاع را چون فرمان قضا کردن مینهاد - و اگر در اجرای امر رتھاون مینمود فرمان معکوس میشد و این بار پسر بکشتن پدر مأموریت می‌یافت و اگر پسر نیز تعلل میکرد دیگری بقتل‌رود می‌گشت . با چنین سیاستی جریان امرش باعلای درجه سرعت رسید و کس را در اجرای فرمان قضا جریان زهره تردید نبود

**حضور اجرای در** امرای لشکر را امر داده بود که در هنگام هر سیاستی حاضر و حاضر باشند هر حاکم و امیر را مسئول نظم طرق و شوارع ولایت خود ساخته بود . دروغ را بسختی مجازات میداد و عموماً گمار میراث هر کس را وراثت مگوید من جانب‌الله آگاهی خواهد یافت . اما از طرف دیگر در مباشرت ، در برابران با کمال سادگی و معیت رفتار میکرد مطالب و دعاوی حقه آنها را مورد توجه قرار میداد و از زلات و خطایای سهوی و اتفاقی آنان غمخسین می‌فرمود

هر چند از مجالس بزم و باده‌کاری محترز و کمره‌گیر نمود

**شاه عباس مهر باقی را** لیکن میل وافر داشت که همیشه از وقایع ممالک و سلاطین با سختگیری آمیخته

**داست** همجوار اطلاعات دقیقه بار بدهند و توجه کامل نسبت توسعه

اداره وقایع نگاران و حاسوسان منقول میداشت در لغت

صاحب مهارت بود و شعر را نه تنها قدر و قیمت مینهاد بلکه گاهی خود سر گفتن آن

مبادرت هیورزید .

از حمله بلادی که از توجیهات او آبادی یافت یکی اصفهان پایتخت او بود دیگر مشهد که چنانکه گفتیم از چنگ وحشیان ازبکیه رهائی داده و باعلی درجه احترام و اعتبار رسانید. و همچنین شهر اردبیل که خوابگاه نیاگانش بود و کاشان که در مردیگی آن سدی موسوم سند قهرود<sup>۱</sup> تاسیس نمود و استرآباد و تبریز و همدان و ولایت هزنندران که در نظر او بسیار مطبوع آمده و در آن عمارات باشکوه بنا نهاد و راه شوسه از استرآباد باشرف ایجاد کرد. شرح این راه در تألیف بزرگت لرد کرزن راجع بایران دیده میشود<sup>۲</sup> اما در باب فتوحات او لشکرش از جانب شمال شرقی بمرو و نسا و ایبورد و اند خود حتی بلخ رسید و از سوی شمال غربی از نخجوان و ابروان و گمجه و قفلیس و دربند و باکو گذشت .

**فتوحات او** بهیچوجه نمیتوان در اینجا از احوال بزرگانی که اسکندر بیک نامشان را ذکر کرده است شرح جامعی نوشت<sup>۳</sup> مشارالیه بقسمی که در چند جای کتاب خود ذکر میکند در سه ۱۶۱۶/۱۰۲۵ بنگارش مشمول بوده و مفصلاً احوال معاصرین خود را نوشته است اما مهمترین آنها را اینقرار ارد .

**خوشنویسان** از طبقه روحانیون و علماء میر محمد باقر داماد و شیخ بهاءالدین عاملی از خوشنویسان مولانا اسحق سیادوشانی . محمد حسین تبریزی و میر معزی کاشی . میر صدرالدین محمد و غیره از صنعتگران و نقاشان . مظفر علی زین العابدین . صادق بیک . عبدالجبار و غیره .

**شعراء** از طبقه شعراء ضمیری . معشتم . ولی . وحشی . خواجه حسین میر حیدر مممائی . برادران طیفور و داعی . والهی و ملک قمی . حاتم کاشانی . صبری روزبهانی . حسامی قاضی نور اصفهانی . حالتی . هلاکی مظفری کشمیری فردوسی . طبخی . سلطان الفقراء . کاکا . شرمی . این سه نفر از اهل قزوین بوده اند .  
**مطربان و اهل نغمه** از جمله مطربان حافظ احمد قزوینی . حافظ جلاجل باخرری حافظ مظفر قمی . حافظ هاشم قزوینی . میرزا محمد کمانچه  
**و غیره** استاد محمد مؤمن . استاد شهسوار چهار تازی . استاد شمس

(۱) صفحه ۶ - ۱۸۵ کتاب اینجانب موسوم به (سالی در میان ایرانیان) رجوع شود

(۲) جلد اول صفحه ۸-۳۲۶ و غیره



شیورعونی<sup>۱</sup> ورامینی - استاد معصوم کمانچه - استاد سلطان محمد طنوره - میرزا حسن طنوره - استاد سلطان محمد چنگی - دیگر از جمله قصه خوانان و شهنامه سرایان حیدرو محمد خرسد و فتحی دو نفر اخیر الذکر برادر و از اهل اصفهان بوده‌اند چون آوازه این طبقه که عبارت بود از مطربان و اهل نغمه خیلی بی دوام است من در اینجا به تفصیل اسمشان را نقل نمودم تا معلوم باشد که در آن عهد چه قسمی از صنعت موسیقی طرف توجه عامه بوده است .

از اینکه شاه عباس سزاوار لقب « بزرگ » بوده حرفی نیست مورخین اروپایی مانند سرجان ملکم<sup>۲</sup> هر چند خشونت‌ها و سختگیریهای او را عنری موجه نیاورده‌اند ولی اغماض کرده و از انظار پوخته‌اند

اما کشتن پسر ارشد خود صفی میرزا و کور نه‌ودن برادر دیگر  
 لکه‌هایی که بر دامن  
 موسوم بخدا بنده میرزا و سوانح دلفراشی که متعاقب آن  
 سلطنت او افتاده است  
 قصبه پیش آمد .<sup>۳</sup> صفحه سیاهی در جریده بر افتخار پادشاهی  
 او قرار میدهد . وفات شاه عباس در اوائل سنه ۱۶۲۹ واقع شد پس از وی نوه اش سام  
 میرزا بر تخت ابران نشست و نام پدر ناگامرا عاریه کرده خویشتن را شاه صفی اول نامید .  
 رو بنی است معروف در میان مسلمانان<sup>۴</sup> که سلیمان وفات یافت در حالتیکه  
 بر عصای خود تکیه کرده بود . طایفه جن که محکم او در بنای معبد کار می‌کردند از  
 رحمتش اطلاع حاصل نکردند مگر پس از یکسال که کرم عصارا خورد و حسد  
 سلیمان بر زمین افتاد این افسانه درست بر سلطنت صفویه در قرن بعد از شاه عباس  
 مطلق میشود . عباس اول به نیروی عقل و قوت عزم ابران را قرین امن و امان و  
 آسودگی کرد بطوریکه تا قریب یکصد سال بعد اخلاف خود را با وجود هر بی لیاقتی  
 و صفی که داشتند از اضمحلال نگاهداشت .

از این تاریخ تا زمانی که هجوم افغان‌ها در سنه ۱۷۲۲ آن  
 خاندان را برانداخت چهار نفر از اخلاف شاه عباس در تحت  
 حاشیمان شاه  
 عباس اول  
 نشستند اسامی آنها بقراردیل : است نوه اش شاه صفی که در

(۱) در عالم آرای عباسی صفحه ۱۳۵ جلد اول چاپ طهران شمس شرعوی خید داده است (مترجم) (۲) تاریخ ایران (چاپ ۱۸۱۵) جلد اول صفحه ۵۵۵-۶ (۳) رجوع به تفسیر در آن معنی ۳۴ - ۱۳۵ . (۴) ایضاً صفحه ۵ - ۵۶۰



نمایه در دسترس است

فوق گفته شد « ۱۶۲۹ - ۱۶۴۲ » فیروزش شاه عباس ثانی « ۱۶۴۲ - ۱۶۶۶ » و نتیجه اش صفی که بعدها بنام شاه سلیمان دوباره تاجگذاری کرد « ۱۶۶۶ - ۱۶۹۴ » دیگر شاه حسین « ۱۶۹۴ - ۱۷۲۲ »

شاه صفی « ۱۶۲۹ - ۱۶۴۲ »<sup>۴۵</sup> کروسینسکی<sup>۱</sup> راجع بشاه صفی میگوید: « بطور تحقیق در ایران دوره باین خون آلودی و بی شهت ظالمی خون آشام بوده است هرگز نبوده است » و در وصف آن گوید: « که يك

سلسله انقطاع تا پذیر از بی رحمی و خونریزی بود ». اما هانوی<sup>۲</sup> میگوید: « شاه بقدری کم در امور دولتی مداخله میکرد که ایرانیان بزحمت میتوانستند بفهمند شاهی دارند، اگر نه این بود که غالب اوقات احکام و حشابه از جانب او صادر میگشت و دامن سلطنت را بخون ییگانهان آلوده میساخت ». و نیز مینویسد: « از روی کمال دیوانگی قندهار و بابل (بغداد) را که دو شهر معظم سرحدی او بودند از دست داد »

شاه عباس « ثانی ۱۶۴۲ - ۱۶۶۶ »<sup>۴۶</sup> اماراجع بشاه عباس ثانی بنا بر قول (کروسینسکی)<sup>۳</sup> « پس از شاه اسمعیل اول و عباس کبیر ایران چنین خوب پادشاهی بود اگر در شراب افراط نمیکرد

چند مثل پدر و اجدادش « خیلی در شراب افراط میکرد و چند رفتار بیرحمانه نمود و شکر دیبائی کرد که حقاً قابل ملامت و سرزنش بود اما فی الحقیقه خود را لایق تاجی که بر سر داشت معرفی کرد ». زرویت مذکور گوید: « هر قدر در کار سلطنت پیش میرفت رعایا و ملازمان بیشتر او را میخواستند و همسایگان بیشتر از او میترسیدند. عداوت را دوست داشت و بر حکام و عمالی که از قدرت خود استفاده نامشروع کرده بودند مردم ستم وارد میآوردند بهیچوجه ابقا نمینمود چندی فقره از این اعمال در سفرنامه تا ورنیه دیده میشود. شاه عباس ثانی روحی نجیب و بررک داشت نسبت به خارجیان مهربان بود و عیسویان را آشکارا حمایت میکرد و ابداً اجازه نمیداد که از نظر مذهبی بآنان صدمه وارد آید و میگفت « هیچکس

(۱) صفحه ۴۴ از ترجمه انگلیسی (لندن ۱۷۲۸) (۲) انقلاب ایران (لندن ۱۷۵۳)

جلد اول صفحه ۲۰ (۳) صفحه ۸-۵۷ از کتاب مذکور (۴) صفحه ۴۹ از کتاب مذکور

جز خدا صاحب وجدان و عقیده آنان نیست من فقط بر جسم و ظاهر آنان حاکم هستم و تمام رعایا بطور تساوی اهل مملکتند بیرو هر مذهبی میخواهند باشد شاه مأمور است که همه را بدون تفاوت از عدل و داد خود بهره مند سازد. باجمعه این سلطنت آخرین برق عظمت سلسله صفویه بود زیرا که شاه سلیمان بنا بر قول کروسینسکی<sup>۱</sup> صفات حمیده پدرش عباس ثانی را بهیچان نبرد و اخلاقی پست داشت اهمیت عهد او فقط در سیاستهای بیرحمانه و وحشیگریهایی است که بهیچ یکی از هراد آنها بر شخص گران میآید وقتی که در حال مستی یا غضب بود هیچکس از مجاورینش بر جان و مال خود ایمنی نداشت. دستها پاها بینیها و گوشها بریدند چشمها بیرون آوردند و زندگانیهای فدای کوچکترین هوس خویش ساخت. شخصی که در ابتدای مجلس طرب پیش از همه حضار طرف توجه او بود در انجام مجلس بزم بقرابگاه میرفت. این حالتی است که سرجان شاردن نقل میکند و مشارالیه در بعضی از محافل مزبوره خود برای العین آن وقایع را دیده است. اشخاصی که به حضور میرفتند چنان خود را در خطر میدیدند که یکی از بررکان درگاه میگفت وقتی از حضور او مراجعت نمودم چند دفعه توجه کردم آیا سرم روی شانهایم قرار دارد یا نه. از زمان پادشاهی این شخص ایران روی صنف و انحطاط نهاد خیالات او بقدری از افکار پادشاهان دور بود که چون از خطر عثمانیان او را مطلع ساختند و گفتند اگر از حالا در تدارك لشکر نیفتاده و خود را برای مقابله حاضر نکنید عثمانیسان چون از کار مصالحه با عیسویان قانع شدند بر بهترین ولایات ایران حمله خواهند آورد. شاه در جواب گفت: «اگر اصفهان را برای ما بگذارند ما را باکی نیست».

شاه حسین آخرین پادشاه صفویه بود (زیرا که دو شاهزاده که پس از او نام پادشاهی داشتند یعنی طهماسب ثانی و عباس ثالث بازیه و دست شانه نادرشاه بودند) این سلطان اخلاقاً خیلی با اسلاف

شاه سلطان حسین متعصب  
بی حال (جلوس ۱۶۹۴ خلع  
۱۷۲۲ - قتل ۱۷۲۹)

خود تفاوت داشت زیرا که از کثرت ترحم حتی در حین لزوم هم ملایمترین سلطون و سیاستی را نشان میداد.<sup>۲</sup> روزی که بر حسب اتفاق با طیانجه مرغسای را معجروح

کرده خودش بقدری متوحش شد که گوئی فی الحقیقه مرتکب جنایتی گسردیده و عبارتی را که معمولاً در ایران هنگام ریختن خون انسان میگویند بر زبان رانده و گف « قالمواولدم » یعنی آلوده بخون شدم و غالباً فرمان میداد که دو پست تومان بهسوان کفاره عملی که به نظرش گناه عظیم می آمد بفقراء بدهد. این پادشاه حالت طلبگی داشت و ارفقه بی اطلاع نبود بی اندازه در تحت نفوذ ملاحا واقع میگشت و در انجام مراسم دینی و تلاوت قرآن جدی ملیغ داشت بعدی که برای خود لقب [ملا] یا « پارسن حسین »<sup>۱</sup> تحصیل کرده بود. هر چند بدو در پی منکرات سعی کامل مبذول میداشت اما بعدها باسرار مادر بزرگ و ابرام ندمای شرابخوار و خواجه سرایان جاه طلب لب بآن مایع ممنوع آلوده ساخت و بتدریج چنان دروی تأثیر نمود که : « بهیچوجه مقتضیات کار را رعایت نکرده تمام مشاغل را باختیار بدما و خواجگان خود وا میگذاشت که هر طور میل دارند امور مملکت را حل و عقد نمایند آنان نیز با کمال خود سری رفتار میکردند زیرا که بخوبی می دانستند شاهی که ضعیفانه رشته امور را بالتمام از دست داده و حتی عرابض داد خواهان را هم باز نکرده برای رسیدگی بدر باریان خود تسلیم کند بهیچوجه بیمی از جانب او نماید داشت. »<sup>۲</sup> در این تألیف که قبل از هر چیز باید از ادبیات فارسی سخن را بد و بعد از آن بتاریخ ایران پرداخت آنهم خیلی باختصار مگر در مواردیکه مربوط بتغییرات اساسیه قطبیه در روحیات ملیه باشد طبعاً دخول در تفصیل اوضاع دوره اخیر سلطنت صفویه لزومی نخواهد داشت خاصه در صورتیکه چندین تألیف مهم و عالی راجع بانحطاط و زوال این سلسله جلیله و در موضوع احوال ایران در آن عصر در دسترس خوانندگان انگلیسی هست از تألیف مربوطه کتب ذیل را نام می بریم

ادام الیاریوس منشی سفیری که از جانب فردریش دوک هلستین	بهترین شرحی که
بروسیه و ایران آمد از تاریخ نوامبر ۱۶۳۶ تا فوریه ۱۶۳۸	معاصرین راجع
در ایران بود سفرنامه و سیاحتنامه او که بزبان لاتینی نوشته	باین دوره نوشته اند
شده اول بفرانسه سپس توسط جان دیویس بانگلیسی ترجمه	
گردید	سحه انگلیسی که در سنه ۱۶۶۹ منتشر شده در دست اینجانب است.



( ۱ ) الیاریوس  
( ۱۶۳۶ - ۱۶۳۸ )  
الیاریوس یا به تلفظ اصلی اسم او الشلاگر شخصی بصیر و دقیق بوده و ظاهراً اطلاع کامل از ترکی و فارسی داشته است و کتابش یکی از بهترین مدارکی است برای تاریخ ایران در قرن هیفدهم میلادی .

( ۲ ) پررافائل  
دومانی ( ۱۶۴۴ )  
( ۱۶۹۶ )  
پررافائل دومانی رئیس مرسلین کاپوشن مقیم اصفهان در سده ۱۶۱۳ متولد شده و در ۱۶۴۴ بایران آمده در ۱۶۹۶ بدرود زندگانی گفت کتاب او که موسوم است به (حالات ایران در ۱۶۶۰) که مسیو شفر آنرا دانشمندانه طبع و نشر نموده است ( ۱۸۸۰ پاریس ) شرح گرانبهائی از تشکیلات ایران در دوره که کمی بعد از الیاریوس است میدهد اما بیانات او مثل عبارات الیاریوس زنده و با آب و رنگ نیست

( ۳ ) شاردن  
( ۱۶۶۴ - ۱۶۷۷ )  
شوالیه شاردن در ۱۶۴۳ متولد شده دومرتبه بایران مسافرت کرده هر بار شش سال توقف نمود ( ۷۰ - ۱۶۶۴ و ۱۶۷۷ ) و در سده ۱۶۸۱ در لندن اقامت گزیده بتاریخ ۱۷۱۳ در آن شهر وداع زندگانی گفت از سیاحتنامه ایران شاردن من يك نسخه را كه لان گلاس استاد دانشمند در ( ۱۸۱۱ پاریس ) در ۱۰ مجلد منتشر ساخته است در دست داشته ام در صفحات ۲۴۴ - ۱۵۱ جلد دهم تحت عنوان ملاحظات تاریخی ایران از قدیمترین ازمه تا زمان حاضر شرح حیرت انگیزی دیده میشود که ناشر کتاب اضافه نموده و تاریخ ایران را تا عهد فتحعلیشاه خلاصه نموده است .

( ۴ ) شیخ علی حزین  
( ۱۶۹۲ - ۱۷۷۹ )  
شیخ علی حزین که نسب خود را بشیخ زاهد گیلانی مروف مرشد شیخ صفی الدین جد سلاطین صفویه میرساند در سال ۱۶۹۲ در اصفهان متولد شد و پس از صرف قسمت اعظم عمر در ابشهر در سال ۱۷۳۴ به هندوستان رفت و دیگر برنگشت . کتاب خود را در ۱۷۴۱ تألیف نمود در سده ۱۷۷۹ پس از عمری دراز در بنارس وفات یافت . متن فارسی و ترجمه انگلیسی کتاب او در سده ۱۸۳۰ - توسط ف . ث بلقور Belfour منتشر گردید . هر چند شیخ مشارالیه خود نیز در واقعه هائله که در سال ۱۷۲۲ بر اصفهان وارد شد حضور داشته است اما شرحی که از محاصره این شهر بدست افغانها و رنج و

محدث اهالی میدهد خیلی از تحریرات کروسینسکی و سایر مشاهده کنندگان اروپائی کم رنگ تر و بی تأثیرتر است. اما از طرف دیگر ترجمه احوال امراء و اعیان و علماء و شمراء معاصرین قیمت خاصی بر کتاب او میگذارد.

فاطر کروسینسکی که هیجده الی بیست سال قبل از سنه ۱۷۲۲ (۵) کروسینسکی رئیس ژزویت های اصفهان بوده کتاب بسیار خوبی به نام «تاریخ انقلاب ایران» در باب سلسله صفویه از آغاز تا سنه ۱۷۲۷ (۱۷۰۰ - ۱۷۲۷) تألیف و تأیید و فایده حمله افغانها را بتفصیل تمام ذکر کرده است.

جوناثان هانوی که در سالهای ۴ - ۱۷۴۳ در ایران بود دو جلد کتاب باسم «شرح تاریخی تجارت انگلیسها از روی بحر خزر بانضمام يك سفرنامه در سنه ۱۷۵۳ تألیف و منتشر نمود بعد از دو جلد دیگر ضمیمه آن کرد بعنوان انقلاب ایران جلد اول مشتمل بر ذکر وقایع عهد شاه سلطان حسین و حمله افغانها و سلطنت سلطان میر محمود و جانشین او اشراف جلد دوم در تاریخ غاصب معروف نادر قلی از سال تولد ۱۶۸۷ تا روز وفات ۱۷۴۷ بانضمام بعضی وقایع ایام قائم مقام بدبخت او عاهد شاه در قسمت اول تاریخش هانوی مطالب بسیار از کروسینسکی اخذ نموده اما راجع بدوره اخیر از سنه ۱۷۲۷ - ۱۷۵۰ و در تمام تاریخ نادر شاه کتاب او ماحد مستقل و معتبری است مضافاً اینکه سبک تحریرش در سراسر کتاب زنده و برای مطالعه مطبوع است. فقط معدودی از سیاحان و نویسندگان هستند که تألیفاتشان

دوره اخیر سلطنت صوبه مورخین ایرانی را نتکارش تشویق را نمیکرد

لازم میآید که بمقتضای مسیو شفر بر کتاب برافائل دو مانس رجوع نماید که شرح آن در فوق گذشت نواریخ اروپائی در این باب بسیار قول و ادله سرخان ما کم خبلی از کتب مورخان فارسی زبان مفید تر و روشنی بخش ترند و چنانکه «مشترک» گوید برای آنها «بزحمت میتوان عهدی باین نامساعدی و نامناسبی درس کرد. مدتی فریب یکقرن گذشت بدون اینکه واقعه سیاسی عظیمی واقع شود

و حتی امن و آسایش فوق العاده که حکمفرما بود برای ایران فائده حاصل نمی نمود راست است که شاهزادگان - نجبا - و امرای بزرگ این سلطنت از خطر حنك داخلی و حدال خارجی فارغ بودند، اما جان و مالشان باریجه عده سلاطین ضعیف و بیرحم و فاسق بود. طبقات دایه کمتر از درجات عالی به خطر دچار میشدند اما روز بروز خوی جنگجویانه و طمع سلحشورانه را از دست میدادند و آنچه در پرتو صلح و امنیت مملکت جمع آورده روزی که دیگر نتوانستند از مملکت دفاع نمایند قدر و قیمت خود را بکلی از دست داد می توان گفت ملت روی اساس شهرتی که سابقاً تحصیل کرده بود وجود خود را حفظ میکرد تا روزیکه آنچه حاصل نموده بود از دستش رفت و در اثر توسعه ملایم اما محقق يك انحطاط فساد آلودی، نتوانست مختصر جنبشی بخود داده و فقر و فلاکت و خرابی را که در نتیجه حمله معدودی افغان بر او نزول کرده بود، دفع و رفع نماید. فتح افغانها چنان ایران را در انظار خوار ساخت که نباید تعجب کنیم از اینکه مورخین این مملکت از بیان وقایع پستی آورو حوادث دردناك آن عهد خودداری کرده باشند.

شیخ علی حزین<sup>۱</sup> نیز کاملاً همین نظر را اظهار میکند. «قرنها بود که معموری و آسودگی و اتمام جمیع نعمتهای دنیویه در ممالك بهشت نشان ایران نصاب کمال یافته مستعد آسیب عین الکمال<sup>۲</sup> بود پادشاه و امرای عاقل و سپاه آسایش طلب را که قریب بیستصد سال شمشیر ایشان از نیام بر نیامده بود دغدغه علاج آن فتنه بغااطر نمیکذشت<sup>۳</sup>، «اینکه محمود<sup>۴</sup> مدکور بالشکر موهور بممالك کرمان و یرد رسید و غارت و خرابی بسیار کرده عازم اصفهان شد و این در اوائل سال اربع و ثلاثین و هائنه بعد الالف بود» جماس هانوی<sup>۵</sup> نیز بهمین طریق قضیه را نقل می نماید «ایران هیچوقت پیش از ابتدای این قرن (قرن هیجدهم) از آسایش کامل بهره مند نبود، معاهداتی که با همسایگان بسته بود بحوبی رعایت میشد و از هر حمله خارجی او را محموط میداشت و با وجود سست حالی و توانگری اهالی که نتیجه طبعیه امنیت ممتاز است، باز هم

(۱) صفحه ۱۰۶ از چاپ تلور و صفحه ۱۱۶ از ترجمه مشارالیه (۲) چشم را درها

عین الکمال میگویند زیرا که هر چه در نوع خود کمال رسید آماج تیر آن خواهد گشت

(۳) مقصود فتح قندهار و طایان افغانها در تحت ریاست میرویس است (۴) پسر و جانشین میرویس

(۵) انقلاب ایران جلد اول صفحه ۲۲

بیم خطری از طرف اهالی خود مملکت نمی‌رفت. این مملکتی که در عهد سالفه با همه انقلابات دچار شده بود در این عصر بر حسب ظاهر چنان اساس امنیت و صلح استغرار و استحکام داشت که خبر شکست یافتنش تمام عالم را متعجب و ساجد و فاعل ایسرافعه عظمیه قومی بود که حتی امرای خودش هم از حالش اطلاع نداشتند و امروز فقط بواسطه شهرت ملتی که تحت انقیاد خود در آورده‌اند معروفیت حاصل کرده‌اند این قوم را با اسم و عنوان عمومی افغانه می‌شناسند.<sup>۱</sup>

سابقاً گفتیم که سیاست شاه عباس کبیر عاقلانه و دور اندیشانه بود اما در این حال لازم است گفتار سابق را تفسیر نماییم. هر چند شاه عباس بر قدرت سلطنت بسیار افزود لیکن بالاخره این امر بضعف ملت و پستی اخلاق حکام آن منجر گردید. پادشاهان سابق از قوم و خویشان جاه طلب خود و رؤسای طوایف مقتدر و شهرشینان گردنکش جمعی در رکاب داشتند و شاه عباس بجای تمام این ها شخص خود را تماماً مأمور معرفت کرد. در عوض اینکه اولاد خود را بمقامات عالیه اداری رسانیده و درجه بزرگت دهد شاه عباس یا آنها را از حلیه بصر محروم ساخت و کشت یا در چهار دیوار حرم محصور کرد در این مکان هم چنانکه گردنسکی<sup>۲</sup> می نویسد روزگار را بر حمت و ریاضت و جوع میگذرانیدند و از لذائذ و تجمعات پادشاهی بی بهره مانده و تربیتی بسیار ناقص یافته. تحت نفوذ حواجه سرایان درمی آمدند و بالاخره همین خواجهگان در مملکت صاحب اولین درجه اقتدار گردیدند. پیش از این اشاره کردیم که چگونه نجباء و بزرگان و رؤسای طوایف را از میان برداشت و به تشکیل شاهسون پرداخت تا برای هفت قبیله که سابقاً حاکمی اجداد او بودند معارضی تهیه شود. نکته عجیب دیگر که دلالت دارد بر اینکه شاه عباس کاملاً اصل تجزیه کن تا حکمفرما شوی<sup>۳</sup> را مراعات نمیکرده این است که عمداً در تمام شهرهای بزرگ دو دسته ترتیب داد که علی الطاهر و بطور مصنوعی با یکدیگر بنای ضدیت گذارند.

(۱) اما مورخین عرب از جمله ابن الاثیر در چته جا اسم افغانها را می برد که بعد از آن در دگر و قایم سال ۷/۳۶۶-۹۷۶ است. در او اسطر قرن چهاردهم میلادی جلی در جنوب شرقی ایران خود سران را رفتار میکردند و جوع شود بترجیه احتمالی من از غار بیخ گزیده (سلسله اشارات کتب ۲ XIV) صفحه ۱۶۱ و ما بعد. (۲) صفحه ۷۰-۶۵

کروسینسکی<sup>۱</sup> هم آنها را پلنگ و فلنگ می نویسد. این دو حرب هر چند وقت یکبار، با یکدیگر مشغول جدال میشدند تا اینکه بنا بر قول کروسینسکی<sup>۲</sup> چنان با هم مخالف و بخون هم تشنه باشند که اهالی ولایات مختلفه همواره سلاح در کف، با یکدیگر مشغول شوند و تنفر و خصومت را دورتر از ولایت خود ببرند. مبار مشارالیه می نویسد (ص ۹۲) «هر چند سلاحی نداشتند زیرا که تصور میشد جز چوب و سنگ اسلحه بکار ببرند، اما گاهی بقدری آتش قتال بالا میگرفت و خوربری پیاپی میرسید که شاه مجبور میشد لشکریان را با تیغ کشیده بمیان بیاورد و آنها را از هم دور سازد ولی گاهی با وجود این طرز مداخله باز هم جدا کردن مقاتلین مشکل می بود چنانکه در اسفهان سال ۱۷۱۴ لازم شد سیصد نفر در عرصه جدال عرضه شمشیر آیدار کنند تا آتش جنگ فروکشند و مبارزان از هم جدا شوند»

در عهد «ملا حسین» آخرین پادشاه صفویه که مردی  
خوش بیت و بدبخت بود علاوه بر خواجه سراپان یک  
طبقة دیگر بر نشوونما یافت و قوی شد اقتدار و نفوذ  
ملا محمد باقر مجلسی  
بوده است

این طبقة چندان برای عالم روحانی یا مصالح ملی نافع بود این صبه عبارت بود از علمای روحانی بزرگ که ملا محمد باقر مجلسی قائل صوفیه و که هر که شخص مهیب و هول انگیز بود بر آنها ریاست و برتری داشت. بعدها تفصیل از احوال او خواهیم نگاشت. مریدان و معتقدان<sup>۳</sup> او گویند پس از فوتش (سنه ۱۱۱۱، ۱۷۰۰، ۱۶۹۹) «قلب مدنی حوادث و اغتشاشاتی رخ داد که در سال ۱۷۲۲ بآن درجه از سختی و تیرگی رسید و اظهار میدارند که فقدان چنان شخص بر رگزاری ایران را در معرض مخاطرات گذاشت ولی اشخاصی که بیشتر در مع تحقیق و قوه انتقاد دارند آن پیش آمدها را تا درجه مربوط بسختگری ها و آزادی کشی های او و همکارانش خواهند دانست.

(۱) سنه ۹۹ هجری «جلد سوم صفحه ۳۲ و صفحه ۳۳» آنها را یاسوک و مدوک

می نامد و مدنی بعد آنها را جدری و تعنی می خوانند (۲) متلخص العلماء صفحه ۲۱۶

از چاپ سسکی ۱۸۸۸ - ۹/۱۲۰۶ (۳) کلمات «غم و حزن» ماده تاریخ و عات ارست

## فصل چهارم

### خلاصه تاریخ ایران در دو قرن اخیر (۱۷۲۲ - ۱۹۲۲ م)

پس از تردید بسیار و امتحانات بیشمار بالاخره مصمم شدم که گزارش دو قرن از تاریخ ایران را در يك فصل جای بدهم. اگر این تألیف يك تاریخ سیاسی از ایران بود البته این اقدام بی تناسب می شد. زیرا که این مدت طولانی شاهد سوانح ذیل بوده است: حمله افغان و خرابی های آنها - ظهور برق و اردافول ناگهانی آن فاتح حیرت انگیزی که نادرشاه نام داشته - طلوع کریمخان زند که در میانه يك عالم اغتشاش و بدبختی و فقر قد بر افراشت و او را عموماً از بهترین حکمرانان ایران میدانند. پیدایش جانشین اولطف علیخان که جوانی ظریف و زیبا و ناکام بود. استقرار دولت قاجاریه در خلال این احوال - از جمله حوادث مهمه دیگر دو واقعه قابل ملاحظه را نباید فراموش نمود: ظهور و نشو و نمای مذهب بابیه تا سال ۱۸۴۴ و انقلاب سیاسی ۱۹۰۶. این دو واقعه در حیات عقلانی و توسعه ادبیات ایران عمقا تعمیری حادث نموده و هر يك از آنها شایسته است که موضوع کتابی مستقل و بزرگ بشود و در يك فصل گنجایش نخواهد یافت. این کتاب نه از لحاظ سیاست بلکه از نظر ادبیات، نگارش یافته است و تاریخ قسمت فرعی آن محسوب میشود و اگر قارئین اروپائی حتی دانشمندترین آنان در جزء ذخایر اطلاعات خود شمه از تاریخ مشرق را نیز محفوظ میداشتند شایسته آن بود که این مختصر تاریخ هم حذف گردد. از این جهت لازم است راجع با دوار انتقال یا اعصاری که علم و فضل در ذروه ترقی بود بیشتر شرح و بسط داد تا نسبت باوقائیکه میان عقاید یا افکار متضاد یا طبایع جاء طلب جدال و رقابت پیدا کرده بر پای بوده است این دو قرنی که اکنون تحت مطالعه ماست از جمیع قسمت دوم محسوب میشود. در این عصر زبان ادبی (که بطور تحقیق در قرن ۱۴ میلادی صورت ناشی یافت بطوریکه غزلیات حافظ اگر نه بواسطه حسن عذیم النظیر او بود میتوانیم بگوئیم دیرور ساخته شده است) تغییر مهمی نکرد. تا اواسط قرن نوزدهم معدودی از اشکال جدید شعری و شیوه های ادبی ایجاد گردید و کمتر فکر تازه پیدا شد که

حنون تشیع عهد صفویه را تفسیری بدهد تا هنگام ظهور مذهب بابیه در ۱۸۴۴. اما تأثیر و اهمیت آن مذهب یازار لحاظ ادبی کمتر از انقلاب ۱۹۰۶ بود. علاوه تفصیل هجوم افغانها و طلوع نادرشاه و سلطنت قاجاریه بزبان انگلیسی موجود است. و اسم بعضی از کتب مربوطه در پایان فصل سابق مذکور شد. محاسن آنها بقدری است که امروز بر حمت میتوان بخوبی آنها تحریر کرد و هرگاه بخواهیم مختصر بیان کرده و بقالب این تألیف در آوریم ضایع و ناقص خواهند گردید. از این رو بهتر دانستم که در این فصل بذکر اجمالی برجسته ترین وقایع دو قرن اخیر اکتفا نمایم.

## هجوم افغانها ۱۷۲۲ - ۱۷۳۰ م

**اخلاق افغانها** برخلاف اعراب و مغولها و تاتارها و ترکها که ایران را مقهور بیکانکن میساختند، افغانها هر چند از جنبه مادی با ایرانیان اختلاف دارند ولی طاهرأ نژادی ایرانی و از خویشاوندان ایرانیان محسوب میشوند در سرتاسر ولایت وحشی و کوهستانی آنها زبان فارسی متداول است چیمس دار - مستتر ملاحظه کرد که در لهجه معمولی آنها موسوم به پشتو اصول و بقایای زبان اوستایی کتاب مقدس زردشتیان موجود است. از ایرانیان جسورتر و جنگجو تر و خشن ترند و که تر از ایرانیان هنرمندی و تربیت دارند. سنی متعصب هستند و همین صفت کافی است که علت نزاع آن دوره را بیان نماید و بواسطه همین تعصب بود که افغانها توانستند بهجوم خود لباس جنگ مذهبی بپوشانند.

**شرح اغتشاش قندهار** قندهار که در میان سلاطین صفویه و پادشاهان مغول هندوستان همواره علت نزاع بود در سده ۱۷۰۷ دولت ایران در آن تصرف داشت و حکومت آنجا را بیک نفر گرجی موسوم بکر گین خان محول نموده بود که بطرزی بسیار مستبدانه حکمرانی میکرد. میرویس یکی از رؤسای افغانی که در روح هموطنان خود نفوذی کامل داشت طرف سوء ظن حاکم شده بعنوان محبوس دولتی باصفهان تبعید گردید. هشارالیه در این شهر علی الظاهر آزادی تام داشته و در دربار شاه حسین بیمانم پذیرفته میشده است.

و چون هر استودقت نظر کامل و قوئدسیسه کاری بسیار داشت بزودی دسته های مختلف امرای درباری را که رقابتشان بالاخره موجب اضمحلال دولت گردید در کما و صوح شاخته و تشخیص داد و با مهارت و زرنگی کامل آتش بدگمانی را که هر امیر و حاکم ایرانی در معرض خطر آن واقع بود، دامن زدن گرفت این سوءعطن البته نسبت بیک نفر عیسوی و از بجای گرجستان زودتر و آسان تر از هر کس ممکن بود شعله ور گردد هر چند هم طاهرأ و عملاً هیچ دلیلی برای عصیان و خیانت او در دست نباشد خاصه اگر در حق او بگویند که فلان بیشتر مایل بتجدید حیات ملت خود است تا سعادت و قوت ایران ! بعد از آنکه میرویس این تهم بدگمانی را کاشت و کاملاً مورد

میرویس در مکه

توجه دربار ایران شد. رخصت یافت که به حج برود در ایام توقف مکه برای پیشرفت مقصود خود با اقدام مهم دیگری مبادرت ورزید و از علمای بزرگ استفتا کرد که آیا رعایای سنی منتهی که تحت سلطه پادشاه رافضی ( شیعه ) باشند مجبور بطاعت او هستند یا در هنگام فرصت مختارند با وی مقاومت کرده اگر لازم باشد بزور شمشیر از خود دفاع نمایند فتوای علماء مطابق شق ثانی و موافق منظور او بود میرویس آن را با خود باصفهان و از آنجا قندهار برد زیرا که در سال ۱۷۰۹ دولت به او اجازه داد که بمحل خود برگردد و در حق او بگرگین خان توصیه کامل نمود اما بزودی برضد حاکم مزبور تولید فساد کرد و هنگامیکه عدّه کثیری ارقشون ساخلو ایران در یکی از نواحی مجاور مشغول بود میرویس و همراهش وقت را غنیمت دانسته و در موقعیکه بقیه لشکر از قلعه خارج بود حمله آورد و خود گرگین خان و بسیاری از لشکریان را مقتول نمود و شهر را متصرف گردید در این وقت فتوای علماء برای میرویس خیلی مفید واقع شد و بواسطه آن نزد وندامت و جدایی پروان ضعیف اغلب خود را که بدو در تمرد و عصیان نسبت بحکومت ایران تعلل کرده بودند بر طری ساخته بلکه آنها را با هموطنان پرهیجان دیگر خود متحد حاکم کرد تا او را بتاهی قندهار و سرداری لشکر ملی انتخاب نمودند.

طهر یافتن عاصیان  
دولت ایران بعد از آنکه چند بار با کمال کمدلی اقداماتی  
برای غلبه بر شهر و یانغیان حصارى نمود، خسرو حان



برادرزاده کرگین خان مقتول را با ۳۰۰۰۰ نفر تسخیر قندهار فرستاد هرچند در بدو امر غلبه نصیب شد و افغانها شرایطی برای تسلیم شدن خود پیشنهاد کردند اما خسروخان هیچوجه قبول ننمود و عاصیان مجبور شدند بانو میدی تمام مجدداً جسد و جندی کسد نتیجه این شد که سردار اردو بدروند زندگانی گفت و لشکر ایران بطور قطع شکست خورد و از تمام قشون فقط قریب ۷۰۰ نفر رهائی یافت. دو سال بعد یک لشکر دیگر بسرداری رستم خان از ایران آمد و همچنین مطلوب باغیان گردید و تمام ولایت قندهار بتصرف عاصیان درآمد.

میر محمد پسر  
میر وایس جانشین  
پدر میشود

میر وایس که بطریق مذکور در ظرف پنج شش سال اساس دولت افغان را عمده ساخت در ۱۷۱۵ و دایم زندگانی گفت پس از وی برادرش میر عبدالله ریاست یافت و چون بنا بر شرایطی سلطنت ایرانیان را پذیرفته بود برادرزاده اش میر محمود بن میر وایس او را کشته بلافاصله خود را پادشاه خواند.

شورشهای دیگر بر  
ضد دولت ایران

چون باین ترتیب صفدولت ایران از پرده بیرون افتاد دیگران نیز با فغانهای قندهار تأسی نمودند. از جمله افغانهای اندالی هرات و ازبکهای ماوراءالنهر و لکریها و اعراب بحرین شورشیدند هرچند صفی قلی خان با ۳۰۰۰۰ نفر موفق شد که ۱۲۰۰۰ ازبک را دره شکستد لیکن بلافاصله بدست افغانهای اندالی مغلوب گردید.

تصرف افغانها  
کرمان را

در ۱۷۲۰ میر محمود شروع بحمله نمود از صحرای سیستان گذشته کرمان را تصرف کرد اما چهار ماه بعد اطفعلی خان سردار ایرانی او را از آنجا بیرون راند و خود شیراز رفته به تنظیم لشگری که سالها متند آن در ایران دیده نشده بود همت گماشت میخواست افغانها را در هم شکسته مجدداً قندهار را تسخر کند بدبختانه پیش از نبل بمقصود ملت یکی از دسایس درباری که با شتابی تمام وسائل تخریب سلطنت ایران را فراهم میساخت مقامش متزلزل گردید و چون محبوسان با صحنهانش بردند و سپاهی که مشارالیه باین زودی و باین دقت جمع و منظم کرده بود پراکنده شد و بهمان نسبت افغانها حای تازه گرفتند. فتح و غارت شماخی بتوسط لکزیها و ظهور علائم عجیب و غریب در آسمان

بیش از پیش موجب رعب ایرانیان گردید و حکم عمومی شاه حسین برای توبه و استغفار و ایامه، نتیجه اش فقط این شد که بر ضعف قلب و ترس عامه افزود.

اتحاد زردشتیان  
و افغانها

سنه ۱۷۲۲ بمحاصره تانویه و فتح کرمان بدست میر محمود شروع شد. واقعه معتابیه که مربوط باین قضیه می شود این است که عدّه از زردشتیان بامیر محمود همراه و متحد شدند

اینها<sup>۱</sup> بقایای معدوده ایرانیان قدیم هستند که هنوز هم در دین زردشت پایدارند و بیشتر در یزد و کرمان خاصه نواحی رفسنجان که کرسی آن بهرام آباد است مسکن دارند. چرا این قوم غیر مسلم بامسلمانان خارجی متحد شده و با هموطنان مسلم خود مخالفت ورزیدند؟ مشکل است جز این جوابی مقنع پیدا کرد که تعصب و سخنگیری ملاحی شیعیه موجب گردید که قوم مزبور باین اقدام فوق العاده مبادرت بنمایند. اگر حقیقت داشته باشد عجیتر ایست که بنابر قول هاووی از بهترین سرداران میر محمود بکنفر زردشتی بود که هر چند نصرالله نام داشت و این از اسامی مسلمانان است لیکن برحسب بیانات مؤلف مذکور: «از پرستندگان آتش بود زیرا که سلطان دوفرهیر بد استخدام کرده بود تا در جوار مرقدش شعله مقدس را افروخته نگاهدارند».

پیشرفت افغانها  
بجانب اصفهان

میر محمود از کرمان راه یزد رایش گرفت ولی شهر یزد را نتوانست بحمله مسخر سازد از آنجا بجانب اصفهان راند و مستهزانه<sup>۲</sup> ۱۵۰۰۰ توهانی را که بعنوان پیشکش و بشرط

مراجعت بوی تقدیم نمودند رد کرد و عاقبت گلون آباد را که در سه فرسخی پایتخت صفویه واقع است لشکر گاه ساخت پس از مباحثات و عرض عقاید مختلفه بالاخره سپاه ایران از اصفهان بیرون آمد در ۷ مارچ و روز بعد بالشکر افغان مقابل شد و بیشتر بعلت خیانت والی عربستان شکست فاحشی براو وارد گردید.

جنگ گلون آباد  
۸ مارچ ۱۷۲۲

جنگ گلون آباد که در یکشنبه ۸ مارچ ۱۷۲۲ در میان ایرانیان و افغانان واقع شد چنان کار سلسله صفویه را از روی قطع خاتمه داد که حرب قادسیه در ۶۳۵ میلادی کار ساسانیان را

(۱) انقلاب ایران تألیف هاووی جلد اول صفحه ۹۹ (۲) ایضا صفحه ۱۸۶ (۳) بنا بر حساب هاووی در آنوقت معادل مبلغ ۳۵۰۰۰ لیره بوده است ( صفحه ۱۰۰ کتاب مذکور)

و جدال لشکر خلیفه با سپاه مغول در خارج بغداد سال ۱۲۵۸ مسیحی کار دولت عباسی را بانجام رسانید. در میان این سه جنگ يك قطعه شباهت بسیار عجیبی دیده میشود و آن عظمت و جلال مدافعین و حقارت و ضعف ظاهری مهاجمین است.

يك مقایسه عجیب  
مشابهت میان جنگ قساصیه و حرب بغداد در يك صفحه از  
کتاب الفخری مذکور است<sup>۱</sup> و شرح ذیل که از قلم هانوی تراوش  
یافته<sup>۲</sup> هر گاه با آن مطابقت شود بسیار جالب توجه خواهد بود.

« آفتاب تازه در افق ظاهر شده بود که دولشکر بادقتی که از خواص این موقع  
دهشت انگیز است بنظاره بگد یگر ایستادند. سپاه ایران با درخشان ترین زیورهای  
در بلای خود را مزین ساخته از شهر بیرون آمد چنانکه گویی بنمایشی یا بهشتی  
میرود نه بمیدان قتال. گرانبهای و رنگارنگی سلاح و لباس و زیبای اسبان و طلا و  
جواهریکه بعضی از زینها را مستور کرده بود و جلال و شکوه خیام لشکر تمام اینها  
اردوگاه ایران را بسیار مجلل و آراسته جلوه میداد.

« از طرف دیگر عده خیلی کمتری ماز که خستگی و حرارت آفتاب رنگشان را  
دیگرگون و پوستشان را خراشیده بود انتظار می کشیدند. لباسشان بقدری کهنه و در این  
سفر دراز چنان پاره پاره شده بود که زحمت آنها را از سر ما محفوظ میداشت. زینت  
اسمانشان فقط از جرم و برنج بود و هیچ چیز براق و درخشانی نداشتند مگر سنان  
و شمشیر.»

این سه جنگ بزرگ و قطعی از چند جهت بیکدیگر  
مشابهت و همانیت هجوم  
شباهت داشتند. در هر سه مورد يك سلسله جلیله تاریخیه  
عرب و مغول و افغان  
که درجه انحطاط معنویت در زیر پرده جلال ظاهری  
مستور مانده و چون تا آنوقت بلا معارض بوده صورت  
قوت و شکوهش جلوه داشت از حمله قومی سلحشور و جسور که تا آن زمان بر حمت  
نامشان بگوش میرسید یا کمی از وحشی بهترشان میدانستند مضحک و ناپدید گردیده

(۱) برای ترجمه این قسمت رجوع کنید صفحه ۴۶۲ جلد دوم تاریخ ادبی ایران تألیف

من - و برای متن مراجعه نماید صفحه ۸ - ۹۷ خود کتاب چاپ اهلوارد Ahlwardt

(۲) انقلاب ایران (چاپ نهم ۱۳۵۳) جلد اول صفحه ۵ - ۱۰۴

و در هر سه مورد فساد و انحطاط در يك مدت كم و بیش طولانی ریشه مملکت را خورده  
آخرین واقعه را نه فقط ممکن بلکه حتمی میساخت. فساد و انحطاط مزبور اگرچه  
در حده شدت و دایرة وسعتش تاروژی که آخرین تیر مهلك بنشانه بخورد کاملاً  
معلوم نیست لیکن در نظر مورخ مجرب واضح و روشن است و بر حسب احلاق و  
جایگی مهاجمین نتیجه بسیار مختلف میگشت. عرب در قرن هفتم میلادی دولتی عظیم  
تشکیل داد که شش قرن برپا مانده و در آب و خاک و سکنه همالکی که تحت اختیارشان  
آمد تغییرات عمیقه حادث کردید. دایرة فتوحات مفلح حتی از عرب هم وسیعتر بود  
زیرا که از چین و تبت تا آلمان و روسیه را مسخر ساختند اما درجه ارتباط و الصاق آن  
دولت بزرگ خیالی کمتر از سلطنت عرب بود. غلبه افغانها که اکنون موضوع بحث ماست  
کمی با ابلغار و نهب و غارت تفاوت داشت و نتیجه اش قریب ۷۵ سال اغتشاش و هرج و  
مرج شد (۱۷۲۲-۱۷۹۵ م) این مدت را دایرة سلطنت برق آسای نادرشاه در مدت  
کمی روشن ساخت ایام سلطه افغان ها بر ایران عملاً فقط هشت یا نه سال دوام داشت<sup>۱</sup>  
پس از هفت ماه که از جنگ گاون آباد گذشت سلطان حسین برگشته بخت  
با نهایت خفت بطور ترحم امگیری تسلیم شد. گویند ابراس ها در این جنگ تمام  
توپخانه و بار و نه و خراین خود را از دست داده و ۱۵۰۰۰ از ۵۰۰۰۰ نفر لشکر خود  
را در صحنه مصاف گشته گذاشتند در ۱۹ هارچ میر محمود قصر محبوب پادشاه و تفرج گاه  
فرح آباد را که فقط سه میل از اصفهان دور بود متصرف شد و این مکل را اردو گاه خود  
ساخت در روز بعد افغانها محله ارمنی نشین جلغا را گرفتند و مالیاتی عسارت از مبلنی  
وجه نقد و عده از دوشیزگان مأخوذ داشتند و از آنجا قصد کردند که بعمله اصفهان  
را صاحب شوند اما پس از آن که در ۱۹ و ۲۱ ملوچ دو مرتبه عاجز گشتند بمحاصره  
شهر همت گماشتند.

فرار شاهزاده طهماسب میرزا  
از اصفهان بقروقین  
سه ماه بعد شاهزاده طهماسب میرزا که برای  
جانشینی پدرش منتخب شده بود از شهر محصور  
گریخته بجانب قزوین رهسپار گردید و هر چند توفیق

(۱) محمود افغان کرمان را در جانوری ۱۷۲۲ محاصره نمود و در اکثر همان سال  
اصفهان را محاصرت پس همیش اشرف که جانشین او گردید در ۱۷۳۰ بدست بلوچها  
مغول شد

کامل نیافت لیکن در آنجا بجمع آوری لشکر و تهیه وسائل کمک باصفهانیان مشغول شد  
 فقط در اصفهان کمی بعد قحط شروع شد و مردم اصفهان را تنگ آورد همه  
 قحط نمودند که بیرون رفته بر محاصرهین حمله کنند اما خروج  
 نمیدادند آنها بواسطه خیانت مجدد والی عربستان بجائی نرسید. این شخص در تمام  
 آن ایام تاریخ فی المثل دیوی بود که شاه بدبخت را تعاقب مینمود. در باریان ایران  
 را نیز گوئی فی الحقیقه نوعی از جنون عارض شده بود که بخیانتکاران اطامینان بسته  
 و در صاحب منصبان شجاع و وطن پرستی چون لطفعلی خان سوء طن برده و آنسان را  
 تنزل رتبه داده و منفصل مینمودند. در عرض سه یا چهار ماه قبل از تسلیم شدن اهل شهر  
 بقحطی فوق العاده دچار بودند چنانکه کار بنوردن سنگ و گربه و حتی جسد مردگان  
 منجر شد و خلقی کثیر تلف گردید. تفصیل در کتاب انگیز این وقایع در کتب کروسیسکی  
 هانوی و در شرحی که همان اوقات مأمورین کعبانی هلندی موسوم به Dutch East India  
 که آنوقت مقیم اصفهان بوده اند نوشته اند بدست میآید متن اصلی این نوشته اخیر را  
 دنلپ H Dunlop در کتاب زیبای خود موسوم با ایران Persie نقل نموده است  
 (هارلم ۱۹۱۳ صفحه ۲۴۲-۲۵۷)

تسلیم شدن اصفهان در آخر سئتامبر ۱۷۲۲ شاه حسین حاضر شد که خود پایتخت  
 را بمهاجمین تسلیم نماید اما میر محمود برای اینکه به وسیله  
 ۱۲۱ کتبر ۱۷۲۲ محاصره و قحطی عده محصورین را تقلیل داده و قوای فکری  
 آنها را ضعیف کند سه چهار هفته دیگر گفتگورا بدر ازا کشید بقسمی که در ۱۲۱ کتبر  
 بالاخره اجازه دادند شاه پیاده به فرج آباد که پیش از این نفر جگه مطلوب و داپسند  
 او بود و در این موقع دشمنان سنگدل و جفاکارش در آنجا اردو گاه داشتند رفته تاحی  
 را که میر محمود شش روز بعد بر سر نهاد تقدیم نماید.

چون طهماسب میرزا در قزوین خبر استغلی پدر را استماع کرد تاج شاهی بر  
 سر گذاشت اما در ۲۰ دسامبر سردار افغانی موسوم بامان الله خان که در عرص راه قم  
 و کاشان را نیز مسخر کرده بود وی را از شهر قزوین بیرون راند

در این موقع طهماسب بیک وسیله بی اثر و نکبت  
 استمداد طهماسب از روس و عثمانی آمیزی که عبارت بسود از استمداد از روس و

عثمانی دست زد این دو دولت در آن اوان چشم حرص بر مملکت محض ایران دوخته و یکی گیلان و دیگری تالیس را فرو گرفته بودند. در ۲۳ سپتامبر ۱۷۲۳ معاهده بسته شد که بموجب آن شاه طهماسب در مقابل بیرون کردن افغانها از ایران و تجدید استقرار سلطت ولایات گیلان و مازندران و کرگان و شهرهای باکو و دربند و مصافات را بر روسیه واکدار مینمود چیزی نگذشت که ترکها ایروان و نخجوان و حوی و همدان را تصرف کردند اما ارتبر بر رانده شدند در جولای ۱۷۲۴ در اسلامبول قراردادی میان روسیه و عثمانی برای تقسیم ایران منعقد گردید.<sup>۱</sup>

### قوات و سفاکی افغانها

مقارن این احوال میر محمود در اصفهان مشغول سفاکی بود. در ۱۷۲۳ قریب سیصد نفر از نجباء و روسای شهر را در خون کشید و قسوات را بجائی رسانید که دو بیست طفل از خانواده مقتولین را نیز کشت همچنین مردیک سه هزار نفر از اولاد خاص شاهی را با جمعی از اشخاصیکه نسبت بآنها سوء ظن داشت باز نهود و قدرتشان میترسید هلاک کرد. در سال بعد (۱۷۲۴ م) یکی از سرداران افغانی موسوم به زبردست خان بگرفتن شیراز که همکار سابقش ناصر الله<sup>۲</sup> از عهده تسخیر آن بر نیامده بود موفق گردید. در اواخر سال میر محمود خود را مهیا ساخت که ببرد حمله به اردزیرا که تا آنوقت هنوز تسلیم نشده بود. مسلمانان این شهر از ترس اینکه هباد از ردش نیای برد بمر هم مدعیان گریه خود تاسی نموده و بدفندنها ملحق شوند عده کثیری از آنها را عرضه هازک ساختند.

### کشتن محمود باز ماندگان خانواده سلطنتی را و قتل خود او بدست اشرف

در این اوقات میر محمود از عصیان و نافرمانی روز افزون بر عزم خود اشرف مشوش شده و علی المشهور از قسواتمالی که کرده بود وجدایش نادم و مضطرب و ناراحت گردیده خود را در ریاضت واداشت؛ اما این اعمال بر سوء خلق و مالیخولیائی او افزود بطوری که در ۷ فبراری ۱۷۲۵ بمقام سردار گان خاندان شاهی را باستثنای شاه حسین و دو کودک بسیار خردسال او قتل رسانید پس ارایسوقت اختلال امورش دائماً روی بافزایش نهاد تا اینکه در ۲۲ آوریل

(۱) برای اطلاع یافتن بر مفاد ۸ ماده قرارداد مذکور رجوع شود به جلد اول صفحه

۲۰ ر انقلاب ایران تألیف هانوی (۲) بمضامین قبل همین کتاب رجوع شود

۱۷۲۵ پسر عمش اشرف او را کشته و بر تخت شاهی جلوس کرد، میر محمود در موقع مرگ بیست و هفت سال داشت و در حق او می نویسند که مردی میانه بالا و سفاک بود گردش نقدی کوتاه بود که تصور میرفت سرش از روی دوش دسته است صورتی باریک و بینی پهن و دیشی نازک و سرخ رنگ داشت نظرو منظرش وحشیانه و سیمایش حشاک و نامطبوع بود، دیدگان احول و آبی رنگ خود را مثل اشخاصی که در دریای فکر غوطه ورنند معمولاً بر مین میافکند.

وفات پاتر گبرو  
در این موقع روسیه بسبب فوت پاتر کبیر همسایه کم خطری شده بود اما عثمانیان دائم آجاری آمدند و عاقبت در ۳ اگست ۱۷۲۵ فتح تبریز موفق گشتند و حتی به سه منزلی اصفهان

رسیدند، ولی قبل از وصول بشهر مزبور مراجعت کردند و بنرتیب قزوین و مراغه را در سنه ۱۷۲۶ تصرف نمودند لیکن در نزدیکی کرمانشاه از اشرف شکست یافتند معان این احوال عبدالعزیز خان فرستاده اشرف باسلامبول رفته بود و با غرور تمام ادعا میکرد که خداوند گارش خلیفه شرق و سلطان عثمانی باید حلیفه غرب باشد این اظهار او موجب تکدر درباریان عثمانی گردید و لسی مشارالیه مذاکره صلح را رفته رفته پیشرفت داد

فتوی عثمانیه  
و افغانها  
سپاهیان و ملت عثمانی حبلی از این جنگ نفر داشتند زیرا امید داشتند بچه مناسبت نماید با سنیان همکیش خود مصاف داده و در نتیجه یک سلسله راضی شیعه را مجدداً بر تخت خود مسخر سازند از طرفی هم علماء جنگ را واجب شمرده فتوی داده بود که تجربه خلافت برای حفظ اسلام مضرات معذک عاقبت در سپتامبر ۱۷۲۷<sup>۱</sup> صلحنامه تهیه شد و در همدان بامضاء رسید.

قیام نادر شاه  
این خطر هنوز رفع نشده بود که ساسانه بزرگتری رخ داد و در قلیل زمانی برای افغانها مشغوم و وخیم گشت خطر مزبور عمارت بود از ظهور سادرقلی که کمی بعد به نادرشاه معروف شد و یکی از نواح فوق العاده و سیاک و سفاکی است که نظیرش در ایران دیده نشده است تا ایوقت که

(۱) برای ملاحظه مفاد آن که در ۹ سده مندرج است رجوع شود به جدول ۹۰۰

قریب چهل سال از عمر او میگذشت هیچوجه چیزی از وی شنیده نشده بود اما در این سال از ممکن خود که حصاری طبیعی است و بعد از آن تاریخ بکلات نادر<sup>۱</sup> معروف گردیده بیرون آمد و در نیشابور سپاهی از افغان را شکست داد و تمام شاه طهماسب نیشابور را تصرف در آورد طهماسب در این اثناء بطور موقت در فرح آباد مقام داشت و رئیس ایل قاجار موسوم بفتحعلی خان با محبت مخلوط بر روی و تکبر از وی پندیرائی و حمایت میکرد.

**قتل فتحعلی خان قاجار** بعد از این فتح نادر از سلطان فراری دیدنی نمود و مراجع او را پیخود جلب کرد و در قلیل مدتی شاه را از فتحعلی خان قاجار بدگمان ساخت و اسباب قتل وی را فراهم نمود در ۱۵ می سال بعد [۱۷۲۸] شاه طهماسب و نادر با جلال تمام وارد نیشابور شدند.

**فتح نیشابور** در این اوقات نادر را طهماسب علی خطاب میکردند که بمعنی علام طهماسب است و اهالی نیشابور اظهار کمال شادمانی نمودند دیری نگذشت که از نیشابور بمشهد و از آنجا بهرات رفتند همچنین سفیری باسلامول فرستاد و در مقابل شخصی موسوم سلیمان افندی از آجا بایران آمد.

**شکست اشرف در دامغان** مقارن این احوال اشرف که یزد و کرمان را مسخر کرده بود سپاهی بالغ بر سی هزار نفر جمع آورده روی بخراسان نهاد تا با شاه طهماسب مقابله کنند اما در دوم اکنر در دامغان از نادر شکستی قطعی یافت جنگ سخت دیگر نیز سال بعد در مورچه حواری نزدیک اصفهان واقع شد مجدداً افغانها مغلوب گشته و یک عدد دوازده هزار نفری مجبور به ترك اصفهان شد.

**تحلیه اصفهان و قتل شاه حسین بدست افغانها** اما اشرف قبل از تخلیه شهری که بدست او و بخرابی نهاده بود شاه سلطان حسین بدبخت را کشته و اغلب زنان حرم شاهی و خزینه سلطنتی را با خود برد. وقتی که شاه طهماسب تابی در ۹ دسامبر وارد اصفهان شد فقط مادر پیر خود را یافت که

(۱) این طایفه را که در مکه ادریش کمال مراقبت روا میدارند سرد کردن دیده و باهاست میلی که بدخول آن داشته از ورود در آن معروم ماند و جوع کید بکتاب ۱۵ را از مشارالیه جلد اول صفحه ۱۲۵ - ۱۴۰ حمله نظر اجمالی که در ۱۳۴ مترج است.



باس کبزان فراز کرده و پنهان شده بود و از مشاهده خرابیها و غارتها می که آنرا آنها  
مطرش میرسید شاه را دزهر قدم آب در دیدگان میگشت.

شکست افغانها در نزدیکی  
نادر بعد از آنکه از شاه طهماسب رخصت یافت  
که با مصای خود مالیات بگیرد از پی افغانها جانب  
جنوب را بد و در نزدیکی پرسپلیس با آنها رسید.  
و بعد از آنکه ایشان نمود اشرف از شیراز بولایت خود گریخت اما سرما و گرسنگی و  
حصوت نسکین با بدبوسکه و لایاتیکه در عصر او واقع بود قوای او را تحلیل برده  
و مجبورش ساخت که اسراء و خراین را بجای گذارد. عاقبت دست یکی از قبایل  
لویج کشته شد و دوره شوم سلطه افغانها در ایران که هشت سال طول کشید باین ترتیب  
در ۱۷۳۰ خاتمه پذیرفت

#### دوره نادر

### تازمان قتل او در سال ۱۷۴۷ م

هر چند نادر شاه تا سال ۱۷۳۶ مسیحی موقع را برای قبول عنوان سلطنت مقتضی  
ندید و ای از همان سنه ۱۷۳۰ حکمران همه ای ایران بشمار میرفت. اینجا لازم نیست  
که از مدد حفر و جدالهای ابتدائی او سخن برائیم شرح آن در تألیفات هاوی و  
مکم و سیر مورخین ایران ملاحظه خواهد گشت

ای لیاقتی طهماسب  
ار روز اول معلوم شد که شاه طهماسب پادشاه لایمی است و  
تسا اقدام مستقلی که برای ابرار لیاقت شخصاً مبادرت کرد  
حملة بود که بر اشگر عثمانی نمود و آن بر منجر بشکستی فاحش شد و تیر پرومندان  
ار دست رفت و در خابوری ۱۷۳۲ معاهده بسیار ناشایسته با ترکها منعقد ساخت  
و موجب آن که گرجستان و ارمنستان را عثمانیان واگذاشت مشروط آنکه دولت مزبور  
او را در اخراج روسها از گیلان و شروان و دربندیاری بدهد

پادشاهی عباس ثالث  
نادر با خشم تمام در اگست ۱۷۳۲ باصفهان بازگشت و حيلة  
اندیشیده طهماسب را گرفتار و محبوس نمود و طفل او را که  
در ایوقت بیش از شش ماه نداشت باسم عباس ثالث پادشاه خواند و قبل از هر کارنامه  
تهدید آمیزی با احمد پاشای بغداد فرستاد و در ماه اکتبر اعلان جنگ داد

در آبریل سال بعد (۱۷۳۳) نادر بعد از فتح کرمانشاه با هشتاد هزار نفر نزدیک شهر بغداد آمد اما در ۱۸ جولای شکستی باورسید و برای استراحت و تقویت سپاه مجبور شد تا همدان عقب بنشیند. در پائیز شروع بحمله کرد و در جنگی عظیم که در ۲۶ اکتبر وقوع یافت سپاه عثمانی را درهم شکست و توپال عثمان را که جوانی صریح و بالکرای بود بقتل رسانید. شورش را که برای تجدید سلطنت طهماسب مخلوع در ارس مشتعل شده بود خاموش کرده در ۱۷۳۴ به گرجستان لشکر کشید تهلوس و گنجه و شماخی را مسخر نمود و گیلان و شروان و دربند و ماکو و زشت را در روسیه پس گرفت در سال بعد (۱۷۳۵) مجدداً ترکهارا در بردیکی ایروان شکست داد و شهر مرور و بلده ارزنة الروم را تصرف نمود

انتخاب شدن نادر پادشاهی  
در نوروز سال بعد مطابق ۲۱ مارچ ۱۷۳۶ نادر شاه وفات شاه عباس ثالث را باعبان لشکر و نمایندگان ملت که انجمن کرده بودند اعلام داشت و آنها را دعوت کرد که در ظرف سه روز پادشاه طهماسب مخلوع را مجدداً بساطت بر دارند یا سلطان دیگر اختیار کنند مقصود شخص او که با منظور اغلب سربازان و سران سپاهش مطابقت داشت معلوم بود و اقلیت انجمن که میل نداشتند مجبور و روگیر شدند و بالاتفاق تاج ایران را به او تقدیم داشتند. نادر سه شرط قبول نمود (۱) سلطنت در خانواده اش موروثی باشد (۲) هیچکس از تجدید سلطنت صفویه سخنی بمیان نیاید و هیچکس عضوی از اعضای دودمان مذکور را که مدعی سلطنت باشد یاری و پناه ندهد (۳) صب خافای سه گانه و تعزیه داری امام حسین و سایر اعمال مختصه بشیعیان موقوف و منروک گردد شرط اخیر از همه بیشتر بر ایرانیان ناگوار آمد و چون نادر از رئیس علمای روحانی فتوی طلب کرد مشارالیه در کمال بی باکی آنرا «مخالف مصالح مؤمنین حقیقی» معرفی کرد. این حسارت بمعیت زندگانی او تمام شد زیرا که نادر فوراً امر داد او را حمله نمودند نادر باین هم اکتفا نکرد و چون بقزوین وارد شد اوقاف را ضبط و عواید آن را بمصر و قشون رسانید و گفت ایران سپاه را بیشتر از اوقاف لازم دارد در پسیان همان سال با عثمانیان عهدی بست و بر حسب آن تمام ولایات از دست رفته را مجدداً صاحب شد در دسامبر همان سال با صد هزار نفر بافغانستان و هندوستان روی آورد و پسر خود مصطفی را نایب السلطنه ایران کرد.

دو سالی که بعد از این تاریخ پیش آمد ( ۹ - ۱۷۳۷ م ) شاهد بزرگترین فتوحات نظامی نادرشاه بود . فتح هندوستان تسخیر لاهور و دهلی مراجعت بایران با غنیمتی جسی و نقدی که از اموال هندیان و از کون بخت بدست آمده و هانوی<sup>۱</sup> مقدار آن را ۷۰۰۰ ر ۵۰۰ ر ۸۷ لیره تخمین میزند در این دو سال اتفاق افتاد

در سنه ۱۷۳۸ قندهار و کابل و پشاور را تصرف در آورد و فتح نادر در هندوستان  
در اوایل سال بعد ، از رود سند گذشته لاهور را محاصره نمود و در فیر اری ۱۷۳۹ سپاه محمد شاه را که تقریباً مرکب از دویست هزار نفر مرد جنگی بود در دشت کرنال درهم شکست ، دهلی

بدون جنگ بچنگ آمد اما چند روز بعد شورشی اتفاق افتاد و جمعی از سپاهیان ایران تلف شد نادر با انتقام آنها فرمان قتل عام داد و از ساعت هشت قبل از ظهر تا ساعت سه بعد از ظهر که مدت کشتار بود ۷۰۰ ر ۱۱۰ بقتل رسید . نادر هرگز توقع نداشت که هند را در تصرف خود نگاهدارد پس از برداشتن غنیمت عظیمی که میزان آن فوقاً مذکور شد تاج و تخت را بمحمد شاه برگشته بخت وا گذاشت و او را بیم داد که در صورت لزوم مراجعت خواهد کرد . در ماه می بایران بازگشت و در راه برای تنبیه ازبکبه خبوه و بخارا از خط سیر خود منحرف شد و در ۲۸ نوامبر ۱۷۳۹ بخارا را بتصرف آورد .

در غیاب نادرشاه رضاقلی ملهاسب بدبخت را با بیشتر اعضاء خانواده اش در سبزوار کشته و شروع باظهار این آرزو کرده بود که پس از مراجعت پدر هم مقام خود را از دست نداده سلطنت را علی النوام برای خود نگه خواهد داشت .

چون نادر را خبر دادند که پسر قصد جان تور را دارد فرمان داد طغیان رضاقلی و کور شدنش  
او را از حلیه بصرعاری کردند اما بعد از این ابر از شقاوت بخت و اقبال حیرت انگیزی که همراه نادرشاه بود او را ترك گفت ، بی رحمی روز افزون و ظلم و جور و حرم و از همه مهمتر قصد برقرار کردن مذهب تسنن در ایران رفته رفته او را متفور ساخت . از جمله تجدد او ترجمه قرآن و تورات

(۱) انقلاب ایران جلد دوم ص ۱۸۸ خسارت هندوستان را در یکصد و بیست میلیون بود تخمین زده و هده تلفات را دویست هزار نفر میتوبد (ایضاً ص ۱۹۲)

و انجیل بزبان فارسی بود تورات و انجیل را که جمعی از عیسویان به ترجمه آن  
 مأموریت داشتند امر داد در طهران برایش قرائت کردند و در حین استماع از روی  
 استهزاء آن را تأویل و تفسیر نمود و گفت در موقع فرصت و  
 نظر نادر نسبت بدین مجال (شاید بتقلید اکبر) دین جدیدی تشریع خواهد کرد  
 که حائشین دین یهودی و مسیحی و اسلام باشد،<sup>۱</sup> نقشه های نظامیش هم بی تأثیر  
 گردید. جنگی که بالنگری ها در سنه ۲ - ۱۷۴۱ کرد نتیجه نبخشید و در حرب  
 عثمانیان که در سنه ۱۷۴۳ بآن سرگرم شد نتوانست موصل را بگیرد و از اینجمله  
 او را معلوب باید شمرد، انقلابانی که در فارس و شروان ظهور رسید با اشکال تمام  
 و خونریزی بسیار تسکین یافت. معدلک شورش طایفه قاجار را در استرآباد در سنه  
 ۱۷۴۴ فرو نشاند و در آگست ۱۷۴۵ ترکهارا در حدود ایروان شکست داد و در  
 ۱۷۴۶ صلحی کامیابانه نمود. سال بعد نادرشاه بکرمان رفت و خسارات و خسارایی  
 بسیار باین ولایت رسانید و از آنجا بجانب مشهد راند در آخری ۱۷۴۷ بآنجا وارد  
 گشت، در این شهر خیالی فاسد برای او پیدا شد که تمام سرداران و سربازان ایرانی  
 خود را بقتل رسانند (زیرا که اکثر قشون او از ترکمان و ازبک یعنی سنیها بودند)  
 اما یکفر غلام گرجی این را از او نزد بعضی از سرداران ایران  
 فاش کرد و آنها هم عزم کردند که بر طبق مثل دلپذیر فارسی  
 پیش از آنکه بر آنها جاش کشتند بروی شام خورند، یکفر  
 صالح بیک<sup>۲</sup> نام با چهار نفر همدمست خود شباهنگام وارد خیمه نادر شده مملکت  
 خود را از شخصی که هر چند در بندو امر و بر حسب ظاهر ایران را از یوغ افغان خلاص  
 کرد اما در آن موقع رفتاری دهشتناک و بد عاقبت پیش گرفته بود دهائی بخشید در وقت  
 مرگش نادرشاه شصت و یکسال داشت و یازده سال و سه ماه سلطنت کرده بود (۱۷۳۶ - ۴۷)

(۱) رجوع شود متاریخ ایران سرجان ملکم چاپ ۱۸۱۵ جلد دوم ص ۱۰۴

(۲) مطابق تاریخ عهد نادریه (چاپ اسکرامان در لندن ۱۸۹۱ صفحه ۱۵۰ و مابعد) که تفصیل  
 تمام از این مسئله سخن میراند چهار نفر سردار موسوم به محمد خان قاجار - موسی بیگ افشار  
 - حواحه بیگ گندزلو و محمد صالح خان باهناد خرجوان داوطلب وارد دسیه بودند اما  
 فقط چهار نفر جرأت ورود بجادر نادرشاه را داشته اند قتل نادر در یکشنبه ۱۹ جمادی الثانی  
 ۱۱۶۰ (مطابق ۲۰ جون ۱۷۴۷) واقع گردید

هرج و هرج بعد از نوه اش علی قلی خان ملقب ب عادل شاه جانشین او گشت  
 و وفات نادر اما سال بعد برادرش ابراهیم او را مغلوب و مقتول ساخت يك  
 سال پس از آن او نیز بنوبه خود در دست یکی از هواخواهان  
 شاهرخ نوه نادر شاه کشته شد شاهرخ پسر رضا قلی خان بدبخت و از بطن یکی از  
 شاهزاده خانمهای صفوی یعنی دختر شاه سلطان حسین بود در اینموقع بر تخت جلوس  
 کرد، جوانی و جمال و روح طبعی<sup>۱</sup> و خلق خوش هیچکدام او را از بخت بدحفظ ننمود  
 و قلیل زمانی بعد از جلوس سید محمد نامی که از جانب مادر بشاه سلیمان ثانی از  
 سلاطین صفویه می پیوست او را کور و معزول کرد. سید نیز بنوبت خود مقتول شد اند  
 وی قانونی عمومی شد که در این دوره بر ایران حکمفرمایی داشت. شاهرخ دوباره  
 تاج بر سر نهاد اما دیگر بار معزول و باز منصوب گردید و در مشهد اسماً پادشاه  
 خراسان شد. این ولایت را احمد خان اندالی بانی دولت حالبه افغانستان (که بعد  
 ها با احمد شاه درانی معروف گردید) قتل از بیرون رفتن از ایران استقلال اسمی  
 بخشید تا میان ایران و مملکت او یکقسم ماسع و حائل باشد. بقیه ایام سلطنت  
 شاهرخ اعمی که قریب پنجاه سال طول کشید و تا ۱۷۹۶ ادامه یافت بدون هیچ واقعه  
 و سانحه طی شد.

### سلسله زندیه (۱۷۵۰ - ۱۷۹۴)

اخلاق حسنه کریمخان سر جان ملکم گوید<sup>۲</sup> «تاریخ ایران از وفات نادر شاه تا زمان  
 زند آغا محمد خان هیچ نکته برجسته در نظر ما عرض نمیدهد  
 مگر حالات زندگانی کریمخان زند مورخی که عهد فرخنده  
 این پادشاه را با درره سلطنت سابقین و لاحقین او مقابله نماید همان حالت را احساس  
 خواهد کرد که یکمفر پس از سفری پر مشقت بولایتی آباد و مأمون از حوادث و پر  
 عیش و عشرت برسد، شرح اعمال شخصیکه در طبقه پست تولد یافته و بدون هیچ جنایتی  
 سالترین مقام رسیده و قدرت خود را با عدل و نصفتی کامل بکار برده باشد در چنان  
 عهدی بقدری عجیب است که همان انسانیت و عدالت خواهی کریمخان مگردر غرابت  
 ما او برابری کند.»

(۱) تاریخ ملکم جلد دوم صفحه ۱۱۱ (جلد دوم صفحه ۵۸ از ترجمه فارسی. مترجم) (۲) جلد دوم ۱۱۵۲

حکمران زند شیراز را مقر سلطنت خود ساخت و در آبادی و تزیین آن کوشش بسیار نمود چنانکه امروز هم نام وی در آن شهر با احترام برده میشود، کریمخان هیچوقت بر سرتاسر ایران حکمفرمایی نکرد و ایداعنوان پادشاهی بر خود نهاد و نام وکیل یا نایب السلطنه قناعت نمود. در بدو امر وی و یکی از رؤسای بغنیاری موسوم **دور قیب کریمخان** **علی مردانخان** مشترکاً نایب السلطنه شخصی شدند که «راست یادروغ او را نوه شاه سلطان حسین میگفتند»<sup>۱</sup> و بنام او اصفهان را گرفتند و در آنجا بر تختش نشاند، بعد از قلیل مدتی علی مردان خان کشته شد و کریمخان حکمران حقیقی ایران جنوبی گردید. رقبای او یکی آزاد افغان بود که در شمال غربی و آذربایجان مستقر داشت دیگر محمد حسن خان پدر آغا محمدخان قاجار پسر فتحعلی خان که نادر در ابتدای ظهور خود او را بقتل رسانید محمد حسن خان در اینوقت بر ولایت ساحل بحر خزر مسلط بود.

**حذف شدن آزاد افغان** آزاد نخستین رقیبی بود که از رأس مثلث رقابت برداشته شد از جمع رقبایان این شخص بدو کریمخان را مغلوب و مجبور نموده تنها اصفهان بلکه شیراز را هم تخلیه کند. اما هنگامیکه بی محابا در تنگه کماریج یا کمارج از دشمن تعاقب میکرد بدام افتاد و گروهی از نیروان خود را از دست داد و خود فرار کرد و پس از پناه بردن پیرانشای بغداد و هراکلیوس پادشاه گرجستان عاقبت خود را بدامن فتوت کریمخان انداخت شاه زند ویرا نوازش بسیار نمود و در میان درباریان خویش نخستین مرتبه را بوی ادانی داشت و چنان ابراز اطمینان و اعتماد کرد که رقیب منافق را معجب موافق ساخت»<sup>۲</sup>

**غلبه کریمخان بر رقیب** در ۱۷۵۷ تقریباً چهار سال بعد از جنگ کماریج کریمخان قاجار خویش مورد حمله سختی از طرف رقیب دیگر خود محمد حسنخان قاجار شد ولی مشارالیه بعد از کامیابی بدوی بداخله مازندران رانده گشت و بعدها بدست سردار کریمخان موسوم بشیخعلی خان در ۱۷۶۰ مغلوب و مقتول گردید. از اینوقت تا سال ۱۷۷۹ که یک اجلس دروسید کریمخان رسماً بر

(۱) د ج و اتسن تاریخ ایران ص ۴۴ (۲) رجوع شود بجلد دوم ص ۱۲۵ تاریخ سرجان منکم دو صفحه قبل از صفحه مذکور حاوی شرح دقیقی است از جنگ کماریج که دو نفر از اشخاص حاضر واقعه برای مؤلف نقل نموده اند.







تمام ایران حکمروایی داشت باستانی خراسان که شاهرخ اعمی بدون هیچ خطری برای همسایگان خود اسماً در آنجا سلطنت میکرد . مهمترین لشکرکشی های عهد این پادشاه انتراع بصره بود از دست عثمانیان در سال ۱۷۷۶ .

فتح بصره بدست  
ایرانینان  
صادق خان برادر کریمخان که فاتح بصره بود تا وفات برادر بر  
آنجا حکمرانی داشت ولی در اینموقع بصره را به عثمانیان  
گذاشته خود بایران آمد و در نزاع خانوادگی و برادر کشیهای  
آن ایام شرکت نمود.<sup>۱</sup>

اگر ماخذ مقایسه را نتیجه بعدیه قرار بدهیم مهمترین واقعه ای که پس از  
وفات کریمخان اتفاق افتاد همانا فرار آغا محمد خان قاجار است که چندین سال  
محبوس و تحت نظر در شیراز میزیست<sup>۲</sup> در ایام طفولیت  
فرار آغا محمد خان فرمان عادل شاه<sup>۳</sup> نوه نادر او را مقطوع النسل کرده بود و  
۲ مارچ ۱۷۷۹ و از اینجهت مشارالیه را آغا مینامند که مخصوص خواجگان  
است . بعد از شکست و وفات پدرش محمد حسن خان در سنه  
۱۸۵۷ مشارالیه بدست کریمخان افتاد که وی را بشیراز آورد

اما در کمال رأفت و عطوفت با او رفتار مینمود و تاحدی که باحالت محبوسیت او  
مناقضت نداشت نسبت باو اظهار فتوت و مروت میکرد حتی باو اجازه داده شده بود  
که در اطراف شیراز آزادانه شکار کند بشرط آنکه شها قبل از بسته شدن دروازه  
بشهر باز گردد چون در عصر ۱۲ صفر ۱۱۹۳ (۱ مارچ ۱۷۷۹) بشهر مراجعت مینمود  
خواهرش که از ساکین عمارات سلطنتی بود او را آگاهی داد که کریمخان در حال نزاع  
است ، آغا محمد خان یکی از مرغان شکری محبوب خود را رها کرد و فرار آن را با بهانه  
قرار داد که شب در خارج شهر بسر برد با مبادان دو ساعت بعد از سحر<sup>۴</sup> چون شنید  
که کریمخان نفس آخرین را کشیده است اختلال اوضاع را غیمت داشته بجانب  
شمال راهسپر شد و چنان بسرعت طی مراحل کرد که روز سوم خود را باصفهان رسانید<sup>۵</sup>

(۱) تاریخ زندیه تألیف علیرضا دیده شود (چاپ اولست بیرلیدن ۱۸۸۸) صفحه ۸

(۲) مرجان ملکم جلد دوم صفحه ۱۵۷ (۳) ایضاً ص ۲۶۳ (۴) تاریخ زندیه صفحه ۶

۱۰. ۱ (۵) تاریخ مرجان ملکم جلد ثانی صفحه ۱۵۸

سپس مداحله ملزندان راند و آن ولایت را مرکز اقداماتی کرد که بعد از پانزده سال  
مسجر بانهدام دودمان زندیه و تصرف سلطنت و قدرت شد

در اینجا لازم نیست که برادر کشی های خوانین زندیه را شرح بدهیم که چگونه  
در طرف ده سال (۸۹-۱۷۷۹) ریشه قدرت سلسله زندیه بیرون آمد و چگونه در  
حالی این مدت آغا محمد خان باخوبستن داری باور نکردنی و دقت نظر سیاسی خود  
قوای قجاریه را متحد و مرتبط میکرد.

جانشینان کریمخان در همان سال وفات کریمخان چهار نفر از خوانواده او یکی پس  
دیگری بر تخت سلطنت بالا رفتند از اینقرار: پسرش ابوالفتح  
- نوه اش علیمراد - پسرش محمد علی - و برادرش صادق، علیمراد که مجدداً سلطنت  
رسید در مارچ ۱۷۸۲ صادقخان را با تمام اولاد او غیبار جعفرخان بقتل رساند، خود  
علی مراد هم در جانوری ۱۷۸۵ در مورچه خوار اصفهان وفات یافت و جعفر بجای او  
نشست تاریخ جلوس جعفر را حاجی سلیمان کاشانی متخلص بصباحی<sup>۱</sup> در این سده  
تاریخ بدیع ذکر نموده است.

بضبط سال جلوس مبارک میمون که هست مبداء تاریخ عشرت دوران  
نوشت کتک صاحبی رقص سلطانی علی مراد بروں شد نشست جعفرخان  
حروف قصر سلطانی (۵۵۰) است چون (۳۵۵) را که عدد علیمراد است از آن  
تفریق نمایم ۱۹۵ میماند و پس از آن عدد جعفرخان را که (۱۰۰۲) است بر آن بیفزایم  
۱۱۹۹ میشود که تاریخ واقعه است و با ۱۷۸۵ میلادی مطابقت میکند.

لطیفعلی خان آخرین جعفرخان در ۲۵ ربیع الثانی ۱۲۰۳ (۲۳ جانوری ۱۷۸۹)  
سلطان سلسله زندیه کشته شد و پسرش که همان لطیفعلی خان زیبا و بدبخت باشد  
بجای او نشست سر هارفرورد جاس بریخ از شخص و جمال او  
شرح داپذیری میدهد<sup>۲</sup> که ذیلاً نقل میشود: «اگر وقایع عهد سلطنت و مصائب وارده  
و بدبختی های لطیفعلی خان را بیش از اندازه معمول شرح میدهم امید است که خواننده  
مرا عفو کند. و قتی که بر تخت نشست نسبت بمن محبت و توجه بسیار ابرار داشت و  
چون متواری و فراری بود این افتخار نصیب من شد که در زیر چادر محقری باوی بر یک نمدم

(۱) تاریخ زندیه صفحه ۲۴-۲۵ (۲) صفحه (Cxxi) از کتاب سلسله ملجاری و غیره  
«ج» تاریخ Sir H. g. Bridges «شماره را تخمین بار در ۱۷۸۶ دیدار کرد»

زین بنشینم ! خصال پسندیده‌اش او را در چشم رعایا عزیزتر می‌ساخت . شجاعت و ثبات و حرمت و چالاکی که در ایام بدبختی از خود بروز میداد مضمون قصاید و غزلیاتی است که تا زبان فارسی باقی باشد ممکن است بماند . در روزگار عزت و نعمت مردانه و دوست داشتنی و دلربا و درازان بدبختی و مصیبت بقدری بزرگوار و حدی بود که طبیعت شری کمتر بآن پایه تواند رسید . جوانی با ایهت و خونسرد و ثابت قدم بود این و قهقهه که وجودی بآن شریفی که امید و افتخار مملکت خود بود بدست شخصی که باو اعتماد و اطمینان داشت یافتند و با تحقیر و اهانتی که هر انسانی را می‌لرزاند روزگارش پیرایان برسد . و پسر کوچکش از آلت رجولیت محروم گردد . و دخترانش به *جمله خاك سپرده* شوند . و ناموس و شرافت زنش سر بلاد خود تمام اینها تقدیر خداوندی است که اگرچه ما نمیتوانیم در مقابل محکمه پروردگار از آن شکایت و با آن معارضه کنیم ولی رخصت داریم که بنظر عبرت بآن بنگریم .

اسباب خوشوقتی است که چین مدح بیفرشته از اطفال به خان شجاعت و مردانگی و مصائب اطفالی خان بیچاره که در میان سلاطین ایران آخرین پهلوان ماکام محسوب میشود برای ما مانده است زیرا مورخینی که احوال او را نوشته اند طبعاً پس از کامیابی رقیب سخت گیر و عدوی خون آشام او آغا محمد خان نوشتن مبادرت ورزیده اند بنابراین احساسات و عقاید حقیقی آنها هرچه بوده جرأت نداشته اند که کلمه مساعدی در مدح پادشاه مقتول بر قلم برانند چه در اینصورت گرفتار غضب آن قهر بیرحم میگشتند هر چند سلسله زندیه دوامی نداشت اما با شرافت شروع شد و با شرافت پایان رسید شخص اول این سلسله یکی از بهترین و آخرین مردان آن طایفه یکی از شجاعترین طبقات عریض و طویل سلاطین ایران بوده اند

### سلسله قاجاریه ۱۷۹۶ بعد

چون متعصیل تمام تاریخ قاجاریه در دسترس خوانندگان انگلیسی هست اگر

(۱) در صفحه ۱۱۳ سطر اول و صفحه ۱۱۵ سطر ۱۱ و صفحه ۱۱۶ سطر ۹ جای دارد  
 یوه برادرزاده صبح است و در صفحه ۱۲۵ سطر ۲۲ نیز صبح است (مصحح)

ما نخواهیم آنرا خلاصه کنیم در این کتاب بی تناسب و غیر لازم خواهد بود.<sup>۱</sup>  
 آغا محمد خان تا سال ۱۷۹۶ رسماً تاج بر سر نهاد و در سال بعد قتل رسید از  
 اینقرار فقط پانزده ماه دهم پادشاهی ایران را بر سر داشت<sup>۲</sup> اما عملاً ابتدای سلطنت  
 او را باید از روز وفات کریمخان یعنی سال ۱۷۷۹ دانست ولی \* خود همیشه میگفت تا  
 تمام ایرانیانی که در داخله سرحدات قدیمه مملکت مسکن دارند باطاعت من سر فرود  
 بیاورند نام پادشاهی بر خود نخواهم نهاد<sup>۳</sup> باین لحاظ فقط بعد از تسخیر گرجستان  
 راضی شد عنوان شاهی را بپذیرد سر جان ملکم صورت و سیرت او را با کمال قدرت  
 قلم در این عبارت بیان کرده است<sup>۴</sup> آغا محمد خان در شصت و سه سالگی کشته  
 شد زیاده بر بیست سال در اغلب بلاد ایران فرمانروا بود اما مدت قلیلی بلا معارض  
 در تمام خطه ایران حکمرانی کرد. اندامش چنان لاغر و باریک بود که از دور  
 پسری چهارده یا پانزده ساله می نمود. چهره بی موی ضعیفش به صورت چین خورده  
 پیرزنی شباهت داشت و صورتش اگر چه هیچوقت مطبوع نبود هنگامیکه ابر غضب  
 بر آن سایه می افکند (و این حالتی بود که غالباً او را دست میداد) کیفیت  
 مهیب می یافت. خود نیز این نکته را میدانست و از اینجهت نمی خواست هیچکس  
 باو نگاه کند. در عفوان شباب در حق او عداوتی سخت کردند چنانکه گویی  
 رفتار و کردار بقیه زندگانش مبتنی بر تذکر آن ایام فلاکت و روزگار بدبختی و

(۱) کتاب سلسله قاجاریه ترجمه از من خطی فارسی (لندن ۱۸۴۳) تألیف سرهاراورد  
 جاس بریج ایست مقدمه بسیار لطیفی که از صفحه XIII تا صفحه CXCII فرا میگیرد متن کتاب  
 اصلی موسوم سائر السلطانیه در رجب ۱۲۴۱ (مارچ ۱۸۲۶) در تبریز چاپ گشته و بوقایع  
 این سال ختم میشود اما ترجمه بریج Brydges تا ۲/۱۲۲۶ - ۱۸۱۱ میرسد و مخصوصاً  
 در قسمت اخیر بامتن چاپی مزبور خیلی تفاوت دارد تاریخ سر جان ملکم بوقایع سال ۱۲۳۰  
 ۱۸۱۴ مسمی میگردد کتاب عالیقدر د. ج. واتسن Watson سال ۸ - ۱۸۵۷ خاتمه  
 مییابد تاریخ ایران سرپرسی مولسورت سایکس که از همه موخر است (چاپ دوم لندن ۱۹۲۱)  
 تا سالی که چاپ رسیده است کشیده میشود. (۲) او نیز مثل نادر در دشت معان در بهار  
 ۱۷۹۶ تاجگذاری کرد و در ۱۲ جون ۱۷۹۷ مرگش فرار میدهد (۳) تاریخ ملکم جلد دوم  
 صفحه ۲۸۷ انگلیسی (۴) ایضا صفحه ۳۰۲-۳۰۰

خطاکاری بود. نخستین هوس او میل بقدرت و دوم هوس خست و لثامت و سوم انتقام بود. در این سه هوس افراط میکرد و هر يك از آنها ممتد دیگری محسوب میشد اما دو هوس اخیر و قبیحه با شهوت اقتدار عصادف میشدند خود را کنار کشیده و راه را برایش باز میکرداشتند و در شناسایی اخلاق و احساسات دیگران قدرتی بکمال و در اخفای سراپا خود مهارتی بینهایت داشت و بهین دو سبب بردشمنان خویش مظهر و بر آرزوهای خود کامیاب شد در مناسبات خود با خصم تا کار بحیلت از پیش میرفت بزور توسل نمی جست و در میدان جنگ تدبیرش پیش از شمشیر تأثیر می بخشید و قتی که از مهمه دترین و لایقترین وزرایش سؤال شد که آغا محمد خان خود بنفسه شجاعتی داشت یا نه جواب داد: «در دلیری او شکمی نیست. اما بخاطر ندارم که مجال و فرصتی برای ابراز شجاعت پیدا کرده باشد سرش هرگز برای دستش کاری باقی نمی گذاشت».

بعد از آغا محمد خان برادر زاده او فتحعلیشاه که هردی

فتحعلی شاه

۱۷۹۷ - ۱۸۴۴

مطیع زنان و طالب کثرت اولاد بود<sup>۲</sup> بسلطنت رسید

مشارالیه شخصی مهمل ولثیم و خراج از اندازه مفتول زیبایی

صورت و ریش بلند خود بود اما طبعی خونخوار نداشت (یعنی نسبت به موی مرحومهش) و میگوید که هر چند علی الرسم مجبور بود در موقع سیاست بدکاران حاضر شود ولی همیشه صورت را بر میگردداند تا حالت احتضار محکوم بدبخت را پسند قدری در شاعری دست داشت و عرییات بسیار بتخلص خاقان از وی باقی است از نظر سیاست

(۱) اشاره جاسی ابراهیم خان است که عقیده مذکور را سر جان ملکم ر خود او

شده است. (۲) مطابق مندرجات ناصح التواریخ عهد اولاد فتحعلیشاه در ۴۷ سالگی که پس از بلوغ او میگذاشت از پسر و نوه به ده هزار بالغ میگردد و مؤلف تاریخ مزبور گوید اگر در پست و یکسالی که از ولادتش تا حال تحریر میگردد رنده میباشد اولاد و اخفادش به ده هزار میرسد بنا بر حساب مورخ مذکور ۵۷ پسر و ۴۶ دختر بعد از خودش در قید حیات بود و ۲۹۶ نوه ذکور و ۲۹۲ نوه اناث و ۱۵۸ زن داشت که از بطن آنها طفل بوجود آمده و در ج وائس در تاریخ ایران خود (صفحه ۲۶۹) فرزندان او را ۱۵۹۱ میویسد علی ای حال عدد آنها بقدری زیاد بود که عبارت فارسی معروف را «شتر و گش و شاهزاده همه جا بداست» تا به میشود.

مهمترین وقایع ایام سلطنت او رقابت انگلیس و فرانسه بود. ازجانب انگلیس هیئت هائی بریاست ملکم و هارفرد جانس بریج و از طرف فرانسه ژوبر و ژیرال گاردان (۱۸۰۰-۱۸۰۸) بایران آمدند خطر روزافزون روسیه بمعهدهات مصیبت بار گلستان (۱۸۱۳م) و ترکمان چای (۱۸۲۶م) منجر شد و جنگ با عثمانی (۱۸۲۱) در سنه ۱۸۲۳ بمعهده ارزنة الروم خاتمه یافت. سایر سوانح مهمه این سلطنت بهراره ذیل خواری و مرگ حاجی ابراهیم خان و ریشه کن شدن خاندانواده او در حدود سنه ۱۸۰۰<sup>۱</sup> و قتل گسریبایدوف و روسهای مقیم طهران در ۱۱ فراری ۱۸۲۹<sup>۲</sup> و وفات ناپهنگام عباس میرزا فرزند شاه در سن ۴۶ سالگی ۱۸۳۳. پدرش فقط قریب یکسال بعد از او زنده ماند و بسن ۶۸ سالگی در ۲۳ اکتبر ۱۸۳۴ بدرود زندگانی گفت و ۵۷ سر و ۴۶ دختر بعد از خود بجای گذاشت که برمرگ او سوگواری کنند

جانشین فتملیشاه بوه اش محمد شاه پسر عباس میرزا شد که

محمد شاه

در ۳۱ جانوری ۱۸۳۵ تاجگذاری نمود محمد شاه رادورقیب

۱۸۴۵-۱۸۴۸

ومدعی بود یکی عمویش ظل السلطان دیگر برادرش فرمانفرما

این رفدالشکر ایران بسر داری سرهانی لیندسی بتون Sir Henry Lindsay Bethune بدون مشکلات بسیاری مهور کرد و هر چند شاه جوان حق داشت که از انگلیس و روس متشکر و ممنون باشد که اسباب عروج او را بر تخت سلطنت فراهم ساختند اما اینکه همسایگان توانای مزبور بطریق فوق در کار ایران شروع بمداخله نمودند علامت مشوم و سابقه خطرناکی برای ایران شد در همین سال عزل و قتل میرزا ابوالقاسم معروف بقائم مقام<sup>۳</sup> که قویترین وزیر پادشاه بود و هنوز هم هموطنانش او را ابلیغ مترسلین میدانند اتفاق افتاد بعد از او حاجی میرزا آقاسی معروف صدراعظم شد که

(۱) رجوع شود به رج و اتس (تاریخ ایران صفه ۱۲۸-۱۲۹)

(۲) احصا صفه (۲۴۷-۲۵۶) (۳) پدرش میرزا حسنی مراغانی هم همین لقب

را داشت راجع بهردوشخص مذکور در جلد دوم مجمع القصص صفه ۸۷ و ۸۸ شرحی مذکور است در ضمن ذکر نشر نویسان عهد قاجاریه است بتمام ادبی اوشه مذکور خواهد شد رجوع

شود بهصفت سوم این مجله







هنوز هم حکایات مضحک نسبت باو در ایران شایع است<sup>۱</sup> راجع به محاصره طولانی و بی نتیجه که ایرانیان از هرات نمودند و رقابت روس و انگلیس که بآن سبب ظهور یافت چیزی لازم نیست گفته شود، همچنین در باب سر. ج. هاک نیل که از ۱۸۳۸ تا ۱۸۴۱ وزیر مختار انگلیس در ایران بود و در این سال احضار شد و منازعات عثمانی و ایران در خصوص تعیین حدود در ۱۸۴۲ و قتل علمیه عثمانیان در سال ۱۸۴۳ از ایرانیان مقیم کر بلا کردند سختی نمیرانیم. این وقایع را ر. ج. واتسن و سایر مورخین ایران بتفصیل نگاشته اند و از نقطه نظر ما هیچیک باندازه شورش اسمعیلیه در ۱۸۴۰ و ظهور مذهب بابیه در ۱۸۴۴ جالب توجه نیست.

اسمعیلیه در قرون جدیده  
 راجع باصل طایفه اسمعیلیه یا سبویه و عقاید آنها نکاتی در جلد اول<sup>۲</sup> این کتاب مندرج است و اضمحلال آن سلسله بسدست هلاکو خان در وسط قرن سیزدهم میلادی مجعلا در جلد دوم سمت تحریر پذیرفته است<sup>۳</sup> اما هر چند در ایران قوت آنها روی بضعف نهاد بکلی مضمحل نشدند و گاه گاه در صفحات تاریخ ایران ظهوری داشته اند در جلد قاجاریه ناسخ التواریخ اشارات بسیار با آنها داده میشود، اول در ضمن وقایع سال ۱۲۳۲-۱۸۱۷ که مربوط است بمرگ شاه خلیل الله پسر سید ابوالحسنخان که در آن اوان در یزد ریاست طایفه را داشته است. در عهد زندیه ابوالحسنخان حکمران کرمان بوده و پس از انفصال در محلات قم عزت گزید؛ پیروان بسیار او از هند و آسیای وسطی مالیات و نذر و نیاز میفرستادند میگویند اشخاصیکه نمیتوانستند شخصاً ارمغان و نذر خود را بخدشش بیاورند آنها را بدریا می افکندند باین اعتقاد که بدست امامشان خواهد رسید اما در صورت امکان بحضور امام شتافته و ثواب و افتخار میدادند که شخصاً او را خدمت نمایند. حتی بنوکری و غلامی او تن در دهند.

(۱) رجوع شود بکتاب گوینو موسوم به ادیان و مذاهب فلسفی در آسیای وسطی (جلد دوم پاریس ۱۸۶۶ صفحه ۱۶۰-۱۶۶) و کتابی که من بعنوان «یکسانی در میان ایرانیان» نوشته ام (صفحه ۱۱۶-۱۱۷) شمه از اخلاق او را ر. ج. واتسن در تاریخ ایران خود صفحه ۲۸۸-۲۸۹ ذکر کرده است. (۲) تاریخ ادبی ایران جلد اول صفحه ۳۹۱-۴۱۵ و مجلد (۳) ایضا جلد دوم صفحه ۱۹۰-۲۱۱ و ۵۵۳-۴۶۰

قتل شاه خلیل الله  
۱۸۳۲ - ۱۸۱۷  
پسرش شاه خلیل الله محل اقامت خود را در یزد قرار داد اما پس از دو سال توقف در نزاعی که میان اتباع او و شیعیان آن شهر بنحریک ملاحسین نامی واقع شد به قتل رسید شاه محریک بن واقعه موهه را سیاست کرد و یکی از دخترانش را به آقاخان فرستاد و جاشین امام مفول اسمعیلیه داد و او را حکمران قم و بلوکات نواحی آن از جمله محلات گرداید جای دیگر در ضمن وقایع سال ۱۸۳۹/۱۲۵۵ یا ۱۸۴۰/۱۲۵۶  
حلفیان آقاخان در سنه ۱۸۳۹ یا ۱۸۴۰ از این آقاخان ذکر می رفته است<sup>۱</sup> گویا بر اثر اخلاق متکبرانه و بی اعتنائی حاجی عبدالمحمد محلاتی که حاج میرزا آقاسی او را بنحریک کرده بود آقاخان شورشی کرد و قلعه یم را متصرف شد اما مجبوراً به فیروز میرزا حاکم کرمان تسلیم گشت فیروز میرزا او را عفو و بطهران گسیل نمود. حاج میرزا آقاسی او را در مرکز خوب پدیرائی کرد و مجدداً حکومت قم و مضافات برقرار نمود آقاخان محض اینکه آزاد و فارغ البال باشد عیال و اموال را از راه بغداد بکربلا فرستاده بود سپس شروع کرد به خریدن اسبان قوی و چالاک و استخدام سواران شجاع و فداکار و چون تدارکاتش با انجام رسید از راه صحرا به جانب کرمان رهسپار شد باین عنوان که از خط بندر عباس خیال دارد بمکه عازم گردد و و لی کرمان باین امر مصیبت داده است

شکست او بدست بهمن  
میرزا و فرارش به هندوستان از راه لار  
شاهزاده بهمن میرزا بیامالدوله که از قصد او اطلاع داشت ویرا تعاقب کرد در حالتیکه بجانب شهر مابک و سیرجان رهسپار بود بوی رسید جدالی میان دو دسته بوقوع پیوست و هشت سوار از طرف شاهزاده و شانزده نفر از جانب آقاخان کشته شد بعد از یک جنگ خونین دیگر آقاخان مغلوباً بسوی لار گریخت و بعد از آنجا بهندرفت در این مملکت یکی از اخلاف او موسوم بآقاخان<sup>۲</sup> امروزه در کمال وسعت و باکثرت ثروت زندگانی نموده و محل اقامتش محبتی است مگر اوقاتی که در

(۱) ر. ج. واتس در تاریخ ایران خود از شورش فوق شرح می دهد (صفحه ۴۳۱ - ۴۳۴) (۲) سلطان محمد شاه G.C.IE etc در ۱۸۷۵ متولد شد رجوع شود مکتب «Whoe's who» مقاله آقاخان. خاتمه مقاله اسپیلان گو یارد «موسوم» و یکی از رؤسای بررگ ملاحظه در زمان صلاح الدین» در مجله آسیائی ۱۸۷۷



آیت الله محمد جعفر طاهر و جده را همراهی خان و ...



مطر الدین میرزا و یعهد نالہ ناشی (رضائل خان حداثت)

اسفار پی در پی و دور و دراز خود باشد

جنبش بایه      نهضت طایفه بایه یا مذهب بایی که در سالهای آخر عمر محمد شاه شروع شد یکی از وقایع بسیار مهم و جالب توجه بود و موضوع بکرشته ادبیات حجیم و مفصل است<sup>۱</sup> نه فقط در فارسی و عربی بلکه به فرانسه و انگلیسی و آلمانی و روسی و سایر السنه اروپائی. چون نمیتوان در این مجلد شرح کاملی از تاریخ پرسیا و توسعه محیر العقول آن درج کرد و چون در زبان انگلیسی امروزه مواد بسیار برای کسب اطلاع و مطالعه موجود است (و به این آن در امریکا بوسیله زبان انگلیسی پیشرفت یافته اند) در این کتاب تاریخ آنها را تکرار نخواهم کرد. سید علی محمد باب در کتاب بیان خود که به فارسی است تاریخ ظهور خویش را ۲۳ می ۱۸۴۴ (۵ جمادی الثانیه ۱۲۶۰) یعنی درست هزار سال بعد از غیبت امام دوازدهم مهدی ع معین میکند و مدعی است که نسبت بآن امام بمنزله «باب» است در این اظهار نه فکر و نه طرز بیان تلاشی نداشت امام مهدی ع چهار «باب» داشته است که هنگام غیبت صغری یکی بعد از دیگری واسطه مابین او و امت بوده اند و شیخیه که باب نزد آنها تحصیلات دینی خود را تعقیب نمود معتقد بیک نفر «شیعه کامل» بودند که واسطه یا جدول رحمت میان امام عایب و مؤمنین است و باب از این عقیده شیخیه تقلید نمود، بعدها باب با اصطلاح «بالا نرفت» و ادعا کرد که «نقطه اعلی» یا «نقطه بیان» است سپس مدعی شد که خود قائم آل محمد است بعد گفت مؤسس شریعت جدیدی است و بالاخره گفت من مظهر خدا و مهبط روح پروردگارم بعضی از پیروانش بالا نرفتند و خودشان را خدا و او را خدا آفرین خواند و یکی از آنها در حق بهاء الله گفت<sup>۲</sup>

(۱) برای اطلاع بر ادبیات این طایفه ناسه ۱۸۸۹ مجلد دوم از کتاب «بیانات بکفر» سیاح در کشف واضع باب که اینجانب نوشته ام و در کسریج سال ۱۳۱۱ طبع گردیده است رجوع شود صفحه ۱۷۲ - ۲۱۱ و برای ادبیات بعد از سنة ۱۸۸۹ بکتابی که به نام «مراد لارمه برای مطالعه مذهب بایی» تألیف کرده ام مراجعه شود (کسریج ۱۰۱۸) صفحه ۲۲۳ - ۲۷۵

(۲) این سر در ورق (۲۴۴) نسخه خطی هشت بهشت ثبت و منسوب است به سید درویش که در روز وفات بهاء الله ۲۸ می ۱۸۹۲ در عکا خود را کشت.

«خلق گویند خدائی و من اندر غضب آیم» پر برداشته میسند بخود سنگ خدائی» هر چند نهضت بایه باعث خونریزی بسیار شد اما تقریباً تمام آن خونریزی ها بعد از وفات محمد شاه (۵ سپتامبر ۱۸۴۸) صورت وقوع یافت. بسبب این هنگام در یکی از قلاع ماکو محبوس بود و در خراسان و مازندران و سایر نقاط دستجات مسلح از پیروان او حرکت کرده ظهور مهدی منتظر و رجعت ائمه را خبر داده و این ترتیب حملات دشمنان خود را که بواسطه وفات شاه و اغتشاشات و هرج و مرج مملکت رو باز دید گدارده بود دفع میکردند و دشمنان را مرعوب میساختند.

هنگام وفات محمد شاه افق تلریک بود. ناصرالدین میرزا ولیعهد در تبریز مقام داشت در غیاب او مادرش مهد علیا از روز وفات شاه تا ورود ناصرالدین میرزا در طهران بر تق و فتق امور پرداخت حاج میرزا آقاسی که کاملاً مغرور عامه بود نه تنها از مداخلت افتاد بلکه مجبور شد به راویة شاه عبدالعظیم رفته پناهنده شود<sup>۱</sup> در پایتخت اغتشاش شروع گشت و انقلابات سخت در بر وجود، کرمانشاهان، کردستان، شیراز، کرمان، بزد و خراسان رویداد شاه که در این موقع ۱۷ سال بیش داشت<sup>۲</sup> عاقبت در ۲۰

ناصرالدین شاه

۱۸۴۸ - ۱۸۹۶

میرزا تقیخان

امیر نظام

۱ اکتبر ۱۸۴۸ بحرگزوار شد و همایش تاج بر سر نهاد و میرزا تقیخان معروف بامیر نظام را صدر اعظم نمود. این شخص علی رغم پستی نسب (پدرش سابقاً آشپز قائم مقام بوده)<sup>۳</sup> یکی از بزرگترین رجال و با شرفترین و لایقترین رهوشیارترین وزرائی است که ایران در عهد جدید داشته است، و آن<sup>۴</sup> با شوق تمام فریاد میزند که «نمیتوان نسل جدید ایران را است و فاسدگفت زیرا که لایق بوده است مردی مثل امیر نظام بظهور رساند» و ربرت. کرزن Hon. Robert Gurzon در کتب موسوم بآرمنستان و ارزنه الروم در حق او میگوید «این شخص از تمام مأمورین عثمانی و ایران و روسیه و بریتانیای کبیر که ابوقت در ارزنه الروم حضور داشتند جالب توجه تر بود و با هیچیک از آنها قابل مقایسه نبود

(۱) رجوع شود به تاریخ ایران ۲۰ - جواتن صفحه ۸ - ۳۵۷ (۲) در ۱۷ جولای ۱۸۳۱ تولد یافت - (۳) شرحی از این پسر معروف که مرد و لقب قائم مقام داشته اند در ص ۱۰۱ احوال شریفیان مشهور جدید در قسمت سوم این مجلد دیده خواهد شد (۴) تاریخ ایران صفحه ۲۶۴

در سه سالی که شاغل مقام صدارت بود کارهای بزرگ و نمایان برای ایران کرد اما ستاره درخشانی که در افق زندگانی او طالع شده بود در ابر حسد و تیز ویر قبایش پنهان گشت

واقعۀ غم انگیز قتل او که با کمال پیرحمی و قساوت در موقعی که در عمارت قشنگ فین نزدیک کاشان تبعید بود، وقوع بیوسبب بیش از آن مشهور است که حاجت بتکرار داشته باشد<sup>۱</sup> اما وفاداری زنی را که خواهر منحصر بفرد شاه بود نمیتوان مسکوت گذاشت واتسن<sup>۲</sup> میگوید: «هیچیک از بانوانی که در دربار پادشاهان اروپا تربیت یافته و تاریخ عالم احوال آنها را ضبط کرده باشد با وجود ملاحظه درخشان ترین نمونه زناشویی و تقوی و بردگوارای شوهرهای خود بیش از این محبت و ایثار نشان نداده اند که زن امیر کبیر سست بشوهر مدبختش نشان داده معذالک برخلاف مواظمت خستگی ناپذیری که داشت از حاجی علی خان حاجب الدوله فریب خورد این شخص با آنکه زائدالوصف مرمون توحیات وزیر بود بالاخره در ۹ جانوری ۱۸۵۲ زندگانی او را خاتمه داد

نهیض بایه در  
۱۸۴۹ - ۱۸۵۰

بابی ها بهیچوجه مرزا تقیخان را دوست نداشتند و در قتل او هم نهایت کوشش را کرده بودند و هرگز ناگهانی او را معجز و اشغال حدائی میدادند زیرا علاوه بر اقداماتی که بر ضد آنها کرده بود مشارالیه مسئول قتل باب محسوب میشد که در تبریز در ۹ جولای ۱۸۵۰ کشته شد اما باب که محبوسی بیچاره بیش نبود شعله ای روشن کرد که تا کنون خاموشی نپذیرفته است و مخصوصاً شعاع تیره و مدمش آن چهار سال اول سلطنت ناصرالدین را روشن گردانید.

تاریخ کارهای بایه را در شیخ طبرسی مازندران و زحان ویزد گوینو  
و تبریز و سایر نقاط در سنوات ۱۸۴۹ - ۱۸۵۰ به ترو دقیقتر از آنچه گوتگوینو در کتاب بی نظیر خود موسوم به ادیان و مذاهب فلسفی در آسیای مرکزی شرح داده و با تحقیق فوق العاده بیان کرده است میتوان برشته تحریر در آورد. من شعماً راجع بایران بیش از هر مأخذی از آن کتاب استفاده کرده ام زیرا

که هم از این کتاب و هم از يك ملاقاتيكه بر حسب اتفاق و از بخت نيك در اصفهان  
نموده ام بر چگونگی مذهب بایه و سرگذشت تاریخی آنها آگاهی یافته و باین  
واسطه در جمع مستشرقین اولین باب شهرت بر رویم گشاده شد گوینو مدتها در فرانسه  
مثل پیمسریکه در ولایت خود باشد ببقدر بود اما بعد از آنسبکه فرانسه مدتها او را  
فراموش کرد آلمان يك مجمع اتحاد گوینو تشکیل داد<sup>۱</sup> و چند کتاب در شرح احوال  
و تألیفات او<sup>۲</sup> منتشر شد.

دوره جسکجونی و خونریزی بایی ها اروپائی شروع شد که سه  
سوء قصد  
نفر از آنها در ۱۵ اگست ۱۸۵۲ قصد کشتن ناصرالدین شاه  
نمودند و در نتیجه قتل عامی شروع گردید که در آن ۲۸ نفر از رؤسای بایه که کم و  
بیش دارای اهمیت بودند کشته شدند از جمله قره العین شاعره معروف و صاحب حسن  
منظر و طبع سرشار در شکمجه سخت مدروود زندگانی گفت<sup>۳</sup> بیشتر رؤسای بایی که  
باقی ماندند یا جلائی وطن کردند یا بهمداد تبعید شدند و از آن پس هر چند مذهب  
مدکور و ترقی گذاشت ایکن هرگز تبلیغات در خارج سرحدایران یعنی بغداد ادرنه  
و قبرس و عکا بود.

جنگ ایران و انگلیس  
۷ - ۱۸۵۶  
در اینجا لازم نیست که افعال و چگونگی جنگ کوتاه ایران  
و انگلیس (۷ - ۱۸۵۶) که علتش تصرف هرات بنوسط ایرانیان  
بودد کوی برود.

این جنگ از تسخیر جزیره خارک خلیج فارس در ۴ دسامبر ۱۸۵۶ بنوسط  
انگلیس شروع شد و با معاهده پاریس مورخه ۴ مارچ ۱۸۵۷ که میان لرد کاولی و  
فرح خان منعقد شد خاتمه پذیرفت هر چند بواسطه نواقص وسائل استخبار یکماه بعد

(۱) تاریخ تاسیس ۱۸۹۴ است (۲) من دو جلد از آنها را در دست دارم که تألیف  
لودویگ شایس است یکی Eine Biographie و دیگری Quellen und unterchungen  
(استرا-مورخ ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴) مجله ماهیانه اروپا شماره ۷ مورخه ۱ اکتبر ۱۹۲۳ یک شماره  
مهمی مخصوص احوال کنت گوینو انتشار داده که در صفحه ۱۱۶ الی صفحه ۱۲۶ آن مقاله  
سار حویی، قلم ولادیسیر میتیورسکی تحت عنوان گوینو و ایران معرج است بعد از آن مقاله  
ص ۱۲۷-۱۴۱) صورتی از تألیفات منتشره و غیر منتشره او نوشته شده و تاریخ نگاری او تحریر  
یافته و شبه از نهضت طرفداران گوینو در آلمان و فرانسه مطبوع است (۳) رجوع شود  
به کتاب دبل نالیف ایچاناب «بیانات بکنفرسیاح» جلد دوم صفحه ۳۲۶ - ۳۳۴ و مواد  
لارمه برای مطالعه مذهب بایی «صفحه ۲۶۵-۲۷۱»



از معاهده هم خصومت ادامه داشت. ختم این جنگ برای انگلیس خیلی موقع بود زیرا که مقارن وقت مبادله عهد نامه ها شورش هندوستان شروع شد

از تجربه این جنگ معلوم گردید که لازم است میان انگلستان و هند روابط استخباراتی بهتری موجود باشد و همین واسطه تأسیس تلگراف در ایران تلگراف دائر گشت و در سنوات ۱۸۷۰ و ۱۸۷۲ توسعه کامل یافت بنا بر قول سرپرسی مولسورت سایکس (که تاریخ ابراش<sup>۱</sup> کتاب منحصراً بر فردی است که اوضاع این مملکت را از سال ۱۸۵۷ تا سنه ۱۹۲۱ در بردارد) ایجاد این مؤسسات مهمترین عامل انقلاب<sup>۲</sup> ایران محسوب میشود.

عوامل تجدید آورد دیگر از جمله عواملی که در تجدید اوضاع ایران تأثیر کرد توسعه چاپخانه بود (که نخستین دفعه عباس میرزا در حدود سال ۱۸۱۶ یکدستگاه آن را در تبریز دائر نمود) و از نتایج آن تعمیم و ترویج ادبیات روزنامه نگاری است که از سنه ۱۸۵۱<sup>۳</sup> تا هجری شروع شد و در ایام انقلاب ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ و بعد از انقلاب روسیه توسعه کامل گرفت دیگر تأسیس دارالفنون و ترویج علوم و تعلیمات اروپائی و دیگر سفر سه گانه شاه بارو یا در سنوات ۱۸۷۳ و ۱۸۷۸ و ۱۸۸۹. اما در این تردید هست که آیا خود سلطان یا همراهانش از مشاهداتی که هنگام گردش در اروپا کردند اینقدر استفاده نمودند که ادبیات ایران از شرح سفر نامه او انتفاع ادبی برد<sup>۴</sup>

ناصرالدین شاه هنگام جلوس ۲۴ ذوالقعدة ۱۲۶۴ (۲۰ اکتبر ۱۸۴۸) کمی بیش از ۱۷ سال داشت و در ۵ می ۱۸۰۶ که در سال ۱۳۱۳ هجری قمری واقع میشد سال پنجاهم سلطنت او

بود چهار روز قبل از این تاریخ هنگامیکه تدارکات لازمه برای جشن سال پنجاهم پادشاهی او مهیا شده بود به تبر میرزا رضای کرمانی یکی از شاگردان سید جمال الدین افغانی در حرم شاه عبدالعظیم مقتول گردید. وقایعیکه متجربان حسین حسدانه شد و علل

(۱) مخصوصاً مراجعه کنید بجای دوم که اضافاتی دارد و در سال ۱۹۲۱ نوشته شده است در جلد دوم صفحه ۵۲۶ مؤلف ماه مارچ را تاریخ تحریر کتاب نوشته است (۲) کتاب مذکور جلد دوم صفحه ۲۶۹ (۳) رجوع شود به صفحه ۱۰ از کتاب ایجاب موسوسه به «شمر و معبرهات در ایران جدید» که در این موضوع کاملاً بحث شده است

و اهمیت آنها را در کتاب : تاریخ انقلاب ایران ۱۹۰۵ - ۱۹۰۹ بتفصیل ذکر کرده‌ام .  
 بذر انقلاب از تاریخ آخرین سفر شاه بفرنگستان پاشیده شده  
 بطنه انقلاب

و حتی روئیده بود زیرا که در سفر مزبور امتیازات مضرتعویص  
 که ردید و این امتیازات خاصه امتیاز تنباکو (۱۸۹۰) وسیله تحریک ناخشنودی های  
 سیاسی گردید و نخستین نمایش این عدم رضایت در شورش تنباکو (۱۸۹۱) شروع شد  
 و در انقلاب ۱۹۰۵ بدرجه اعلی رسید . روابط سیاسی ایران با دول خارجه مخصوصاً  
 روس و انگلیس ماده و مرکز تاریخهای پلتیکی از قبیل تاریخ سرپرسی مولورس سایکس  
 است اما اگر از آن صرف نظر نمایم عهد ناصرالدین شاه را بطریق دیل میتوانیم  
 خلاصه کنیم چهار سال اول سلطنت او (۱۸۴۸ - ۱۸۵۲)

بواسطه جوشش مذهب بابیه اهمیت داشت و شش سال آخر  
 دوره پادشاهی او از ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۶ بسبب غلیان پلتیکی  
 دارای اهمیت بود و در عهد جانشین او با انقلاب عمومی منجر  
 گردید اما سالهای وسط عهد ناصرالدین شاه علی الظاهر دوره  
 سالهای پر حادثه  
 ابتداء و انتهای عهد  
 ناصرالدین شاه

امن و آسایش نسبی بود از خوشبختی من در اواخر این عهد بایران سفر کردم  
 ( ۸ - ۱۸۸۷ ) و موفق شدم که بقایای اعصار متوسطه تاریخ ایران را تماشا کنم هیچ  
 واقعه نا مطلوبی اتفاق نیفتاد میگویند این اهمیت در بدو امر بواسطه تنبیه سیاست  
 سخت و دهشت انگیز بدکاران و دزدان باین پایه رسید ولی موقع مسافرت من دیگر  
 از آن قسم تنبیهات شاه نمی گشت و در تمام مدت توقف در ایران هیچ واقعه خاصی از  
 این قبیل نشنیدم اما در خارج شهر شیراز ستونهای عفریت آسانی از صابوچ بنظر ام  
 رسید که استخوان آسانی از خلال آن نمایان بود و از دوره حکمرانی سخت و خشن  
 فرهاد میرزای معتمدالدوله عمومی شاه شهادت میداد . لیکن خود شاهزاده را من  
 مردی مؤدب و ظریف و دانشمندی فریفته کتاب یافته . چنانکه گفتم محیط محیط فزون  
 وسطی بود . بزحمت سخنی از سیاست و ترقی مسموع می افتاد و هذا کرات غالباً بمرقان  
 و المیات و ادیان متوجه میشد . با حرارت ترین گفتگوهای پلتیکی راجع بود بجاهشیمان  
 محمد رسول الله ص ۴ یعنی سیاست قرن هفتم میلادی فقط بواسطه خواندن روزنامه های  
 ایران و اطلاع و خریدن اختر منطبعة اسلامبول که بیشتر محرك و مهیج بود میل ضعیفی  
 برای فهمیدن حوادث خارجه تولید یافته بود . اما در کرمان فقط هفته یک چاپار ما

را نادنیای خارج مربوط میساخت .

سالهای طوفانی از چقدر این اوضاع با اغتشاش ۱۸۹۱ و طوفان خشمناک ۱۹۰۵  
الی ۱۹۱۱ و خطر روسیه که در عید فصح همین سال شروع شد  
۱۸۹۱ بعد

و عموم اوضاع را بفلج مرگ دچار کرد و خشک بی‌الملی که  
ایران را عرصهٔ تاخت و تازمه سپاه خارجی و میدان دسائس بی‌انتهی کرد معاوب  
و متعابر بود ، سقوط امپراطوری روسیه ایران را از کابوسی که بکفرون بروی  
فشار می‌آورد رهائی داد و بنظرها چنین آمد که انتقام بی‌احترامی است که روسها در  
آوریل ۱۹۱۲ نسبت بمرقد مطهر رضوی نمودند از طرفی هم بهم خوردن قرارداد ایران  
وانگلیس که در نتیجه آن قشون و مستشاران انگلیس خارج شدند ایران را بخود  
وا گذاشت تا چنانکه میتواند و میخواهد آتیه خود را تمشیت و ترتیب دهد .

پس از آنکه ناصرالدین‌شاه بضرر ششلول از پسای در آمد  
جانشینان ناصرالدین  
پسرش مظفرالدین شاه بر تخت ایران جایگزید ( ۱۸۹۶ -  
شاه

۱۹۰۷) و مشروطه را بدست ایران داد و پوهانش محمد علی شاه  
که سعی کرد اساس مشروطه را منهدم سازد در ۱۶ جولای ۱۹۰۹ بدست ملیون واقع  
خلع شد و اکنون در نواحی اسلامبول زندگی میکند

بعد از قتل ناصرالدین شاه سلسله قاجار ضعیف شد و اختیارات از قاجاریه منتزع  
و بدست ملت افتاد

(۱) بگسال در میانهٔ ابراییان ( لندن : Black . ac ۱۸۹۳ ) این کتاب سالهاست از  
طبع خارج شده و امروز خیلی کمیاب است

## بخش دوم

شعر فارسی در چهار قرن اخیر

### فصل پنجم

ملاحظات کلیه راجع باشعار اخیر خاصه ابیات مذهبی

ثبات و تغییر ناپذیری چهارصد سال پیش از این زبان فارسی من حیث المجموع و از هر  
زبان ادبی ایران جهت همان بود که امروز هست (مقصود لفظ قلم است و الا زبان  
بازاری و آنچه امروز میان طبقات بیسواد رایج است ظاهرأ  
در ضمن این مدت متداول گردیده است و قدمتی ندارد اما اشکال ادبی جدیدی  
که امروز موجود است اینقدرها قدیم نبوده و آغاز آنها از اواسط قرن نوزدهم دورتر  
نمی رود در سه جلد مقدم بر این مجلد بعد از هر فصل تاریخی بلافاصله فصلی راجع  
بادیات آن دوره نوشته میشود . اما در این مجلد به علت مذکوره لازم ندیدیم که  
رشته وقایع تاریخی را از هم بگسیم و بهتر دانستیم که بخش اول کتاب را بتاریخ  
مختصری از تمام دوره مطلوبه مخصوص کرده بخش دوم و سوم را برای  
توصیف ادبیات نظمی و نثری بگذاریم که از حیث طبقات هر یک دارای تقسیماتی  
خواهند بود

توجه بسی اندازه طرز ترتیب دادن این تقسیمات مسئله ایست که مدتی افکار مرا  
بخود مشغول نمود . تقریباً عموم اشخاصی که راجع بادیات  
نبت شعر ایران چیز نوشته اند بیش از حد لزوم توجه خود را بشعر  
فارسی معطوف نموده اند و عموماً از یک زمینه های دیگری که هر چند قدری پست  
تر و خشکتر است اما مثبت تر خواهد بود غفلت ورزیده اند مثلاً تاریخ و شرح احوال

رجال والیهیات و علوم دینیہ و امر و مکوت گذارده اند. اگر ما ادبیات را به ساده ترین معانی آن در نظر بیاوریم و آنرا فقط بر نوشتجاتی اطلاق کنیم اعم از نثر و نظم که دارای شکل مصنوع و زیبایی باشند بلاشک نظریه نوپسندگان سابق الذکر که فقط شعر و نثر بدیع اهمیت داده اند معقول بنظر خواهد آمد اما بالعکس اگر ادبیات را بمعنی وسیع آن گرفته و مظهر روح و فکر يك ملتش بدانیم قضیه طور دیگر خواهد بود لیکن نظر برای غالب پیش از تحقیق در اجزاء مختلفه ادبیات جدید ایران بدو تا اندازه هم راجع شعر این دوره سخن خواهیم راند.

**طبقات شعر فارسی** در اینجا لازم است شش نوع شعر تشخیص بدهیم (۱) اشعار طرز قدیم (۲) اشعار اتفاقی یا موقعی (۳) ابیات مذهبی از ترجیعات مبسوطه مانند هفت بند محنت کلاشانی گرفته تا اشعار عامیانه که در مجالس تعزیه محرم خوانده میشد (۴) اشعار قلیل اما پرهیجانی که بابتی هسا از ۱۸۵۰ پیوسته سروده اند و میتوان آن را شعبه مخصوصی از نوع سابق الذکر قرار داد (۵) تصنیفات که مظهرها و رامشگران سروده اند و مشکل است مبداء و تاریخ قدمت آنها را تعیین نمود (۶) منظومات سیاسی که جدیداً بعد از انقلاب ۱۹۰۶ ایجاد شده و در کتاب دیگر خود مفصلاً بشرح آن پرداخته ام<sup>۱</sup> در این فصل بیشتر به بیان اشعار مدهی و مودرت و رزیده ابیات غیر مذهبی را به اصول بعد میگذارم.

## ۱- اشعار طرز قدیم

این نوع شعر فارسی که همه جا شکل و منظور معنوی آن بسکمان است در مدت پنج شش قرن تقریباً يك حالت مانده است چنانکه گویی مهر و قاب مخصوصی دارد که تغییری در آن رخ نمی دهد. قسمی که اگر ذکر از وقایع و اشخاص عهد در آن باشد و تاریخ گفتن آن معلوم نشود. مشکل است بعد از خواندن يك قصیده یا غزل یا رباعی حدس بزنیم که گوینده از اهل زمان جامی (متوفی ۱۴۲۰) بوده یا یکی از شعراي معاصر از قبیل قافانی و غیره. راجع باوصاف تصنی این قسم شعر در یکی از مجلدات سابقه بحث کرده ام<sup>۲</sup> و عقیده این خلدون اینست که: «سنت شعر و نثر

(۱) مطبوعات و عمر در ایران کبریج ۱۹۱۴ (۲) تاریخ ادبی ایران جلد دوم صص ۹-۸۳

مسطح یا الفظ سررکاز دارد نه با افکار<sup>۱</sup>، اما معذک در اشعاری که جدیداً باین سبک سروده شده است اشاراتی ندره باختراعات و رسوم جدیده از قبیل چای خوردن - سیکار یا قلیان کشیدن - راه آهن - تلگراف و روزنامه<sup>۲</sup> می یابیم بعضی از شعرای ررک عصر جدید مانند فغانی و داوری و امثال آنها هنر شاعری خود را در اشکال جدید نظم از قبیل مسطح سرایی<sup>۳</sup> که بعد از قرن یازدهم و دوازدهم مسیحی دیگر بمورد استعمال نمی آمده ظاهر کرده اند.

ظواهر اعبارانی را که در ابتدای قسمت فوق گفته شد حیاتی مطلق انتقاد ادبی که ایراد بیان از آن غفلت داشته اند است و توضیحاتی لازم دارد زیرا که فصلای ترك و هند معتقدند که بعضی از شعرای اخیر ایران يك قسم ابتکار یا تازه گوئی داشته اند که در توسعه صنعت و تقسیم ازمنه ادبی مشخص و مبشر يك عهد جدیدی میباشد. اما خود ایرانیها با اعتقاد ادبی آشنائی ندارند شاید همانطور که مردم وقتی بصحت مزاج خود عطف توجه میکنند که صحتشان از دست رفته باشد همانطور هم ملل وقتی وارد انتقاد و کنجکاوی دقیق در ادبیات میشوند که دیگر قایل نباشند و نتوانند از خود ادبیات خوب ایجاد نمایند. بنا بر قول گیب<sup>۴</sup> جامی و امیر علیشیر نوالی و عرفی شیرازی و فیضی هندی و صائب اصفهانی یکی پس از دیگری در شعر عثمانی نفوذ کامل پیدا کرده قند ادبی آنها شده اند و راجع بآن اساتید منتقدین عثمانی صائب بسیار نوشته اند بهترین و کاملترین انتقادیکه از گفتار اعظم شعرای ایران از قدیم تا اواخر قرن هفدهم نوشته شده است بعقیده من کتابی است که (مناسفانه) بزبان اردو بهمدوستانی تحریر یافته است و نام آن شعرالمجم ومؤلف آن شبلی نعمانی است، جلد سوم این مجموعه که در (۱۳۲۴-۵) مطابق (۱۹۰۶-۷) مدون شده از هفت شاعر ایرانی سخن میراند که در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی میزیسته اند که اسم و تاریخ وفاتشان از اینقرار است: فغانی [۱۵۱۹/۱۲۵]، فیضی (۱۵۹۵-۱۶۱۰۰۴)، عرفی (۱۵۹۰-۱/۱۶۹۹)، نظیری (۱۶۱۲-۳/۱۰۲۱)، طالب آملی (۱۶۲۶-۷/۱۰۳۶)

(۱) مقدمه این جلدون ص ۴۲۵ اصل فی ان مناعة النظم والترانما هی فی الاطلاق الامانی (مرحم) (۲) گنج تاریخ ادبیات عثمانیها جلد چهارم صفحه ۴ نظیر این را تدبیری در اشعار سیم هست که دو قسمت اخیر همین فصل مطور شده هر چند عموماً سبک شعر مزبور هم ملایم و ساده است (۳) تاریخ ادبی ایران جلد دوم صفحه ۴-۴۱ (۴) تاریخ ادبیات عثمانیان جلد سوم صفحه (۴۸-۲۴۷)

صائب (۱۰۸۰/۱۶۶۹ یا ۱۶۷۰) و طالب کلیم (۱۰۶۱/۱۶۵۱). تمام این شعرای ایرانی بوده‌اند و بواسطه تشویق و سرپرستی جوانمردانه سلاطین مغولی هندوستان جلب شده‌اند. استثنای فیضی که شبلی در حق او گوید. از امیر خسرو بگذریم تنها شاعر هندی است که اشعار فارسی او را با ابیات شعرای ایرانی الاصل نمیتوان فرق نهاد. عرفی و صائب معروفترین هفت شاعر فوقند اما عذلك در هندوستان بیش از مملکت خود عرب و شهرت یافتند<sup>۱</sup> یکی از آشنایان ایرانی من علت این پیش آمد را چین بیان نمود که گفتار شعرای مذکور را خارجیه با آسانی میفهمند و بنابر این شهرت می‌یابند در صورتی که بهترین اشعار و عالیترین گفتار شعرای معروف ایران را خارج از دسترس افهام خود میبینند. بانهایت خجالت اعتراف میکنم که در این مورد ذوق من نیز با خارجیه همراه و موافق است و صائب را مخصوصاً خیلی جاذب و جالب می‌بینم چه از لحاظ سادگی عبارات و چه از حیث صنایع حسن تعلیل و ارسال المثل<sup>۲</sup> تقریباً چهل سال قبل [سنه ۱۸۸۵] قسمت فارسی کتاب خرابان<sup>۳</sup> را که مجموعه غزایات منتخبه فارسی و عربی و هندی است و ابیات منفرد نیز دارد مطالعه میکردم و بعضی اشعار را که بنظرم خوب میآمد بدون رعایت گوینده شعر خارج نویس میکردم و در دفتر مینگاشتم و هر چند گوینده ۴۴۳ عزل و ابیات منفرد که بیرون نویس کرده ام غالباً معلوم نیست اما بیش از يك عشر مجموع آنها [۴۵] از صائب است.

هندوستان در قسمت اعظم قرن شانزدهم و هفدهم میلادی  
جلب کردن هندوستان  
بنابر پذیرائی و تشویق همایون و اکبر و جانشینان آنها تا  
شهرای ایران را در عهد  
عهد اورنگ زیب که مریدی متعصب و محزون بود و  
اولین پادشاهان مغول  
همچنین نجبا و بزرگانی از قبیل پیرام خان خاندان و پسرش  
عبدالرحیم که بعد از قتل پدر در سنه ۱۵۶۱ دارای لقب مذکور شد عده کثیری از  
شعراى هرمند ایرانی را بسوی خود جلب کرده است ادبای مزبور در هندوستان عزت  
و افتخاری یافتند که در وطن خویش از آن محروم بودند.

(۱) رضاقلی خان صراخه راجع باین دو شاعر می نویسد که سبک آنها را ایرانیان این  
عصر پس پسندیدند. (۲) منتخبات التواریخ (کلکته ۱۸۶۹) جلد سوم صفحه ۱۷۰ - ۳۹۰  
(۳) شعرالجم صفحه ۱۰۰ این کتاب بهمت فضلای افغانستان فارسی ترجمه شده است (مترجم)

بداوئی<sup>۱</sup> قریب یکصد و هفتاد نفر را می‌شمارد که بیشتر ایرانی الاصل بوده‌اند هر چند بعضی از آنها در هند تولد یافته‌اند<sup>۲</sup>، شبلی پنجاه و یک نفر را اسم می‌برد که در عهد اکبر از ایران به هند رفته و در دربار پذیرفته شده‌اند، اسپرنگر نیز صورت مفصلی ترتیب داده است از اشعار ذیل که شبلی ذکر می‌کند معلوم می‌شود چقدر آرزوی هند رفتن و در آنجا به نعمت و عزت رسیدن در میان شعرای ایران رواج داشته است.<sup>۳</sup>

مثلاً صاب می‌گوید:

همچو عزم سفر هند که در هر دل هست      رقص سودای تو در هیچ سری نیست  
و ابوطالب کلیم گوید:

اسیر هندم و زین رفتن بیجا به شیما نم      کجا خواهد رساندن پرفشانی مرغ بسمل<sup>۴</sup> را  
بایران می‌رود نالان کلیم از شوق همراهان      پای دیگران همچون جرس طی کرده منزل را  
ز شوق هند زانسان چشم حسرت در قمار دارم      که دویم گر براه آرم نمی‌بینم مقابل را  
همچنین در این باب علی‌قاسم سلیم گوید:

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال      تا نیامد سوی هندستان حنا رنگین نشد  
درویش اسمی شاعر ایرانی بیاد تربیت و مرحمت خان خانان نسبت بشعرا گوید:  
زمین مدح تو آرد نکته سنج شیرازی،      رسید صیت حکمالش بروم از خاور  
بطرز تازه ز مدح تو آشنا گردید،      چو روی خوب که یابد ز ماضی زبور  
ز فیض نام تو فیضی گرفت چون خسرو      بنیغ هندی اقلیم مبعده را یک سر  
ز ریزه جینی خوانت نظیری شاعر      رسیده است بجایی که شاعران دیگر  
کنند بهر همدیگر قصیده انشاء      که خون رشک چه کند از دل سخن پرور  
سواد شعر شکویی چو کحل اصفهان      به تحفه سوی خراسان برند اهل نظر  
و مدحت توحیاتی حیات دیگر یافت      بلی حقوی طبع عرض بود جوهر

(۱) فهرست کتابخانه پادشاه اود جلد اول صفحه ۵۵ الی ۶۵ (۲) شعرالجم جلد

سوم صفحه ۱۰ (۳) شعرالجم جلد سوم صفحه ۱۳ (۴) و تیکه یکسر مسلمان مرثی را برای مصرف خود می‌کشد و تیغ بر گلوی او می‌گذارد بایستی سم الله بگوید و ارباب و مرثی را که در روی زمین می‌طبد و دست و پا می‌زند مرغ بسمل یا نیم بسمل گویند.



حدیث نوعی و کفوی بیان چه سازم من      چو زبده اند به مدح تو نادم معشر  
 ر نعمت تو به نوعی رسید آن ماهیه      که یافت مبر معزی ز نعمت سبجر  
 این شعرای قرون شانزدهم و هفدهم ایران سبکی ایجاد کردند که مرحوم  
 بر سر آنه در کمال مناسبت آنرا بهار هندی شعر در ایران نامیده است و تا زمانی که  
 فارسی زبان ادبی و هندی ها بشمار معرفت عده کثیری از گویدگان هندی مقلد اسانید  
 مذکور بودند، راجع مابین مقلدین هندی که در بکار بردن لغات خارجی مهارت کامل  
 داشتند چیزی نمی نویسم و از تمام شعرای ایرانی الاصلی هم که در ایران یا هندوستان  
 زندگانی میکردند عده قلیلی را میتوان در این صفحات نام برد

خشکی ادبیات در      قرن هیجدهم مسیحی خاصه زمانی که فاصله انقراض صفویه و  
 تاسیس سلطنت قاجاریه بود (۱۷۲۲ - ۱۷۹۵) از حیث ادبیات  
 قرن بیستم      فقیرترین ازمنه است. بعد از این عصر در قرن نوزدهم شعرایی  
 مانند قاسمی - بهما - فروغی - وصال و اولادش ظهور کردند که بازرگترین شعرای  
 ماقبل خود همدوش بوده اند.

## ۲ - آیات اتفاقی یا موقعی

از جمله مفیدترین اشعار آنهایی را باید شمرد که حتماً از آثار  
 شعرای مشهور نبوده و مخصوصاً در مواقع معین سروده نشده  
 یا موقعی      است اشعار مزبور را در دو ادب معمولی شعراء یا در صفحات  
 تواریخ معاصر نهخوان به دست آورد. محض نمونه آیات ذیل از احسن التواریخ که  
 هنوز طبع نشده تحت اسمعراج میشود

در سال ۴/۹۶۱ - ۱۵۵۳ هـ نفر از سلاطین هند وفات یافت. محمود سوم از  
 کجرات اسلام شاه پسر شیر شاه افغانی از دهلی و نظام الملک از دکن این اتفاق و  
 تاریخ وقوع آن در اشعار ذیل ثبت گردیده است.

سه خسرو را قران آمد یک سال،	که هند از عدلشان دارالامان بود،
یکی محمود شاهنشاه کجرات،	که همچون دولت خود نوجوان بود
دوم اسلام شه سلطنت دهلی،	که در هندوستان صاحب قران بود

سیم آمد نظام الملك بحری، که در ملك دکن خسرو نشان بود<sup>۱</sup>  
 زمن تاریخ قوت آن سه خسرو، چه میرسی زوال خسروانش بود،  
 ابیات دبل که مولا قاسم ساخته است ماده تاریخ وفات همایون است (۵/۹۶۲ - ۱۵۵۴)  
 همایون پادشاه ملك معنی ندارد کس جو او شاهنشاهی یاد  
 ز بام قصر خود افتاد ناگاه و زو عمر گرامی رفت بر باد  
 بی تاریخ او قاسم رقم زد همایون پادشاه از بام افتاد<sup>۲</sup>  
 این اشعار را حیرتی که در سنه ۴/۹۶۱ - ۱۵۵۳ در کاشان افتاد و سرای دیگر شناخت  
 در هجو اهل قزوین گوید:

وقت آن آمد که آساید سپهر بی مدار چون زمین در سایه ات ای سایه پروردگار  
 پادشاهها مدت به ماه شد کین ناتوان مانند در قزوین خراب و خسته و مجروح و زار  
 یافتم رسم تسمن در وضیع و در شریف دیدم آثار تخریج در صفار و در کبار  
 در معابر پای شسته از فقیر و از غنی در مساجد دست بسته از زمین و از یسار  
 در زمان چون توشاهی دست بستن در نماز هست کاری دست بسته ای شه عالی تبار  
 نضی این ملك نسل خالدا من الولید مفتی این شهر فرزندان سعید با انکار  
 کشته گردیده ز تیغ شاه غازی هر دورا هم برادر هم پدر هم یار هم خویش و تبار  
 خود را فرمای شه دانا که اکنون این گروه داعی خصمند یا مولای شاه کامکار  
 قتل می گر نباشد قتل خاصی میتوان خاصه از پیر رضای حضرت پروردگار  
 نیستند اینها رعایای آنکه باشد قتلشان موجب تخفیف مال و مانع خرج دیار  
 بلکه هر يك مبلغانی از مال دیوان میخورند سر بر صاحب سیور خاند و هم ادر ادرار  
 نفس این اشعار اتعاقی آن است که ما غالباً چون نمیدانیم تحت تاثیر چه عواملی  
 و برای چه منظوری بنظم در آمده اند کاملاً بر معانی و تلمیحات آنها اطلاع حاصل

(۱) شت دارم که کله بحری صحیح باشد ممکن است برهان باشد که اسم دومین نظام  
 شمس السمرات که از ۹۱۴ تا ۹۶۱ هجری مطابق (۱۵۰۸ - ۱۵۳۳ میلادی) سلطنت  
 کرد (۲) در نسخه من «گاهی» نوشته شده و من آنرا قاسم کردم. برای اطلاع از وقایع  
 زمان وفات همایون رجوع شود به تاریخ هند در عصر دویادشاه نخستین از خاندان  
 تیمور یعنی «پروهایون» (لندن ۱۸۵۴) جلد دوم صفحه ۸ - ۵۲۷ تألیف ارسکین این  
 ماده تاریخ آمده و بر خلاف معمول طبعی رساله و صحیح است

سیمکنیم آیا اهل قزوین با شاعر فوق چه معامله کرده بودند که معشار الیه باین سحنی و تلخ زبانی بدشمنی آنها قیام کرده است؟ قاضی و مفتی که مخصوصاً بهجو آنها پرداخته که بوده اند؟ چگونه اقوام و اقربای آنها بدست شاه کشته شده اند و طرفدار و مروج کدام دشمن بوده اند؟ چون نمیدانیم این اشعار در چه زمان ساخته شده است آیا در زمان شاه طهماسب یا در عهد شاه اسمعیل؟ جوابی مقنع، سؤالات فوق نمیتوانیم بدهیم. اما این نکته قابل توجه است که در وقت سرودن این اشعار مذهب آئین در قزوین غلبه داشته است

### ۳- اشعار مذهبی

از شعرای کثیری که در دوره صفویه طبع خود را وقف سرودن اشعار مذهبی معنتم و پیروان او

معنتم کاشانی متوفی (سال ۱۰۸۸/۹۹۶) همیشه بیشتر است در ایام شایب گفتن ابیات عاشقانه مشغول بود اما در زمان کهولت ظاهراً قرای خود را صرف خدمت به مذهب کرد. رضا قلی خان در مجمع الفصحا (جلد دوم صفحه ۳۶ - ۳۸) نمونه از هر دو قسم شعر او درج نموده است ولیکن ما در اینجا بنوع دوم کار داریم صاحب عالم آرای عباسی در ضمن شرح حال شعرای عهد شاه طهماسب می نویسد: «در اوائل حال حضرت خاقانی جنت مکانی را توجه تمام بحال این طایفه

بود و در اواخر ایام حیات که در امر معروف و نهی منکر مبالغه می فرمودند چون این طایفه علیه او وسیع المشرب شمرده از صلحاء و زمره اتقیا بهیداستند زیاد توجهی بحال ایشان نمی فرمودند و راه گذرانیدن قطعه و قصیده نمیدادند مولا نام معنتم کاشانی قصیده عرا در مدح آن حضرت و قصیده دیگر در مدح مخدومه زمان شهراده بر یحیی خان بیظم آورده از کاشان فرستاده بود بوسیله شهزاده مدکور معروض گشت شاه جنت مکان فرمودند من راضی نیستم که شعراء زبان بمدح و نهای من آلا بید قصاید در شأن شاه ولایت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام بگویند صله اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند زیرا که بفکر دقیق و معانی بلند و اسرارهای در در کار در رشته بلاغت در آورده بملوک نسبت میدهند که مضمون (ارواح - ...)

ا کذب او) اکثر در موصع خود نیست اما اگر بعضی از عقده‌های نسبت نماید شأن معالی  
 ایشان ایشان بالاتر از آنست و محتمل الوقوع است عرض که جناب مولانا صله شعر از  
 حماد اشرف نیافت و بنا بر این محتشم هفت بند معروف خود را ساخت و این بار  
 چنانکه سر او را بود صله یافت شعرای زمان بتقلید او همت گذاشتند چنانکه در مدح  
 سنا قلیلی چندین هفت بند شیوع گرفت. این اشعار در اغلب جنگ‌هایی که آن‌ها  
 محتشم را قید کرده مندرج است خاصه حجابات<sup>۱</sup> تألیف ضیاء پاشا (جلد دوم صفحه  
 ۱۹۷ - ۲۰۰) ترکیب بند مزبور دارای دوازده بند است هر یک مرکب از ۷ شعر و  
 در آخر هر بند بیتنی است با قافیه مخصوص و متفاوت مجموع اشعار آن ۹۶ است.  
 در این ترکیب زبان شاعری محتشم فوق العاده ساده و صریح است و از تصنیفات  
 بدیهیه و زبان ناری های مبالغه آمیز که بعضی از اروپائی‌ها را اینقدر بخشیم و بیاورد  
 عاری و هنزه است و مترجم احساسات صادقاته مدھی است می‌خواهم چنانچه بیشتر از  
 این بود تا تمام ترکیب بند را قید می‌کردم زیرا که نمونه از اشعار بسیاری است که  
 تقلید آن ساخته‌اند

خواه اشعار محتشم را از جمله اشعار خوب فارسی بدانیم خواه  
 ندانیم مسلم این است که از نمونه‌های برجسته اشعار تعزیت  
 و مرثیت بشمار است و حکایت از تأثیر شیعیان در تذکر مصائب  
 امام مینماید اشعار محتشم مثل قصاید ناصر خسرو که قریب  
 پنج قرن پیش از شاعر کاشانی می‌زیسته دارای صفت صمیمیت و خلوص است و برخلاف  
 تصنیفات مصنوعه و خوش ظاهر اغلب شعرای ایران که در مملکت خودشان خیلی بیش  
 از محتشم معروفند گفتار این شاعر خیلی طبیعی و احساسی و صمیمی است.  
 دیگر از مرثیه‌هایی که برای امام حسین ساخته شده قصیده‌ای است که یکی از بزرگ‌ترین  
 شعراء و محققان اخلاق‌ترین گویندگان عهد اخیر ایران یعنی قاضی حنفی سال (۱۸۵۳)  
 ساخته است و من هم بواسطه تازگی شکل قصیده و هم بسبب پیدایی گوینده آن، از  
 ذکر آن صرف نظر نمی‌نمایم.

احساسات طبیعی که  
 در این قسم اشعار  
 مندرج است

(۱) در اینجا مؤلف ۳ بند را ذکر کرده بود چون برای خوانندگان ایرانی این  
 اشعار بسیار معروف است بعضی اختصار حذف شد (مترجم)  
 (۲) این قصیده نظر بکثرت نسخ و برای اختصار حذف شد (مترجم)

بارد چه خون که؟ دیدم چسان روز و شب چرا؟

از غم، کدام غم؟ غم سلطان کربلا،

اشعار مذهبی که بیشتر عامیانه است  
تذکر مصائب وارده بر امام حسین ۴ علاوه بر مرانی مذکوره  
نظماً و نثرأً موجد آثار بسیاری گردیده است که بیشتر بازاری  
و عامیانه است سوگواری ماه محرم نه فقط محصور است انحراف  
یا نمایش مذهبی که لا اقل چهل قسم آن بنظر رسیده است (و بعضی از آنها مربوط  
بشخص پیغمبر یا اولیاء و مقدسین قبل از اسلام است) بلکه بیشتر روضه خوانی یا  
ذکر وقایع حزن انگیز کربلاست، گویند وجه تسمیه روضه خوانی آن است که  
قدیمترین و معروفترین کتابی از این سنخ روضه الشهداء نام داشته و تألیف حسین  
واعظی کاشفی<sup>۱</sup> است سابقاً قرائت این کتاب را روضه خوانی می گفته اند بعدها این  
اصطلاح بر خواندن کتب دیگر از قبیل طوفان البکاء یا اسرار الشهاده نیز اطلاق  
شده است. این مجالس را در ماه محرم غالباً اغنیاء و اعیان و نجباء و مأمورین دولتی  
یا تجار فراهم آورده و چند نفر روضه خوان را دعوت کرده و بعد شام مفصل یا  
مختصر میدهند. مثنوی کوچکی دارم موسوم به «کتاب السفره فی دم الریسا»<sup>۲</sup> در  
این کتاب رجز خوانی میزبان و حرص مهمانان را با نیش های زننده مسخره  
کرده است.<sup>۳</sup>

عزاداری محرم در چشم اروپائیان  
جدد نفر از محققین اروپائی که از لحاظ روانشناسی و این  
نمایش های مذهبی نگریسته اند تصدیق کرده اند که در کمال  
مهارت تدوین شده تعزیه خوان ها از روی اخلاص و اطلاع از  
فن خود نمایش میدهند سرلویس پلی Sir Lewis Pelly ۳۷ مجلس تعزیه را ترجمه  
کرده و در مقدمه آن می نویسد اگر مقیاس هنرمندی نویسنده نیاتر را تأثیری بدانیم که  
در خواستگان و شنوندگان می کند هیچ تراژدی از اینها بالاتر نیست. مانیوار بولد

(۷) در سال ۵/۹۱۰ - ۱۵۰۴ وفات یافت و جوع شود بتاريخ ادبیات ایران دو  
رمان سلطه تاتار تألیف این جانب صفحه ۴۴۱ و صفحه ۴ - ۵۰۳ (۲) اسم مؤلف ترکی  
شیرازی قیده شده است این کتاب کوچک که دارای ۴۸ صفحه است در ۲/۱۳۰۹ - ۱۸۹۱ در  
مبئی چاپ شده است (۳) مؤلف اشاری از این کتاب درج کرده بود چون خیلی سست  
و سخیف بود حذف آن را جایز شردم (مترجم)

در کتاب تحریر و انتقاد با ظرافت کامل تاریخ اجمالی این تیاعر مذهبی را شرح داده است، ماکولی Macauly در «انتحان راجع بلرد کلیو» تمجید بسیار از این نمایشها کرده است کیبون Gibbon که شخص خورده گریوی اعتقادی است گوید «بعضی از این نمایشها در سخت دل ترین مردم هم تأثیر دارد».

**توسعه روایت** نوشتن تاریخ تحقیقی وقعه کربلا از روی نخستین اسناد تاریخی ماسد طبری و غیره که چندان مفصل هم نگاشته اند کاری مشغول کننده و مفید است اما از حدود این کتاب خارج خواهد بود ریشه این روایت غم انگیز در اقوال ابو مخنف لوط بن بختی که در نصف اول قرن دوم هجری (۷۵۰ میلادی) میزیسته دیده شده است از بعضی وقایعی که در این تاریخ داخل شده معلوم میگردد که شیعیان ایران، بلا اراده با مسیحیان در برخی اعتقادات سمیم هستند از آنجمله اعتقاد بشفاعت است که شهادت امام حسین را مثل عیسی برای طلب بخشایش گناه و شفاعت کردن در روز قیامت ضرور می دانند از شواهد این همفکری اسلام آوردن ایلچی فرنگی در بارگاه یزید است که در تعزیه ها دیده ام تعزیه خوانها وقتی که یک نفر اروپائی را در میان تماشاگران به بیند این قسمت را خیلی با آب و تاب بازی میکند. از مطلب جالب توحه آمدن پادشاه مشرک هندی و آمدن شیر وحشی است بیاری امام حسین و این ملک را مخصوصاً آورده اند تا قساوت قلب قاتلین اهل بیت را برجسته تر نماید زیرا که کافر و جانور رحم کردند و مسلمانان شفقت نیاوردند.<sup>۱</sup>

## ۴ - اشعار بایه

حوادث کربلا را از بی باشکال مختلف روضه خوانها ذکر کرده اند همه زبان و دهانان از تمایل واقع مطلعند و چنانکه رسم عوام است در هر باب چنان مبالغه کرده اند که اکثر اوقات از حقایق دور شده اند حتی سرگذشت اشخاص را که نام میبرند نمیدانند مجتهدین بزرگ شیعه از قبیل مجلسی و غیره برای جلوگیری از

(۱) مؤلف اشعاری از کتاب سرباز و سایر بیاضهای تعزیه نقل کرده که شاید ترجمه آنها در انگلیسی نازکی داشته است ولی از لحاظ ادبی برای ایرانیان خالی از لطف و اسرار بود حذف شد (مترجم)

مبالغه شدید و غلو کفر آمیز عوام الناس زحمت ها کشیده و رسالات ساده عوام فهم فارسی نوشته اند و هموطنان را از حقایق آگاه کرده اند تا اطلاع از ما وقع منحصر بطلاب زبان عربی یا فقها نباشد.

ایرانی شجاع است اما از آنجا که ایرانیان فطرت شجاع و طالب شنیدن سرگذشت ابطال هستند توجیهی بر رسالات تاریخی فوق نکرده و این وقایع را با آب و تاب بسیار روایت نموده اند حتی بعضی جماعت ها خواسته اند بآن شهداء تاسی کنند اشخاصی که از خواندن کتاب حاجی بابا تالیف موریه Morier گمراه شده و ایرانیان را مردمی کم جرأت و حجب و پنداشته اند از حقیقت بسی دورند اگر در اروپا کسی بخواهد از صفت شجاعت ایرانیان آگاه شود باید بکتاب های مأمورین مخصوصی مراجعه کند که کارشان تحقیق احوال قاطبه مردم است زیرا که این اشخاص در این رشته متخصص میشوند و گفتارشان بیش از قول سایر دانشمندان حجت است مثلاً هیچکس از اروپائیان مانند ناپیه ملکم شجاعت و ثبات بعضی از ایرانیان را موافق عدل و انصاف شرح نداده است کنابش موسوم است به پنجسال در یکی از بلاد ایران [بزد]

دلیری عرب و ایرانی و باقرید بلونت راجع باعراب قدماء گوید: «شجاعت این طایفه از جنسی خاص است و شاید با آنچه در میان ما شجاعت خوانده میشود متفاوت باشد دلیری عرب نتیجه اشتغال احساسات آنهاست که در اثر تمجید و تحسین تماشاگران یا بواسطه تلقینات شخصی و رجز خوانی خودشان برافروخته میگردد»

این تعریف درباره ایرانیان هم صادق است زیرا که آنها هم قومی حساس هستند و مخصوصاً از شعر تحریک میشوند ایرانیان شعر را سحر حلال می شمارند زیرا که بقول صاحب چهار مقاله:

«شاعری صنعتی است که شاعر معنی خرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خرد بیکور در صنعت زشت باز نماید و زشت را در صورت نیکو جلوه کند و باهم فوت های عضباتی و شهوانی را برانگیزد تا بدان ایهام طباسع را انقراض و اساطیل

بوده و امور عظام را در نظام عالم سبب شود \*

مقصود این است که چون مردم ایران فطرة دلیر هستند همیشه میل دارند قصه پهلوانان را بشنوند و چون بسیار حساس هستند با شعر بهتر تحریک میشوند از این جهت همواره اشعار حماسی و جنگی رواج داشته است بعضی از پیران باب خواسته اند وقایع کربلا را سر مشق اعمال خود کنند از آنها اشعاری شنیده ام که در مواقع سخت میخوانده اند و حکایت از ثبات قدم آنها دارد.

یکدست جام داده و یکدست زلف یار      رقصی چنین میانه میدانم آرزوست  
ایخوش آه عاشق سرمست که در پای حبیب      سر و دستار نداند که کدام اندازد  
اشعاری را نسبت بقره العین شاعره میدهند که در قتل عام اگست ۱۸۵۲ کشته شد این بیت از آن جمله است

من و عشق آن مه خوب رو که چو شد صلاى بالابرو

بنشاط و قهقهه شد فرو که انسا الشهد بکربلا<sup>۱</sup>

مذهب بابی و تشیع مذهب بابی در ابتداء يك نوع تشیع بسیار شدید و مبالغه آمیزی بوده است سید علی محمد خود را باب امام غایب مهدی ع میخواند رفته رفته خود را امام و پس از آن نقطه و مظهر حقیقی واجب الوجود گفت شاگردانش مدعی شدند که ائمه شیعه هستند و رحمت نموده اند<sup>۲</sup> و میگفتند تمام واقعه کربلا مجددا در قلعه شیخ طبرسی مازندران واقع گردیده است نوزده فصلی که اولین قسمت کتاب بیان را تشکیل داده سراسر راجع بساصل رجعت است بیان کتابی است فارسی و از همه تألیفات باب منظم تر و قابل فهمتر است در این فصول میگوید جمیع بزرگان و مبلغین اسلام رجعت کرده و باین نشئه باز گشته اند در کتاب نقطه الکاف حاحی میرزا جانی مورخ بابی شرحی راجع بمقایسه قلعه شیخ طبرسی با کربلا مندرج است.

مقصود این است که بابی ها در اول کار خود را بتشیع نزدیک کرده و تافع تأثیری بودند که روضه خوانی در ایران رواج داده بود.

(۱) بعضی این شعر را جزء غزل صحبت لاری میدانند ( مترجم ) ( ۲ ) راجع بساصل

رجعت در کتاب مواد لازم . . . . . و در کتاب تاریخ جدید شرحی نوشته ام



اشعار بایه من در کتابی که بنام مواد لازمه برای مطالعه مذهب بایه

نوشته ام (ص ۵۸ - ۳۴۱) منتخبی از اشعار ابن طایفه و

فرقه بهایه را درج کرده ام در ۱۹۰۲ میرزا نعیم سدهی قصیده برای من بنقد حرد فرستاده مشتمل بر ۱۳۳ بیت که در بهار ۱۸۸۵ ساخته بود و در خصوص حالات خود نوشته بود که من در ۱۲۷۲ / ۱۸۵۵ در سده نزدیک اسفهان تولد شده و در ۱۳۰۴ / ۷ - ۱۸۸۶ بطهران سفر کرده ام. از قصیده او اشعاری ذیلا درج می کنیم.

یکی چو دجله آب و یکی چو لجه خون  
کس از عذیق جهان ره نمی برم بیرون  
مرا نه پای برون باشد و نه جای درون  
مرا چه عاید از مال اگر شوم قارون  
چو بکنم چه اثر میکند بنات و بنون  
مرا چه فضل که پوشم حریر یا اکسون  
چو روزگار نیاید چه شاد و چه محزون  
بروح بالم و هر جای که از آن مشحون  
مرا بدین چه که دانم که بود ناپلئون  
بقدر تابش خود بروی است چهره نمون  
که خور ز ماه و مه از ظل ارض نیای گون  
همه شمس و کراتند در خم گردون  
معلقند و دوان وز در جذبند زبون  
خفیف خشک فوق و ثقیل ترسوی دون  
هم او به شمس دگر میچمد به پیرامون  
چه گویم این رجز مطوی است یا معجون  
ز وقف کوفین و ز وصل بصریون  
بیان و خط و عروض و قریش شعرو دون  
حدیث رجعت و تفسیر و سنت و قانون  
حساب و هندسه جغرافی از جمیع شئون

مرا بود دل و چشمی ز گردش گردون  
چرا تنالم سخت و چرا نگریسم زار  
درون دائره مقصود خود نمی یابم  
مرا چه فایده از جاه اگر شوم قارن  
چو می نهم چه نمر میدهد ضیاع و عقار  
مرا چه فخر که نوشم عقار یا جلاب  
چو ملک و مال نماید چه محتشم چه فقیر  
بعقل لازم و هر جانور از آن مملو  
مرا از این چه که گویم چه کرد اسکندر  
مرا چه کار که مه شده لال و بدر از آنک  
چه فایده است کسوف و خسوف را دانم  
چه لازم است که گویم ثوابت و سباز  
مرا از این چه که دانم کرات گردش شمس  
مرا چه کار که باد آن هوا که موجزند  
چه گویم آنکه قمر بر زمین زمین بر شمس  
چه گویم این رحل سالم است یا محضوف  
ز صرف و نحو و حروف و قرائت و تجوید  
ز اشتیاق بدیع و معانی و انشاء  
رجال و فقه و اصول و جدال و استنباط  
ز رسم و هیئت و جبر و مناظر و تلخیص

سیاست مدن و شرع و زرع و کان و لغات  
 طب و علائم و تشریح و نبض و فلورده  
 طلسم و دعوت و تعمیر کیمیا و حیل  
 علوم فلسفه و منطق از قدیم و جدید  
 تدبیر علوم هلا نقد عمر خویش میده  
 از این علوم سوی عام دین حق بگرای  
 فسون فلسفه مشکوک سر بسرفه است  
 چرا غلظت طبعی شمرده تو علوم  
 مقال این حکما چیست جملگی مشکوک  
 علومشان بی دفع حیا و صدق و صفا  
 همه اباحه ارض است و اشتراک خطوط  
 خیالشان همه کوتاه و چشمشان همه تنگ  
 سود سد شریعت اکسر بر این یا جوج  
 بحق حق سخن این گروه ظاهرین  
 شوی ز علم الهی سلاله کونین  
 هر آنچه گفت نبی این زمان بین مشهود  
 علومشان همه از انبیا ولی ناقص  
 ولیکن از در انصاف در جهان اسان  
 بعلم و حکمت ره میبرد بذات قدیم  
 تعلم است که فرموده افضل الاعمال  
 مفرات قدیمش حکیمهای بزرگ  
 چو بوعلی و جواقلیدس و چو بطلمیوس  
 بقدرسون نه بالعشی و الاشراق  
 چهار سری که حکیم اند و بجای خرد  
 ولی تو هست عیان تو سن فنون سرکش

حقوق ملت و خرج و خراج و قرض و قشون  
 خواص جمله ادویه مفرد و معجون  
 نجوم طالع و اعداد و رمل و جفروفسون  
 تحاشیات حسواشی تسفطات متون  
 کزین معامله گشتند عالمی مفسون  
 که غیر معرفت حق همه فریب و فسون  
 فنون دهری و کلیبی تمام چهل و جنون  
 چرا علوم الهی گرفته تو غلظت  
 کلام این جملا چیست سر بسر مظلون  
 فنونشان بی فسق و فساد و مکر و مجون  
 همه اشاعه فسق است و اعتلاء بطون  
 فنونشان همه وهم و شئونشان همه درن  
 نبود هیچکس از عرض و مال و جان مأون  
 بجسم ملت و ملک است بدترین طاعون  
 شوی ز حکمت کلمی نیرۀ میمون<sup>۱</sup>  
 هر آنچه گفت حکیم این زمان بین مطلق  
 فنونشان همه از اولیا ولی ملعون  
 بعلم و دانش ممتاز باشد از مادون  
 بعقل و فکر بر دره به حضرت بیچون  
 تفکر است کز او ساعتی به از سبعون  
 چو سقراط و چو بقراط ارسطو و زینون  
 چو طالس و چو فلاطون چو هرمس و شیلون<sup>۲</sup>  
 بسبحون اذا یصبحون ادا یمسون  
 زمان تنی که علوم اندر او بجای عیون  
 ولی تو خام ضعیف ابرش علوم حرون

(۱) اشاره است به قول داروین (۲) معنی لفظ شیلون مشکوک است شاید قصد سولون باشد

مخوانده سطری ریب آوری بر ب قدیم  
 ز مهد تا بلحد عالم جو ولو بالصین  
 حقایق حکمش را حکیمها مبهوت  
 طبایع اند چو اجسام در ظهور و بروز  
 ز ننگ ظرفی درین فضای نا محدود  
 امور عاریه را عام دید و خاصه خاص  
 بکه پست ترین صنع حادثش نرسد  
 بحکم حق متحرک بود سپهر و نجوم  
 ز امر بیست پس از کیست جنبش اجرام  
 یکی چشم تأمل ز روی عقل بین  
 هر یکی ز حماد و نبات و از حیوان  
 و رای عقل تو عقل دگر بود غالب  
 بین بدانکه که آن دانه با ازل همدوش  
 نهان و طاهر از این سدجه ان طیور و فروخ  
 کجا بکوی حقیقت گذر توانی کرد  
 چنانکه بینی فیض حیات از این عالم  
 ز ماورای طبیعت اگر مدد نرسد  
 ز ماورای طبیعت در این مضیق جهان

زهی مزاج که قفس آورد ر انیمور  
 ز علم حق که بر آنست اعتماد و رکون  
 جوامع کلمش را ادیبها سرهون  
 حقایق اند چو ارواح در خفا و کمون  
 بود عوالم ییحد یکدیگر مدفون  
 بقدر خود و هو اعلم بما بصون  
 چه جای ذات قدیش هزار افلاطون  
 بلی ز جان متأثر بود عبون و جفون  
 ز آب نیست پس از چیست گردش طاحون  
 درین سراچه که ربی از آن بود مسکون  
 هزار عالم نا دیده ظاهر و مکنون  
 درون جان تو جان دگر بود مکمون  
 بین به بیضه که آن بیضه با اند مقرون  
 قدیم و حادث از آن سدجه من ثمار و غصون  
 تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون  
 بطفل از مدد هام میرسد بیطون  
 بدین جهان بخدا این جهان شود وارون  
 عوالمی است خدا را ز حد وعد افزون

پیشرفت و تجدد بی اهمیتی ممکن است انتظار رود که در این قسمت شمه از اشعار  
 که در اشعار عرفانی عهد عرفانی صوفیه عهد اخیر را هم شرح بدهم . اما اگر چه  
 اخیر دیده میشود این نوع شعر هنوز هم گفته میشود ولی هیچ شعری  
 ندیده‌ام که تا گفتار سنائی و عطار و جلال الدین رومی و محمود شستری و جامی و  
 سایر عرفای بزرگ که در مجلدات سابقه مفصلا تحت بحث قرار گرفته اند مقابله و  
 همدوشی نماید . شاید در این باب چیز تازه خیلی کم بدست می آید و طریقی که  
 بهتر از سابق معصود را بیان نماید کمتر پیدا میشود مخصوصا در عهد صوفیه اوضاع  
 برای پرورش این قسم افکار و معانی مناسبیت نداشت . بنابر آنچه من اطلاع یافته‌ام -

ترجیع بند دلپسند هاتف که در پایان فصل آینده نوشته خواهد شد سرآمد تمام اشعار صوفیانه است که در قرن هیجدهم سروده شده است. این جا لازم است که توجه خوانندگان باشعار صفی عایشه و تفسیر منظوم او از قرآن جلب شود تا (شرح حال و منتخب اشعار او نه در مجمع الفصحاء و نه در ریاض العارفین و نه بستان السیاحه و سایر فهرست هائی که در دسترس دارم مرقوم نیست).

### ۵ - تصنیف

این نوع شعر مثل ایات محلی و آوازهای مضحك ما تصنیف یا اشعار محلی در ادبیات اثر ضعیف و بسیار خفیفی بجای گذاشته است تاچرا اکنون که طرف توجه ما واقع شده مطابق انتظار نتیجه بدست نمی آید از جمله تصنیف ذیل که راجع بصاحب دیوان ساخته اند و قسمت اولش این است.

دلکشا را ساخت زیر سرسرك      دلکشا را ساخت باچوب وفلك  
حیف دلکشا      حیف دلکشا

هنگامی که در تاستان ۱۸۸۸<sup>۱</sup> در شیراز بودم معمول ترین تصنیفها بود اما محتملا امروز همان قدر در خطرها مانده است که یکی از اهالی انگلیس راجع بملان عضو معروف پارلمان که در حالتیکه شیراز از چلای بغاله میبرد آنرا ریخت و شکی ندارم که تصنیف با سرودهای عامیانه از ازمینه بسیار قدیم حتی قبل از اسلام نیز در ایران وجود داشته است. گویا بارها و نکیسا هم در هزار و سیصد سال قبل همین قسم تصنیفات و برای خسرو پرویز ساسانی میسروده اند و محققاً رودکی نیز چهار صد سال بعد در حضور پادشاه ساسانی مدح خود<sup>۲</sup> همین قسم اشعار خوانده است. قسمتی از تصنیفی (که آنرا «حراره» میگویند) در موقع قتل احمد بن عطائی<sup>۳</sup> که از اسماعیلیه بود در اصفهان رواج داشت این تصنیف در تاریخ سلجوقیه موسوم بواحة الصدور و آیه السرود تألیف ابونکر نجم الدین احمد الرازمی نقل شده است.

(۱) رجوع کنید به «سالی در میانه ایران» تألیف من صفحه ۲۸۳ (۲) رجوع شود به «جدول تاریخ ادبی ایران» تألیف من صفحه ۱۴-۱۸ (۳) تاریخ ادبی ایران جلد دوم صفحه ۲۱۳-۲۱۶ وواحة الصدور (مجله جدید اوراق کتب جلد دوم) و صفحه ۱۶۱ و حاشیه راجع به «حراره»

گوییده این تصنیف ها ندره معلوم میشود و خیلی کم در جایی نبشان میکند رفیق مرحوم من جرج گراهام وقتی که در سال ۱۹۰۵ قسول شیراز بود اردوی نهایت محبت دستور داد که چهل تصنیف از جمله تصانیفی که در شیراز و اصفهان ورشت و تبریز و غیره معروفتر و متداولتر است انتخاب نموده برای من بنویسند.

ترجمه انگلیسی دوازده  
فقره تصنیف  
دوازده تصنیف که حتی الامکن با نوت پیاو وون داده شده در حدود ۱۹۰۴ طبع گردید عنوانش چنین است

دوازده فقره تصنیف عامیانه فارسی که برای خواندن و زده شدن با پیاو توسط بلیر فیر چاپلده منتخب و مرتب گردیده است. ترجمه تصنیفات مزبوره را آلمان استرل عهده دار شده اند. (نولو و کمپانی لندن و نیویورک) در این کتابچه بسیار عالی تصنیفها در نهایت استحسان مرتب و بانگلیسی ترجمه شده است و هرچند آنطوریکه باید ترجمه نگشته ولی کاملاً مفهوم است و عبارات ذیل که اردیباچه مختصر آن گرفته شده معلوم میکند که جامع آن تصنیف ها تاچه حد فریفته اندت و تأثیر وصف نشدنی آواز مطربان ایرانی بوده است

اما برای اینکه شخص کاملاً بداند که این تصنیفها چیست باید در مشرق زمین اقامت گزیند شب گرم، و روشن ایران، شمع چراغها که بر لاس براق و رنگرنگ حضار افتاده. تاریکی اطراف که شمع های تیره فام در آن پرواز و رقص میکند، نوای عجیب موسیقی، آهنگهایی که گاهی بسیار دلپذیر است و با تشابه و تکرار دائمی ارج گرفته و فرود می آیند، تمام اینها قابل ترجمه نیست اما تأثیری که در شخص میکند بقدری زنده و محسوس و باندازه سحر و قنان است که شخص آورو میکند هر شکلی هست آن را ثابت و پایدار نماید.

اعلی این تصنیفها ایلات عاشقانه است که اشعاری از حافظ و سایر شعرای معروف گاه گاه در آن وارد می کنند. انواع تصنیفهای هجایی و جدایی یا محلی خیلی کمتر از نوع عاشقانه است ولی موضوع آنها بیشتر جالب توجه و بیشتر در معرض زوال و فراموشی هست.

لازم است خوانندگان را بمجموعه تصنیفات فارسی که و. ز. کوسکی گرد آورده و بررسی ترجمه نموده است و در سن پترزبورگ در ۱۹۰۲ طبع رساییده است

متوجه نمایم همچنین بر زمین نیز به تصنیف با ترجمه انگلیسی آنها انتشار داد، این قصد که با موسیقی اروپائی موافق گردد (ت. ز.)

نمونه این اشعار در دومین قطعه شعری که در کتاب «مطبوعات و شعر جدید ایران» صحنه ۹ - ۱۱۴ درج نموده ام منظر میرسد بدیعی است که در تصنیف مقام و آهنگ همانقدر اهمیت دارد که معنی کلمات و برای مطالعه کامل در آهنگ تصنیف، اطلاع دقیق از موسیقی فارسی لازم است که بدخترانه من از آن بی بهره ام و گمان میکنم عده قلیلی از اروپائیان باشد که عملاً و نظراً در آن مهارت داشته و حتی بتوانند و از ده مقام و ۲۴ شعبه آنرا بشمارند.

## ۶- اشعار سیاسی جدید

در کتاب «مطبوعات و شعر جدید ایران» (کمبریج ۱۹۱۴) بقدری در این مبحث بسط مقال داده ام که علاوه بر آن در اینجا ذکر نکنم لازم نمی بینم اشعار مزبور زائیده انقلاب ۱۹۰۵ و سالهای بعد از آن است و بطرم حاکی از اشکار حقیقی و ایاق و زندگی طبع گویندگان است اگر مجال باشد شاید وقتی که از روزنامه نگاری جدید بحث میکنیم نمونه های چندی از این اشعار هم درج نمایم باید دانست که جریده نگاری باین قسم اشعار شریک و همکار است و ایجاد این از برکت وجود آن بوده است. مهمترین گویندگان این نوع اشعار عارف و دخواستروینی و اشرف کیلانی و بهار مشهدی هستند و تاجدی که من مطلع مشاورالیهم هنوز زنده اند و دو نفر نخستین نسبه جوانند. در کتاب سابق الذکر تصویر تمام آنها و شمه از احوالشان مندرج است.

(۱) یکی از واضح ترین و صحیح ترین تألیفی که در این باب دیده ام رساله بهجة الارواح است که در يك نسخه خطی که سابقاً متعلق بکتابخانه مرحوم سرهونم شیندلر بوده (واکنون من نقلی دارد) مندرج است

## فصل ششم

شعرای قبل از قاجاریه که بطرز قدما شعر میگفته اند

(۱۵۰۰-۱۸۰۰ م)

غالب ابرایان با سواد میتوانند اشعار قابل شنیدن بسازند و اکثر آنها باین کار عبادت میورزند و عده اشخاصی که عاده مدت مدیدی از وقت خود را وقف این فن می کنند و صاحب دیوان میشوند در هر زمان خیلی زیاد بوده است. بعلاوه این قسم اشعار کلیه بقدری با تصنع ساخته شده و در عصری که تحت مطالعه است طرز بیان چنان ثابت و یکنواخت مانده که هر که از صد شاعر این چهار قرن اخیر صد غزل اختیار کنیم و اشعاری را که اشاره بوقایع زمان یا تخلص گویده دارد حذف نمایم هیچ شعرشاس و سراف سخنی از روی سبک نمیتواند آنها را با تقریب بسیار بترتیب تاریخی منظم نماید. یا غزل یکی از شعرای زمان شاه اسماعیل صفوی را از غزل یکی از متفرعین عهد ناصری تمیز بدهد.

تذکره های شعراء هم ما را در انتخاب کمک نمی کنند چه مؤلف تذکره در ذکر شعرای معاصر بیشتر مایل است که احوال رفقای خود را بیان نموده و آنان را که طرف نفرت و بغض او هستند از نظر دور داشته و اشخاصی را که شعرشان پسند او نمی افتد حذف نماید. باین ترتیب باطله و قافیه پردازان صاحب نفوذ یا دوست تذکره نویس غالباً مذکور شده و شعرائی که قریحه بازتر و ذوق سرشارتر دارند اما در مذهبشان حرفی است یا هجو میسرایند یا نزد مؤلف منفورند یا نسبت بمؤلف بی اعتنائی کرده اند در تذکره محذوف

شیوخ قریحه  
شعری در ایران

تخصیص شعراء لایق  
از شعراء عادی  
دشوار است

ذکر نمی یابد. و قتیکه رضاقلی خان هدایت مؤلف تذکره بزرگ شمرای معاصر موسوم به مجمع الفصحاء<sup>۱</sup> از گویندگان زمان سخن میراند غالباً باین قبیل عبارات بر میخوریم که «بامتش ارتباطی خاص بود و مرا بجنابش اخلاص»<sup>۲</sup> «در شیراز دیدم خدمتش مکرر دست دادی و ابواب صحبت بر روی این ضعیف گشادی»<sup>۳</sup> گاهی صحبتش دست میداد»<sup>۴</sup> و چندی نیز بفارس پا گذاشته در آن وقت مؤلف بهر در وارس توقف داشته اغلب شرف صحبتش دست دادی و ابواب بهر در روی احباب گشادی»<sup>۵</sup> «وقس علیهذا» - آیا چند نفر از ۳۵۹ شاعری که در این کتاب<sup>۶</sup> مذکورند بواسطه نظر شخصی اشعارشان درج گشته نه از روی لیاقت و شایستگی حقیقی؟ بکروز باریق قدیم و بزرگوار خود حاج میرزا یحیی دولت آبادی که دارای مضامین بسیار است و از شعر فارسی اطلاع وسیع دارد و شاید هر اران بیت از حفظ داشته باشد فهرست مجمع الفصحاء را باز کرده و مطالعه نمودیم از او پرسیدیم کدام از این شعراء را واقعاً مهم و قابل اعتناء میدانید. از ۳۵۹ شاعر مذکور فقط پنج نفر را طبقه اول شمرده صبای کاشانی فروغی سظامی ناآبی شیرازی مجمر اصفهانی و نشاط اصفهانی وصال شیرازی و خود مؤلف (هدایت) را طبقه دوم، سروش اصفهانی و وقار شیرازی را طبقه سوم محسوب داشت. عبارة اخرى از هر چهل نفر شاعری که در فهرست بود بکنفر را شایسته اسم شاعری و دارای عنوان خاص دانست

در هر حال بنا بر بیانات فوق انتخاب را باید با کمال دقت و  
**محک انتخاب** احتیاط نمود. مخصوصاً شعرائی را باید یافت که خوبی اشعارشان منحصر بشکل ظاهر نیست و در ترجمه تا حدی محاسنشان محفوظ و باقی میباشد و در اختیار این شعراء آهائی را در نظر گرفته ام که در وطن خود دارای شهرتی بوده اند یا در ضمن مطالعه بنظر رسیده و در طبع من تأثیر خاص کرده اند

(۱) در ۱۲۸۴ / ۸ - ۱۸۶۷ تالیف یافته و در ۱۲۹۵ / ۱۸۷۸ در دو مجلد در طهران چاپ سنگی شده است. (۲) جلد دوم صفحه ۶۴ راجع ناآگه شیرازی. (۳) جلد دوم مجمع الفصحاء صفحه ۶۷ در احوال آزاد (۴) ایضاً احوال میرزا ابوالقاسم شیرازی صفحه ۶۸. (۵) ایضاً صفحه ۶۸ امده کرمانشاهی (۶) ایضاً صفحه ۷۲ الفتن کاشانی (۷) این شعراء از صفحه ۵۸ تا صفحه ۶۷۹ جلد دوم را فرا میگیرند اما هسکی بطور تحقیق معاصران بوده اند حتی از آنها در نصف اول قرن هیجدهم نیز بحث شده.



این شعرای اخیر عده بسیار خیلی هستند ( در این حرف هست که یکفر خارجی تا چه اندازه برای انتقاد و صرافتی اشعار فارسی صلاحیت دارد ممکن است بگوید که شخصاً فلان شاعر را می پسندد یا دوست ندارد اما بنظر من حق ندارد اظهار عقیده را تا حالی برساند که آن شاعر را جزء شعرای خوب یا بد قرار بدهد .

حتی سلیقه ترکها و هندیها هم که خیلی پیش از ما با شعر  
 اختلاف ذوق خارجیان  
 فارسی آشنا هستند با ذوق خود ایرانیان تفاوت دارد و بدیهی  
 با سلیقه اهالی بومی  
 است که در مورد ادبیات خویش صلاحیت دارترین قصات

خودشان هستند بمناسبت این موضوع دقت خواننده را بقصه ذیل جلب می‌مایم که  
 پ . ج . همر آن در حیات عقلانی<sup>۱</sup> نقل کرده است یکفر فرانسوی زبان انگلیسی  
 را از روی کتاب آموخته بود بدون اینکه بتواند حرف بزند یا صحبت دیگران را  
 بفهمد . و بدرجه رسید که در مورد یکی از السنه مرده اگر بآن پایه میرسید نهایت  
 اطلاع بود . اما در مورد مصمین خاصه شعرای مازقش با انتقاد و احساس مخصوص  
 انگلیسیها بقدری تفاوت داشت که مسلماً میتوانستیم بگوئیم فهم ما راجع آثار مزبور  
 با هم شباهت ندارد . دو چیز مخصوصاً این مطلب را ثابت میکرد مشارالیه غالباً  
 نطقهای خطایی خیلی عادی و پست را از جمله اشعار بلند مرتبه میشمرد اما از طرف  
 دیگر گوشش از درك ابقاعانی که در شعر خوش آهنگ شعرانی مانند بایرون و تنیسن  
 موجود است عاجز داشت چطور میتوانست موسیقی این اشعار را بداند کسی که تمام  
 آهنگ های انگلیسی برایش مجهول و غریب بود ، حال بجای این فرانسوی یکفر  
 ترك یا هندی را گرفته و زبان فارسی را انگلیسی شمرد و قافیه را در عوس بایرون  
 و تنیسن محسوب بدارید آنوقت مطالب و نکات فوق در حق هندی یا ترکی که شعر  
 فارسی را می‌سنجد صدق خواهد کرد

از شعرانی که در فاصله ۱۵۰۰ الی ۱۶۰۰ وفات یافته اند لا اقل دوازده نفر  
 شایسته محترم دگری هستند . همچنین از شعرانی که تاریخ رحلتشان از ۱۶۰۰ تا  
 ۱۷۰۰ است قریب همان میزان لایق نام بردند از آنهایی که از ۱۷۰۰ تا ۱۸۰۰ درود  
 جهان گفته اند فقط يك یا دو نفر را میتوان نگاشت از اشخاصی که بین ۱۸۰۰ و ۱۸۸۵

دبهار را وداع کرده اند قریب بیست نفر را باید شمرد. شعرایی که بعد از سده اخیر بر دو حیات بوده‌اند جرء گویندگان جدید حداکانه تحت بحث قرار خواهند گرفت اسامی دبل از شعرائی است که می‌خواهیم بطور اختصار از آنها ذکر کنیم و آنها را سرتیب تاریخ فوت در چهار عهدی که فوقاً ذکر شد مرتب کرده‌ام (زیرا تاریخ تولد کمتر معلوم است)

### مابین ۱۵۰۰ و ۱۶۰۰ م (۹۰۶-۱۰۰۹ هـ ق)

بعضی از شعرائی را که فی الحقیقه مربوط باین عهد هستند در تاریخ ادبی ایران تحت سلطه قاتار نام برده‌ام مثلاً: امیرعلیشیر نوائی (متوفی سال ۹۰۶-۱۵۰۰) صفحه ۶-۵۰۵. حسین واعظی کاشفی (متوفی سال ۹۱۰/۵-۱۵۰۴) صفحه ۴-۱۵۳. بنائی که در قتل عام قارشی مقتول شد (۹۱۸/۳-۱۵۱۲) صفحه ۷-۴۵۷، هلالی که فرمان عبیدالله خان از مک و در راه تشیع کشته گشت (۹۳۶/۳۰-۱۵۲۹) (صفحه ۴۵۶) فقط از شاعر اخیر الذکر لازم است اینجا چیزی گفته شود

### (۱) هاتفی متوفی سال ۹۲۷ دسامبر ۱۵۲۹ یا جانوری ۱۵۲۱

مولانا عبیدالله هاتفی خرخردی خراسانی بیشتر معروفیتش از آن است که خواهرزاده حمی بررگ بوده است بنا بر حکایت معروف<sup>۱</sup> جامی برای طبع آزمایی او را واداشت که اشعار دبل را که فردوسی در هجو<sup>۲</sup> سلطان محمود غزنوی سروده استقبال نماید.

درختی که تلخ است و براسرشت      گرش در شبانی بیخ هشت<sup>۳</sup>  
ور از حوی خلدش بهنگام آب      به بیخ انکین ریزی و شهد آب،  
سر انجام گوهر بکار آورد،      همان میوه تلخ بار آورد.

هاتفی ابیات دبل را عرضه داشت و جامی بطریق مطایبه گفت که نیک گفته ولی چند جا بیضه گذاشته<sup>۴</sup>

(۱) علاوه بر تذکره‌های فارسی رجوع کنید بقوله احوال شعرای ایران تألیف سرگوداوسلی (لندن ۱۸۴۶) صفحه ۵-۱۴۳ (۲) این هجا در آخر مقدمه فارسی شاهنامه چاپ تهران ماکان موجود است (کلکته ۱۸۲۹) این ابیات در صفحه ۶۶ II ۷-۵ است (۳) محمدا مهر سلسیل مقصود است که دوبیشت جاری است (۴) مجمع المصباح جلد دوم صفحه ۵۴ اشعار هاتفی در آخرین صفحه جلد سوم غرائب الخیاء یک صفحه (۴۳۶) مسطور است

اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت ،  
 بهنگام آن بیضه پروردنش ،  
 دهی آبش از چشمه سلسیل ،  
 شود عاقبت بیضه زاغ زاغ ،  
 سهی زیر طاوس باغ بهشت ،  
 زانجیر جنت دهی ارزش ،  
 بدان بیضه دم در دعد جبرئیل ،  
 برد ریح بیهوده طاوس باغ ،

هاتفی از جمله شعرای بسیاری است که در ساختن خمسه بتقلید نظامی گنجوی ریح برده اند. دو کتاب از خمسه او عیناً مثل نظامی لیلی و هجنون<sup>۱</sup> و شیرین و خسرو نام دارد و هفت مظهر تقلید هفت پیکر و تیمورنامه<sup>۲</sup> بجای اسکندرنامه است تفاوتی که هست اینهاست که سبب تفاخری که هاتفی میکند<sup>۳</sup> تیمورنامه مبتنی بر حقایق تاریخی است نه افسانه و قصص. هاتفی يك مثنوی دیگر نیز در وقایع تاریخ عهد شاه اسمعیل شروع کرد اما با اتمام بر رسید پادشاه هنگام مراجعت از یکی از لشکرکشی های حراسان ۹۱۷/۲ - ۱۵۱۱ غفلة بملاقات او شناخت. این مثنوی بسبك و وزن شاهنامه فردوسی است و شاهنامه حضرت شاه اسمعیل نام دارد<sup>۴</sup>

هاتفی مثل بسیاری از اساتید صنعت و ادب که در اوایل عهد صفویه میزیسته اند متعلق است باجمن فضائی که در خدمت آخرین سلاطین تیموری هرات بوده اند.

## ۲- بابا، فغانی شیرازی (متوفی بسال ۹۲۵ و ۱۵۱۹)

فغانی (۱۵۱۹/۹۲۵) طاهر افغانی از جمله شعرایی است که در هندوستان خیلی پیش از وطن خود مشهور و محترمند. زیرا در حالیکه شبلی در شعر العجم (جلد سوم صفحه ۲۷ - ۴۰) و واله در ریاض الشعراء<sup>۵</sup> او را خالق سبك جدیدی در شعر میدانند. و ضافلیخان در ریاض العارفین مختصر اشاره ساو میکند<sup>۶</sup> و در تذکره بزرگتر خود مجمع الفصحاء کاملاً او را حذف می نماید.

(۱) چاپ کلکته توسط سرو جونز سنه ۱۷۸۸ (۲) دو اکثر ۱۸۶۹ در لکهنو چاپ مسکری شد خرب ۴۵۰۰ شعر دارد. (۳) فهرست نسخ فارسی کتابخانه موزه بریتانیا مایلف ریو ص ۶۵۴ (۴) مثنوی دیگر بهین اسم و قیبه بهین کتاب قیاسی ساخته است رجوع شود به B M P C صفحه ۱ - ۶۶۰ در کتابخانه مدرسه شاهی کپورج نبر نسخه از این کتاب اخیر موجود است «مجموعه پرت نبره ۲۲۸» (۵) رجوع شود به فهرست فارسی ریو صفحه ۶۵۱ (۶) در سال ۸/۱۳۰۵ - ۱۸۸۷ در طهران چاپ شده صفحه ۱۲۲

و حتی در آن شکده و تحفه سامی نیز احوال او در کمال اجمال مذکور گشته است  
 مشارالیه از طبقه پست و پسر یکنفر سیاف<sup>۱</sup> یا بنا بر قول دیگر پسر میروشی  
 و ده : ظاهراً ماسد درویش لا ابالی زندگانی میکرده است چون از شیراز به  
 خراسان رفت مردم چندان قدر او را ندانستند حتی شاعر بزرگ جامی پیر وی را  
 اکرام نکرده اما در تریز سلطان یعقوب آق قوینلو او را معزز داشت در اواخر عمر  
 او به کرد و در مشهد عزلت گزید چنانکه شاید این بیت اردیگر در باره خودش مورد  
 استعمال می باشد :

آلوده شرب فغابی ، خالک رفت ، آه ارملا بکش کفن تازه بکشد<sup>۲</sup> ،

مفسرین انتخابی که از اشعار او شده در مجالس المؤمنین بظن رسید اما بیشتر  
 قصیده مدح علی ع است که ظاهراً در اواخر ایام حیاتش ساخته شده و هر چند برای  
 معرفی او ایسکه شیعه خالص است اشعار مذکور بی فایده نیست ولی بر حمت برای  
 اثبات فصل او در شاعری کفایت میکند

### ۳- امید یطهرانی متوفی سال ۹۲۵ ر ۱۵۱۹ یا ۹۳۰ ر ۱۵۲۳

از امیدی جز این چیزی نمیدانم که ارحامب نسام داشته<sup>۳</sup>  
 امید ی ۹۲۵ ر ۱۵۱۹ و شاگرد حکیم معروف حلال الدین دوازی بوده است در  
 قصیده سرایی مهارت داشته به درغزل و با اهل شهر خود میانه اش درست بوده و اما چنان  
 بسیار برای آنها سروده و در نزاعی که بر سر قطعه زمینی رخ داده به تعریک قوام الدین  
 نور بخشی در طهران کشته شد یکی از شاگرداش موسوم بنامی ابن قطعه را در  
 تاریخ وفاتش سرود :

نادر عصر امیدی مظلوم	کو بناحق شهید شد ناگاه
شب دعوات من آمد و فرمود	کای ز حال درون من آگاه
هر تاریخ قتل من بنویس <sup>۴</sup>	آه از خوف ناحق من آه

(۱) همین سبب مدوا اشعاری بتخلص سکاکی سروده است (۲) مبادا از روی شراب  
 داده که شرابخوار است (۳) شخص از احساس خیال می کند زردشکی است اما من امارت  
 دیگر ری انتانت این مرض نیافته ام (۴) این ماده تاریخ سال ۹۲۵ را میبوی کند اما تمام  
 میر و وفات او را در ۹۳۰ مینویسد و صاحب احسن التواریخ سال مرگ او را ۹۲۹ - ۳ - ۱۵۲۲  
 دانسته و میبویستد هفت اقلیم از آن تقلید و تبعیت کرده است

سابقاً گفتیم که قصیده در ستایش نجم ثانی ساخته است علی الطاهر بیشتر اشعارش در مدح بوده اگر چه ساقی نامه نیز گفته است که تقلید و روویس شعرای قبل است، نسخه اشعارش خیلی کمیاب است اما در موزه بریتانیا<sup>۱</sup> يك جلد هست مشتمل بر ۱۷ ورق این اشعار قلیل هم مدتی بعد از و.ب. او فرمان شاه صفی جمع آوری شده معذالك اغلب بدکره نویسان احوال او را نوشته اند و در آتشکده ۲۴ شعر از ساقی نامه و ۷۰ بیت از قصایدش ضبط است از جمله ابیات ذیل است که در مجمع الفصحاء نیز دیده میشود (جلد دوم صفحه ۸ - ۷) روق مدرسه گرمسرنگون شود سهل است قصور میکند عشق را عباد قصور نای مدرسه از جنس عالی و سافل خراب گشت و خرابات همچنان معمور

نو ترک ایم هستی من مرغ نیم بسمل  
نویسمی امیدان من دستشویم از جان  
دنبال آن مسافر از ضعف و ناتوانی  
کو بخت آن که گیرم مستش ز خانه زین  
حنجر کشی و ساغر اهل وفا سراسر  
مداحیم چو شد طی بشنو حکایت ری  
ویرانه که تدبیر دروی نکرده تأثیر  
دیوانه است پرفتن دیرینه دشمن من  
رداور سخندان این نکته نیست پنهان  
طبعم زهر که بودی گوی سخن و بودی  
کلر تو از من آسان کار من از تو مشکل  
توخوی چکانی از رخ من خون فشانم از دل  
برخیزم و نشینم چون گرد تا بمنزل  
و آن ساعد بلورین در گردنم حمایل  
خون خورده در برابر جان داده در مقابل  
ویرانه است دروی دیوانه است عامل  
دیوانه که زنجیر او را نکرده عاقل  
ازوی حبش ایمن و ز من حبش غافل  
کاندیشه پریشان نبود بنظم هایل  
اما اگر نبودی در خانه ام محصل

## دو سه - هر دو اهلی

این دو شاعر هم اسم یکی اهل ترشیز خراسان (وفاتش در سنه ۱۵۲۷ - ۸/۹۳۴) و دیگری شیرازی است و در سنه ۶۹۴۲  
اهلی ترشیزی و  
اهلی شیرازی  
۱۵۳۵ وفات یافته اسمشان بیشتر از کتابشان معروف و متداول

(۱) 3642 ورق ۱۸۰ - ۱۹۷ رجوع شود بششم فهرست فارسی در صفحه ۲۶۹ صاحب ملت اعلام که هفتاد سال بعد از امیدی بنوشتن تذکره مبادرت ورزیده و با او هم شهری با طاهر آقوم حورش بوده گوید در آن زمان اشعار معروفش مبادرت بوده است از ۱۷ قصیده و ۲ غزل و چند قطعه و ساقی نامه

است و چنانکه ربه اشاره کرده است<sup>۱</sup> بایسی از هم تفکیک شوند و ضاقلی خان هر دو را در قلم انداخته است اهلی بر شیرازی از جمله شعرانی است که در دربار سلطان حسین و میر عایشیر نوائی در هرات گرد آمده بودند و اهلی از حیث فکر و ذوق مفلس شعرای هر دو است. سبک ایندسته از شعراء که ظهوری ترشیزی منوفی بسال ۱۰۲۴-۱۶۱۵ میر از آنها پیروی میکرده است ظاهراً هیچوقت در ایران مسئولیتی نداشته و بالعکس در هند شهرت و احترام زیادی را حائز است. مشارالیه صاحب شری مصنوع و مطبوع است و در هند بهمین جهت شهرتی فوق العاده و بتقیده من بی مورد یافته است اما در ایران اسمش هم معروف نیست. اهلی شیرازی مخصوصاً در تبحر و سایر صنایع پر زحمت ادیبی مهارت داشته است.

## ۶. هلالی مقتول در سنه ۹۳۵-۱۰۲۸

هلالی اگرچه در اسیر آباد تولد شده اما از سن نرکان جغتائی است و در ایام شایب تحت نظر تربیت میر علی شیر نوائی میزیسته است. مشوی معروف او شاه و درویش با شاه و گدا را با بر شخصاً در کمال خشونت انتقاد کرده<sup>۲</sup> و بعدها - اسپرنگر<sup>۳</sup> نیز از آن عیب جوئی نموده است اما نه با حرارت تمام از وی دفاع و مثنوی مزبور را شعر آلمانی ترجمه نموده است<sup>۴</sup> هلالی مثنوی دیگر بنام صفات الماشقین و چندین غزل سروده است<sup>۵</sup> رضاقلیخان گوید<sup>۶</sup> در خراسان رافضی و در عراقش سنی خواندندی<sup>۷</sup> بدینجهت که عیدایه خان که سنی متعصب بود عقیده نخستین را پیروی کرد و امر داد «جرم تشیع» او را گشتند و بطر باینواقعه خیلی عجیب است که صاحب مجالس المومنین او را در ردیف شعراء شیعه نیاورده است. چنانکه در هفت اقلیم دیده میشود مسبقت او حسد دونفر از رقبای او موسوم ببقائی و شمس الدین کوهستانی که در

(۱) فهرست فارسی صفحه ۸-۶۵۷ همچنین رجوع شود به فهرست فارسی ابداً فیس مالم ا.ه. مجموعه ۷۸۵ نمره ۱۴۳۲ که در آن شرحی از یک نسخه دقتیست بخط مومل مرعوم شده است. نسخه مزبور در سال ۱۵۱۴/۹۲۰ تحریر یافته است. (۲) رجوع کنید ساریخ دیب ایران در زمان سلطه نادر صفه ۴۵۹ (۳) فهرست او و صفه ۴۲۷ (۴) (۵) صفه ۱۹۷-۲۸۲ (۶) در مجمع الفصحاء الی مجنون هم باو نسبت داده شده است (مترجم) جلد دوم صفه ۵۵

که در دربار از مکيه مقام داشته اند بوده است نه عقاید مذهبیش روایت می‌کند  
 که عیدالله خان بلافاصله از کشتن او نادم شد. آیات ذیل دلالت بر تشیع او دارد  
 محمد عربی آبروی هر دو سرای      کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او  
 شنیده ام که تکلم نمود همچو مسیح      بدین حدیث لب لعل روح پرور او  
 که من مدینه علمم علی درست مرا      عجب خجسته حدیثی است من سگ در او

### (۷) لسانی متوفی بسال ۹۴۰-۱۵۳۳

لسانی (وفات در سال ۹۴۰-۱۵۳۳) لسانی شیرازی آخرین شخص از ۲۲ شاعر شیعه است که در  
 مجالس المؤمنین مذکور شده و بواسطه صمیمیتی که نسبت  
 به مذهب خود داشته بیشتر قابل ذکر است تا بسبب رتبه

شاعریش زیرا که ۵۰۰۰۰ شعر میگوید متجاوز از ۱۰۰۰۰۰ شعر سروده گفتار او  
 خیلی کم معروف است و بزحمت پیدا میشود<sup>۱</sup> و اگر چه در آتشکده و هفت اقلیم نام  
 او مسطور است ولی مصافیخان اسمش را از قلم انداخته است بیشتر ابیام عمر را در  
 بغداد و تبریز بسر برد و کمی قبل از غلبه سلطان سلیمان خان بر تبریز وفات یافت  
 مؤلف مجالس المؤمنین گوید: بواسطه اخلاصی که حضرات ائمه علیهم السلام داشت  
 تاج دوازده ترک شاه<sup>۲</sup> را از سر نمی‌پا تا آنکه وقتی که سلطان سلیمان رومی متوجه  
 تسخیر تبریز بود چون خبر قرب وصول او بمولانا رسید اتفاقاً در آن وقت مولانا  
 در مسجد جامع تبریز شغلیب نماز مشغول بود استماع آن خبر نمود دست  
 برداشت و دعا کرد که خدایا این منقلب بتبریز می‌آید و من تاج از سر نمی‌توانم نهاد و  
 مشاهده استیلای او بخود قرار نتوانم داد مرا بمیران و بدرگاه رحمت خود واصل  
 گردان این مصون گفت و سر سجده برد و در آن سجده جان بجان آفرین سپرد<sup>۳</sup>

گیرند لسانی گسلد از بندش      در خاک شود وجود حاحتمدش  
 ماله که ر مشرق دلش سرنزند      جر مهر علی و یازده فرزندش

در جمع اشعار خود توجهی نداشت آثار او را پس از مرگ شریف تبریزی  
 که از شاگردانش بود جمع آورد اما مجموعه مزبوره بقندوی بدوید که بنا بر قول

(۱) سده اردیوان او در موزه بریتانیا بعلامت 307 خط است فهرست فارسی دیو  
 م ۶۵۶-۷ (۲) راجع باین کلام سرخ که ایرایان را بخزانش معروف کرده بود بهمناب قبل  
 رجوع شود (۳) مجالس المؤمنین مجلس دوازدهم ص ۵۴۱ (چاپ طهران ۱۲۹۹ هـ ق) (سرجم)

تشکده مسوولان شهرت یافت.

## ۸ - فضولی بغدادی وفات سنه ۳/۹۷۰ - ۱۵۶۲

فضولی<sup>۱</sup> را بیشتر از جمله شعرای ترك میدانند و گیب در جلد سوم تاریخ عصمی که رای شاعری عثمانیان نوشته مفصلاً در این باب بحث کرده است (وصل چهارم صفحه ۷۰ الی صفحه ۱۰۷) اینکه مشارالیه تبعه عثمانی شد علش آن بود که در سال ۹۴۰/۱۵۳۵ عثمانیها - مسقط الرأس او بغداد را که تقریباً تمام عمرش در آنجا گذشت از دست ایرانیان گرفتند گیب میگوید<sup>۲</sup> «فضولی در کمال سهولت ترکی و فارسی و عربی شعر میگفت» و همین مستشرقان او را<sup>۳</sup> چنین وصف میکنند «بخشش آن چهار شخص عالیقدری است که در قدیمترین عهد ادبی عثمانیها مقامی پس از محمد دارند و در هر عهدی و میان هر قومی که باشند نامشان در جریده مردمان جاویدان ثبت میشود» اگر رتبه او در قصر ادبیات ایران اینقدر پست افتاده است نه بعالت نقصان لیاقت و فهم اوست در زمان فارسی<sup>۴</sup> بلکه از آن جهت است که در مجلس هر روز رقبای بزرگتر و نمونه های بهتری در حسن مقال موجود است. ارتباط او با مذهب از چندین شعر او نمایان و از حدیقه السعداء<sup>۵</sup> که تقلید روضة الشهداء حسین واعظی کاشفی در شهادت امام ع ساحتیه هویدا است<sup>۶</sup>

چون بکتاب بزرگ گیب راجع بشاعری عثمانیان اشاره شد لازم است تردیدی را که در یکی از پیامات<sup>۱</sup> او دارم اظهار کنم و آن چنین است که گیب مدعی است اشعار معروف «شهرانگیز» از مخترعات عثمانیان است<sup>۲</sup> و در ادبیات فارسی این نوع شعر موجود نیست<sup>۳</sup> اما سام میرزا در تحفه سامی (که در سنه ۹۵۷/۱۵۵۰ تألیف شده) دو نفر شاعر را نام میرد یکی وحید قمی دیگر حریفی اصفهانی که آن يك در سریر و این دیگر در گیلان بگفتن آن قسم شعر مبادرت ورزیده اند و هر چند تاریخ سرودن این اشعار بعد از شهر انگیز ترکی است که مسیحی شاعر در ادراک

(۱) در تذکره ابوطالب وفات او را ۹۷۶ در حیات نوشته است (مترجم) (۲) اصل مدکور صفحه ۷۲ (۳) ایضا صفحه ۷۱ (۴) فضولی دیوان کاملی بر زبان فارسی دارد که در خطه حصی آن علامت (Add ۷۷۸۵) در موزه بریتانیا موجود است و دو تیریز هم چاپ شده است فهرست کتب فارسی ریزو صفحه ۶۵۹ رجوع شود. (۵) رجوع شود فهرست ترکی ریزو صفحه ۳۹-۴۰ (۶) جلد دوم صفحه ۲۳۲



سروده است ولیکن هیچ دلیلی در دست نیست که شیوع آن قسم شعر را در ایران تجدیدی یافته و طرز تازه دانسته باشند. اشعار حریعی که شهر آشوب نام داشته طهرا حیلی نند و بر نیش بوده است. زیرا که در نتیجه سرودن آن شاعر بیچاره را زبان بریدند چنانکه سام میرزا گوید:

شهر آشوبی حبه آجا (یعنی گیلان) و مردم آجا گفته و او را ... بریدی  
متمم ساخته زبانش را بریدند اما این جایزه او را از برای اشعار دیگرش می‌بست  
نه حبه هجو اهل گیلان<sup>۱</sup>

## ۹- وحشی باقی متوفی بسال ۱۵۸۳/۹۹۱

وحشی اگرچه در باقی که از مؤلف کرمان است متولد شد وحشی ۱۵۸۳/۹۹۱  
ولی بیشتر ایام حیات را در یزد بسر برد در عالم آرای عباس و آتشکده و مجمع الفصحاء ستایش بسیار از فرهاد و شیرین و غزلیات او بنظر میرسد قصایدی در مدح شاه طهماسب و اعیان دربارش ساخته است و صاحب مجمع الفصحاء مناسبت مدایح وحشی گوید<sup>۲</sup> «قصاید این شعرای متوسطین با قصاید متقدمین جلوه نیارد و پایه ندارد» وحشی موفق نشد که مثنوی فرهاد و شیرین را پایان برساند و فرنها بعد از او (در سنه ۱۲۶۵ / ۹ - ۱۸۴۸) وصال آن را خاتمه داد. دو مثنوی دیگر نیز دارد یکی خلد برین و دیگر باطر و منظور هم چنین غزلیات و قطعات بسیار که منتخبی از آنها در مجمع الفصحاء و آتشکده (صفحه ۱۱۱ - ۱۲۰) مندرج است<sup>۳</sup> مربع دیل که در هر دو تذکره مذکوره ضبط شده هم قشنگ است و هم تازگی دارد.

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید      داستان غم پنهانی من گوش کنید  
قصه بی سر و سامانی من گوش کنید      گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید

شرح این قصه جانسوز نهفتن تاکی  
سوختن سوختن این راز نگفتن تاکی

روزگاری من و دل ساکن کوتی بودیم      ساکن کوی بت عریضه جوتی بودیم  
دین و دل باخته دیوانه روتی بودیم      بسته سلسله سلسله موتی بودیم

کسی در آن سلسله خبر از من و دل مند نبود

بک گرفتار از این حمله که هستند نبود

رگس عمره رش ایسهمه بیمار نداشت      سنبل پر شکش هیچ گرفتار نداشت

این همه مشری و گرمی بازار نداشت      یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت

اول آنکس که خریدار شدش من بودم

باعث گرمی بازار شدش من بودم

عشق من شد سبب حوی و رعایی او      داد رسوائی من شهرت زیبائی او

سکه کردم همه جا شرح دلارائی او      شهر برگشت ز غوغای تماشائی او

این زمان عاشق سرگشته فراوان دارد

کمی سر و برگ من بی سرو سامان دارد

چون چنین است پی کار دگر باشم به      مرغ خوش نغمه گلزار دگر باشم به

عندایب گل رخسار دگر باشم به      چند روزی پی دلدار دگر باشم به

نوگلی گو که شوم بلبل دستان سازش

سازم از تازه جوانان چمن ممتازش

گرچه از خاطر وحشی هوس روی نوروت      و زدلش آرزوی قامت دلجوی تو رفت

شد دل آزرده و آزرده دل از کوی نوروت      ما دل برگله از ما خوشی روی تو رفت

حاشی لله که وفای تو فراموش کنم

سخن مصلحت آمیز کسان گوش کنم

## ۱۰ - محمود قاری یزدی وفات ۱۵۸۵/۹۹۳

### ۱۱ - محتشم کاشانی وفات ۱۵۸۷-۸/۹۹۶

احوال محمود قاری یزدی که شاعر السه معروف است و در

محمود قاری یزدی

سال بعد از وحشی و سه سال پیش از محتشم و داع جهان

و محتشم کاشانی

گفت . در جلد قبل از این کتاب<sup>۱</sup> بمناسبت ذکر دو نفر

شاعر هجاء و هزال موسوم به عید زاکانی و ابواسحق اطعمه شیرازی سبق

(۱) تاریخ ادبیات ایران در زمان سلطه تاتار من ۲۵۸ و ۳۵۹ در آنشکده ، و

هوب ادم و محم و مصفا اسی از محمود مست در ده گانی او چیزی میدانم و تاریخ و مان  
او را هم باید مشکوک دانست

ذکر یافته است و راجع به محشم که شاعری مهمتر است در فصل گذشته  
 به ماست اشعار مدهی که شهرتش منی بر آن است تفصیل سخن را بسده شد<sup>۱</sup>  
 از اشعار عاشقانه او و قصاید مدح شاه طهماسب نمونه های خوبی در آتشکده نقل  
 گشته اما آن اشعار به در علو مرتبه و نه در اختصاصات شخصی پیاپی مرانی که در منزل  
 امام حسین ع و سایر ائمه ع ساخته است نمیرسد<sup>۲</sup> از این مرانی بیشتر آنچه در مجمع  
 الفصحاء هست نقل شد<sup>۳</sup>

## ۱۲- عرفی شیرازی (متوفی بسال ۱۰۹۹۹-۱۵۹۰ و پیروان او)

عرفی شیرازی اگرچه در وطن خود کمتر از عثمانی و هند قدر و مقام  
 دارد گمان میرود که از هر جهت مشهورترین و مردم پسند  
 ترین شعرای قرن خود باشد<sup>۴</sup> هر چند در شیراز تولد و تربیت یافت بیشتر ایام عمر  
 خود را در هندوستان سر برد و همانجا در سال ۱۰۹۹۹ / ۱ - ۱۵۹۰ سن ۳۶ سالگی  
 بدرود جهان گفت پروا اینی مرض اسهال در گذشت و نقولی مسموم شد عرفی یکی  
 از سه شاعر معروف قرن خود است که شبلی نعمانی در سمر العجم<sup>۵</sup> راجع بآنها بحث  
 کرده است دو نفر دیگر یکی بابا فغانی همولایتی اوست که احوالش مرقوم  
 افتاد دوم فیضی برادر ابوالفضل و دربر معروف اکبر که به قیده شبلی دومین شاعری  
 است که شعر فارسی را چنان نظم میکرده که با گفتار اهل ایران فرق گذاشته نمیشده  
 است<sup>۶</sup> بهابر قول بهدالفاد بداونی در زمان او عرفی و سنائی بیش از سایر شعرای ایران و  
 هند شهرت داشتند و نسخه خطی دیوان آنها در هر بازار و هر دکان کتابفروشی پیدا میشد  
 در صورتیکه فیضی هر چند مبالغ کلی صرف کرده بود که اشعارش را بخط خوش تحریر  
 و تذهیب کند کمتر جستجو میگشت، گیب<sup>۷</sup> میگوید بعد از حامی دو نفر شاعر در  
 ادبیات عثمانی صاحب نفوذ محسوب میشوند.

(۱) مصنفات مل رجوع کند. (۲) در تذکره ابوطالب ۳ دیوان موسوم به سانه  
 و شایبه و شایبه بارمسوب و تاریخ وفات او ۱۰۰۰ هجری است (سرجم) (۳) جلد دوم مصنفه  
 ۳۵-۳۸ (۴) رجوع شود به فهرست کتب فارسی تالیف ربیع ۱۶۶۷ (۵) جلد سوم مصنفه  
 ۸۲-۱۳۳ (۶) شاعر دیگر غیر از عرفی امیر خسرو دهلوی است (۷) تاریخ شاعران  
 نمایان جلد اول صفحه ۵ و ۱۲۲ و ۱۲۹

بکی عرفی و دیگری فیضی اما بعدها صاحب از آنها سفت جست  
 بارگی که در سبک او هست عبارتست از ایراد اصطلاحات جدید  
 متعدد در لغات و مضامین شعری و خلع سلطنت ادبی از علم و ادب  
 و بر ترحمت نشان دادن بیان بلند بجای آن<sup>۱</sup> ضیاء پاشا در قسمتی از  
 مقدمه مقدمه می که در کتاب خرابیات نوشته نسبت شعرای ایران اظهار نظر میکند و  
 بعد از ستایش جای راجع به عرفی و فیضی چنین گوید

فیضی ایله عرفی همعناندر	سر حمله آخر الزماندر
قبضیده بلاعت و طراوت	عرفیده عذوبت و حلاوت
قبضیده مواعظ آتشیندر	عرفیده قصیده لر متیندر
اه آرا بورس اولیت	قبضیده قالو رینه فضیلت
فیضی معجم ایکن سراپا	تفسیرینه نقطه قونماز اصلا
بولدی او یگانه فضیلت	شاگردی بدی ایله شهادت

وفات فلاکت آمیز  
 فیضی ۱۰۰۴ ۱۵۹۵  
 راجع بنکته اخیر هیچ دلیلی بدست نیامد و این مسئله بانوعی  
 که بداونی در کمال شگف<sup>۲</sup> وفات پرورج و فلاکت او را<sup>۳</sup>  
 شرح میدهد متضاد است هر چند ورم چهره و سیاه شدن  
 لباس که دشمن سخت او یعنی بداونی حکایت میکند طبعاً باعث این سوء ظن میشود  
 که او را مسموم کرده باشند همان نویسندۀ متعصب چندین ماده تاریخ بی ادبانه ذکر  
 میکند که سنیان بیادگار وفات او که مردی سخت بیدین بوده است ساخته اند مثلاً:  
 فیضی بیدین چو مرد سال وفانش فصیح گفت سگی از جهان رفته بحال قبیح  
 ساده ترین ماده تاریخها این است<sup>۴</sup> بود فیضی ملحدی<sup>۵</sup> و<sup>۶</sup> چه سگ پرستی مرد<sup>۷</sup>  
 و<sup>۸</sup> قعدۀ الحاد شکست<sup>۹</sup> تمام آنها سال ۱۰۰۴ مطابق (۱۵۹۵) را بدست میدهند  
 بداونی گوید برای آنکه در نظر خلق اساس مترزل مذهب خود را مستحکم سازد  
 تفسیری بر قرآن نگاشت که تماماً از حروف بی نقطه بود و با کمال بی‌مهری میگوید که  
 فیضی هنگام تحریر آن تفسیر مست بود و طهارت شرعی نداشته است.

(۱) تاریخ شامری عثمانیان صفحه ۱۲۹ (۲) منتخب التواریخ جلد سوم صفحه ۲۹۹-۳۱۰  
 نامه صفحه ۳۰۰ (۳) این واقعه در ۱۰۰۴ م (۱۵۹۵ کبیر ۱۵۹۵) واقع شد به  
 مهرست فارسی و به رجوع شود ص ۴۵۰ که منابع همه را مشروحاً ذکر کرده است.

مؤلف مجمع الفصحاء<sup>۱</sup> راجع باین تفسیر که فقط شهرت آنرا شنیده بود گوید « کلفتی بی حاصل کشیده » و نسبت باشعار او هم عقیده خوشی اظهار نمیدارد اما صاحب آتشکده با ملایمت و رأفت گوید « اشعارش بد نیست » هفصلترین شرح دبیعتی که از احوال او دیده ام در شعر العجم<sup>۲</sup> شبلی نعمانی است بتفلید نظامی حمصی ساخت که عنوان مثنویاتش چنین است : مرکز ادوار - سلیمان و بلقیس - بر و دمن ( که از همه مشهور تر است ) - هفت کشور و اکبر نامه اما بعضی از آنها ناتمام مانده است قصاید و غزلیات بسیار سروده و چندین ترجمه از زبان سانسکریت کرده است از اشعاری که شبلی نقل کرده هیچیک مثل ابیات ذیل که راجع بمرک فرزندان میسازد بنظر من تأثیر بخش و لطیف نیامد .

#### اشعار فیضی در وفات فرزند

ای روشنی دیده روشن چگونه      من بی تو نیره روز تو بی من چگونه  
هاتم سراسر خانه من در فراق تو      تو زیر خالک ساخته مسکن چگونه  
بر خار و خس که بستر و بالین خواب تست      ای یاسمین عذار سمن تن چگونه

فیضی مردی بود صاحب اطلاعات مختلفه و عاشق دلباخته کتاب در کتابخانه او چهار هزار و شصت نسخه خطی منتخب موجود بود که اغلب آنها بخط مؤلف یا استنساخ هائی بود که مدتی بعد از آن اشتغال داشت<sup>۳</sup> شخصی مهمان نواز و جوانمرد بود و از جمله اشخاصیکه مدتی از خوان نوالش بهره می یافت عرفی شیرازی است که اکنون بشرح حالش میپردازیم .

جمال الدین محمد عرفی ابن بدر الدین در شیراز تولد و تربیت راجع به عرفی یافت اما در ایام صبی بهندوستان هجرت کرد و چنانکه گفته شد از ملتان مین خدمت فیضی گشت اما بزودی باوی طرح جدال و خصومت افکند بد او بی گوید<sup>۴</sup> یکروز عرفی مر فیضی وارد شد دید سگ کوچکی را نوازش میکند سؤال کرد مخدوم زاده را نام چیست گفت « عرفی » مشارالیه قوفاً گفت « مبارک باشد » و قصدش بدر فیضی بود که شیخ مبارک نام داشته است .

(۱) جلد دوم صفحه ۶۶ . بتایر قول شبلی سانی (فصل مزبور صفحه ۶۵) ...  
را نام سواطع الکلم بود . (۲) جلد سوم صفحه ۴۱-۸۱ (۳) شعر العجم جلد ...  
و منتخب التواریخ جلد سوم صفحه ۳۰۵ (۴) منتخب التواریخ جلد سوم صفحه ۲۸۵

سپس عرفی طرف توجه حکیم ابوالفتح گیلانی<sup>۱</sup> شد و بوسیله او بخدمت مرد  
بزرگ و بجیب و حامی علم و ادب یعنی عبدالرحیم خان خانان در آمد این لقب را  
مشارالیه بعد از پدرش پیرام خان که در سنه ۱۱۶۸-۱۵۶۰ کشته شد صاحب گردید.  
پس از آن عرفی با کسر شاه معرفی شد و در سال ۱۵۸۸-۹/۹۹۷ با وی بکشمیر سفر نمود.  
اخلاق تند عرفی با وجود بخت مساعد و طبع توانا غرور و کبر عرفی را از  
اشتهار و قبول عامه مانع شد و دشمنان بسیار برایش تهیه دید  
رضاقلیخان مختصری از حالات او را ذکر میکند<sup>۲</sup> گویند سیاق اشعارش پسندیده اهالی  
این عهد نیست. <sup>۳</sup> کسیکه یت دیل را میگوید البته انتقاد و سرزنش مردم را بسوی  
خود جلب میکند<sup>۴</sup>

بازش سعدی بمشت خاک شیر از چه بود گر نمیدانست باشد مولد و هاوای من  
این مورد مختصری نیست که عرفی غرور و خود پسندی خود را ابراز داشته است  
زیرا که به همین طریق مدعی برتری بر اموری و ابوالفرج و خاقانی و سایر شعرای بزرگ ایران  
گردیده است همین غرور و اخلاق ناپسندیده سبب شد که هموطنانش بیچشم عنایت درو  
نکردند زیرا که فی الحقیقه ایرانیان راضی نمیشوند نسبت به بزرگان ادب این قسم  
بی احترامیها شود

اما در عثمانی چنانکه گفتم شهرت و نفوذ فوق العاده داشت همچنین در هند قسمی  
که شبلی ۵۵ صفحه (۸۲، ۱۳۳) از شعر المعجم خود را وقف احوال و اشعار او کرده یعنی  
کمی بیش از فیضی و خیالی زیاده تر از هریک از هفت شاعری که در جلد سوم کتاب مزبور  
مذکور شده اند حتی خود شبلی هم موافقت دارد که غرور و کبر عرفی را از نظر مردم  
انداخته بود گویند خود شاعر هم از این اوضاع اطلاع داشت زیرا که در ابیات دیل<sup>۵</sup> از  
اطهار محبت دوستان منافق و ریاکاری که هنگام التزام بستر و حمله خطر بلك بعیادتش  
آمده بودند شکایت نموده است.

پس او فتاد در این حال و دوستان فصیح  
یکی بریش کشید دست و کج کند کردن  
بمور بالش و بستر ستاده چون منبر  
که روزگار وفا با که کرد جان پدر

(۱) ایضا منتخب التواریخ جلد سوم صفحه ۱۶۸ و فاتی در سال ۹۶۹۹۷-۱۵۸۸ اتفاق

افتاد (۲) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحه ۵-۲۴ (۳) شعر المعجم جلد سوم صفحه ۸۸

(۴) شعر المعجم جلد سوم صفحه ۳-۹۲

بجاه و مال فرومایه دل نباید بست  
یکی نرمی آواز و گفتگوی حزین  
که حال من همراه این رهست و باید رفت  
یکی بحرب زبانی سخن تراز شود  
فراهم آی و پریشان مدار دل ز نهار  
پس از نوشتن و تصحیح میکنم انشاء  
چنانچه هستی فهرست دانش و فرهنگ  
بنظم و شر در آویزم و فرو ریزم  
خدای عز وجل صحتم دهد یعنی<sup>۲</sup>

کجاست دولت جمشید و نام اسکندر  
کند شروع و کشد آستین بدیده تر  
تمام راهروانیم و دهر را کب بر  
که ای وفات تو تاریخ انقلاب خبر<sup>۱</sup>  
که نظم و شر تو من جمع میکنم یکسر  
بمدعی تو دیباچه چو درج کهر  
چنانچه هستی مجموعه صفات و هنر  
اگرچه حصر کمال تو نیست حد بشر  
که این مناقصان را چه آورم بر سر

گنجایش کتب اجاره نمیدهد که مطالعات مفیده و کاملی را که شبلی از این  
شاعر نموده است مفصلاً نقل کنیم، نویسنده مشارالیه اشعار عرفی را دارای شش صفت  
میداند، زور کلام، تازگی و ابتکار لغات، تشبیهات و استعارات ظریفه، نسل‌مضامین  
غیر از رساله کم‌شهرتی در تصوف موسوم بنفسیه که بشر نوشته تمام آثارش مظلوم است  
و بنا بر قول شبلی عبارت است از دو مثنوی تقلید مخزن الاسرار و شیرین و خسرو نظامی و  
دیوانی مشتمل بر ۲۶ قصیده ۲۷۰ غزل و ۷۰ قطعه و در اعی که در ۱۵۸۸/۹۹۶ هـ سال  
قبل از وفات جمع آردی نموده است. ماده تاریخ دیل سال جمع آمدن دیوان را  
همین میکند<sup>۳</sup>

این طرفه نکات سحری و اعجازی  
مجموعه طر از قدس تاریخش یافت  
چون گشت مکمل برقم پردازای  
اول دیوان عرفی شیرازی  
یکی از قصاید بسیار معروف عرفی در منقبت علی ابن ابیطالب ع است ۱۸۱ بیت  
دارد در جلد اول خرایات صفحه ۱۶۹ - ۱۷۴ مندرج و مطلع آن چنین است  
جهان بگشتم و دردا که هیچ شهر و دیار  
ندیده ام که فروشد سخت در بارار  
عرفی جزء شعرای شیعه که احوالشان در مجالس المؤمنین ذکر شده نیست

(۱) گمان میکنم کلمات «انقلاب خبر» ماده تاریخ باشد از ابتکار و مرص مزبور در سال  
۱۵۷۸/۹۸۶ طاری شده پس قول شبلی را که در (فصل مزبور صفحه ۹۲) این مرص را  
مرص مرگ عرفی دانسته نمیتوان قبول کرد زیرا که وفات عرفی در سال ۱/۹۹۹ - ۱۵۹۰  
اتفاق افتاده (۲) شعر اخیر را شاعر با خود گفته است (۳) شعرالجم جلد سوم صفحه ۹۵

رای سخت هستر  
وین ست سمیت

راجع بعلمها و قضا و حکما و شعرای ایرانی که مجید و  
دربار درخشان اکبر شده اند جلد سوم منتخب التواریخ بدوایی  
معدن و منبع اطلاعات است اما مثل همیشه گنجایش کتاب  
اجاره میدهد که از سرحد مملکت ایران قدیمی فراتر بگذاریم هستروین سنت در  
تاریخ اکبر شاه<sup>۱</sup> نسبت باین شعراء سختی و خشونت های ناشایسته کرده است :

(ص ۴۱۵، ۶)

« نظم باوان یا نقول خودشان شعراء بسیار بودند ابوالفضل نساء میگوید که هر  
چند اکبر بآنها توجه نمیکند اما علی الدوام هزاران شاعر در دربار حاضرند و خیلی  
از آنها دیوان (مجموعه قصاید ساختگی و غیرطبیعی و پرتصنع) یا هشتوی ترتیب داده اند  
سپس مؤلف آنها را نامبرده و ۵۹ نفر از اجله شعراء معیم دربار را انتقاد میکند و  
۱۵ نفر را می شمرد که بدربار حاضر نشدند و از ایران<sup>۲</sup> مدایح مختلفه به پیشگاه  
اعلی حضرت می فرستاده اند ابوالفضل بسیاری از آثار منتخبه ۵۹ نفر شاعر مزبور  
را ذکر میکند و من آن آثار را بلباس لفظ انگلیسی دیده و هیچ فکر لایق ذکری در  
آنها نیافته ام اگرچه منتخبات مذکور شامل صحاحی از آثار برادرش فیضی ملک الشعراء  
هم هست که ابوالفضل آنها را «جواهر افکار» نامیده است .»

مطالب گرانبهای  
کتاب بدوئی

جلد سوم منتخب التواریخ بدوئی سر اسر مخصوص احوال  
شعراء و فضایل دربار اکبر شاه است و حاوی دگر ۳۸ نفر از  
مشایخ ۴۹ نفر از فضلا و ۱۵ حکیم و طبیب و قریب ۱۶۷ شاعر  
است اغلب این اشخاص اگر چه بفارسی چیز نوشته و حتی در ایران هم متولد شده اند  
در مملکت خودشان کسی اسمشان را هم نمیداند .

از جمله اشخاص عالیمقداری که تا اندازه مربوط قریب هستند که ما پایان  
آن رسیده ایم شیخ بهاء الدین عاملی - ملا محسن فیض کاشانی - میرداماد و میرابوالقاسم  
مدرسکی است که بیشتر شایسته خواهد بود اگر احوالشان در ضمن قضا و حکما  
مذکور گردد

(۱) کمر شاه خاواده معول کیه هند ۱۵۴۲ - ۱۶۰۵ (اکبر در ۱۶۱۷) (۲) آیین  
کری ترجمه ج . بک من وح . ص . جارت (چاپ کلکته ۱۸۷۳ - ۱۸۹۲ در سه جلد )  
جلد اول صفحه ۵۴۷ و ۶۱۱



## II از ۱۶۰۰ تا ۱۷۰۰ «۱۰۰۸-۱۱۱۱ هـ ق»

چهار نفر از هفت شاعری که خیلی در جلد سوم شعر العجم مفصلاً احوالشان را درج کرده است در عصری بوده اند که فاصله میان دو تاریخ فوق است. نظیری (متوفی بسال ۱۰۲۱/۱۳- ۱۶۱۲) طالب عاملی (متوفی بسال ۱۰۳۶/۷- ۱۶۲۶) ابوطالب کلیم (متوفی سال ۱۰۶۱/۱۶۵۱) و صائب (متوفی بسال ۱۰۸۸/۸- ۱۶۷۷)<sup>۱</sup> رضاقلی خان در ضمن بیان احوال بزرگان زمان سلاطین صفویه در پایان مباحثات روضة الصفای می‌خوانند هیچیک از این شعرا را نام نبرده و از این دوره فقط ظهوری (متوفی بسال ۱۰۲۴/۱۶۱۵) و شفائی [متوفی بسال ۱۰۳۷/۱۶۲۷] را ذکر میکند. شاعر دیگری که این دو صاحب تذکره او را از قلم انداخته اند اما در عثمانی معروف و عالیقدر است شوکت بخاری متوفی بسال ۱۱۰۷/۶- ۱۶۹۵ است بنابر قول گیب<sup>۲</sup> «اخری بود که اکثر شعرای عثمانی را بیش از نیم قرن راهنمایی میکرد.» و در «حضور ذهن و کثرت اختراع و مجاز و تشبیهات تازه شهرتی عالمگیر داشت علاوه بر این هفت شاعر و باستثنای چهار پنج شاعر<sup>۳</sup> دیگر که در حکمت پیشتر دست داشته و جزء طبقه حکما مذکور خواهند شد مابذکر شش نفر ذیل اکتفا میکنیم و این شش تن مختصری از رقبای پیشمار خود معروفتر و محترم ترند سعابی استرآبادی (وفات ۱۰۱۰/۲- ۱۶۰۱) زلالی خونساری (وفات در حدود ۱۰۲۴- ۱۶۱۵) جلال اسیر (وفات ۱۰۴۹/۴۰- ۱۶۳۹) قدسی مشهدی (وفات ۱۰۵۶/۷- ۱۶۴۶) سلیم طهرانی (وفات ۱۰۵۷- ۱۶۴۷-۸) امانی مازندرانی (وفات ۱۰۶۱/۱۶۵۱) هرچند عقیده من این عبارت ربو: «بالاتفاق صائب در شاعری خالق سبکی تازه و بزرگترین شعرای جدید ایران است»<sup>۴</sup> خالی از مبالغه نیست اما بدون شبهه اعظم شعرایی است که در قرن هیفدهم مسیحی طلوع کرده اند و بنظر من تنها کسی است که در این کتاب لایقی شرح مفصل است بر خلاف عقیده رضاقلی خان که گوید «باری در طریق شاعری طرز عریب داشته

(۱) سوات دیگر هم برای تاریخ و ماتش معین شده است از جمله ۱۰۸۰ و ۱۶۶۹ در جرع شود فهرست ربو ص ۶۹۳ (۲) تاریخ شاعری عثمانیان جلد اول ص ۱۳۰ و جرع ربو ص ۶۹۳ (۳) مقصود میرداماد - شیخ بهاء الدین - ابوالعاسم مدنی - مسیحی فیم - عبدالرزاق لاهیجی معروف بفیاض است. (۴) فهرست فارسی ۶۹۳

که اکنون پسندیده نیست »

دیلا شرح احوال هیفده شاعر مذکور را بترتیب تساریح وفات درج میسازیم  
 با رجوعات مختصری بکتاب و مدارك مختلفه تا هر کس طالب تفصیل باشد از روی  
 علامات مدروحه بکتاب مفید رجوع نماید. منابع مزبوره باستانهای فهرست سی بطبر  
 ربو عبارتند از جلد سوم شعر العجم شیلی ( بعلامت تر ) ، آتشکده ( بعلامت آك )  
 هدت اقلیم که فقط نسخه خطی آن بدست می آید ( بعلامت ۱۰۵ ) ، روضة الجنات  
 ( ر ج . ۱ ) ، روضة الصفا ( ر . ص ) ، مجمع الفصحاء ( م ف ) ، ریاض العارفین ( ر . ع ) ،  
 (۱) سحابی استرآبادی «متوفی بسال ۱۰۱۰-۲-۱۶۰۱»

ربو صفحه ۶۷۲ آ ك صفحه ۲ - ۱۴۹ ، ۱ در قسمت  
 سحابی استرآبادی  
 استرآباد ، م . ف . جلد دوم صفحه ۶۱ ، ر . ع ، صفحه ۶۸ - ۸۵  
 چهل سال از عمر را در مجف مجاور بود و غیر از غزل رباعیات بسیار سروده است  
 که گویند شش هزار از آن هنوز باقی است .

(۲) نظیری نیشابوری (متوفی بسال ۱۰۲۱-۳-۱۶۱۲)

نظیری نیشابوری ربو صفحه ۸ - ۸۱۷ ، ش ، جلد سوم صفحه ۶۳ - ۱۳۴  
 آ ك صفحه ۳ - ۱۳۱ ، ۱۰۵ در قسمت نیشابور ( شرح مفصل  
 م . ف ، جلد دوم صفحه ۴۸ ، ر . ع . صفحه ۷ - ۲۳۶ . سی سال اخیر عمر را در  
 هند بسر برد مخصوصاً در احمد آباد گجرات و هم در ایشهر وفات یافت نظیری  
 یکی از شعرای بسیاری است که در ظل توجهات عبدالرحیم خان خانان مقضی المرام  
 میزیست و در مقابل قصیده «مطلع ذیل خرج سفر مکه را از ممدوح خود دریافت  
 کرد سه ۱۰۰۲/۴ - ۱۵۹۳

رهر بخود بگنجم چو بنجم می صفائی  
 بدرد لباس برتن چو مجو شدم معانی  
 همه عیش این جهانی بنایت تو دیدم  
 چه عجب اگر بیایم بتو را آج جهانی  
 در امور مدعی نصب داشت و برخند ابوالفضل که مردی ملحد بود اشعاری  
 سروده و ایاتی در وصف تنباکو ساخته است که بعضی از آنها را شبلی نقل کرده  
 است ( صفحه ۱۳۴ )

### ۳- زلالی خونساری متوفی بسال ۱۰۲۴ ر ۱۶۱۵

زلالی خونساری ريو صفحه ۸ - ۶۷۷، ۱۰۵، در قسمت خونسار « شرح حال  
مفصل » مداح مير داماد بود و هفت مثنوی ساخت که یکی از  
آنها موسوم بمحمود و اياز در سال ۱۰۰۱/۳ - ۱۵۹۲ شروع و در ۱۶۱۵/۱۰۲۴  
کمی قبل از وفاتش خاتمه یافت این مثنوی از همه تألیفاتش معروف تر است . دو مثنوی  
ديگر که ريو نام ميبرد یکی ميخانه است و ديگر ذره و خورشيد .

### ۴ - ظهوری ترشیزی متوفی بسال ۱۰۲۴ ر ۱۶۱۵

ظهوری و پدرزنش ملك قمی که هم از شعراء است در شورشی  
ظهوری ترشیزی که در دکن واقع گردید کشته شدند . ريو صفحه ۹ - ۶۷۸  
آ، ك، صفحه ۷۰ - ۶۸ : ر، س، در آخر جلد هشتم چنانکه ريو ميگويد ظهوری در  
ايران کمتر مشهور است و در هند بالعکس خیلی معروفيت دارد و او را از نويسان  
معتبر و خوش سليقه ميدانند « صاحب آ، ك، گوید بهقيده او ساقی نامه این شاعر بر  
خلاف شهرتی که کسب کرده است چندان تمریعی ندارد

### ۵ - بهاء الدین عاملی متوفی بسال ۱۰۳۰ ر ۷ - ۱۶۲۰

او را « مولانا شيخ بهائی » ميگویند مهارتش بيشتر در فقه و حکمت و رياضيات  
بود اما دو مثنوی کوچک نان و حلوا و شیر و شکر از او باقي است در م، ف، جلد  
دوم صفحه ۱۰ - ۸ و ۷، ع : صفحه ۹ - ۴۵ منتخبی از هر دو مثنوی و چند غزل و  
رباعی مندرج است علاوه بر تألیفات ریاضی و نجومی بهترین کتب نثری او کشکول است  
که در بلاق چاپ سربی و در ايران چاپ سنگی شده است . مجتهد معروف ملا محمد  
تقی مجلسی « متوفی بسال ۱۰۷۰/۱۶۶۰ - ۱۶۵۹ » از جمله شاگردان درجه اول اوست

### ۶ - طالب عاملی متوفی بسال ۱۰۳۶ ر ۷ - ۱۶۲۶

طالب عاملی ريو صفحه ۶۷۹، ش، جلد سوم ۱۸۸ - ۱۶۵، آ، ك صفحه  
۶ - ۱۵۵، در این کتاب مبطور است که طالب صاحب ساد  
شعری حاصی است که پس از وی فصحاء از پیروی آن احتراز جسته اند، در اواند  
عمر بهندوستان رفت و احترامش بجای رسید که جهانگیر وی را ملك الشراء

خوبش گرداید \* ۱۶۱۹ / ۱۰۲۸ \* بیچوجه خض جناع نمیکرد و مدعی بود که قبل  
از بیست سالگی هفت علم<sup>۱</sup> را بخوبی آموخته است  
کمالات ادعائی طالب

سار دومین پایه اوج عشر اتم  
سره سه و مطلق و هیئت و حکمت  
و بنحمله چو طی شد نمکین علم حقیقت<sup>۲</sup>  
در سلسله وصف خط این بسکه ز کلکم  
پوشم نسب شعر چو دایم که تو دانی  
در رباعی ذیل که شبلی نقل کرده (ص ۱۶۸) بقصد سفر حرد بجانب هندوستان  
اشاره نموده و بحث سیاه حور را در ایران گذارده است زیرا که هندو به هندوستان  
توجه بردن کار حردمندان نیست.

طالب گل این چمن بستان بگذار  
مگذار که میشوی پریشان بگذار  
هندو نبرد محبه کسی بجانب هند  
بخت سیه خوبش بابران بگذار  
خواهری داشت از خود بزرگتر که صمیمانه باو علاقه مند بود  
بعد از هجران مدید خواهرش از ایران به آگره آمد تا زوی  
دیدار کند و بهمین جهت طالب از امپراطور جهان گیر بوسیله  
ابیات ذیل استعجازه کرد<sup>۳</sup>

صاحباً دره پرورا عرضی  
پیر همشیره است غمخوارم  
چارده سال بلکه بیش گذشت  
دور گشتم ز خدمتش بهراق  
او نیارد تساب دوری من  
آمد ایسک تا آگره و از شوقش  
میکند دل بسوی او آهنگ  
گر شود رخصت زیارت او  
بزبان سخن ور است مرا  
که باو مهر مادر است مرا  
کز نظر دور منظر است مرا  
وین گنجه جرم منکر است مرا  
که بمادر برابر است مرا  
دل طیان چون کبوتر است مرا  
چه کنم شوق رهبر است مرا  
بجهانی برابر است مرا

(۱) این اشعار از کتاب شبلی ص ۱۶۶ نقل شده (۲) مقصود تصوف است نه اهل  
صبر شبلی (۳) شبلی فصل مزبور صفحه ۱۷۶ - ۱۸۰

اشعار عاشقانه در فارسی خیلی زیاد است اما چون ابیاتی که از محبت عمیق و  
مسمیانه خانوادگی حکایت کنند نسبتاً قلیل است این اشعار بنظر مهم و قابل ذکر آمد

#### ۷ - شفائی متوفی در ۱۶۴۷/۱۰۴۸

شفائی در موزة بریتانیا بعلامت ( ورق ۵۷ و ۱۳۷۲ ) تصویری از این شاعر و  
سیزده بند او موجود است <sup>۱</sup> ( ورق ۱۳۴ - ۱۴۰ و ۱۲۵۶۰ Add ) رجوع  
کنید بفرست ريو صفحه ۸۷۶ و ۸۲۲ در نسخه عالم آرای عباسی که در دست دارم  
نه در ضمن احوال شعر او نه در ردیف اطباءى دربار شاه عباس شرحى را که ريو بآن  
اشاره میکند نمیتوانیم بیایم اما راجع بار در . ف ( جلد دوم صفحه ۲۱-۲۳ ) شرح  
مفصلی هست و در آ ك صفحه ۹ - ۱۶۸ همچنین . اسم او حکیم شرف الدین حسن  
وطیب خاصه و ندیم شاه عباس اول بود . رضاقلی خان گوید : « فضل حکیم و اطباءت  
و طبابت او را شاعری محبوب داشته » علاوه بر غزلیات و هجویات يك مثنوی از او  
باقی است موسوم بنمکدان حقیقت که بتفایده حدیقه الحقیقه حکیم سنائی سروده است

#### ۸ - میر محمد باقر داماد استرآبادی متوفی سال ۱۰۴۰/۱ - ۱۶۴۰

میر باقر داماد لقب داماد فی الحقیقه متعلق بیدر اوست که صهر مجتهد معروف  
شیخ علی بن عبدالعالمی بوده است . میر داماد که بتخلص اشراق  
شعر میگفت در فقه و حکمت بیش از شاعری شهرت داشت رجوع شود بفرست ريو  
صفحه ۸۳۵ م . ف جلد دوم صفحه ۷ ، ر . ع صفحه ۷-۱۶۶ ، آ . ك صفحه ۱۵۹ ،  
در روایات البیانات ( صفحه ۱۱۴-۱۱۶ ) و در عالم آرای عباسی که در سنه  
۱۶۱۶/۱۰۲۵ یعنی در زمان حیات او نوشته شده شرح مفصلی از وی هندرج است و  
در بیشتر علوم او را صاحب قدرت و مهارت شمرده اند مخصوصاً در حکمت و لغت و  
ریاضیات و طب و فقه و تفسیر و حدیث و دوازده تالیف از کتب ثری او مذکور است  
مشارالیه یکی از معلمین حکیم بررگ ملا صدراى شیرازی بوده است .

#### ۹ - میر ابوالقاسم قندرسکی متوفی در حدود ۱۰۵۰/۱ - ۱۶۴۰

میر ابوالقاسم قندرسکی  
او نیز در حکمت بیشتر شهرت دارد تا در شاعری اما در م . ف .  
جلد دوم صفحه ۶-۷ و در ر . ع صفحه ۶-۱۶۵ و در آ . ك  
صفحه ۴-۱۴۳ و در فهرست ريو صفحه ۸۱۵ و ۸۱۶ مذکور

(۱) بنظر من وجه سبب آن بسیزده بند آن است که دارای سیزده قسمت است

است در تمام تذکرها ها یکی از قصاید او که با استقبال ناصر خسرو ساخته مندرج است و سبب این اگر بهترین نباشد از معروفترین آثار او هست. چند شعر اول آن چنین است

چرخ با این احزان نعر و خوش و غنائی صورتی در زیر دارد هر چه بر بالاستی  
صورت زیرین اگر نبرد با معرفت برود بالا همان با اصل خود بکستنی  
این سخن را در نیامد هیچ فهم ظاهری گز ابو نصرستی و گر بوعلی سیناستی  
ابوالقاسم فوق العاده نسبت بلباس ظاهر بی اعتنا بود مانند درویشان خرقه  
می پوشید و از صحبت اغنیاء و محترمین کناره میگرفت و با بی سروبیان و بدساهان  
معاشرت میفرمود. روزی شاه عباس بعضی اینک را از این قبیل مصاحبت های پست  
علامت نماید باو گفت. «میشوم بعضی از علماء با اجامر و ارباب معاشرت و بیماری های  
ناشایست آنها تماشا میکنند» میر ابوالقاسم فندرسکی جواب داد «من همیشه در  
جمع آنان بوده ام و هیچیک از علمارا آجا ندیده ام» سفری نمود رفت و در آنجا  
مطابق مندرجات دبستان<sup>۱</sup> تحت نفوذ یکی از شاگردان آذر کیوان واقع شد و افکار  
زردشتی و هندی یا بودائی در وی تأثیر کرد چنانکه اظهار داشت که هرگز بطواف  
مکه نخواهم رفت زیرا که مستلزم قتل حیوان بیگناهی است هر چند مصافقینان مقام  
او را خیلی بالا برده است اما از شرح حال کوتاه آمده شاید باین جهت که چون بیشتر  
حکیم بوده است تا شاعر و بیشتر درویش بوده است تا فیلسوف بطور تحقیق او را جزء  
هیچیک از آن زمره ها محسوب نداشته و سزاوار دیده اند که از تذکرها خاص هر يك  
از آن طبقات او را حذف کنند.

از جمله شعرای کوچک این عهد اشعاس دیل را باید شمرد. جلال اسیر (متوفی  
سال ۱۰۴۹/۱۶۳۹) قدسی (متوفی سال ۱۰۵۶/۷ - ۱۶۴۶) سلیم طهرانی (متوفی  
سال ۱۰۵۷/۸ - ۱۶۴۷) ابوطالب کلیم و امینی هارندری که هر دو در سال ۱۰۶۱  
۱۶۵۱ وفات یافته اند، محمد طاهر وحید (متوفی سال ۱۱۲۰/۹ - ۱۷۰۸) و شوکت  
بخارایی (متوفی سال ۱۱۰۷/۶ - ۱۶۹۵) غیر از صائب که در سال ۱۰۸۸/۸ - ۱۶۷۷  
وفات یافته بزرگترین این شعرا فقط شخص چهارم و ششم و آخرین است که مستحق  
شرح حال جدا گانه میباشند.

## ۱۰- ابوطالب کلیم متوفی سال ۱۰۶۱ ر ۱۶۵۱

ابوطالب کلیم در همدان متولد شد اما وفی که به هندوستان سفر کرد بیشتر در شیراز و کاشان بسر میبرد و از این جهت غالباً وی را کاشانی گفته اند ( رضاقلی خان درم . ف . جلد دوم صفحه ۲۸ شرح بسیار محضری او را می نگارد اما شبلی در شعر العجم جلد سوم صفحه ۲۰۵ - ۲۳۰ مفصلاً احوال او را تحت بحث قرارداد داده است در حدود ۱۰۲۸ / ۱۶۱۹ از وطن خود دیداری کرد پس از قریب دو سال اقامت به هندوستان بازگشت و بمقام ملک الشعرائی شاه جهان نائل شد . ناابن سلطان مکتومیر روت و چنان فریخته هوای آن ملک گردید که تاوقت وفات آنجا را ترك نگفت . مردی با هوش و منزله از حسد بود و از این رو رفقای شاعر وی فدای او را دوست داشتند از جمله صائب و میر معصوم دوست مخصوص وی بودند و صائب در حق او گفته است .

میر صائب و معصوم نکته سنج و کلیم دگر که ز اهل سخن مهر بان یکدیگرند

ابوطالب بمناسبت وفات ملک قمی شاعر ماده تاریخ ذیل را سروده است .

مدت آن پادشاه ملک معنی که نامش سکه نقد سخن بود

چنان آفاق گیر از ملک معنی که حمله کش از قم نادکن بود

جستم سال تاویختن ز ایام بگفتا او سر اهل سخن بود

اغلب شعرای ایرانی که در طلب ثروت یا معاش یومیه به هندوستان میآمدند بنا بر قول شبلی<sup>۱</sup> جز مدی از آن مملکت نمی گفتند اما کلیم از آنجا قدر دانسی و احترام کرده گوید<sup>۲</sup>

توان بهشت دوم گفتنی باین معنی که هر که رفت ازین بوسنای بهیمان شد

وقتی سلطان عثمانی نامه بشاه جهان امپراطور هند نوشت و متکمرانه او را

ملامت کرد که چرا خود را شاه جهان نام نهاده و حال آنکه حکمران هند بیش

ببست کلیم از جانب ممدوح خود جوابی مرتبه کرد و این شعر را ساخت .

مدد و حواس<sup>۳</sup> ز روی عدد هر دو چون یکیست شه را خطاب شاه جهانی مرهس است

(۱) شعر العجم جلد سوم صفحه ۲۰۹ (۲) از اغلب هوای بهمانه خود . شیراز ۱۲۰۲

یومنی هند اطلاع حاصل شود رجوع بقصیده که شبلی نقل نموده (صفحه ۲۱۱) که پراس

از کلبای هندی (۳) این دو کلمه هر یک عدد ۵۹ است

شلی از هنر هندی کلیم شرح مشبعی مینگارد و از اشعار او اعثله بسیار انتخاب کرده است از جمله هنرهای او یکی مضمون آفرینی دیگر خیال بندی و دیگر مثالیه را دانسته است در صنعت اخیر که ارسال المثل خوانده میشود کلیم سبک صائب معروف نزدیک شده است معص نمونه اشعار ذیل را ذکر میکنیم.

روز گلر اندر کمین بخت هاست	دزد دایم در پی خوابیده است
دل گمان داد که پوشیده است از عشق را	شمع را فانوس پندارد که پنهان کرده است
از خاله بر گرفته دوران چونی سوار	دایم پیاده رفت اگر چه سوار شد
از هنر حال خرام نشد اصلاح پذیر	همچو و برانه که از گنج خود آباد نشد
سفله از قرب بزرگان نکند کسب شرف	رشته پر قیمت از آمیزش گوهر نشود
دست هر کسی را بسن سجه بوسیدم چه سود	هیچکس نگشود آخر عقده کار مرا
بامن آمیزش او الفت موجست و کنار	دمدم بامن و پیوسته گریزان از من
چو هست قدرت دست و دل توانگریست	صدف گشاده کفست آن زمان که گوهر نیست

بیت اخیر خیلی شبیه است باین شعر صائب :

شکوفه با نهر هرگز نکرد دجهم در یکجا محال است آنکه با هم نعمت و دیدن شود پیدا  
دیگر از اشعار کلیم.

واصل ز حرف چون و چرا سسته است لب	چون ره تمام گشت جرس بی زبان شود
گر بقسمت قانعی پیش و کم دنیا بکیست	تشنه چون يك حره خواهد کوزه و دریا بکیست
ما از آغاز و ز انجام جهان بی خبریم	اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است
رود رفت آنکه را سر از جهان آگمشد	از دبستان پرود هر که سبق روشن کرد
غزل دیل را که شلی نقل کرده <sup>۱</sup> موهذوق کلیم است و بلا ذکر آن شرح حال او را حائمه میدهم	
پیری رسید و معنی طبع جوان گذشت	ضیف تن از تحمل رحل گران گذشت
وضع زمانه قابل دیدن دو ناره نیست	رویس نکرد هر که از این خاکدان گذشت
از دست برد حسن تو بر لشکر بهار	يك نیزه خون گل ز سر از غوان گذشت
طبعی هم رسان که بسازی به عالمی	یا همتی که از سر عالم توان گذشت
در کیش ما تجرد عفا تمام نیست <sup>۲</sup>	در فکر نام ماند اگر از نشان گذشت

(۱) شعر الجم جلد سوم صفحه ۲۹۹ (۲) مرغ موهوم و اصنافه که در ربهها صفا و ایرانیان سیرت میمانند غالباً باین عبارت از وی تعریف مینمایند «موهوم الاسم، مفقود الجسم»



بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا  
چشم از جهان چو بستی از او میتوان گذشت  
بدسامی حیات دو روزی نبود بیش  
آن هم کلیم باتو بگوید چسان گذشت  
یک روز صرف بستن دل شد باین و آن  
روزی دگر بکنند دل زین و آن گذشت

### ۱۱- محمد طاهر وحید قزوینی (متوفی بسال ۱۱۲۰ ر ۹-۱۷۰۸)

گویند جاهد و زحمت کش بود نه شاعری بزرگ رضاقلی  
وحید قزوینی خان هدایت<sup>۱</sup> گوید<sup>۲</sup> نود هزار بیت دیوانش در شیراز دیده  
شد که مشتمل بر نظم و نثر ترکی و فارسی و رسالات در هر فن بود اما ملاحظاتی  
نداشت<sup>۳</sup> چند بیت از بهترین اشعار او را نقل کرده و از جمله رباعی ذیل که دلالت بر  
تشیع او دارد.

از مهر علی طینت هر کس که سرشت  
هر چند بود همیشه در دیر و گشت  
در دوزخ اگر در آورده شد بمثل  
جاگرم نکسره می برندش بهشت  
گزارش عمده ایام حیات وحید را در<sup>۴</sup> و<sup>۵</sup> ذکر کرده است منشی دوم نفر از  
وزراء ایران بود که یکی بعد از دیگری بصدارت رسیدند میرزا تقی الدین محمد  
و حلیفه سلطان. در ۱۰۵۵ ر ۶- ۱۶۴۵ هجری قمری شاه عباس دوم گردید و در  
سنه ۱۱۰۱ ر ۹- ۱۶۸۹ هجری قمری بوزارت رسید و هجده سال بعد بکنج عزلت رخت کشید و در  
حدود سنه ۱۱۲۰ ر ۹- ۱۷۰۸ هجری قمری بدرود زندگانی گفت دیو شرحی از پنج نسخه تاریخ  
او میدهد یکی از آنها که تحت علامت (۲۹۴۰ or) ضبط شده تا سال دوم سلطنت  
شاه یعنی ۱۰۷۳ ر ۱۱- ۱۶۶۳ هجری قمری میرسد این که صاحب آتشکده گوید: «اگر خوف منصب  
نبود از هیچکس تحسین نمیشود» شاید مقرون بصواب باشد بنا بر قول آیه وحید از  
دوستان صائب بوده است.

### ۱۲- شوکت بخاری متوفی بسال ۱۱۰۷ ر ۶- ۱۶۹۵

هوزم در ایران مشهور نیست در مجمع الفصحاء ابداً ذکری از او دیده نمیشود و در  
ریاض العارفین دو شعر او با مختصر شرح حالی ذکر شده و احوال عجیب وی را بنقل

(۱) تاریخ و فاش بتحقیق معلوم نیست بسم فهرست فارسی دیو (صفحه ۴۰ و ۴۱) و  
فهرست مصروحه نسخ فارسی ایندیا اقیس تالیف آیه رجوع کنید. (۲) مجمع الفصحاء جلد  
دوم ص ۵۰ (۳) فهرست فارسی صفحه ۱۸۹- ۱۹۰ و حتم آن در حاشیه مابیل آورد کر  
شد (۴) دیو فهرست نسخ فارسی صفحه ۶۹۸. (۵) فهرست فارسی ایندیا امیس مجوه ۸۹۱-۲

از شیخ محمد علی لاهیجی معروف بحزین که معاصر وی بوده چنین بیان میکند که در وسط رومستان سروپا برهنه نمود پاره‌ای بردوش افشکنده بهر طرف میگشت سرش از برف پوشیده بود و بیقیدی را بجائی رسانیده که حتی برف را از روی سر خود پاك نمیکرد.

شوکت فقط از اینجهت قابل ذکر است که در عثمانی مشهور گردیده و در ادبیات ترك نفوذی عظیم داشته است و گیب در تاریخ شاعری عثمانیان از این نفوذ مشاء الیه شرحهای مبالغه آمیز داده است.

### صائب تبریزی<sup>۱</sup> (متوفی سال ۸۸۰-۱۶۷۷)

صائب تبریزی شبلی<sup>۲</sup> او را آخرین شاعر بزرگ ایران میداند و در ابتکار معنایی ویرا برتر از قاضی که معروفترین و سرگرمین شعرای جدید است بشمارد زیرا که شاعر رای او قاضی مقلد درخی و موجهری است و صائب دارای ابتکار است. از طرف دیگر رساقلی خان<sup>۳</sup> میگوید: در شاعری طرزی غریب داشته که اکنون پندیده نیست. بالجمله صائب نیز مثل عربی یکی از گویندگانی است که هرچند در عثمانی و هند مورد توجه هستند در وطن خود قدر و مرتبه ندارند. اما من چند صفحه قبل عقیده شخصی خود را است مبرمندی و مقام صائب اظهار کرده ام.

بنابر مندرجات آنشکده<sup>۴</sup> میرزا محمد علی صائب در قریه عباس آباد نزدیک اصفهان متولد شد. پدر و اقوامش سابقاً بامر شاه عباس از تبریز به قریه مزبور آمده بودند پس از تکمیل تحصیلات در پایتخت ایران در عنوان جوانی شاید قبل از سال ۱۰۳۹ ر ۳۰-۱۶۲۹ بدعای وسایر بلاد هند سفر کرد و طرف توجه طاهر حسان و سایر محبای هند گردید. پس از دو سال توقف در آن سرزمین پدرش هرچند پیری هفتاد ساله بود از پی پسر روان شد تا ویرا یافته بایران باز گرداند صائب

(۱) جلد اول صفحه ۱۳۰ جلد چهارم صفحه ۷-۹۶ و ۱۸۵ (۲) اگر چه در تبریز متولد شده اما در اصفهان تربیت و تعلیم یافت بنابر این غالباً او را اصفهانی میخواهند (۳) مؤلف در تاریخ و هات صائب مسامحه کرده و چند تاریخ مختلف ذکر نموده (مترجم) (۴) شعر المعجم جلد سوم صفحه ۱۸۹ (۵) ف جلد دوم صفحه ۲۴ (۶) چاپ بی‌بی ۱۲۷۷-۹۱/۱۸۶۰ صفحه ۳۰-۳۱

نیز محض اطاعت پدر از معدوح خود ظفر خان بطریق ذیل رخصت خواست<sup>۱</sup>  
 شش سال پیش رفت که از اصفهان بهند  
 هفتاد ساله والد پیر است بنده را  
 آورده است جذبه گستاخ شوق من  
 زان بیشتر کز اگره بمعموره دکن  
 این راه دور را ز سر شوق طی کند  
 دارم امید رخصتی از آستان تو  
 مقصود او ز آمدنش بردن منست  
 با جبهه گشاده تر از آفتاب صبح  
 افتاده است توسن عزم مرا گذار  
 کز تربیت بود بمنش حق بیشمار  
 از اصفهان با گره و لاهورش اشکبار  
 آید عنان گسسته تر از صیل بقرار  
 با قامت خمیده و با پیکر تزار  
 ای آستان کعبه امید روزگار  
 لب را بحر فدا رخصت من کن گهر نثار  
 دست دعا بیدرقه راه من بر آر<sup>۲</sup>

بعد از مراجعت باصفهان صائب در خدمت شاه عباس دوم احترام و مقام ارجمند  
 یافت اما بدبختانه خاطر شاه سلیمان را که بعد از شاه عباس بتخت نشست رنجبه کرد  
 خلاصه صائب بعد از طی عمری کم حادثه در سنه ۷۰/۱۰۸۰ - ۱۶۶۹ در اصفهان بدرود  
 جهان گفت عبارت (صائب وفات یافت) تاریخ مرگ اوست<sup>۳</sup>

پسندیدن صائب شعر از جمله امتیازات صائب که شبلی نقل میکند یکی اینست  
 همکاران هندی خود را که از شعرای هندی بسیار تکریم می کرده و اشعار آنها را  
 خیلی دوست داشته است و این حالتی است که در میان شعرای  
 ایران کمتر دیده میشود شبلی ۱۳ بیت ذکر میکند که صائب از گویندگان ذیل  
 پسندیده و تصمین نموده است: فیضی - ملک - طالب آملی - نوائی - اوحدی - شوقی  
 - فتحی - شاپور - مطیع - اوحی - ادهم - حاذق - راقم - در ایات ذیل صائب اشخاصی را  
 هلامت کرده است که از گنار یکدیگر عیبجویی و ابراز رقابت میکنند.

خوش آن گروه که هست بیان یکدگرند  
 ز جوش فکر می ارغوان یکدگرند  
 همیزاند بسنگ شکسته گوهر هم  
 بی رواج متاع دکان یکدگرند  
 رند بر سر هم گسل ز مصرع رنگین  
 ز فکر تازه گل بوستان یکدگرند  
 سخن تراش چو گردند تیغ الماسند  
 زند چو طبع بکندی فسان یکدگرند  
 بغیر صائب و معصوم نکنه سنج و کلیم  
 دگر که ز اهل سخن مهربان یکدگرند

(۱) شعرالجم شبلی جلد سوم صفحه ۱۹۴ (۲) شبلی گوید اگر این اشعار در ۶۰۴۱-۱۶۳۱ یا در حدود آن سال سروده شده باشد لازم میاید که صائب در حوالی سال ۶۰۳۵-۱۶۲۵ بهند آمده باشد (۳) اما مجموع این کتاب عدد ۱۰۸۱ است ۱۰۸۰۴

صائب گفتار حافظ را بی اندازه گرامی میداشت و از دو استاد خود رکنا و شغائی نیز بسیار تمجید میکرد. نسبت بشخص اخیر گوید:

در اصفهان که بدود سخن رسد صائب کتون که نبض شناس سخن شغائی بیست  
صائب نظیری را در شعر نه تنها بر خود ترجیح میداد بلکه از عروسی هم  
بالا تر میدانست شبلی گوید: «تا اینجا حرفی نیست اما وقتی که صائب بمناجعت دوق  
عامه و انعکاس شهرت ظهوری و جلال اسیر... را نیز مدح میگوید دیگر نمیتوان  
تعمل نمود. این اولین قدمی است که صائب در بدذوقی برداشته و راه را برای دیگران  
گشوده است. بقسمیکه بمنها مردم در مقابل گفتار ناصر علی ویدل و شوکت بخاری  
نیز سر تعظیم فرود آوردند... بنای ظلم در جهان اول اندک بوده است و هر که آمد  
بر او مزید کرد تا بدین غایت رسید»<sup>۱</sup>

اگرچه صائب در تمام شنب شاعری طبع آزمائی کرد اما استادش در غزل سرایی  
بود در بدیهه گوئی نیز مهارت داشت. یکی از شاگرداش روزی این مصراع بیمعنی را سرود

از شیشه بی می می شیشه طلب کن

و صائب فوراً این مصراع را ساخت که شعر درست و با معنی شد

حق را ز دل خالی از اندیشه طلب کن

وقت دیگر یکی از رفقای صائب مصراع بیمعنی ذیل را ساخت و ظاهراً استاد

را بگفتن مصرع دوم و معنی بخشیدن بآن دعوت نمود

دو بدن رفتن استادن نشستن حفتن و هردن

صائب مرتجلاً نیم شعر ذیل را گفته و پیش از مصراع فوق قرار داد

بقدر هر سکون راحت بود بنگر تفاوت را

صائب بدقت تمام در آثار گذشتگان مطالعه میکرد. خواص متقدمین و حواء

شعراي متوفای همان عصر و جنگی از بهترین اشعار پیشینیان جمع آورد که بنا بر  
قول شبلی<sup>۲</sup> مسحه آن در حیدرآباد دکن موجود است و ظاهراً والهداعستانی و سایر  
تذکره نویسان از هندرجات آن استفاده کرده اند. شبلی صائب را بابو تمام تشبیه  
میکند که او نیز جنگی بزرگ از گفتار شعراي عرب جمع آورده و حماسه نام نهاده است

(۱) از گستان سعدی نقل شده از حکایت نوشیروان که صیدی کتاب میکرد و ملک

خواست (باب اول) (۲) صفحه ۲۰۶ از جلد مذکور.

و گوید پایه ذوق او بیشتر از اشعاری که گرد آورده است معلوم و معین میشود. از  
ایاتی که خود سروده است.

چند شعر منتخب از  
صائب  
فردهای ذیل از اشعاری است که چندین سال قبل از کتاب  
خرابات استخراج کرده و در دفتر یادداشت کرده‌ام آن زمان  
که من در زبان فارسی مبتدی بودم از این ایات بسیار خوشم  
آمد و اکنون نیز بنظرم خیلی دلپذیر می‌آیند و امیدوارم بعضی از آنها خوانندگان  
کتاب مرا نیز پسند گردد.

<p>چو شد زهر عادت مضرت نبخشد ریشه نخل کهن سال از جوان افزونتر است هر سری دارد در این بازار سودائی دگر نمیدستان قسمت را چه سود از رهبر کامل سجده بر کف توبه بر لب دل پر از شوق گناه مقام گوهر شهوار در گنجینه می باید گفتگوی کفر و دین آخر یکجا میکشد از تیر آه مظلوم طالع امن نیابد چاره ناخوشی وضع جهان بیخبری است شکوفه با نمر هرگز نگر در جمع در یکجا ده در شود گشاده اگر بسته شد دری ساده لوحان زود میگیرند رنگش هم نشین گردش اقبال دارد لغزش ادبارها روح از حقیقت کهر بحر غافل است معیار دوستان دغل روز حاجت است در میان اهل دنیا مردم دانا غریب چه سود از آنکه کتبخانه جهان از تست هستی دنیای فانی انتظار مردن است ترا ز جان غم مال این عزیز بیشتر است</p>	<p>بمرگ آشنا کن بتدریج جهان را بیشتر دلبستگی باشد بدنیای پیر را هر کسی بندد به آئین دگر دستار را که خضر از آب حیوان تشنه باز آرد سکنند را معصیت را خنده می‌آید ز استغفار ما یاس از سینه باید ساخت شعر از تن پیرا خواب باشد خواب است اما مختلف تعبیرها پیش از نشانه خیزد از دل فغان کمان را اوست بیدار که در خواب گراست اینجا محالست آنکه با هم نعمت و دندان شود پیدا انگشت ترجمان زبان است لال را صحبت طوطی سخنور میکند آئینه را یکدم خطوه باز رفتن برده و ناب را حادث چگونه درك نماید قدیم را قرضی برسم تجربه از دوستان طلب همچو انگشت شهادت در کف ترسان غریب نه علم هر چه عمل میکنی همان اوست ترك هستی ز انتظار نیستی و ارست است علاقه تو بدستگاه پیشتر ز مر است</p>
--	--

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
الذي كنا لنهتدي لہ  
لو اننا كنا نعلمون  
ان هذا هو الصراط المستقیم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
الذي كنا لنهتدي لہ  
لو اننا كنا نعلمون  
ان هذا هو الصراط المستقیم

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

خط صائب تهریزی

با کمال قرب از جانان دلها غافل است  
 گریه شمع از برای ماتم پروانه نیست  
 رفتن از عالم پر شور به از آمدن است  
 اگر میان دو دل هست دوستی بقرار  
 آدمی پیر چو شد حرص جوان میگردد  
 خموشی حجت ناطق بود دریای گوهر را  
 با سبزه یا خم می یا قدح باده کنند  
 حرص را نکند نعمت دو عالم سیر  
 پیرانه سر همای سعادت بمن رسید  
 شد مهربان سپهر بمن آخر حیات  
 از پشیمانی سخن در عهد پیری میزنم  
 میشود عازم گر جان چو کمان افتد زیاد  
 گر معنون منم بس کبست در روی زمین عاقل  
 مرا مرور قیامت نمی که هست این است  
 لامکای شو که تبدیل مکان آب و گل  
 نگویمت که دل از حاصل جهان بردار  
 انجام بت پرست بود به ز خود پرست  
 گر پشت پا به عالم صورت نمی زنی  
 درون خانه خود هر گدا شهنشاهی است  
 گر سجود گل کم پرست بلبل خطاست  
 چون شمع هر که افراشت گردن با فسر زور  
 پیش از این بر رستمگان اسو می بخورد و سملق  
 پا ز سیلاب حوادث رو نباید تافتن  
 هر لوح مزاری ز فراموشی کده خاک  
 شد از فشار گردون موی سفید و سر زرد  
 در وطن گرمیشدی هر کس با سانی عزیز

III مائین ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ میلادی (۱۱۹۱-۱۲۱۵ هـ ق)

زنده از دریاست ماهی و ز دریا غافل است  
 صبح نزدیکست در فکر شب تا رخود است  
 غنچه دلتنگ بیباغ آمد و خندان برخاست  
 نمی شوند بآمد شد خسر محتاج  
 خواب در وقت سحر گاه گران میگردد  
 که از غواص در دریای نفس بیرون نمی آید  
 يك كف خاک در این میبکده ضایع نشود  
 همیشه آتش سوزنده اشتها دارد  
 وقت زوال سایه دولت بمن رسید  
 در وقت صبح خواب فراغت بمن رسید  
 لب بدندان میزنم اکنون که دیدانم نماند  
 شاخ نازک بشکند چون بیشتر بار آورد  
 اگر عاقل توئی دیوانه در عالم میباید  
 که روی مردم عالم دوباره باید دید  
 نقل کردن باشد از زندان زندان دیگر  
 هر چه دسترست نیست دل از آن بردار  
 در قید خود مباش و بقید فرنگ باش  
 ناحشر در شکنجه این کفش تسک باش  
 قدم برون منه از حد خویش و سلطان باش  
 من که در آتش پرستی امت پروانه ام  
 در اشک خود نشیند بسیار تا بگردن  
 میخورند افوس در ایام پیا پیا بر ماه گان  
 با نباید خانه در صحرای امکان ساختن  
 دستی است برون آمده بهر طلب تو  
 شیری که خورده بودم در روزگار طعمی  
 کی ز آغوش پدر یوسف بزنندان آمدی

قرن هجدهم از لحاظ ادبیات گویا این قرن فقیر ترین قرنهای تاریخ ایران باشد زیرا که آنجا نجاتیکه من اطلاع دارم شعر قابل دگری که

از آن یادگار مانده است فقط ترجیع بند معروف هاتف اصفهانی است که چند صفحه بعد از آن سخن خواهیم راند.

از این زمان فقط دو کتاب مفصل و قابل استناد در دست است دو مجموعه مهم که در آن عصر تألیف شده است که مصنفین آنها شخصاً شاهد پیش آمده های ناگواری بوده اند که هنگام سلطه افغانها و بعد از آن بوقوع پیوسته است.

این دو مصنف شرح های نسبتاً روشن و مفصلی از عهد مضطرب و مغشوش خود داده اند مصعب مزبور یکی شیخ علی حزین است (سال تولد ۱۱۰۳ و ۱۶۹۲ تاریخ وفات ۱۱۸۰ و ۱۷۶۶) دیگر لطف علی بیگ متخلص باذر ۱۱۲۳ و ۱۷۱۱ و تاریخ وفاتش ۱۱۹۵ و ۱۷۸۱) هر دو شاعر بوده اند مخصوصاً شیخ علی حزین که شعر بسیار دارد و سه یا چهار دیوان ترتیب داده است اما از نقطه نظر ما نشر آنها خیلی پیش از شعرشان قیمت دارد.

شیخ علی حزین که نام اصالبش محمد بن ابوطالب گیلانی است بیشتر شهرتش بواسطه کتاب تاریخ احوال اوست که در سال ۱۱۵۴ و ۱۷۴۱ در هند تألیف نموده است یعنی بیست و دو سال بعد از آنکه از وطنش هجرت گزید متن فارسی و ترجمه انگلیسی این کتاب را ف. س. بلفور در ۱۸۳۰ انتشار داده خوانندگان انگلیسی میتوانند از آن استفاده نمایند. شیخ علی حزین بنا بر قول خودش در دوشنبه ۲۷ ربیع الثانی ۱۱۰۳ (۱۹ جانوری ۱۶۹۲) در اصفهان متولد شد و بهیچده پشت سمش مستبماً نه شیخ راهب گیلانی که احوال او را در یکی از فصول سابقه ذکر کردیم می پیوندند خانواده او در گیلان و آستارا و بعد در لاهیجان مقام داشته است تا اینکه شیخ ابوطالب پدرش در سن بیست سالگی برای ادامه تحصیلات باصفهان آمد و در آنجا متأهل و مقیم شد. مشارالیه در شصت و نه سالگی وفات یافت (۱۷۱۵/۱۱۲۷) و سه پسر بجای گذاشت که بر فقدان او بوجه کمند<sup>۱</sup> شیخ علی حزین ارشد اولاد او بود. از اخلاق و هنرهای پدر بسیار تعریف میکنند و چند بیت از مرثیه را که در وفات پدر ساخته است نقل مینمایند و گویند از جمله مصایح و مصایاتی که پدرم کرد عبارت دیل است<sup>۲</sup> اگر ترا ممکن شد در اصفهان

(۱) بر چهارم در طفولیت مرد - مادرشان دو سال بعد از پدر در حیات بود (۲) پ

بلفور صفحه ۱۶ و ترجمه صفحه ۱۴



دیگر توقف مکن شاید بکثرت از دودمان ما باقی ماند « مؤلف گوید: «در آن وقت معنی این قسمت از خطاب او را درك ننمودم و فقط وقتی مقصودش را فهمیدم که اعتناش و خرابی اصفهان واقع شد»

تذکره شیخ علی حزین چون تذکره شیخ علی حزین را خوانندگان انگلیسی میتوانند مستقیماً مطالعه کنند لازم نیست که مفصلاً راجع بآن بحثی کرده یا آنرا در این کتاب تجزیه نمائیم و کافی است که بگوئیم اهمیت این کتاب در آن است که صورت حوادث زمان مؤلف را نمایش میدهد و چند نکته ادبی را نیز از آن استخراج کنیم در ۱۱۳۵/۳-۱۷۲۲ شروع گردید جمع آوری مجموعه ادبی که طاهراً خیلی شباهت دارد بکشمکول شیخ بهاء الدین عاملی اسم این مجموعه مرآة العمر نهاد اما چند ماه بعد این نسخه و سایر کتب کتابخانه او در موقع غارت اصفهان بدست افغانها از بین رفت در همین اوقات با کمی زودتر علاوه بر چند تفسیر و حواشی حکیمانه کتابی موسوم به فرسنامه تألیف کرد و دومین دیوان شعر خود را جمع کرده انتشار داد و قدری بعد از این تاریخ سومین دیوان را نیز منتشر نمود.<sup>۴</sup>

هجوم افغان و مصائب وارده بر ایران خاصه بر اصفهان فعالیت ادبی شیخ علی حزین را تا مدتی دچار وقفه کرد مشارالیه گوید: «القصة در اواخر ایام محاصره مرا بیماری صعب عارض شد و هر دو برادر و جده و جمعی از اهل خانه در گذشتند و آن منزل خالی شده منحصر بود به کسی خادمه عاجزه گشت تا آنکه بیماری من روی باز خطاط نهاد» بعد از قدری بهبودی در اوایل محرم ۱۱۳۵ (اکتبر ۱۷۲۲) از اصفهان گریخت و این چند روز قبل از تسلیم اصفهان و ورود افغانها پیایخت ایران بود. در مدت ده سالیکه بعد از این واقعه گذشت شیخ علی حزین در بلاد ایران روزگار را سرگردانی میگردد و نقاطیکه دیده یا در آن مقام کرده است خرم آباد و لرستان و همدان و نهاوند و درفول و شوشتر است از اینجا از راه بصره دههای بمکه سفر کرد و هنگام مراجعت بپمن رفت، همچنین کرمانشاه و بغداد و عسقلان و مشهد و کردستان و آذربایجان و گیلان و طهران. از این شهر مجدداً با اصفهان بازگشت بنابر قول خودش «آن شهر

(۱) رجوع شود به صفحه ۶۳-۶۲ ترجمه بلغور که از این پس بآن اشاره خواهیم نمود نسخه خطی از این کتاب در موزه بریتانیا است رجوع به فهرست نسخ فارسی و به صفحه ۳۸۳ که در کتاب دیگر از تألیفات علی حزین ذکر شده است یکی راجع به شراب و اوزان و دیگر راجع به حیوانات شکاوی (۲) ترجمه بلغور صفحه ۱۰۶ و ۱۱۱ دیده شود راجع به دیوان چهارم که چندی بعد منتشر شد رجوع شود به صفحه ۱۲۶ (۳) اینجا صفحه ۱۱۸

معظم را باوجود بودن پادشاه<sup>۱</sup> بغایت خراب دیدم و از آن همه مردم و دوستان کمتر کسی باقی مانده بود<sup>۲</sup> همچنین راجع به شیراز که شش ماه بعد گذارش مآجاف شد گوید<sup>۳</sup> «و از آن همه دوستان<sup>۴</sup> کسی بر جانود جماعتی از اولاد منسوبان آنها را بر شد و محل و بی سرانجام افتد» از شیراز بطریق لار اعزام بندر عباس شد مابین مقصود که از آنجا در يك کشتی فرنگی خود را به عجز برساند<sup>۵</sup> چون ستاین و جهازات آنها به بیت وسیع و مکانی شایسته دارد و در دریا نیز بلدترو از هر قوم ماهر ترند<sup>۶</sup> اما به علت مرض و فقر از اجرای منظور خود بازماند زیرا که املاک موروثی او در کیلان از دست رفته و مایب آنها و عوارض هنگفت و طاقت فرسا چیزی برایش باقی نگذاشته بود<sup>۷</sup> دفعه دیگر در يك کشتی هندی سوار شده خود را بمسقط رسانید اما این محل را نفدری کثیف و بد آب و هوا یافت که بعد از دو ماه باز به بندر عباس مراجعت نمود سپس مکرمان رفت ولی اوضاع این ولایت حراب را مسبب شورش جماعت بلوچ و حوادث<sup>۸</sup> دیگر چنان مختل دید که نزدی به بندر عباس برگشت و انتظار فرصت کشید که باز دیگر خود را بمقداد رساند

چون بواسطه اعمالی که پادشاه بر ضد ترکها انجام میداد و  
تنفر شدیدی شایع علی  
جنگی که پیش می آمد این نقشه را قابل احراز ندید و در خود  
هزین از همد  
توانایی این را نیافت که باز هم شاهد خرابی و مصائب وطن  
باشد در ۱۰ رمضان ۱۱۴۶ (۱۴ فوریه ۱۷۳۴) بحرم هندوستان در کشتی نشست و بر  
خلاف تنفری که از این مملکت داشت ۴۵ سال بقیه عمر را مقدر بود آنجا بسر برد  
خود او گوید<sup>۹</sup> من این مدت اقامت را در این مملکت از زندگانی محسوب نداشته  
همانا آرزو رسیدن بسواحل این ملک انجام عمر و حیات بود<sup>۱۰</sup> کمی بعد گوید<sup>۱۱</sup> و  
اصلاً طمع را ملائمت و طاقت بر تحمل اوضاع و اطوار اشخاص این دیار نبود<sup>۱۲</sup> و چند  
سفر بعد مینویسد<sup>۱۳</sup> دیدن این مملکت زیاده بر همان مقدار بغایت مکرر و پیوسته  
امیدوار بحت بود و عوارض احوال ایران بر خاطر گوارا شد و همت مصروف بمعاودت  
بود<sup>۱۴</sup> اگر چه بسدبختانه سآرزوی خود نرسید و مجبور شد بقیه عمر

(۱) ترجمه بلفور صفحه ۲۰۵ یسی بعد از رانده شدن اقسامها توسط نادر شاه (۲)

ایضا ص ۲۰۷ (۳) ترجمه بلفور صفحه ۲۱۵ دیده شد (۴) ایضا صفحه ۲۴۰ (۵) ایضا

صفحه ۲۵۲ (۶) ترجمه بلفور صفحه ۲۵۵

دراروا در این « دیوار کدورت آثار صنعت اطوار»<sup>۱</sup> که «سه قبايح و فضايح احوال و اوصاف متصف است»<sup>۲</sup> بسر بيرد لیکن دیگر از سوانح ایام خود بهیچوجه در تذکره دگری ننمود مگر در موقعیکه مربوط بوقایع مهمه تاریخی باشد از قبیل لشکر کشی نادر شاه وقتل عام دهشتناکی که در ۲۰ مارچ ۱۷۳۹ در دهلی کرد. باین ترتیب هر چند تذکره اود در آخر سال ۱۱۵۴<sup>۳</sup> هجری مطابق آغاز سنه ۱۷۴۲ میلادی تحریر شده است صدر حاشیایش بیشتر مربوط بسوانح عمری مولف قبل از حرکت از ایران است یعنی ۲۰ سال پیش از تاریخ تحریر تذکره شرح حال علما و ادبای معاصر (که غالباً در اوان محاصره اصفهان در ۱۷۲۲ میلادی بدرود زندگی گفته) و مؤلف با آنها آشنائی داشت یکی از امتیازات و اختصاصات مهمه این کتاب دلپذیر است.

یازده سال بعد [۱۷۵۲/۱۱۶۵] تذکره از احوال یکصد نفر  
تذکره معاصرین  
تألیف شیخ علی حزی  
تقریباً از شعرای معاصر خود ترتیب داد و آن را بتذکره المعاصرین  
موسوم کرد. این تذکره در جزء کلیاتش در لکنه در سال ۱۲۰۳  
۱۸۷۶ چاپ شده و نسخه خطی آن در موزه بریتانیای کبیر و جاهای دیگر بدست میآید.  
تذکره دیگر از شعرای این عهد که بیش از تذکره حزی  
اطفلی بیك آذر  
رایج است قسمت اخیر آنشکده اطفلی بیك آذر است بیشتر  
تولد ۱۷۹۱/۱۱۴۳  
این کتاب راجع است باحوال شعرائی که قبل از مؤلف  
ولادت ۱۷۸۱/۱۱۹۵  
میر بسته اند و بترتیب اسامی بلاد از روی حروف تهجی منظم

شده اند علاوه بر شهرهای ایران ولایت توران و هندوستان نیز مذکور شده است.  
بعد از این قسمت شرح حال ۶۰ نفر از شعرای معاصر مؤلف ذکر شده است و  
در مقدمه آن شمه از تلویح پنجاه ساله اغنشائی و بدبختی ایران از حمله افغان تا موقعی  
که امنیت و انطام در ایالات جنوبی بتوسط کریمخان زند استقرار داشت<sup>۴</sup> مؤلف اقرار  
میکند که در این عهد قحطی شعرا و ادب است و علت آن را فلاکت و ترلزل اوضاع مردم  
داسه و گوید «تفریق مال و اختلال حال بحدی است که کسی را حال خواندن شعر  
نیست تا بگویند چه رسد»

(۱) ترجمه بلغور صفحه ۲۵۶ (۲) ایضاً صفحه ۲۶۱ (۳) ایضاً صفحه ۲۵۷ (۴) رجوع  
شود به فهرست فارسی در دو صفحه ۲۷۲ و فهرست اسپرنگر صفحات ۱۴۱/۱۳۵ که صدر حات  
کتاب مفصلاً شرح داده شده است دوست عزیزم برفور معبد شفع مقام مدرسه شرقیه لاهور

راجع بالغلب این شعرا مؤلف فقط چند سطر شرح حال نوشته است مفصلترین شرح مربوط است مگزارش احوال ملا محمد مؤمن متخلص به داعی که در ۱۱۵۵ - ۳ - ۱۷۴۲ در بود سالگی بدوود زندگانی گفته است<sup>۱</sup> و ملاحسین رفیق اصفهانی و سید محمد شمله اصفهانی سید محمد تفرشی و میرزا جعفر صافی اصفهانی و جوانی که از رفقای مؤلف است موسوم سلیمان که متخلص صاحبی بوده، و پیش از ۱۳ ص ۱۳۰۰ از آتشکده محضر باشعار اوست و میرزا محمد علی صوح اصفهانی و آقا تقی صهبای قمی و سید عبدالقay طیب که پدرش میرزا محمد رحیم نام از اطباء دربار شاه سلطانحسین بوده و خودش از اطباء دربار نادرشاه و طوفان هزارجریبی که مؤلف وفات او را در ماده تاریخی ذکر کرده است دیگر آقا محمد عاشق اصفهانی (سنه ۱۱۸۱/۸ - ۱۷۶۷) که مؤلف هشت صفحه را بار تخصیص داده است و برادر جوان مؤلف موسوم باسحق بیك که عدوی تخلص داشته و در ۱۱۸۵/۲ - ۱۷۷۱ وفات یافته است عبارت ذیل ماده تاریخ وفات اوست: «بادا در بهشت جاودان اسحق بیك»

سایر شعرائی که نام میبرد از اینفرارند محمد علی بیك پسر ابدال بیك که جد او نقاش فرنگی بود و بدین اسلام مشرف شد. سید محمد حسین غالب که چهارده سال از ایام جوانی را در هند بسربرد و دختر نواب سرافرازخان را بهباله نکاح در آورد. میرسید علی مشتاق اصفهانی. سید محمد صادق برادرزاده میرزا محمد رحیم طیب درباری سابق الذکر که چند مثنوی بهضامین کهنه مدرس ازقبیل لیلی و مجنون و خسرو شیرین و دامق و عذراء ساخته و تاریخ دودمان زندیه را مشغول<sup>۲</sup> تألیف بوده است میرزا نصیر پسر میرزا عبدالله طیب (متوفی ۱۱۹۲/۱۷۷۸) و سید احمد هائف که مهمترین شعرای مذکور است و بعد از این از حال او شمه خواهیم نگاشت.

لطفعلی بیك آ در آتشکده را با شرح حال خود ختم میکند مطابق مگارش

در سپتامبر ۱۸۹۳ نسخه از کلیات شیخ علی حزمین چاپ کلن پور (۱۸۹۳) برای ایجاب مرصاد کلیات مزبور مشتمل بر ۱۰۳۲ صفحه است و این تذکره از صفحه ۹۳۹ تا ۱۰۲۵ را مرا گرفته است حدی که در آن مذکور شده اند ۹۶ نفرند و از آنها فقط چهار نفر شاعرند که حی اسشان را نشنیده ام از اینقرار طاهر قزوینی و شوکت بخاری و شهبای اثر شیرازی و لطفعلی بیك شامی (۱) در آتشکده خطی من تاریخ وفات داعی ۱۱۶۶ ذکر شده است «مترجم» (۲) «پادشاه بی نظیر جوانبخت ابوالنصر سلطان کریم»

خودش در ۲۰ ربیع الاول ۱۱۲۳<sup>۱</sup> (۷ جون ۱۷۱۱) در اصفهان متولد شد و چهارده سال اوائل عمر را در قم بسربرد زیرا که خانواده اش از بیم افغانها بشهر مرز بور مهاجرت کرده بودند. در اول جلوس نادری پدرش بحکومت لارو سواحل بحر فارس منصوب و در شیراز مقیم شد. دو سال بعد وفات یافت بعد از مرگ پدر باتفاق عمویش حاجی محمد بیك<sup>۲</sup> بمکه تشریف حاصل کرد و پس از طواف خانه خدا و عتبات بایران مراجعت نمود و هنگام مراجعت لشکر نادر از هندوستان در مشهد اقامت داشت. بعد از آنکه با سپاه نادر بمازندران<sup>۳</sup> رفت باصفهان مراجعت نمود و پس از قتل نادر شاه تا مدتی در خدمت علিশاه - ابراهیم شاه - شاه اسمعیل و شاه سلیمان مشغول بود و چنان مینماید که از این تاریخ ببعد گوشه ای گرفت و از معاشرت خلق احتراز کرد و بر حسب تعلیم میرسید علی مشتاق اوقات را بنظم شعر صرف نمود. در آخر آتشکده عده کثیری از اشعار یوسف زلیخای او مندرج است.<sup>۴</sup>

اگرچه سید احمد هانی اصفهانی معاصر و دوست لطفعلی بیك آذر بوده در آتشکده هیچ مطلب خاصی نسبت باو مندرج نیست فقط ستایش مبالغه آمیزی از او دیده میشود زیرا که مینویسد: «در فن نظم و نثر تازی و فارسی ثالث اعشی و جریر و تالی انوری و طهر است» تقریباً ده صفحه مخصوص منتخب اشعار اوست اما از تمام آنها فقط ترجیع بند دلیذیر معروف او را اختیار میکنیم که بواسطه آن نامش جاودان مانده است

### بند اول

ای فدای تو هم دل و هم جان	وی نثار رخت هم این و هم آن
دل فدای تو چون توئی دلبر	جان نثار تو چون توئی جانان
دل رها کردن ز دست تو مشکل	جانب فشانیدن پای تو آسان
راه وصل تو راه پیر آسیب	درد عشق تو درد بیدرمات

(۱) در آتشکده خطی اینجانب صبح ششم ۲۰ ربیع الثانی ۱۱۳۴ (۲) در آتشکده خطی من محمود بیك نوشته شده «مترجم» (۳) «باخلاق اردو از راه مازندران بهشت نشان حرکت و به آذربایجان رفته از آنجا عزیمت مرای کرد» آتشکده خطی «مترجم» (۴) آتشکده چاپ بیتی مورخه ۱۲۷۷/۱۸۶۰ در دست اینجانب بوده است در این چاپ سه باب است عدد صفحات در صفحه ۱۸۹ قطع میشود نواریخ غالباً حذف شده و عبارات منسوخ نیز مشکوک و نامصحیح است «مؤلف»

بندگانیم جان و دل در کف  
 گر سر صلح داری اینک دل  
 دوش از شور عشق و جذبه شوق  
 آخر حکاو شوق دیدارم  
 چشم بد دور خلوتی دیدم  
 هر طرف دیدم آتشی کان شب  
 پیری آنجا بآتش افریزی  
 همه سیمین عذار و گل رخسار  
 عود و چنگ و نی و دف و بربط  
 ساقی ماهر وی و مشکین موی  
 مغ و مغ زاده مؤبد و دستور  
 من شرمنده از مسلمانی  
 پیر پرسید کیست این گفتند  
 گفت جای دهیدش از می ناب  
 ساقی آتش پرست آتش دست  
 چون کشیدم نه عقل ماند و نه هوش  
 مست افتادم و در آن مستی  
 این سخن میشنیدم از اعضا

چشم بر حکم و گوش بر فرمان  
 در سر جنگ داری اینک جان  
 هر طرف میشتافتم حیران  
 سوی دیر مغان کشید عنان  
 روشن از نور حق نه از نیران  
 دیدم در طور موسی عمران  
 بادب گرد پیر مغبجگان  
 همه شیرین زبان و تنگ دهان  
 شمع و نقل و گل و می و در بهان  
 مطرب بذله گوی و خوش الحان  
 خدمتش را تمام بسته میان  
 شدم آنجا بسکوشه پنهان  
 عاشقی بقرار و سر گردان  
 گرچه ناخوانده باشد این مهمان  
 ریخت در ساغر آتش سوزان  
 سوخت هم کفر از آن و هم ایمان  
 بزبانی که شرح آن نتوان  
 همه حتی الوریث والشریان

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

( بند دوم )

از تو ای دوست نگسلم پیوند  
 الحق ارزان بود ز ما صد جان  
 ای پدر بند کم ده از عشقم  
 بند آنان دهند خلق ای کاش  
 من ده کسوی عاقبت دانم  
 در کلیسا به دلبری ترسان

در به تیغم براند بند از بند  
 وز دهان تو نیم شکر خند  
 که نخواهد شد اهل این فرزند  
 که ز عشق تو میدهندم بند  
 چشکم کاو فتاده ام بکمند  
 گفتم ای دل بدام تو در بند

ای که دارد بشار ز تلوت  
ره بوحدت نیافتن تاکی  
نام حق بگانه چون شاید  
لب شیرین گشود و بامن گفت  
که گر از سر وحدت آگاهی  
در سه آینه شاهد ازلی  
سه نکردد بریشم از او را  
ما درین گفتگو که از یکسو

هر سر موی من جدا پیوند  
تنگ تلیث بر یکی تا چند  
که ابوابین و روح قدس بهند  
روز شکر خند ریخت از لب قند  
تهمت کافری بما میسند  
پرتو از روی تابناک افکند  
پریان خوانی و حریر ویرند  
شد زناقوس این ترانه بلند

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحدہ لا الہ الاہو

( بند سوم )

دوش رفتم بکوی باده فروش  
مجلسی نگر دیدم و روشن  
چاکران ایستاده صف در صف  
پیر در صدر و میکشان گردش  
سینه بی کینه و درون صافی  
همه را از عنایت ازلی  
سخن این بآن حنیئاً لک  
گوش بر چنگ و چشم بر ساغر  
بادب پیش رفتم و گفتم  
عاشقم دردمند و حاجتمند  
پیر خندان مطنز بامن گفت  
تو کجا ما کجا ای از شرم  
گفتمش سوخت جانم آبی ده  
دوش میسوختم از این آتش  
گفت خندان که همین بیاله بگیر  
جرعه در کشیدم و گشتم

زاتش عشق دل جوش و خروش  
میر آن بزم پیر باده فروش  
باده خواران نشسته دوشدوش  
بارہ مست و بارہ مدهوش  
دل پر از گفتگو و لب خاموش  
چشم حق بین و گوش رادنیوش  
پاسخ آن باین که بادت نوش  
آرزوی دو کون در آغوش  
ای ترا دل قرار گاه فروش  
درد من بنگرو بدرمان کوثر  
ای ترا پیر عقل حلقه بگوش  
دختر روز نشسته برقع پوش  
دانش من فرو نشان از جوش  
آه اگر امشیم بود چون دوش  
ستدم گفت هان زیاده موش  
فارغ از رنج عقل و معنت هوش

چون بهوش آمدم یکی دیدم      مابقی راهمه خطوط و نقوش  
 ناکهان در سوامع ملکوت      این حدیثم سر و ش گفت بگوش  
 که یکی هست و هیچ نیست جز او  
 وحده لا اله الا هو .

(بند چهارم)

چشم دل باز کن که جان بینی      آنچه نادیدنی است آن بینی  
 گر باقلیم عشق روی آری      همه آفاق گلستان بینی  
 بر همه اهل این زمین بمراد      گردش دور آسمان بینی  
 آنچه بینی دلت همان خواهد      و آنچه خواهد دلت همان بینی  
 بی سر و پا گدای آنجا را      سرز ملک جهان گران بینی  
 هم در آن پا برهنه قومی را      پای بر فرق فرقدان بینی  
 هم در آن سر برهنه جمعی را      بر سر از عرش سایبان بینی  
 گاه وجد و سماع هر يك را      برد و کون آستین فشان بینی  
 دل هر ذره که بشکافی      آفتابش در میان بینی  
 هر چه داری اگر بعشق دهی      کافرم گر جوی زبان بینی  
 جان گذاری اگر بآتش عشق      عشق را کیمیای جان بینی  
 از مضیق حیات در گذری      و سمت ملک لامکان بینی  
 آنچه نشنیده گوش آن شوی      و آنچه نادیده چشم آن بینی  
 نا بهای رساندت که یکی      از جهان و جهانیان بینی  
 بایکی عشق ورزی از دل و جان      تا بعین الیقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او  
 وحده لا اله الا هو .

(۱) فرقدان دو ستاره است در صورت دب اصغر Ursa minor که آنها را گاه‌بان  
 Guardians هم میگویند و این کلمه از لغت اسپانیولی Guardare می‌آید که بعضی حفظ  
 کردن است و وجه تسمیه اش فوایدی است که ملاحظان از آنها میبردند و در کشتی را می  
 فوق‌العاده طرف رجوع بوده است رجوع کنید به جلد دوم از کتاب من موسوم به سفرنامه  
 لك نهر سیاح صفحه ۱۲۵



## (بند پنجم)

در تجلی است یا اولوالعبر  
 روز بس روشن و تو در شب تار  
 همه عالم مشارق اندوار  
 بهر این راه روشن و هموار  
 جلوه آب صاف در گل و خار  
 لاله و گل نگر درین گلزار  
 بهر این راه توشه ای بردار  
 که بود پیش عقل بس دشوار  
 یار جو بالمشى والابکار  
 باز میدار دیده بر دیدار  
 پای او هام و دیده افکار  
 جبرئیل امین ندارد بار  
 مرد راهی اگر بیا و بیار  
 یار میگوی و پشت سر میخار  
 مست خوانندشان و گه هشیار  
 از مغ و دیر مو شاهد و زنیار  
 که پایما کنند گاه اظهار  
 که همین است سر آن اسرار

یار بی پرده از در و دیوار  
 شمع جوئی و آفتاب بلند  
 گر ز ظلمات خود رهی بینی  
 کور و بی قائد و عصا طلبی  
 چشم بکشا بگلستان و بین  
 ز آب بیرنگ صد هزار رنگ  
 پا بر راه طلب نه و از عشق  
 شود آسان ز عشق کاری چند  
 یار گو بالفرد و الاصال  
 صد رخت زن ترانی ارگویند  
 تابجائی رسی که می نرسد  
 یار یابی بمحفل کانجا  
 این ره آن زاد راه و آن منزل  
 ورنه مرد راه چون دگران  
 هاتف از باب معرفت که گهی  
 از می و جام و مطرب و ساقی  
 قصدایشان نهفته اسراری است  
 پی بری گر برازشان دانسی

که یکی هست و هیچ نیست جز او

و حده لا اله الا هو .

## فصل هفتم

### شعرای زمان قاجاریه

بعد از دوره سلطنت کوتاه رضونین آغا محمد خان خواجه<sup>۱</sup> تجدید حیات شعر که باز دیگر گرجستان و قفقاز را گرفت بهرادر زاده اش فتحعلیشاه (۱۷۹۷-۱۸۳۸) باملاiment حکومت کرد. رضاقلیخان در مقدمه مجمع الفصحاء تجدید حیات ادبی و بهبودی و سلامت ذوق شعری را از تشویق فتحعلیشاه دانسته است خودش هم بتخلص خاقان اشعار میسرود و عده کثیری از شعرا را در دربار گرد آورد. راجع بشرح حال این شعرا چندین تذکره تدوین شده است از قبیل زینت المدايع انجمن خاقان - گلشن محمود - سفینه المحمود و تذکره محمد شاهی. ربه دره تمام فهرست نسخ خطی فارسی موزه بریتانیا (صفحه ۸۴ - ۹۱) شرح مفصلی نسبت به ریاست از کتب مذکوره داده و بیشتر آنها در دست رضاقلی خان مشارالیه بوده است. یکی از آنها موسوم به گلشن محمود شرح حال و منتخب اشعار ۴۸ نفر از پسران فتحعلیشاه را دارد چندی بعد از همین خانواده شاعر دیگر برخاست و آن ناصرالدین شاه بود (۱۸۴۸ - ۱۸۹۶ م) اما این تراوش های طبع او برای اشخاصی اقناع کننده است و ارزش دارد که کلام المملوک را ملوک الکلام میدانند.

بازگشت بسبک  
شعرای مقدم  
شعرای او اتمل این عهد را هیبایستی در فصل سابق می گنجاندیم  
اما آن فصل بیش از حد مفصل شده بود و گنجایش نداشت  
نقطه اقتراان و اختلاف این گویندگان ما شعرائیکه بلافاصله  
پیش از آنها زندگی میکرده اند اینست که یکباره بتقلید استادان مقدم پرداخته و بسبک  
عرفی و صائب و شوکت و غیره پشت پا زدند.

(۱) هرچند علامت ۱۸ سال (۱۷۷۹ - ۱۷۹۷) فرمانفرمای ایران بود اما تا سال ۱۷۹۶ تاجگذاری نکرد و سال مد قتل رسید

این نکته از دوراه ثابت میشود شبلی نعمانی چنانکه ذکر  
 شد گوید شعر فارسی از رودکی شروع و مصائب ختم گردید  
 و شعرای متأخر مثل قافانی و غیره مقلد اساتید قدیم بوده اند  
 اختصاص فرخی و منوچهری. رضا قلیخان نیز همین نظر را دارد اما طور دیگر تعبیر  
 می نماید بنا بر رأی او<sup>۱</sup> شعر فارسی از چند قرن باینطرف رو به تنزل نهاده و  
 در آخر دوره ماقبل قاجاریه بکلی فاسد و باطل گردیده بود و شعرای ادب  
 این عهد بسا عدم متابعت از سبک آنها و بازگشت بطرز گویدگان قدیم کاری  
 پسندیده و لازم کردند و شعرای ذیل را از متقدمین بشمارد که مخصوصاً طرف تقلید  
 واقع گردیدند.

خاقانی - عبدالواسع جبلی - فرخی - منوچهری - رودکی - قسطلان - عنصری  
 مسعود سعد سلمان - سنائی - جلال الدین رومی - ابوالفرج رونی - انوری - اسدی  
 فردوسی - نظامی - سعدی - ازرقی - مختاری - معزی - لامعی - ناصر خسرو - ادیب  
 صابر. تمام این شعرا قبل از سقوط خلافت عباسیان و هجوم مغول (وسط قرن ۱۳ م)  
 بدرود زندگانی گفته اند<sup>۲</sup> از جمله شعرای متأخر فقط حافظ بود که در چشم هموطنانش  
 مقام ارجمند خود را بدون ذره نقصان حفظ نمود. و حتی مشکوک است که تا چه  
 پایه سرمشق شعراء واقع شده است و اینکه شعرا کمتر از او تقلید کرده اند بیشتر  
 بواسطه تقلید نا پذیری خود اوست و نباید تصور کرد که مثل جامی و عرفی و صائب  
 که شهرت و مقام پیشوائی ادبی خود را گم کرده و دیگر بدست نیاوردند سبک حافظ  
 نیز در این زمان متروک و بی مقدار گردید بلکه کسی را قوه جولان در عرصه پرواز  
 او نبوده است پس از این بعد در میان سبکهای هندی و ترکستانی از طرفی و ذوق  
 شعرای ایران از طرف دیگر اختلاف و تباین شدت گرفت و حکام انگلیسی در  
 هندوستان<sup>۳</sup> زبان اردو را جانشین فارسی قرار داده آن را لسان ادبی و لفظ قلم ساختند  
 (۶ - ۱۸۳۵) و باین ترتیب هند از نفوذ فکری و تأثیر ادبی ایران جدید جدا و  
 محروم ماند

(۱) پنجین صفحه بی نمره مقدمه مجمع النصحاء (۲) غیر از سعدی و ملای رومی (منترجم)

(۳) در همین اوقات ازینل وجوه برای نشر کتب شرقی خودداری کردند و از این روی لطمه  
 زدگی بر شرقشناسی وارد ساختند

با وجود تذکره های سابق الذکر و آنچه بعدها در شرح احوال شعرا جمع آورده اند خیلی سهل خواهد بود که مائمه از حال یکصد یا دویست نفر از شعرای دوره قاجاریه را در اینجا درج نمائیم اما برای مقصودی که داریم ذکر احوال ده دوازده نفر از شعرای مزبور که پیروان سبک قدیم بوده اند کافی خواهد بود. هر چند لازم است این شعرا را بترتیب تاریخ نام ببریم لکن واجب نیست که بمناسبت پادشاهانی که معند و حشان بوده اند یا در عهدشان میزیسته اند آنها را بطبقاتی تقسیم نمائیم.

**وصال و خانوادهاش** در بهار سال ۱۸۸۸<sup>۱</sup> از حسن اتفاق چند نفر از اعضاء خانواده بزرگ وصال (میرزا شفیع معروف بمیرزا کوچک) از جمله فرهنگ و برادرش یزدانی را در شیراز ملاقات نمودم. همراه یزدانی پسرش و فرزاد برادر مرحومش متخلص بهمت نیز بودند. وصال سه پسر بزرگتر از اینها داشته یکی وقار که رضا قلیخان<sup>۲</sup> در ۱۲۷۴/۸-۱۸۵۷ او را در سن ۴۲ سالگی در طهران ملاقات کرده است. و دیگر میرزا محمود طیب متخلص بحکیم که در سنه ۱۲۶۸/۱۸۵۱ بدرود زندگانی گفت سوم داوری که نمونه از آثارش را در جلد دوم تاریخ ادبی خود صفحه ۴۱-۴۲ ترجمه و درج نموده ام لیکن تاریخ وفاتش معلوم نیست چون علی الظاهر اشعارش طبع و نشر نشده من متن فارسی ترجمه سابق الذکر را در اینجا عیناً درج مینمایم. این اشعار استخراح از رساله خطی کوچکی است حاوی منتخب گفتار او که دوست مرحوم من نواب میرزا حسنعلی خان که فریفته آثار و حامی شاعر مزبور بود در زمستان ۸-۱۸۸۷ در طهران بمن داد.

ای بچه عرب صبحك الله بخیرا      صبح است صبحی بده آن ساعری را  
ز آن می که بقطب از بدهی جرعه ویرا      سر بات بساید سر اکیل جندی را

گردند بناتش بفدا چون تو بنی را

چون جرخ زنی گرد خم باده جندی وار

گریست ترا باده یکی شیشه بیرکتی      بر خیز و عیارا عسری وار سرکش  
همچون عربان دامن خود تا بکمر کش      یکدست عبایشه بدان دست دگر کش

با دامن ترغنت از آن دامن ترکشی

وز خانه برو تا بدر خانه خمار<sup>۳</sup>

(۱) در جرع شود بکتاب من و یکسال در میان ایران ۸-۲۶۷ و صفحه ۱۱۹ (۲) مجمع البحار  
جانب دوم ۵۴۸ (۳) ساء مسطه مشتمل بر هشت بند است که فقط دو بندش اشعار گردند

تذکر دوست مهربانم نواب واقعه غریبی را بحاطرم میآورد  
**صله مختصر**  
 که در اوائل سال ۱۸۸۸ هنگامیکه من در طهران مهمان او  
 بودم اتفاق افتاد. و از این پیش آمد میتوان فهمید که شغل شاعری در ایران امروز  
 نسبت بقرون سابقه که غالباً دهان شاعر را پیاداش شعری که در ممدوح مؤثر و در  
 خاطر او جای گیر میشد از طلا میانباشتند چقدر بیفایده و ثمر است شاعری حقیر که  
 اسم او را فراموش کرده ام و شاید اصلاً نمیدانسته ام روزی بخانه نواب آمد و پس از  
 استجازه قصیده که در مدح او سروده بود قرائت کرد. بعد از اتمام یکتومان (در آن  
 زمان ۶ شیلینگ تقریباً) باودادند و شاعر با سیمائی ناراضی از خانه بیرون رفت. و  
 بلافاصله یکی از رفقای نواب او را ملامت کرد نه از قلت صله بلکه از این روی که  
 میگفت اخلاق شاعر را فاسد کرده و او را معتقد ساخته اید که از طریق شاعری میتوان  
 با شرفانه امرار معاش کرد! بلا شك این یکی از عللی است که سبك قدیم شاعری خاصه  
 قصیده سرائی را متروك ساخته است.

علاّت دیگر انحطاط  
**قصیده سرائی**  
 علاّت دیگر مقامی است که بعد از انقلاب (۶ - ۱۹۰۵)  
 مطبوعات در جامعه احراز کرده اند. زیرا که شاء-روز بروز  
 بیشتر خود را وقف علاّت کرده و برای مصالح او چیز مینویسد  
 و از توجه بممدوحین خاص-راض مینماید. بهترین نمونه این انتقال را میرزا  
 جهانگیرخان شاعر ناکام شیرازی صاحب جریده هفتگی صور اسرافیل که میوه لذیذ  
 و جالب توجه انقلاب بود باید شمرد. شرح زندگانی و وفات او و کارهای ادبی او را  
 که مربوط به نهضت ملی است در کتب سابق خود موسوم به انقلاب ایران و مطبوعات  
 و شاعری ایران جدید نگاشته ام تا این اواخر او را من يك شاعر و نویسنده انقلابی  
 می شناختم تا اینک رفیق محترم و شاگرد سابق من مستر اسمارت که یکی از  
 مهربانترین نمایندگان سیاسی است که تا حال از این مملکت بایران فرستاده شده  
 ۲۹۲ صفحه ای عنوان دبی ابتدا و بی اسم از يك نسخه خطی فارسی بمن فرستاد این  
 قطعه کتاب جاری احوال ۳۸ شاعر بیشتر از اهل شیراز بود شعرای مزبور بعضی در آن  
 سال (۱۹۱۰) هنوز زنده بودند و برخی در ظرف ۴۰ سالی که تا آن زمان میگذشت  
 درود جهان گفته بودند. از جمله ذکری هم از میرزا جهانگیرخان [ص ۷۴ - ۷۷]

در برداشت و نمونه از اشعار قبل از دوره انقلاب او را حاوی بود. یکی از اشعار او قطعه است خطاب بر قزاق شیرازی که از طهران فرستاده و کاملاً بسبک قدیم است و اثری از اختصاصات جدید در آن دیده میشود. دو نفر شاعر اسفغانی دیگر بهر در این مجموعه معین و فوق العاده نام برده شده اند یکی ابوالحسن میرزا علق بشیر رئیس که در ۱۲۶۵/۱۸۴۸ متولد شده و بمقالات فلسفی و پلسیکی شهرت گرفته و از معاین جدی عالم اسلام محسوب میگشت این شخص حیرت تخلص میگرفته و اشعارش بیشتر مدحی و موقی و بسبک قدیم است.

دیگر جریده نگار عالیقدر ادب‌الیه - مالک<sup>۱</sup> متخلص به میری  
 شعرای انقلاب  
 و راهانی (متولد در سال ۱۲۷۷/۱ - ۱۸۶۰) که سه واسطه  
 بقاءم مقام منتسب میگشت (صفحه ۳۹ - ۴۰ نسخه خطی من)

از بهر آن شعرای جدید عهد انقلاب باستانی خوانایی که بعد از آن واقع حادثه رای  
 ظهور کرده اند اغلب از متابعین دبستان قدیم ادبیات بوده اند ولی باندازه ای شور و  
 نرمی در طبع آنها وجود داشته که گه از خود را با اوضاع جدید وفق میداده اند

اما خود ایام اسفال با ازمیه سابقه کاملاً متفاوت و حدودش  
 نمایان است و این حادثه تاریخی نیز مثل نظایر خود حده و حد  
 میان قدیم و جدید بشمار میرود و خط مزبور در سواب  
 ۱۹۰۶-۷ رسم شده است طبعاً هموزم مقدار کثیری شعر است

قدیم سروده میشود. مناسبت سال شصتم تولد من (۷ فبراری ۱۹۲۲) مجموعه حاوی  
 اشعار ۱۶ نفر از شعرای معتبر زمان بافتخار من ارسال گردید. به علاوه عماد الکتاب  
 بیر که بن و بنو سلیبی ایران جدیدش باید خواند<sup>۲</sup> قصیده جدا گانه برای من فرستاد  
 هیچ دلیلی نداریم که برخاموشی و فراموشی سبک های قدیم بیماک<sup>۳</sup> باشیم شاید قصید  
 مدحیه (در معادل مصاید عرفانی و اخلاقی) مدلی که ذکر شد رو مغال و انفصال گذارد

(۱) رجوع شود به صفحه ۲۷ و ۲۹ کتاب من «مطبوعات و شاعری جدید ایران»

(۲) بن و بنو سلیبی Benvenuto Sellini مکاتیب و خطاطی و محاسبه ساز و زرگر معروف است  
 است و کارهایش بهرین گونه و سرآمد زرگری آن ملک دو قرن شانزدهم محسوب میشود  
 ۱۵۰۰ تا ۱۵۷۱ میلادی حساب داشته (متوجه)



ریاض العارفین (صفحة ۴ - ۲۴۳) نام میبرد و مینویسد «در آن هنگام که به تحریر تذکرة مشغول بود مؤلف حقیر در مبادی سن شباب و ساکن شیراز بود و گاهی بعد از آن میرسید»

## ۱ - سحاب متوفی (در سال ۱۲۲۲ هـ - ۱۸۰۷)

سید محمد اصفهانی متخلص بسحاب پسر سید احمد هائف است که در پایان فصل گذشته او را تنها شاعر مهم قرن ۱۸ معرفی کردیم رضاقلیخان در مجمع المصدا (جلد دوم ص ۱۱ - ۲۰۷) می نویسد سحاب «در حضرت... خاقان کمال اعتبار و احترام داشته» و علاوه بر قصاید بسیار تذکرة (مطهرأ از شعراء) موسوم بر شهاب سحاب بنام فتحعلی شاه تألیف کرد. دیوانش قریب پنجهزار بیت بوده است تذکرة او را تا کنون من ندیده‌ام این آیات او که در ذم غرور و اغراق شاعران سروده پیغایده نیست.

کس را کمال نفس بجز حسن حال چیست	وان را که حسن حال نباشد کمال چیست
شهرست هبج و شاعری از هبج هبج تر	در حیرتم که در سر هبج این جدال چیست
یك تن نرسد از پی ترتیب چند لفظ	ای ابلهان یهنر این قبل و قبل چیست
از بهر مصرعی دو که مضمون دیگر است	چندین خیال جاه و تمنای حال چیست
شعر اصلش از خیال بود حسنش از محال	تا از خیال این همه فکر محال چیست
از چند لفظ باوه نزد لاف برتری	هر کس که یافت شرم چه و انفعال چیست
صد نوع از این کمال بر اهل دایره هوش	با حسن ذات عامی نیکو خصال چیست
گیرم که نظم بحر دروکان گوهر است	بسا شر کلک داور دریا نوال چیست

## ۲ - مجمر (متوفی در سال ۱۲۳۵ هـ - ۱۸۱۰)

احوال سید حسین طباطبائی اردستانی را که لقب مجتهد الشعرائی داشته رضاقلیخان در سه کتاب سابق الذکر خود درج نموده است. ورود او به شیراز پادشاه بوسیله همشهری او میرزا عبدالوهاب نشاط شاعر بود که ۱۸ یا ۱۹ سال بعد از رفیق خود بدرود زندگانی گفته است. ظاهراً مجمر در ایام شباب وفات یافته زیرا که رضاقلیخان پس از تمجید و ستایش اشعار او که مجموعه قلیلی از آن در دست است گوید «اگر دیر زیسته بود همانا ترقی کلی می نمود» اما در هر حال او نیز یکی از پنج شاعری است از شعرائی این دوره که رفیق کامل بوده است. در ذم من حاج میرزا یحیی ده لت آبادی



در طعنه اول قرار داده<sup>۱</sup>

اشعار مجمر ناباب است<sup>۲</sup> اما در موزه بریتانیا نسخه از کلیاتش دیده میشود  
از اشعاری که مصطفی خان منتخب کرده چیزی که قابل نقل باشد نمی بینم اما دولوز  
دیل را راجع بیاد و قلم که از تذکرة دلگشا نقل میشود میتوان نمونه قرار داد  
لغز باد

چوبست آن پیلکمارك مقدم فرخ جناب	روز و شب اندر تحریر سال و ماه اندر شب
هواش در دامن و اندر گریبانش عبیر	غیرش در جیب و اندر آستینش مشک ناب
در روی بی پلوسر دیوانه بی عقل و هوش	عاشقی بی خان و مان آواره بیخورد و خواب
کس نمیداند که از عشق که باشد بیقرار	کس نمی یابد که از هجر که دارد اضمحلال
آب از او چون دل عاشق از زلف بتان	گاه باشد در سلاسل گه بود در پیچ و تاب
مرده گه از او زمین وزنده گه از او جهان	چون قوی از پیری و همچون طبیعت از شباب

## لغز قلم

گلبن باغ نفس ناطقه را	من یکی ابر کوه افشانم
هم شکر ریز و هم غیر افشان	لب دادار و زلف جانانم
در در افشانی و گهر ریزی	طبع دستور و دست سلطانم

## ۳- صبا (متوفی بسال ۱۲۳۸ و ۱۸۲۲-۳)

فتحعلی خان کاشانی منخلص بصبا ملك الشعرای فتحعلی شاه بود مصطفی خان  
که احوال او را در هر سه کتاب سابق الذکر درج کرده گوید: «قریباً از هفتصد سال باین  
طرف هیچ شاعری نظیر او در ایران بوجود نیامده و بعضی از مصرافان سخن شهنشاهنامه  
او را - در شاهنامه فردوسی تفصیل و ترجیح میدهند<sup>۳</sup> تالیفات دیگر او خد و بد نامه  
عبرت نامه - گلشن صبا است دیوانش بر حاوی دهالی پانزده هزار بیت بوده است  
رهای حکومت قهر کاشان داشته اما در اواخر حال همت بخندمت سلطان اسرار داد  
در حدای شاگردی هم شهری خود صباحی شاعر میکرده صباحی از معاصرین هاتف و  
آدر بوده و نیز بر مندرجات مجمع الفصحا در ۱۲۰۶/۲ - ۱۷۰۱ بدرود زندگانی گفته است

(۱) چهار نفر دیگر از طبعه اول فروغی و صبا (عصا) نشاط و قاضی بودند و در میان و  
مصطفی هدایت از طعنه دوم و وقار و سرودش در طبعه سوم (۲) دیوانش چاپ شده است  
(مرحوم) (۳) در نام المارقین صفحه ۲۶۴ شاهنشاه نامه در بیینی چاپ سگی شده است ۱۸۹۰

فتحعلی خان پسرش میرزا حسین خان متخلص بجای پدر لقب ملك الشعرائی یافت اشعار صبا چون بیشتر مدحی است کمتر ما را پسند می افتد اما خیلی خوش آهنگ و عنف الیان است.

#### ۴ - نشاط متوفی (سال ۱۲۴۴-۹۱-۱۸۲۸)

چون از میرزا محمد قلی افشار متخلص بالفات (متوفی ۱۲۴۰/۵-۱۸۲۴) و آقا علی افشار متخلص بآگاه (متوفی ۱۲۴۴/۹-۱۸۲۸) که برادر کوچک پسرش شاعر بوده است و رضاقلیخان هدایت هر دو را شخصا می شناخته ، میگردیم ، میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی میرسیم نشاط همانقدر در خط نرسل معروف است که در شاعری شهرتی دارد در زبان عربی و فارسی و ترکی نیز نهایت تسلط داشته است بعد از آنکه تقریباً دارائی خود را بپاد داد و ازس شعرا و درویش و ادباء را بواحت و پندیرائی نمود بکلی نهی دست گردید ، منظور نظر فتحعلیشاه و ملقب بمعتمدالدوله شد در غزل سرایی قدرتی بکمال داشته معروفترین نالیماش گنجینه است ماده تاریخ ذیل سال وفات او را معین میکند .<sup>۱</sup> از قلب جهان نشاط رفته .

#### ۵ - میرزا ابوالقاسم قایم مقام (مقتول در ۱۲۵۱-۱۸۳۵)

دو نفر از مردمان بزرگ که پدر و پسر بوده اند همین لقب داشته اند . نخستین میرزا عیسی فراهانی معروف بمیرزا بزرگ که پیشکار و وزیر عباس میرزا بود و در سال ۱۲۴۷/۲ - ۱۸۳۱ وفات یافت دوم پسرش میرزا ابوالقاسم که پس از مردن فتحعلی شاه مذبذب شد و محمد شاه او را در ۲۶ سالگی چون ۱۸۳۵<sup>۲</sup> بقتل رسانید از نقطه نظر ادبی قائم مقام دوم بیشتر اهمیت دارد و هر چند اشعاری به تخلص ادائی ساخته شهرتش بیشتر در نشر است هموطنانش مراسلات متعدده منشره او را سر مشق حسن عبارت می شمارند مجموعه از آثار نظامی و ثری او در دست دارم مکه نامر فرهاد میرزا در ۱۲۸۱/۵ - ۱۸۶۴ گرد آمده و در تبریز بسال ۱۲۸۲/۶ - ۱۸۶۵ چاپ سنگی شده است این مجموعه بیشترش کاعذ هائی است خطاب به اشخاص مهم و غیر مهم معاصر و سدرت تاریخ دارند<sup>۳</sup> بسیاری از آنها اسناد سیاسی است که کمابیش دارای اهمیت

(۱) رجوع شود بتاریخ ایران و ج و اتین صفحه ۲۷۱-۲ و صفحه ۲۸۷-۸ قمری که او را احلاق و صفات این وزیر مگاشته بایانات رضاقلی خان خیلی تفاوت دارد (۲) قدس سره تاریخ که من یادداشت کرده ام شوال ۱۲۳۸ (جون و جولای ۱۸۲۳) است

تاریخی اند مثلاً نامه مداحانه که بمناسبت قتل گریبایدوف و همراهانش در طهران ( ۱۱ فراری ۱۸۲۹ )<sup>۱</sup> به تزار روس نوشته و عین آن را در اینجا نقل میکنیم نمونه بهترین شرقنامه مقام است .

## نامه شاهنشاهی بامپراطور اعظم

در باب گذشتن خون ایلچی بآنطور که خواهش کرده بودند

اول دفتر بنام انزد دانا صانع و پروردگار وحی و توانا

و حدودی بی مثل و مانند میرا از چون و چند که عادل و عالم است و قاهر هر ظالم پاداش هر نیک و بد را اندازه و حد نهاده بحکمت بالعه خود بدکاران را زجر و عذاب کند و نیکوکاران را اجر و ثواب بخشد و درود تا محدود بر روان پیغمبران راست کار و پیشوایان فرخنده کردار باد<sup>۲</sup> و بعد بر رأی حقایق نمای پادشاه ذی جاه انصاف کیش عدالت اندیش تاجدار با زیب و فر شهریار بحرو برادر والا گهر خجسته اختر امپراطور ممالک روسیه و مضامین که دواتش با جاه و خطر است و رایتش با فتح و ظفر مغنی و مسطور نمیداد که ایلچی آن دولت را در پایتخت این دولت باقتضای حوادث دهر و غوغای کسان او ، چهل شهر آسیبی رسید که ندید و تدارک آن بر ذمه کار گذاران این دوست واقعی و محب ولایم افتاد لهذا اولاً برای تمهید مقدمات عنبرخواهی و پاش شوکت و احترام آن برادر گرامی فرزید ارجمند خود خسرو میرزا را بیای تخت دولت بهیبه روسیه فرستاد ، حقیقت ناگهانی این حادثه و نا آگاهی گاهی امانی این دولت را در تلو نامه صادقانه مرقوم و معلوم داشتیم و ثانیاً نظریه کمال یگانگی و اتفاق ( که ) ما بین این دو حضرت آسمان رفعت هست انتقام ایلچی مزبور را بر ذمت سلطنت خود ثابت دانسته هر که را از اهالی و ساکن دار الخلافه که گمان میرفت که در این کار زشت و کردار ناسرا اندک مداخلیتی تواند داشت اندازه استحقاق مورد سیاست و حد و اخراج بلد نمودیم حتی داروئه شهر و کدخدای محله را نیز بهمین حرم که چرا دیر خبردار شده و قتل از وقوع این حادثه صابطه شهر و محله را محکم نداشته اند عزل و تنبیه و ترجمان کردیم ، بالاخر

(۱) شرح این حادثه در تاریخ ایران ر . ج و انسن سابق الذکر مندرج است صفحه ۲۴۷

۲۵۲ (۲) چون خطاب بیکفر عیسوی است ستایش محمد «ص» مبدل بتایش عموم پیغمبران شده است (۳) رجوع کنید بتاریخ ر . ج و انسن صفحه ۶ - ۲۵۴ خسرو میرزا پسر عباس میرزا و نوه امپراطور بوده .

از اینها همه پاداش و سزائی بود که بعالیجناب میرزا سیح وارد آمد با مرتبه احتیاجات در دین اسلام و اقتفا و اقتدائی که رمره خواص و عوام نادر داشتند بواسطه اجتماعی که مردم شهر هنگام حدوث عائله ایلچی در دایره او کرده بودند گنجهت و اعضاء را بطر اتحاد دو اتن شامسته ندیدیم و شفاعت هیچ شفیع و توسط هیچ واسطه در حق او معصوم نماند. پس چون اعلام این گذارش به آن برادر نیکو سیر لارم بود به تحریر این نامه دوستی علامه پرداخته اعلام تفصیل اوضاع را بفرزند مؤید موفق نایب السلطنه عباس میرزا محول داشتیم امید از درگاه پروردگار داریم که دهمدم مراتب و دود این در دولت ابدیت بنیاد در ترقی و اردیاد باشد و روابط دوستی حضرتین پیوسته بآمد و شد رسل و رسائل متأكد و متضاعف گردد و العاقبة بالعافیه تحریراً فی شهر ربیع الاول سنه ۱۲۴۵ ین مکتوب اگرچه رسماً از طرف فتحعلیشاه فرستاده شد ولی فی الحقیقه از قائم مقام بود البته نوشتن مراسله باین ادب و ملائمت و فروتنی بروسها برای او خیلی ناگوار و تلخ بوده زیرا در ضمن اشعاریکه بیاد علیه عباس میرزا و لشکر ایران بر عثمانیان و روسها ساخته گوید:

روم شوم و روس منحوس از دو جانب قصهشان تسخیر آذربایجان شد  
و بعد از انجام مصالحه با روس (معملاً در ۱۲۴۳/۱۸۲۸) در یکی از مراسلاتی که میرزا بزرگ نوری فرستاده اظهار تأسف میبکند که دیگر جرئت ندارد از روس منحوس سخن بمیان آورد. «نلان سیم که در مقدمه روس میترسم بگویم منحوس»

یکی از وزرای دیگر ایران که بعد از قائم مقام و بزرگ نوری و ب  
میرزا تقی خان  
امیر کبیر  
تقوی تر از او بوده ولی همان درجه بدبخت و بد عاقبت شد  
میرزا تقیخان امیر کبیر<sup>۱</sup> است که بیش از پیش در تسمیل  
هکاتات رسمی کوشش نمود اما ترسل قائم مقام هر چند ممکن است اشخاصی را که  
در سبب تحریر مسجع و معلی قرن سابق آشنا نیستند چندان متوجه سازد اما شایه  
پیشرفت عظیمی است در ادبیات زیرا که شرار عبارت پردازی و مسجع باقی تفر  
انگیزی که سالیان دراز فصاحت و اعجاز محض شمرده میشد خلاصی بخشیده و دور  
کرده است و ظاهراً همین جهت است که اشعار قائم مقام در دوز و فکر ایرانیان بزرگ

(۱) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحه ۸۸ (۲) برای آگاهی کامل از عباس حلال از

رجوع کنید بتاریخ ایران ر. ج. واتسن صفحه ۶-۴-۴

خط میرزا قلی خان امیر کبیر

22

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

此乃本館所藏之書，其書名曰：

خبر علامہ مطہری

معاصر مقامی باین ازجمنگی احراز کرده است اگر مجموعه از این مراسلات با  
نوت و اسناد کامل چاپ میشد برای طلاب ادبیات فارسی اهمیت ادبی و تاریخی فوق العاده  
میداشت و البته محاسن آن بش از پیش ظاهر میگردد خاصه برای طلابی که دائرة  
تحقیقاتشان در حیطه قدیم تاریخ ادبی ایران محدود و محصور نیست

## ۶- وصال (متوفی بسال ۱۲۶۲/۱۸۴۶) و فرزندانش

ساده نامی از وصال برده و بیان کردم که بعضی از اولاد و نوه های او را حوش به خنانه  
در بهار سه ۱۸۸۸ در شیراز ملاقات نموده ام. عموماً هموطنانش او را یکی از  
زرگترین شعرای جدید می دانند و ضاقل به خان در سه کتاب سابق الذکر و سمل شاعر  
در تذکره دلگشا شرح مفصّلی از احوال او مینگارند و شخصاً با وی آمیزش داشته اند  
مخصوصاً سمل که دوست صمیمی او بوده است

اعمالش از شیراز و اسمش میرزا (محمد) شفیع بود و لسی معمولاً او را میرزا  
کوچک میخواندند سمل در باره او مبالغه بسیار کرده و مهارت او را در خط و موسیقی  
و شعر فوق العاده می ستاید. خاصه در شعر که ویرا عذیم المثل می نویسد و اخلاق و وفای  
او را بی اندره تعریف می کند. اما گوید «اندکی زودرنج» است و ضاقل به خان هم در  
روصفه الصفا، بابین حالت او اشاره کرده و گوید و فتنیکه شاه او را «باصراف کمالات نسبت  
داد» حیالی رحیمه خاطر گشت از قرار مذکور ۱۲ هزار بیت شعر از غزل و قصیده  
و مثنوی و سحره ام «فرهاد و شیرین و وحشی را تمام فرموده و کمال فصاحت ظاهر  
نموده و به مراتب به از وحشی گفته از آثار او یکی مثنوی سزم وصال است دیگر  
ترجمه انوار الذهب زمخشری سمل که مدعی است تمام اشعار او را خوانده فقط  
محدودی از ابیات او را نقل می کند و مجموع اشعاری که از او نقل نموده از ۲۱۳ بیت  
بسیار کم است از هفتاد و نه شعر دیل نمونه خوبی از ذوق او است و مثال نیکوئی  
است از صنعتی که علمای بدیع فارسی «المدح بما یشبه الذم» می خوانند زیرا که مطلع  
قصیده این است.

هر کس شمع ز بحر و در و چرخ و اختر است اقرار می کنند که خسرو مستمکر است  
و محسن این ساخته شده که در باریان و مستمعین را مضطرب و تشنه کند اما  
در ابیات بعد توضیح میکند که ماله بحر از این سبب است که شاه از جود خود او را  
در تشویر و تشویش افکنده و فریاد کوه از آن راه است که دقایق و معادن زرو گوهر

نازیب ناز این خطا کشی  
 ز غمی غایب الا روانی  
 عافیت خواستار و ضعیفان  
 در بیت باید و دلای غزلان  
 یکی خود کبر است هم در کبر  
 سر ز صراط بودیش در تیران  
 برای این که خود را بیم داد این  
 ای باد که کنایه شمعان  
 کبریا این که در روزی خود را  
 سر ز صراط بودیش در تیران  
 نازیب ناز این خطا کشی  
 ز غمی غایب الا روانی  
 عافیت خواستار و ضعیفان  
 در بیت باید و دلای غزلان  
 یکی خود کبر است هم در کبر  
 سر ز صراط بودیش در تیران  
 برای این که خود را بیم داد این  
 ای باد که کنایه شمعان  
 کبریا این که در روزی خود را  
 سر ز صراط بودیش در تیران  
 نازیب ناز این خطا کشی  
 ز غمی غایب الا روانی  
 عافیت خواستار و ضعیفان  
 در بیت باید و دلای غزلان  
 یکی خود کبر است هم در کبر  
 سر ز صراط بودیش در تیران  
 برای این که خود را بیم داد این  
 ای باد که کنایه شمعان  
 کبریا این که در روزی خود را  
 سر ز صراط بودیش در تیران



اورا از بخشش خود باخاک برابر کرده . و ستار گان از آن جهة شکایت دارند که روار و مهمان شاه هم در عدد و هم در شکوه و جلال آنها را در خسوف افکنده اند و قس علی دلت ، چون این مبالغه ها و لفاظی ها را دشوار است که در لباس ترجمه حالب و مطبوع ساخت فقط بنقل چند بیت از اصل اکتفا می کنیم .

هر کس شہاز بحر و بر و چرخ و اختر است  
 ر آہایکی است بحر کہ نالد ز دست شاه  
 انداختہ ام تمام پر دخت و خود نکفت ،  
 دریا نشست و کوه بر آورد سر کہ داد  
 بر من ہر آنچہ رفت ز دریا ز شہ رفت  
 لعلی کہ جز بر افسر شاہان حرام باد  
 زر مراندیدی و آن عزتی کہ داشت  
 کوه است و سنگ خویش کنون از سغای شاه  
 افرخت چرخ سر کہ مرا شکوہ بیشتر  
 اختر مرا شمار نہ و پیش لشکرش  
 خورشید را کہ چشم و چراغ زمانہ بود  
 تا کرد شر رایتش آہنگ آسمان  
 از پیش سر گرسنہ چشم بیاز شاہ  
 این شاہ نیست دشمن بحرست و معدست  
 اقرار میکنند کہ خسرو ستم گریست ،  
 کآ ہم ازو بر رفت و کون خاک بر سرست  
 کاین سنگریزہ نیست کہ مرجان و گوہرست  
 زین شاہ جود پیشہ مرادل پر آذرست  
 مرجبان کجا پایہ یاقوت احمرست  
 بی آب تر ز افینر شاہانش بر درست  
 باخاک رہ ز جود وی اکنون برابرست  
 و آن نیز پیش حلم وی از گاہ کمترست  
 برفش فرو ترست کہ بامش فرو ترست  
 اختر مگو کہ ہر چندم بشش درست  
 آتش بدل در مجمر شاہش چوہ جمرست  
 شیر من از ہراس چو دو بہاہ لاغرست  
 صد عجز نامہ بیش بیال کبوترست  
 این شاہ نیست آفت چرخ است و اخترست

فرہاد و شیرین وصال چاہ سگی شدہ و بختہ مفصلی از اشعارش در ریاض العارفین ( ۳۳۷ . ۳۵۰ ) و مجمع الفصحاء ( جلد دوم صفحہ ۵۲۸ - ۵۴۸ ) مندرج است در

تذکرہ اخیر شرح کشافی از احوال پسر ارشدش وقار کہ در

سنہ ۱۲۷۴ / ۸ - ۱۸۵۷ در طهران بہ خدمت ناصر الدین شاہ

رسید مہطور است و مؤلف تذکرہ گوید بعد از بیست سال

اولاد وصال

وقار

حدائی ملاقات او دست داد

در همان تذکرہ شمع از حالات برادران اصغر وقار موسوم

بمیرزا محمود طیب متخلص بحکیم ( متوفی سال ۱۲۶۸ /

۲ - ۱۸۵۱ ) صفحہ ۵ - ۱۰۲ و میرزا ابوالقاسم فرہنگ مذکور گشتہ و اسی ار مہ

برادر دیگرش داوری و یزدانی و صحبت اشارہ شدہ است در اوائل سال ۱۸۸۸

فرہنگ داوری

وقتیکه در هرل مرحوم نواب میرزا حسنعلی خان در طهران بودم مسقط دایمیر دیل  
را که از آثار دآوری است و شرح یکی از شکارهای پادشاه در آن ذکر گشته برای  
خودم استنساخ نمودم و چون هنوز چاپ نشده و مطلع نیستم که در تمام اروپا نسخه‌ای  
از آن موجود باشد نمیتوانم خود را از تصمیم بدرج منع کرده و آنرا حیات پایدار  
بخشم چه تا حال وجود و بقایش بسیار متزلزل بود زیرا که بر روی نیم صحنه پادداشت پاره  
و جدائی نوشته شده و همین الان در حالتی که از پی چیز دیگر میگشتم اتفاقاً آن مصدق شدم.  
يك چند جدا از مرم آن شوخ پسر بود      از وی به نشان بود مرا و نه خسر بود  
نام و كذب مصور همانا بسفر بود      از حسرت او آتش شوقم جگر بود  
شبهای مراقم زشب گور بتر بود

روزم زغم هجر سیه تر زشب تار

دوشینه همان زاول شب ناشده باسی      زنگی شب افکیده برخ تیره پلاسی  
قیر بیمدوده و پوشیده لباسی      مهر سرگردون شده چون سیمین طاسی  
آمد در آن دلبری ترس و هراسی  
بکبار بیرد از دل من انده و تیمار

ر بسته میان و زده خنجر بکمر بر      مسکین دلم از خنجر بیرش بگذر بر  
سرداری سنجاب به پوشیده بر بر      چو خای حراسانی آن را بر بر  
از مس هوس دیدن من داشت بر بر  
از ره سو بمن آمده با چکمه و شلوار

بر حاك سر و زلف و رخ از گرد سیاهش      خشکیده دو عباب تر از صدمه راهش  
از سر برده شانه بر این سیاهش      درهم شده و ریخته بر گرد کلاهش  
چون کاسه خون سرخ شده چشم سیاهش  
از صدمه بی خوابی وار زحمت بسیار

یکدسته گل سرح ره آورد سفر داشت      از سنبل تر نیز مکی دسته بر داشت  
از لعل مدحشایی يك حقه گهر داشت      از حقه عجیتر که یکی تنگ شکر داشت  
چون از دل بیمار من خسته خبر داشت  
در تنگ شکر داشت دولی دل بیمار

گفتم صفا گرچه بسی رنج کشیدی      صد شکر که شاد آهدی و يك رسیدی

حان رهی از دست غمان باز خریدی      بر گو که در این راه چه کردی و چه دیدی

در موکب منصور چه دیدی و شنیدی

چون بود سرانجام و چه شد عاقبت کار

گفتا که بودی و دیدی که چه سان بود!      نخبجیر که شاه یکی لاله ستان بود

هر گوشه رحون دجله بغداد روان بود      ناچشم همی کار کند تیر و کمان بود

تا ابر همی جای دهد گرز و ستان بود

نه دشت پدیدار بد از لاشه نه کپسار

دلها همه آسوده ز رنج و ز حزن بود      دردشت و بیابان همه گل بود و سمن بود

کسک دری از هر طرفی قهقهه زن بود      نخبجیر که از آهو چون دشت ختن بود

اینها همه از بخت شه شیر فکن بود

کافال وی افزوده بود بختش بیدار

بح پنج چه تماشائی و وهوه چه شکری      آراسته صحرا و بیابان چو نگاری

گیتی نزمستان شده چون تازه بهاری      هر گوشه ز آهو و ز نخبجیر قطاری

هر آهوئی آویخته از ترك سواری      چون لاش بقناره قصاب نگو نسان

این مسمط فقط مطمان و پرتشیه و نقاشخانه است مثلاً وصف ملازم

درباری که نازه از شکار گاه زمستانی و از خدمت شاه سرگشته چنان شتابی در

ملاقات دوست خود دارد که باچکمه و شلوار و کپسوان پریشان و پرغبار وارد میشود

و هنوز چشمه اش از تابش آفتاب و زحمت شکار و کمخواستی خونین است و تنها راه

آورد سفرش گل سرخ و سنبل (گونه وزلف) و یاقوت مدخشان (لباش) و حقه

گوهر (دندانهایش) است. يك پرده آب و رنگ نقاشی محسوب میشود.

شرحی که در این مسمط از گشتار شکار داده شده مارا بیسار کتاب جاوردانی

هنر بوسگر Bunker موسوم به باواریان مانو 'Bavarian battue' میباشد

باید دانست قتل عامی که چنگیز خان مغول در قرن سیزدهم از حیوانات سیدی

موده و شهرتش تا اندازه هنوز انعکاس دارد بقدری عظیم و فوق العاده است که در

اروپا نمیتوان بطیرش را یافت و اگر مقایسه شود بدرجات مافوق هرشیه و مثالی خواهد بود<sup>۲</sup>

(۱) رجوع باین کتاب ج. استوار کلوستون موسوم به لوناتیك لارج Lunatic Large  
(مصحح شاینگ ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۱) (۲) مراجعه نماید به تاریخ مولی تالف مارون موسون  
d. Ohsson (هاگه اند آمستردام ۱۸۳۴) جلد اول صفحه ۶-۴۰۴

### توصیف فرهنگ از پاریس

در سنه ۱۸۸۷ یکسال قبل از آنکه من فرهنگ برادر داوری را در شیراز ملاقات کنم دو قمره از قصاید چاپ شده او در لندن بمن رسید و استنساخ نمودم. یکی قصیده در مدح ملکه ویکتوریا بمناسبت سال پنجاهم سلطنتش که از من خواسته بودند ترجمه کنم شاید نظر ملکه برسد ولی آرزو باجرام نرسید دیگر قصیده که در ماه می همان سال (شعبان ۱۳۰۴) سروده شده در وصف شهر پاریس هر چند بیشترش مدح و تعریف است ولی در آخر انکار و ملاحظات نسبت به شدیدی راجع بطرز حکومت جمهوری دارد. خیلی با اشعار فرهنگ مندرجه در مجمع الفصحاء (جلد دوم صفحه ۸ - ۳۸۴) متفاوت و پیراسته از لغات فرانسه که علی الظاهر از روی عمد مدحش خنده و فکاهت در آن آورده است. این قصیده ۷۸ بیت است و نمیتوان تمام آن را درج کرد و من اینجا فقط قسمت ابتدا و انتهای آن را مینگارم.

چشم بگشایا بین انوار	سوی پاریس از در و دیوار
دیده راز بین خود بگشای	تا ببینی زهر طرف اسرار
سر آزادگان و آزادی	حق نموده برایشان اظهار
همگی خواجه های آزادند	بیت مملوک جمله شان احرار
همه شهر پادشاه و شند	هم زن و مرد و هم صغار و کبار
همه دارای مکنّت و ثروت	همه با مال و دولت بسیار
همه دارای شغل و کار خودند	نیست در ملک یک نفر بیکار
همگی صاحبان منصب و شغل	همه سر کرده و همه سالار
شهری آراسته چو خلد برین	باغی آراسته چو باغ بهار
شیرین مشعلست و شمع و چراغ	نیست فرقی میان لیل و نهار
ماه رویان و گله داران را	بنگر از هر طرف قطار قطار
کوچه هائی همه چو باغ ارم	هر طرف برشته سرو و چار
درخیابان و کوچه ها مینی	کرسی و صندلی دویست هزار
همه کالسکه های پر دلبر	همه واتورها <sup>۱</sup> پر از دلداز
و همه کالسکه ها چو حجله حور	و همه واتورها <sup>۲</sup> خورشید رفتار
از ترم را <sup>۳</sup> و امبوس <sup>۴</sup> بی	هست چندانکه ناید او بشمار

ز اول شهر تا بآخر شهر  
 کویتا حجله ز قصر بهشت  
 حجله پسر ز حوریان بهشت  
 هر طرف بگفندی گل و سرین  
 از گل و عطر و بوی ریحانها  
 تا نیایی و خود نبینی تو  
 راست گویند و راست کردارند  
 هر چه گیرند و هر چه بفروشند  
 کس نگوید کلام نا مربوط  
 مهربانی و لطف و خوشخوئی  
 همه خالق عیسوی مذهب  
 همه روحانی و مسیحانی  
 در کایسا برای خدمت دین  
 آن یکی طایلسان کشیده بر  
 در کایسای تتردام<sup>۱</sup> دیدم  
 صورتی نقش کرده بر لوحی  
 سجده گاه همه همان صورت  
 از سر صدق و از سر اخلاص  
 همه پاک و منزّه و خوشخوی  
 همه در کار خویش محکم  
 همه در مشورت بهم هم رأی  
 همه با عمل و هوش و با تدبیر  
 لیکن با این همه صنایع و علم  
 حکمت و طبشان دروغ بود

در خیابان و کوچه و بلوار<sup>۲</sup>  
 می برندش همی یمن و یسار  
 در آن حجله بر نشسته قطار  
 هر طرف بنگری گل و گلزار  
 گشته یاریس طبله عطار  
 نکنی بر کلام من اقرار  
 راستیشان شده همیشه شهر  
 راست گویند در همه بازار  
 نشود کس کلام نا هنجار  
 همه با یکدیگر کنند ایشار  
 همه ملک عیسوی آثار  
 همه در کیش و دین خود هشیار  
 هر کشیشی نموده استظهار  
 آن یکی بسته بر کمر زنار  
 معتکف مردمی نماز گزار  
 شکل عیسی کشیده بر سردار  
 قله گاه همه همان دیوار  
 همه در دین خویش برخوردار  
 همه عیسی صفت همه احرار  
 همه در شغل خویش متنهار  
 همه در گفتگو بهم همکار  
 همه با علم و دانش و افکار  
 رمز کی گویمت بکن اقرار  
 کس ندیده که به شود بیمار

فومی از عاقلان و داسانان  
مجلسی منعقد برای همه  
گفتگو میکنند در هر امر  
مجلسی منعقد و هفت صد تن  
منفق قول و متفق کارند  
نام این جمع و نام این مجلس  
همه دولت فرانسه را  
بعد لوئی فیلیپ و ناپلیان  
همه سلطان دولت خویشد  
از ره علم و از ره دانش  
هر چه این گوید آن دگر شود  
گفتم این شعرها به شعبان

متفق میروند در دربار  
می نشینند متحد گفتار  
مشورت میکنند در هر کار  
همگان عاقلان و کارگران  
متفق رأی و متفق گفتار  
گشته همه و در همه اقطار  
قوم محمود میدهند مدد  
کس نکرده سلطنت قرار  
همگی پادشاه ملوک مدد  
نیست کاری بر ایشان دشوار  
سودشان بقول هم و سکار  
سال هجری هزار و سیصد و چهل

تنگی مجال مرا مجبور میکند که بعضی شعرای قابل ذکر را ترك نمایم از  
فیصل آقا، محسن زرگر اصفهانی که در سال ۱۲۷۰/۴: ۱۸۵۳<sup>۱</sup> رحلت کرده و آقا محمد  
عاشق اصفهانی که در سن هفتاد سالگی سال ۱۲۸۱/۱۸۶۴<sup>۲</sup> بدرود دگرگونی گفت  
و میرزا محمد علی سروش سدهی مذهب به شمس الشعراء که در ۱۲۸۵/۹ - ۱۸۶۸<sup>۳</sup>  
وفات یافته و آقا محمد علی جیحون یزدی که از تاریخ حیاتش چیزی نمیتوانم بدست  
یاورم چرا آنچه از اشعار خودش مستعاد میگردد ولی مسلم است که علاوه بر قصید  
متنوعه بسیار کتاب نثری موسوم بمسکدان بتعلید گلستان تسلیف کرده است کلیاتش  
در ۱۳۱۶/۱۸۹۹ در بمبئی چاپ شده و مشتمل است بر ۳۱۷ صفحه

اشخاص دیگر که جزء شعراء محسوب شده اند شهرتشان بیشتر در شمع و وول  
دیگر بوده است مثلاً رضاقلی خان هدایت<sup>۴</sup> مورخ که در این فصل چند بار نام او را  
ذکر کرده ام (تاریخ ولادت ۱۲۱۵/۱۸۰۰ تاریخ وفات ۱۲۸۸/۲ - ۱۸۶۱) و میرزا  
نقی سیمر کاشانی<sup>۵</sup> مذهب بلسان الملك مؤلف ناسخ التواریخ و براهین المعجم و حجاج  
الاهادی سیرواری فیلسوف که در سنه ۱۲۱۲/۸ - ۱۸۹۷ تولد یافته و مه دار محمدری

(۱) رجوع شود بمجمع النسخاء جلد دوم صفحه ۲ - ۱۵۱ (۲) ۱۳۱ - ۹ (۳) ۳۱ - ۱۳۱

صفحه ۹۵ - ۱۸۴ (۴) شرح حالش در پایان جلد دوم مجمع النسخاء است (۵) ۱۳۱ - ۱۳۱

درم صفحه ۱۵۶ - ۱۸۱

شعر تخلص اسرار سروده و در ۱۲۹۵/۱۸۷۵<sup>۱</sup> رحلت کرده است و عبره از هیان بهایی  
دستمال قدیم در عهد جدید و آئی مهمترین همه است و پس از وی یغما و فروغی و  
شیبایی که هر يك جدا گانه مذکور خواهند گشت :

## ۷- قانانی (وفات ۱۲۷۰ ر ۴-۱۸۵۳)

قانانی با اتفاق عموم مهمترین شاعری است که در قرن نوزدهم از ایران برخاسته  
تولدش در ۱۲۲۲، ۸ - ۱۸۰۷ در شیراز اتفاق افتاد زیرا مطابق اشعاری که در پایان کتاب  
پریشان درج شده و تاریخ ختم کتاب ۲۰ رجب ۱۲۵۲ (۳۱ اکتبر ۱۸۳۶ است) در این  
هنگام دوسه ماه کمتر از سی سال داشته است

شکر که از یاری یزدان من	جمع شد اوراق پریشان من
نیست درو عاریت هیچکس	خاص نیست آنچه درو هست و بس
جز دوسه بینی ز عرب وز عجم	گامده جاری بزبان قلم
خاصه که در طی عبارت همی	رفته بدان جمله اشارت همی
تار حسودان نرسد دق مرا	سخره باطل نشود حق مرا
رفته ز ماه رجب ایام بیست	پنجه و دو سال و هزار و دو بیست
کم بود ارسى دوسه ماه سال من	لیک بسی خسته بود حال من
بسکه ز غم گوژ تر از هاله ام	راست چو پیران نود ساله ام
لیک عم من غم عشقت و بس	ز آنکه جز او نیست کسم دادرس
شادی عالم همه در این غمست	عاشق از این غم بجهان خرم است
غم اگر ایست و در دتر خوش است	بر صفت قند مکرر خوش است
هر که از این غم بدش بر توی است	در نظرش ملک دو عالم جوی است
یا رب از این غم دل من شاد کن	وز غم دنیا دلم آزاد کن

اسمش حبیب است و سابقاً همان را تخلص قرار داده و در اشعار  
در بند و امر حبیب  
اوائل عمر بکار میرده است بعدها که او میرزا محمد اس سلطان  
تخلص داشته

که بدواً مسکن تخلص داشته بخدمت حبیبی میرزا شجاع

السلطنه والی خراسان و کرمان رسیدند شاهزاده مزبور بمناسبت اسم دو فرزند خود

(۱) رجوع کند صفحه ۴ - ۱۳۱ کتاب من سوم به «سالی دو میان ایران و ...» و  
در ۲۴۱-۲۴۲ و نام المارقی که تولد او را در ۱۲۱۵-۱۸۰۰ م. میگوید و مسعودی در حال  
حریر ۲/۱۲۷۸ - ۱۸۶۱ حکم مزبور ۶۳ سال دارد

اکدای قآر و فروغ الدوله<sup>۱</sup> یکی را قآنی لقب و دیگری را فروغی تخلص داد  
 قآنی در شیراز تولد یافت پدرش میرزا محمد علی نیز شاعر  
 پدرش گلشن بود و گلشن تخلص میکرد. اگرچه هنگام وفات پدر قآنی  
 حدود سال بود اما اینکه در کتاب پریشان<sup>۲</sup> میبوسد «هر چند سی سال تمام از مرگ  
 پدرم نگذرد الحال تصور میکنم دو هفته بیش نگذشته است» ما عبارتی که قبلاً  
 اشاره شد و مؤلف در موقع ختم کتاب پریشان سن خود را نزدیک بیست سال بیان  
 مینمود و فوق نمیدهد. در تذکره دلگشا شرحی راجع پیدر و فرزند مسطور است ما  
 متأسفانه در نسخه خطی من دو رقم آخر تاریخ وفات گلشن سفید مانده و در شرح  
 خیلی مختصری هم که در مجمع الفصحاء<sup>۳</sup> دیده میشود یکی محذوف است

راجع بحیات کم حادثه و آرام قآنی چیز زیادی نمیتوان گفت ظاهراً پیش از اتمام  
 عمر را در شیراز گذرانیده و من در بهار ۱۸۸۸ که مقیم شهر مر بودم در خانه<sup>۴</sup> ابواب  
 حیدر علی خان همان اطاقی را مفتخرأ سر لگام خود قرار دادم که قآنی عادة در آن  
 می نشست چنانکه گفتیم مشارالیه چندی هم در کرمان اقامت داشته سالمی آخر  
 عمرش در طهران گذشت در این هنگام خود را کاملاً شاعر درواری مسلم معرفی کرد  
 و فاش نیر در همین شهر اتفاق افتاد (۱۲۷۰/۲ - ۱۸۵۳) آخرین قصاید او گویا دو  
 قصیده است در تهنیت ناصرالدین شاه از اینکه در ۱۵ اگست ۱۸۵۲ از سوء قصد سه  
 نفر بانی که کمر بقتلش بسته بودند آسیبی ندیده است این واقعه را در کتاب خود  
 موسوم به «بیانات سیاح» ذکر نموده ام<sup>۵</sup>

قآنی یکی از خوش آهنگترین و عذبالبیان ترین شعرای ایران  
 هنرها و عیوب قآنی است و تسلط او بر لغات حیرت انگیز است لیکن همت و بیت  
 عالی و اصول بجهیمه شریفه در گفتارش نیست. نه تنها مردمان مقتدر را هنگام توانایی  
 می ستاند و آنها را تملق میگوید و چون ضعیف و معزول شدید بدگمه و بکوهش میکند  
 بلکه حاصر است انعام و کسایت قابل سرزنش استعمال کرده حتی حش ترین مردم و  
 بیخ برین دشنام سر در گفتار خود وارد سازد در قصاید متعدده معصلا مدح مدح و  
 نصایح احلاق حاج میرزا آقاسی<sup>۶</sup> صدراعظم محمد شاه را ستوده اما بعد از او قصیده

(۱) مجمع الفصحاء جلد دوم ص ۳۹۵ (۲) کتاب قآنی چاپ سنگی طهران مورخ  
 ۱۳۰۲ - ۱۸۸۴ ص ۲۵۰ (۳) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحه ۴۲۶ (۴) جلد دوم صفحه  
 ۳۲۵ (۵) دیوان قآنی چاپ طهران ص ۱۳۰۲ - ۱۸۸۴ صفحات ۱۹ - ۳۵ - ۴۱  
 ۴۳ - ۸۲ - ۹۵ - ۱۱۵ - ۱۲۳ - ۱۳۰ و غیره.



در مدح امیر کبیر ساخته و اشاره بوزیر معزول کرده گوید :

بجای طالعی شقی نشسته عادلای تھی  
از کایات او قصیدمذیل نمونه خوبی است .  
خندان خندان دویده پیش من آمد  
الحق شرم آمدم بدین لب منکر  
کاین لب هم چون زلوی من نه سزا بود  
گفتمش ای ترک داده گیر دو صد بوس  
روی ترش کرد و گمت کبر فرو هل  
شاعر و آنگاه رد بوسه شیرین  
مادح شاهی تو را رسد که برو بد  
بوسه بزن مرا ز لطف و گرنه  
در همه عضو مخیری پی بوسه  
بوسه چه باشد که مستحق کاری  
روی لبم هر دو نیک در خور بوسند  
گفتمش ای ترک ترک این سخنان گوی

لطف زبان قاننی طبعاً وقتی محسوس خواهد بود که اشعارش را در اصل زبان  
بخوانند خوشبختانه امروز به سہولت میتوان دیوان او را بدست آورد زیرا که مکرر  
بطبع رسیده است<sup>۱</sup> من بیشتر بحباب طهران مراجعہ کرده ام ( ۱۳۰۲ / ۵ -  
۱۸۸۴ ) و گاهی ہم بنسخه طبع تبریز ( ۱۲۱۳ / ۱۸۵۷ ) و بہ « مستخباتیکہ مخصوص  
امتحانات فارسی و اخذ درجہ افتخار » در کلکتہ بسال ( ۱۹۰۷ م ) چاپ شدہ رجوع  
نمودہ ام قاننی ہم مثل اغلب شعرای دورہ قاجاریہ در قصیدہ و ترکیب بند مہارت  
داشته است

عزل<sup>۲</sup> دبل فوق العادہ دلپذیر و خوش آہنگ افتادہ است .

یار کی مراست رند و منڈلہ گو شوخ و دلربا خوب و خوش سرشت  
طرہ اتی غیر بیکرش حریر عارضش بہار طلعتش بہشت  
نقش بند روح گوئی از نخست صورت و لیش تا کشد درست

(۱) رجوع شود بپہرست نسخ چاپی موزہ بریتانیا (تالیف ا . ادواردس ۱۹۲۲ء)

متون ۹-۱۳۲ (۲) چاپ طهران ۱۳۰۲ صفحه ۳۵۵

لعل یاره را ز آب خضر شست      پس نمود حل باشکر سرشت  
 در قمار عشق از من آن پسر      برده عقل و دین جسم و جان و سر  
 هوش و صبر و تاب مال و صمیم و زور      قول لوطیان هر چه بود گشت  
 پیش از آنکه خطر ویدش ز روی      بود آن پسر سخت و و تند حوی  
 و یک از رختی سر زدست موی      تا از آن خطم چیست سر نوشت  
 چون عطش دهد خاطرش فسرده      کان صفای حسن شد بدل بدرد  
 انکس رختی باغ و ورد برد      غنچه از لبش داغ درد هشت  
 موی عارضم داشت رنگ قیر      در فراق او شد سرنگ شیر  
 در جوانیم عمر گشت پیر      دهر بنه کرد چرخ هر چه رشت  
 خواهم از خدا در همه جهان      يك قفس زمین يك نفس زمان  
 تابکام دل می خورم در آن      بی حریف بد بی نگار زشت  
 خوش دهد بهار نشأ سرخ مل      که کنار رود گه فراز پل  
 که بزیر سرو گه پیای گل      که بصحن باغ گه بطرف کشت  
 مرد چون شناخت مفرد از پوست      هر چه بنکرد نیست غیر دوست  
 هر کجا رود ملك ملك اوست      خواه در حرم خواه در کنشت  
 چون ملك مرا گفت کای (حبیب)      يك غزل مگو نفز و دلفریب  
 پس از آن غزل او برد نصیب      زرع در آنکس است کز نخست کشت  
 زمین عابدین زیب مجد و جاه      بنده امیر بیگمخواه شاه  
 ملك را شرف خلق را بناء      هم ملك اقام ملك سرشت  
 همچنین اشعاری که در مدح مهد علیا سروده از حیث وزن و لطافت حیرت انگیز است<sup>۱</sup>  
 بنفشه رسته از زمین بطرف جویبارها      ویا گسته خورعین ز زلف خویش تارها  
 زسنگ اگر ندیده چاهان جهنم را      بر گهای لاله بین میان لاله زارها  
 که چون شراره میجهد زسنگ کوهسارها  
 و ابیانی که در مدح میرزا تقی خان امیر کبیر ساخته بهمان پایه میرسد<sup>۲</sup>  
 نسیم خلد میوزد مگر ز جویبارها      که بوی مشک میدهد هوای مرزارها  
 فرار حاک و خشتها میدهد سبز کشتها      چه کشتها بهشتها نهاده نصد هرارها

بحای مبالغه های دور از ذهن و غالباً غیر مفهومی که پیش شعرای ایران عزیز و گرامی است قافای ترجیح میدهد که شعر خود را بنکات عادی و رسوم متداوله زینت دهد مثلاً در ابیات ذیل<sup>۱</sup> با آداب و رسوم مختلفه که عامه خلق در عید نوروز مجری میدارند اشاره میکند :

عید شد ساقی بیا در گردش آور جام را	یشت پا زن دور چرخ و گردش ایام را
سپین ساغر مس بود ای ترک ما را روز عید	گونبشد هفت سین <sup>۲</sup> رندان درد آشام را
خلق را بر لب حدیث جامه نوهست و من	از شراب کهنه میجویم لبالب جام را
هر کسی شکر نهد بر خوان و بر خواند دعا	من ز لعل شکرینت طالبم دشنام را
هر آتش را هست سیم و دانه گددم بدست	مایلم من دانه خال تو سیم اندام را
سیر بر خوانست مردم را و من از عمر سیر	بی دلارا می که برده است از دلم آرام را
بسته و بادام نقل روز نوروز است و من	بالب و چشمه نخواهم بسته و بادام را
عود اندر عید میسوزند و من نالان چو عود	بی بستی کز خال هندو ره زند اسلام را
یکدگر را خلق میبوسند و من زین غم هلاک	کز چه بوسد دیگری آن شوخ شیرین کام را
سر که بردستار خوان خلق و هم چون سر که دوست	میکنند بر ما ترش رنگین رخ گلغام را
خلق را در سال روزی عید و من از چهر شاه	عید دارم سال و ماه و هفته صبح و شام را
لاجرم این عید خاص من که بادا پابدار	کرو فرش بشکند بازار عید هام را

قافای یکی از شعرای معدودی است که اوضاع عصر و اختصاصات زبان را عمداً در گفتار خود درج نموده حتی بعضی لهجه ها و تلفظات ناقص را نیز نمایش داده است مثلاً مکالمه میان پیرو کودک خردسال که زبان هر دو نیم لال بوده است عین این اشعار را ذیلاً درج میکنیم<sup>۳</sup>

#### اشعار تنجیه قافای

بیر کی لال سحرگاه بطفلی الکن	میشنیدم که بدین نوع همی راند سخن
کای ر رلفت صمصم شاشاشام تاریک	وی ز چهرت شاشاشام صمصم روشن
تتره اکیم و از شششهد للبت	صصیر و تاتاتام دررفت از تنن

(۱) چاپ طهران صفحه ۱۴-۱۵ (۲) هفت سین معمول است که در عید نوروز هفت چیز را که نام آنها بحرف سین شروع شود فراهم میاورند از قبیل سبیل - سبب - سوسن - سیم - سیر - سرکه و سبزه (۳) مراجعه شود بکتاب من «سالی در میان ابرایان» صفحه ۱۹-۱۱۸ و صفحه ۶-۳۴۵ از کتاب سابق الاکر قافای

طفل که تا ممن را توتو تقلید مکن  
 میبخواهی ممشتی بکسکت بزمن  
 بر گفتا و و الله که معلوم است این  
 هم مناد و همشاد و سه سال است قزون  
 طفل گفتا خندا را صمد بارشکر  
 ممن هم کککنکم مثل توتوتو  
 قآنئی علاوه بر دیوان اشعار مجموعه حاوی قصص و بند و  
 کتاب پریشان نصاب بطرز گلستان سعدی ترتیب داده و پریشان نام گذارده

است این کتاب مشتمل بر ۱۱۳ حکایت است و در خانمه ۲۳ قمره نصاب خالی از اساس  
 و دور اروجدان و مبنی بر خیانت و دغل پادشاه و شاه زادگان درج نموده است.  
 کتاب پریشان که حاوی مطالبی راجع باحوال مؤلف نیز هست در کلیات چاپ طهران  
 از صفحه ۱ تا صفحه ۴۰ را فرا گرفته و چندین چاپ دیگر دارد که مستر ادواردس در  
 فهرست<sup>۱</sup> خود از آنها نام میبرد.

## ۸- فروغی (متوفی بسال ۱۲۷۴ یا ۱۸۵۸)

سابقاً اشاره به میرزا عباس فرزند آقا موسی سطاسی کردیم و گفتیم که بدو  
 مسکین و بعدها فروغی تخلص مینمود. گوشتد قریب بیست هزار شعر گفته اما چهار  
 بیت از آن رد انتخاب نموده و در پایان کلیات قآنئی چاپ طهران (۱۳۰۲/۵ - ۱۷۸۴)  
 ملحق ساخته اند.

در حقیقت همان رابطه که میان دو شاعر بوده اکنون میان  
 نمایل بتصوف دیوان آنها موجود است. علی الطاهر بمکس قآنئی فروغی  
 منزل میل داشته در هر حال منتخبات سابق الذکر تمام عراق است مطابق شرح حال  
 مختصری که بغرلیات متنبه اش افزوده اند در پیروی طریقه تصوف مثل «ابریه سطاسی  
 و حسین بن منصور حلاج در عهد سابقه بذل همت و کوشش کرده است و از این جهت  
 طرف سوء ظن و تعقیب متشرعین گردید.

سه بیت از اولین غزلیکه در منتخبات دیوانش دیده میشود بنظر من برای معرفی او کافی باشد

کی رفته ز دل که تنها کم ترا  
کی بوده بهفته که بید کم ترا  
عبیت نکرده که شوم طالب حضور  
پنهان نکشته که هویدا کم ترا  
با صد هزار دیده تماشا کم ترا

### ۹ - یغمای جندقی

میرزا ابوالحسن جندقی که بیشتر بواسطه افراط در هرل اشتها دارد و فحش مخصوص او عبارت از قحبه بود آخرین شاعری است که صاحب مجمع المصنعا<sup>۱</sup> قبل از شروع شرح حال خود از او ذکر می کند. یغما مدتی منشی مردی تند خو و هرزه دهان موسوم به دو الفقار خان سمعانی بود و گویند محض مشغولیت خاطر و جلب رضای او این غزلیات و ایات تعریض آمیز کربیه را سروده و مجموعه آن را سرداریه نام گذارده است<sup>۲</sup> هر چند یغما مقدار کتیری اشعار جدی و مراسلات دلیزیر و شیوا از خود بیادگار گذاشته و همه در کلیات بروگ او در سال ۱۲۸۳/۷-۱۸۶۶ در طهران طبع رسیده لیکن شهرت نام یا نشک او مبتنی بر هزلیات اوست.

مؤلف تذکره دلیگشا<sup>۳</sup> فقط سه سفار از احوال او مینویسد و او را شخصی هیران و دوست داشتی و جوانی خوش طبع و فصیح که ابداً بفکر جمع آوری آثار خود نیست<sup>۴</sup> معرفی می نماید. قاضی بساک حاس خود بر یغما حمله برده و اشعار او را ذلالت آمیز بر اعراق ذیل را در حق وی سروده است<sup>۵</sup>.

کلیات یغما بطوریکه در طهران چاپ شده شامل قسمتهای محتویات کلیات یغما  
ذیل است.

الف - نثریات (ص ۲ - ۱۴۵) که عبارت است از مکاتیب بسیار خطاب بدوستان و آشنایان و نامه ها تا حدی که من دیده ام فاقد تاریخ هستند. مطالبه دقیق این مراسلات البته تک بسیار راجع باحوال مؤلف نیست خواهد داد. بسیاری از آنها خطاب بدوستان و آشنایان واقوام نامعلوم است و بعضی از آنها به پسرانش میرزا اسمعیل محمدص به میرزا احمد صفائی و میرزا محمد علی خطرو میرزا ابراهیم دستان نوشته شده است و قسمتی هم در حالی که کما بیش شهرت و قدرتی داشته اند نگاشته شده

(۱) جلد دوم صفحه ۵۸۰ (۲) اس اشعار که در کلیات چاپ طهران ۱۲۸۳-۷-۱۸۶۶ و صفحه ۲۰۴ تا ۲۱۷ را میگیرد معذرت قسمتی از هزلیات یغماست (۳) نسخه حصی من (۴) صفحه ۳۷۲ کلیات چاپ طهران ۱۲۰۲-۵-۱۸۸۴ چون مشتمل بر محض بود حدی شده (منزجم)

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

خبر

و اسم آنها مذکور است در خیلی از این مراسلات سعی نموده که پیارسی خالص امدهنگاری کند و اراءات عربی اجتناب بنماید و برخی از مکروب ها که موسوم به نامه بسیط هستند با سلوپی بسیار ساده نوشته شده اند.

ب- شعر

- ۱ - عربیات قدیمه (ص ۱۴۶-۱۸۳)
- ۲ - غزلیات جدیدہ (ص ۱۸۴-۲۰۳)
- ۳ - سرداریہ کہ سابقاً ذکر کردیم (۲۰۴ - ۲۱۷) شکل غزلو با تخلص سردار ساخته شده است
- ۴ - قصایدہ (ص ۲۱۸-۲۳۱) کہ از حیث شکل و محتویات با سرداریہ شباهت دارد و بتخلص قصاب سروده گشته
- ۵ - کتاب احمد (۲۳۲-۲۴۷) شبیه بدو قسمت سابق الذکر بتخلص احمد.
- ۶ - مشوی خلاصہ الافتضاح (صفحه ۲۴۸-۲۶۵) در شرح يك واقعه بدناهاہ و قبیعی کہ در حاشیہ صفحہ ۲۴۸ کیفیت آن یادداشت شده است
- ۷ - مشوی شکوک الدلیل (صفحه ۲۶۶ - ۲۸۰) بوزن شہنامہ کہ طاهرأ مدح و بطناً محوسب دقیر نام روضہ حواں است کہ یغما او را رستم السادات می خواند
- ۸ - مرانی در مصیبت ائمة ہدی علیہم السلام (صفحه ۲۸۲ - ۳۰۱)
- ۹ - ترحیم و ترکیب ہ (صفحه ۳۰۲ - ۳۳۱) کہ بیشتر موضوعهای ہست و دنی را تشریح مینماید.

- ۱۰ - قطعات (۳۳۲ - ۳۵۵) اکثر ہجو و ہزل و شرح مطالب قبیح است
  - ۱۱ - رباعیات (صفحه ۳۵۶ - ۳۸۹) کہ همچنین ہست و وقاحت آمیز است
- ہجویات یغما عربیات جدید و قدیم و مرانی و مصیبت نامہ ہائی کہ در نمرہ ۱-۲-۸ ذکر شد قسمت جدی و معنیر دیوان یغما را تشکیل میدہد و تقریباً يك ثلث کلیات او میشود اما باستثنای نمرہ ۷ کہ بزرگمت میتوان آن را پذیرفت بقیہ دیوانش نہ قابل چاپ و نہ سزاوار ترجمہ است عمارت زن بچہ کہ بحث مخصوص شاعر است و حتی خودش ہم معمولاً آن صحت حواہ میشود ہر چند عبارت مطبوع و لطیفی نیست اما نسبت بلفات دیگر کہ بکار میرد

مطبوعیت و اطاعت محض محبوب است. از طرف دیگر اشعار جدید و مرانی او دلالت دارد که میتوانسته است ابیات خوب و پسندیده بسازد و قدرب او در عالم العاص از قادی بی‌بشر بوده اما آهنگ و لهجه او را فاقد است

مرانی مذهبی یغما بهما ظاهرأ مسکر سکی در مرثیه سازی است که آن را نوحه سنه زنی میگویند، ناچندی پیش گمان میکردم این یکی از سکهائی است که بعد از انقلاب ۱۳۰۵/۶ در ایران ظهور یافته و در کتاب خود موسوم به «مطبوعات و شاعری ایران جدید» نمونه‌های چندی از آن ذکر نمودم اشعار ذیل مطالع هشت قطعه مرثیه است که بهما به همان طرز ساخته است.

#### نوحه سنه زنی

میرسد خشک لب از شطرات اکبر من	سیلانی بکن ای چشمه چشم تر من
نوجوان اکبر من	نوجوان اکبر من
کسوت عمر تو تا این دم فیروز نمود	گیتی از نیل عرا ساخت سیه معجز من
نملی آورد بخون	نوجوان اکبر من
تا ابد داع تو ای زاده آزاده نهاد	از ازل کائنات میراد مرا مادر من
توان برد زیاد	نوجوان اکبر من الخ

#### وله ایضاً

شکوه از چرخ ستمگر چه کنم گر نکم	کله از گردش اختر چکنم گر نکم
چکنم گر نکم	چکنم گر نکم
غم عباس بلاکش چه کشم گر نکشم	ناله بر حسرت اکبر چکنم گر نکم
چکنم گر نکشم	چکنم گر نکم الخ

#### وله ایضاً

در شمت پوشیده بنم روز محشر آفتاب	وز صاحت آشکارا شام دیگر آفتاب
آفتاب	آفتاب
سست ازین سخت ابتلا در انرا بالا و پست	شرم کن آخر نه از ذره کمر آفتاب
هر چه هست	آفتاب
یاز راه از کار دست	باز سرکش آفتاب الخ

#### وله ایضاً

کوه و صحرای خصم و شاه کم سپه نهاد ریغ	قلب ایمان را شکست و نصرت اعدا در ریغ
وادر یغ	نصرت اعدا در ریغ



آه گز بی دولتان دین بدینا باخته      بادشاه کشور دین خسرو دیبا دربع  
تا حنه      گشت کارش ساخته      ولادینغ      نصرت اعدا دربع الخ  
وله ایضاً

محشری بینم عیان در هفت کشور آسمان      شام عاشور است این یا صبح محشر آسمان  
آسمان شرمی آخر آسمان      آسمان شرمی آخر آسمان  
آفتابی شد در دورت تیره اختر آسمان      با چنین دوران بگردی کاش دیگر آسمان  
آسمان شرمی آخر آسمان      آسمان شرمی آخر آسمان الخ  
وله ایضاً

زین مصیبت نه همین از خاک بیان ماتم پیاست      چارار کان شش جهة تانه فلك ماتم سراسر است  
کی رواست سرنگون گردی فلك      کی رواست سرنگون گردی فلك  
مره جن و ملک در ماتم و خرم اسم      از نری ناهم ثریا از ثریا ت ثراست  
از قدم تا دم شام عدم      کی رواست سرنگون گردی فلك  
وله ایضاً

هفته کین مه شر سال دعل قرن دعاست      شب عم روز ستم شام الم صبح عزاست  
خون هدر مال هباست      خون هدر مال هباست  
فته بیدارو مان خفته و خصم از در کین      دسته بی شعله و خوان چیده و فرمان یغماست  
ترکتازان بکعبین      خون هدر مال هباست الخ  
وله ایضاً

زاده زهرا نکام زاده مردان نگر      این بخواری آن بهزت این بین و آن نگر  
آه آه گردش دوران نگر      آه آه گردش دوران نگر  
آل مردان تبع بر کف آل بس نقد جان      نفی حق اثبات باطل کفرین ایمان نگر  
زین و آن گر بطرداری عیان      آه آه گردش دوران نگر، الخ  
ان آخرب قسمت از حیث شکل خیلی نزدیک است به مره ۱۹ که در کتاب  
"مطبوعات و شعر ایران جدید" خود درج کرده ام اشعار فوق از لحاظ شکل دارای  
اهمیت هستند موجه معمولی ذیل که ترجیع ندارد و قسمتی از آن رباعی و  
مکالمات رایج ساخته شده خیلی ساده و زیبا است از ۱۹ شعر آن فقط ۶ بیت  
انتخاب می نمایم

دلم از زندگانی سخت سیره  
 بزم هر چه زودتر باز دیره  
 دین را دل سرای درد و ماتم  
 تن مردم نشان تیغ و تیر  
 بسر در خون طیان دختر عزادار  
 برادر کشته و جواهر اسیره  
 نکام مادران لخت حکر خون  
 بخلق کودکان خواب شیر  
 اسیران را بحدای اشک و افغان  
 شرر در چشم و آتش در صمیره  
 خروش تشنه کامان زیر و بالا  
 زحاک تیره تا چرخ ایره

هجو سرائی و تقدس  
 حای حیرت است که شعرانی هجو و هزل مثل یمن و قاف آنی  
 دارای اینقدر ارادت و اعتقاد نیست پیشوایان دین خود بوده  
 باشند علامت اعتقاد و محبت آنها در عدهٔ بلایی از قصایدشان ظاهر است شاید ورلن<sup>۱</sup>  
 در بکترین نظیری باشد که در ادبیات جدید اروپا بتوان برای آنها یافت.

سپهر و هدایت و  
 از سایر شعرای زمان ناصرالدین شاه که فتیش (اولی ۱۸۹۶)  
 نخستین شکوفه انقلابی بود که ده سال بعد گاه زاهر داد در  
 شیبانی  
 نفر را بباستی شمرد یکی میرزا محمد مهدی کاشانی متخلص  
 سپهر دیگر میرزا مصطفی خان هدایت اما این دو نفر هم بیشتر شهرتشان در تاریخ نگاری  
 است لهذا در فصل بعد احوالشان را خواهیم نگاشت هر چند در مجمع المصداق اسم  
 هر دو مذکور است<sup>۲</sup> شاعر دیگر که بی اهمیت نیست ابوالنصر فتح‌الله خان شیبانی  
 کاشانی است که نخته اشعار او را در اختر اسلامبول سال ۱۳۰۸ و ۱۸۹۰<sup>۳</sup> مبعوع  
 رسانیده اند و شرح مفصلی از احوالش در مجمع المصداق مسطور است (۲۲۴-۲۴۵)  
 اگر گنجایش بود عدهٔ کثیری ترجمه این شعراء میتوانستیم بیاوریم. اما فقط مذکور  
 مهمترین آنها اکتفا شد و حتی حق آن چند نفر هم ادا نگردیده است

(۱) ورلن Verlaime شاعر فرانسوی که از ۱۸۴۴ تا ۱۸۹۶ میلادی زندگی کرد.  
 (۲) رجوع کنید به جلد دوم صفحه ۱۵۶/۱۸۱ شرح حال سپهر و  
 صفحه ۵۸۱ - ۶۷۸ شرح حال هدایت این مجموعه نزدیک در ۱۲۸۸/۲ - ۱۸۷۱-۱۸۷۲  
 است.  
 (۳) سید اسماعیل ناصری قراچه داغی چاپ و با اهتمام میرزا رضاخان که بعدها راجع الدوله  
 لقب یافت نشر گردیده است حدود صفحه اش ۳۱۲ است

دبستان جدید شعرای راجع بدبستان جدید ادبی که شعرای آن مولود انقلاب ۱۹۰۶ و سالیان بعد هستند در کتاب جدا گانه موسوم به «مطبوعات و شاعری ایران جدید»<sup>۱</sup> سخن رانده ام و در آنجا تفصیل تقدیری است که در این کتاب گنجایش نقل نیست.

دخو، عارف، اشرف  
مهمترین این شعرای معاصر عبارتند از دخو [دهخدا] قزوینی  
عارف قزوینی - سید اشرف کیلانی - بهار مشهدی - دخو  
بهار  
ظاهراً جوانتر و مهمتر از هر چهار است اگر چه گمان ندارم  
این اواخر شهر زیادی گفته باشد قوت قریحه شعری او از دو قطعه که در نمره ۳  
و ۱۴ کتاب سابق الذکر مندرج است مشهود می افتد، یکی از آنها بر دیف «آ کیلانی» است  
و دیگری که بسیار لطیف است بیاد رفیق قدیمش میرزا جهانگیر خان شیرازی  
صاحب جریده صور اسرافیل سروده شده قطعه نخستین در جریده صور اسرافیل  
مورخه ۲۰ نوامبر ۱۹۰۷ بطبع رسیده و دومین در ۸ مارچ ۱۹۰۹ منتشر گردیده است  
بهار ملقب بملک الشعراء صاحب جریده نوبهار (که بعد از توقیف بنام تازه بهار  
مجدداً انتشار یافت) گوینده چندین قصیده زیباست که (نحت نمره ۲۰ و ۳۴ و ۳۶ و ۴۷  
در کتاب سابق الذکر چاپ شده است. اما اشعار عارف در نمره ۳۳ و گفتار اشرف  
در اموات ۴ - ۷ - ۹ - ۱۳ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۷ مندرج است. گمان ندارم که آثار  
این شعراء و سایر گویندگان بعد از انقلاب مستقلاً در مجموعه طبع شده باشد. فقط  
گاهگاهی در جراید مختلفه خاصه صور اسرافیل و نسیم شمال و نوبهار انتشار یافته و  
بایستی از آنها جمع آورد. جراید کنونی هم يك سنون مخصوص بعنوان ادبیات دارند  
که این قبیل اشعار در آنها درج میگردد. سابقاً بتفصیل این نکته مهم را روشن  
ساختیم که شعر امروزه بایستی برای پسند افتادن در ذوق دائم التزاید عامه سروده شود  
و افکار روزافزون ملت را منعکس سازد و ممدوح ممدوحین انفرادی و ستایش شاهزادگان  
و وزراء و نجبا اختصاص نیابد.<sup>۲</sup>

مرحوم ادیب الممالک در اینجا لازم است راجع یکی از شعرائیکه جدیداً فوت  
کرده و آثارش در نظر هموطنانش قدر و قیمتی عظیم دارد اما

(۱) چاپخانه دارالفنون کهریج ۱۹۱۴ صفحه ۲۵۷ + ۲۵۸ با پنج صفحه دیباچه فارسی

(۲) مجموع شود بصفحه ۳۰۲ قبل

در دسترس نیست کلمه چند گفته شود این شاعر میرزا صادق نواده قائم مقام<sup>۱</sup> معروف است لغزش ادیب الممالك و تاریخ وفاتش ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۵ [۲۱ فوریه ۱۹۱۷] است سه منبع برای کسب اطلاع از احوال او در دست داریم، (۱) شرحی که در نسخه خطی من به علامت ۱۹<sup>۲</sup> راجع بشعراى جدید ایران مندرج است (صفحه ۳۹-۵۰) (۲) شمه که در نمره بیستم دوره قدیم کاوه مورخه ۱۵ آوریل ۱۹۱۷ نشر گردیده (۳) رساله که در چاپخانه کلوبانی بناریخ ۱۳۴۱/۱۹۲۲ توسط حال ملک حسینی ساسانی بسرعم ادیب الممالك مطبع رسیده و در آن اعلام گردیده که ناشر رساله میخواهد اشعار او را جمع و نشر نماید و تقاضا دارد هر کس نسخه از اشعار ادیب الممالك را که در این رساله مندرج نیست دارا باشد نزد او بفرستد که بطبع برساند

خدمات او در روزنامه مختصری از حالات ادیب الممالك را در کتاب «مطبوعات و شعری ایران جدید» به مناسبت ذکر جرایدی که مقام او شریفته نگاری

درج نموده ام این جراید که در اوقات مختلفه مطبع گردیده عبارتند از ادب منطبعة تبریز (۳۷-۳۸) و مشهد (صفحه ۳۸) و طهران (صفحه ۳۹) که از سنة ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۲/۱۸۹۸-۱۹۰۵ را شامل است دیگر روزنامه ارشد منطبعة باکو که ترکی و فارسی مکمل احمد بیک آقایی قزاقی منتشر میشده است. دیگر روزنامه ایران سلطانی (صفحه ۸۸-۹۱) که در سه ۱۳۲۱-۴-۱۹۰۳ در آن شرکت جسته است. دیگر عراق عجم صفحه ۱۱۸-۱۱۹ که در سال ۱۳۲۵/۱۹۰۸ نشر میداده و بالاخره روزنامه مجلس (صفحه ۳-۱۳۲) که در سال ۱۳۲۴/۱۹۰۶ در آن چیز مینوشته است یکی از مشهور ترین اشعارش هم در صفحه ۳۰۰-۳۰۲ همان کتاب درج گردیده است.

ادیب الممالك در سال ۱/۱۲۷۷-۱۸۶۰ متولد شد نسبش به درجه بهیر را عیسی قائم مقام و بی و پنج درجه به نام زین العابدین [ع] می پیوست در سال ۱۳۰۸-۹۰-۱۷۸۹ در تبریز بخدمت حسنعلی خان امیر نظام گروسی رسیده و به مناسبت نام او تخلص

(۱) رجوع شود به صفحه ۳۱۱-۳۱۶ قبل (۲) بعد از تحریر این قسمت دو رسم میرزا سلمان اسدی مرا بیک مقاله متوجه کرد که راجع باحوال ادیب الممالك در محله ارمان شماره اول سال سوم صفحه ۱۵-۲۵ مندرج است.

خود را از پروانه بلعیری مبدل ساخت. در ۱۳۱۱/۴ - ۱۸۹۳ به اتفاق امیر نظام بکر شاهان و کردستان سفر کرد. در ظرف دو سال بعد از آن تاریخ (۶ - ۱۸۹۴) در طهران جراح را دارالترجمه دولتی بود اما در صفر ۱۳۱۴ (جولای اگست ۱۸۹۶) با امیر نظام با در بایجان مراجعت کرد و در آنجا کلاه را به نامه مبدل ساخت و معاون مدرسه لغامیه تبریز گردید. و روزنامه ادب را شروع کرد و چنانکه گفتیم در مشهد و طهران آنرا ادامه داد. در ظرف سال ۲۰ - ۱۳۱۸/۲ - ۱۹۰۰ در قفقاز و خوارزم (خیوه) سفر نمود و سپس به مشهد مسافرتی کرد و در آخر سال ۱۳۲۰ (مارچ ۱۹۰۳) به طهران مراجعت نمود در دو سال بعد ۲ - ۱۳۲۱/۵ - ۱۹۰۳ نویسنده مهم و مسحر در درجه اول روزنامه ایران سلطانی گردید. در سنه ۱۳۲۳/۶ - ۱۹۰۵ مدیر جرییده ارشاد پاگوشد. در ۱۳۲۴/۶ - ۱۹۰۶ نویسنده روزنامه مجلس گردید که میرزا محمد صادق طباطبائی تأسیس کرده بود. و در ۱۳۲۵/۷ - ۱۹۰۷ روزنامه عراق عجم را دایر ساخت در جولای ۱۹۱۰ هنگام فتح طهران با مهاجین و احراز شرکت جست، و ریاست عدلیه عراق منصوب شد. بعد ها همین سمت را در سمنان یافت. دختر منحصراً بفردش در ۱۳۳۰/۱۲ - ۱۹۱۲ بدو زندگانی گفت. دو سال بعد مدیریت روزنامه نیم رسمی آفتاب منصوب شد در ۱۳۳۵/۱۷ - ۱۹۱۶ ریاست عدلیه یزد را باو دادند اما چیزی نگذشت که به طهران آمد و در سن ۵۸ سالگی وداع جهان گفت<sup>۱</sup>

بنا بر رأی خان ملك كه پسر عم و هم صحبت اوست اهمیت خاص  
 سنجش شاعری او  
 اشعار او نه فقط در سبك بدیع و مبتکرانه اوست بلکه در  
 حکایتی است که از اطوار و اخلاق ملت ایران در سنوات پرحادثه ۱۹۰۶ - ۱۹۱۲  
 میبکشد گویند پس از سوزنی سمرقندی<sup>۲</sup> که از قدماست تا حال کسی در هجو  
 بادیب الممالك نرسیده است. خان ملك در رساله که منتشر ساخته مطلع تمام قطعاتی  
 را که از ادیب الممالك در دست دارد طبع نموده و عدد ایات هر قطعه شعر را نیز  
 درج کرده و عموم اشخاصی را که اشعاری دارند که در دسترس او نیست دعوت نموده  
 که قبل از حمادی الاولی ۱۳۴۲ (دسامبر ۱۹۲۳) نزد او بفرستند تا در تاریخ معین  
 بطبع دیوان تسه کاملی اقدام نماید. روزنامه کاوه ایات ذیل را از یکی از قصاید او

(۱) این تواریخ از رساله خان ملك گرفته شده است صفحه ۴ - ۶ (۲) رجوع کنید

که راجع بهجوم قشون روس تزاری است استخراج کرده و انتشار داده است و مفاد آنرا با مضمون قصیده شیخ سعدی که بمناسبت زوال خلافت عباسیان بدست معمول<sup>۱</sup> سروده و اشعار انوری راجع بحمله طوایف غز<sup>۲</sup> و گفتار حافظ نسبت به حرص و طمع تیمور<sup>۳</sup> مقایسه نموده است.

چون بره بیچاره بچوپانسی نیوست	از بیم بههرادر نه خفت و نه بنشست
خرسی بشکار آمد و بازوش فرو بست	شد بره ما طعمه آن خرس زبردست
اسوس بر آن بره نوزاده سرمست	فریاد از آن خرس کهن سال شکمخوار

در نسخه خطی من بعلامت ۱۹ صفحه ۴۴ دوازده فقره تألیف او نام برده شده است که از جمله دیوان عربی و دیوان فارسی و مجموعه مقامات و فرهنگ منظوم و سفرنامه ها و چندین کتاب در نجوم و جغرافی و عروض و سایر علوم است.

(۱) جلد دوم تاریخ ادبیات ایران صفحه ۲۹ - ۳۰ (۲) اخلا صفحه ۹ - ۳۸۴

(۳) اشاره است بشعر معروف حافظ

دعان کین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب      چنان بردند صرازدل که ترکان خوان بشمار  
ولی این کنایه هیلیم بهم و تردید پذیر است.

# فصل هشتم

## مذهب شیعه و مقتدایانش

### مجتهدین و ملاها

**مذهب شیعه** یکی از مهمترین نتایج تجدید و توسعه مذهب شیعه در عهد صفویه پیدایش و استقرار مجتهدین و ملاها بود که سیاحان اروپائی غالباً از آنها بطایفه کشیشان تعبیر نموده اند هر چند این معنی درست در حق آنها وارد نیست اما باز استعمالش درباره ملاهای شیعه بیشتر مقرون بصواب است تا در حق علماء سنی زیرا که این زمره اخیر فقط اشخاصی هستند عالم باوامر قرآنی و آگاه از قوانین شرعی و مثل ملاهای شیعه مدعی هیچ قدرت آسمانی و نفوذ خاص روحانی نیستند.

**اصل اجتهاد** اختلاف عمل بزرگی که فیما بین علماء سنی و شیعه دیده میشود در موضوع اجتهاد است. که عبارت باشد از کشف و ترویج همراه حقایق جدید مذہبی مبتنی بر فهم کلام الله مجید و احادیث و اخبار که با سعی و جهد فوق العاده بآن نائل گردیده باشند جمله اخیر معنی تحت اللفظی کلمه اجتهاد است در عربی<sup>۱</sup> کسی که باین مقام نائل شده باشد مجتهدش می نامند و رتبه اش تقریباً بپایه یکنفر کار دی سال در مذهب کانولیک مقابل میگردد. اما در میان اهل تسنن این قبیل مقامات وجود ندارد و معتقدند که بعد از وفات مؤسسين چهار گانه مذاهب آنها باب الاحتماد (بطوریکه فوقاً معنی کردیم) مسدود گردیده است مؤسسين یا ائمه مشارالیه از این قرارند: ابوحنیفه (وفات ۱۵۰/۷۶۷) مالک ابن انس [وفات در حدود ۷۹۵/۱۷۹] الشافعی [وفات ۲۰۴/۸۲۰] و احمد بن محمد بن حنبل [وفات ۲۴۱/۸۵۵] از این قرار باب احتماد که بعقیده شیعیان هنوز هم بر روی خلق گشاده است بعقیده اهل سنت متجاوز از هزار سال است که انسداد یافته. و مذهب تشیع اگر چه از جهات دیگر

(۱) اصطلاح علمای شیعه اجتهاد است فراغ و سب است در تحصیل علم با احکام شرعی از ادله ارسه (کتاب و سنت و اجماع و دلیل عقل) مترجم

نست مشین محدود و توسخت تراست اما از جهة اجازة اجتهاد خیلی بیشتر از تسن قابل انعطاف و مستعد توافق و تطابق است.

بطوریکه در طی این فصل میرهن خواهد شد قدرت و مقامی  
 جلب کردن علوم دینی و مردمان صاحب  
 که این ملاحا در عهد صفویه احراز کرده بودند جوانانسی را  
 که در خود قریحه ذاتی و استعداد لازمه برای شعر و ادب  
 و سایر علوم میدیدند از آن راه برگردانده و بعلوم دینی مشغول  
 مینمود تا حدی قلت شعراء و کثرت علماء دینی در زمان صفویه منوط و منتسب باین  
 نکته است مجالی برای اهل المعانی پیدا شد پادشاهان صفویه که خود را با کمال  
 شرف و کلب آستان ائمه اطهار و با خادم مذهب اثنی عشریه لقب میدادند مدارس  
 متعدده بنا گذارده و دایر کرده بودند و هر طالب العلم فقیر و گرسنه که بیکى از مدارس  
 مذکوره آمدورفت داشت بلا شك منتظر بود بالاخره مجتهدی بزرگ گشته کلید حیات  
 و ممات خالق را در دست گرفته مشمول احتراماتی شود که تقریباً با جلال پادشاهان  
 تساوی داشت.

هیچ طبقه از ملوایف اجتماعی ایران بقدر ملاحا از دسترس  
 دست ایدافتن بر روحانیون خارجیان دور نیست هر کس زبان فارسی خوب بداند خواهد

توانست نه تنها با طبقه حاکمه و صاحب منصبان دولتی که با عادات و اسرار اروپائیان  
 انس و الفتشان پیش از سایر طبقات است آمیزش کند بلکه با تجار و کسبه و صنعتگران  
 و ملاک و دهقانان و درویشان و بایان و بهائیان و متوفین و غیره نیز خلطه و معاشرت  
 بیابد اما قلیلی از اروپائیان توانسته اند که با روحانیون صمیمیت و آمیزش پیدا کنند.

فصل العلماء  
 برای فهم زندگی گائی خاص و عزلت گزینی و معاش این طبقه تسا  
 جائی که اطلاع من میرسد بهتر از کتاب متوسط القدر و

جدید التالیف موسوم بقصص العلماء نمیتوان بدست آورد. مؤلف این کتاب محمد بن  
 سلیمان تسکابی است که در ۱۲۳۵ / ۲۰ - ۱۸۱۹ تولد یافته و قصص العلماء را در طرف  
 سه ماه و پنجروز پرداخته و در ۱۷ رجب ۱۲۹۰ / ۱۰ سپتامبر ۱۸۷۳ با انجام رسانیده  
 است. این تالیف شامل شرح حال ۱۵۳ نفر از علماء شیعه از قرن چهارم تا قرن سیزدهم

(۱) من دو نسخه چاپ سنگی از این کتاب دارم یکی دومین چاپ طهران مورخه مفر  
 ۱۳۰۶ (۱۰ دایر ۱۸۸۶) دیگری مورخه ۱۳۰۶ / ۹ - ۱۸۸۸ چاپ لکهنور (ظاهرأ)



(قرن دهم تا نوزدهم مسیحی) است و هیچ ترتیب صحیحی ندارد نه بسباق القباءاسامی مرتب گردیده است نه برحسب تقدم زمانی .

مصنف شرح حال خود را در مرتبه چهارم قرار داده و متجاوز از ۲۰ صفحه مخصوص آن ساخته و ۱۶۹ جلد از مؤلفات خود را نام برده غیر از شروح و تحریرات مختلفه دیگر سابقاً قسمتهائی از این کتب را که راجع بشیخیه و بایه بود مطالعه کرده بودم و در ایام تعطیل عید پلک سال ۱۹۲۳ یکبار آن کتاب را از اول تا آخر خواندم و از میان مطالب بیهوده و خرجیات متنوعه مقداری اطلاعات گرانبهاکسب کردم که در کتب رجال دیگر بدست نتوان آورد هرچند آن کتاب بر قصص العلماء مزیت هم داشته باشد راجع باین کتب رجال قبل از اینکه دنباله کلام بجای دیگر کشیده شود مختصراً شرحی می نکلرم .

علم الرجال [یعنی علم باحوال مقتدایان و قائدين و نقله و روایات اخبار] قسمت مهمی از علم فقه را تشکیل میدهد زیرا که این قسم معلومات برای پی بردن بصحت و سقم روایات لازم است از این قبیل کتب الرجال مقدار کثیری در دست است .

اسپرنگر Sprenger یکی از مهمترین کتب الرجال را که عبارت علم الرجال

باشد از فهرست محمد بن حسن بن علی طوسی ملقب بشیخ

الطایفه [متوفی سال ۴۶۰/۱۰۶۷] چاپ کرده<sup>۱</sup> و چهار کتاب دیگر را هم دارای همان درجه اهمیت بشمارد از اینقرار اسماء الرجال تألیف شیخ احمد بن علی النجاشی<sup>۲</sup>

[متوفی سال ۴۵۵/۱۰۶۳] - معالم العلماء تألیف محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی (متوفی سال ۵۷۸/۱۱۹۲) - ابضاح الاشتباه تصنیف حسن بن یوسف بن مطهر الحلی

(تاریخ نواد ۶۴۸/۱۲۵۰ تاریخ وفات ۷۲۶/۱۳۲۶) و لؤلؤة البحرین<sup>۳</sup> که دارای جنبه خاصی است و موضوعش احوال علماء بحرین و مصنفش یوسف بن احمد بن ابراهیم البحرینی است

(متوفی سال ۱۱۸۷/۴-۱۷۷۳) کتاب دیگر که از جهت اختصاص بیک محل نظیر تألیف سابق الذکر است اهل الامل فی علماء جبل عامل تألیف محمد بن حسن بن علی

البحر العاملی است که در سال ۱۰۳۳/۴ - ۱۶۲۳ تولد یافته و کتاب خود را در ۱۰۹۷/۱۶۸۶ برشته تحریر کشیده است تمام این کتب عربی است اما یکی از

(۱) چاپ میلوتکا ایندیکا (۲) در بیته سال ۱۳۱۷/۱۹۰۰ - ۱۸۹۹ چاپ سکی شده در کتب المعجم تاریخ وفات مؤلف در سنه ۴۰۵/۱۰۱۴ ثبت شده رجوع کنید صفحات ۱۵۵ (۳) چاپ سکی بیته P. n.

قدیمترین کتب رجال فارسی است و در ۱۵۸۲۹۹۰ تألیف شده و به پنجوجه شایسته  
 نیست که از نظر دور گردد

**مجالس المؤمنین** این کتاب موسوم است بمجالس المؤمنین سید و رانته بن -  
 شریف المرعشی شوشتری که بحرم ثبات عقیده در مذهب شیع  
 در ۱۰۱۹ ر ۱۱۰۰ قمر رسید این کتاب هم مفصلتر و هم عوام فهم تر از سایر کتب مذکوره  
 است زیرا که در دو اوده مجلس شرح حال عده کثیری از بزرگان شیعه و تنه فقها بلکه از  
 هر طایفه را در آورده است و تنه تابعین مذهب اثنی عشریه را حاوی است بلکه تمام اشخاصی  
 که معتقد بوده اند علی علیه السلام بلافاصله بایستی پس از پیغمبر بخلافت میر رسید در آن مندرج  
 است از کتب حدیده که در همین موضوع از شصت سال باین طرف  
 تألیف شده علاوه بر قصص العلماء که سبق ذکر یافت سه کتاب  
 دیگر را باید شمر د کتاب مفصل روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات<sup>۱</sup> بزبان  
 عربی تألیف محمد باقر بن حاجی زین العابدین الموسوی الخونساری که شرح حال خودش  
 در صفحه ۸-۱۲۶ جلد اول در سال ۱۲۸۶ ر ۱۸۶۹ مندرج است . شرح حالهایی که در این  
 کتاب به ترتیب الفبائی مرتب گشته شامل علماء مسلمین از هر دوره هست و منحصر  
 باحوال فقها یا پیروان مذهب شیعه نیست مثلا حالات عرفای بزرگ مثل بابزید بسطامی  
 و ابراهیم ادهم و شبلی و حسین بن منصور الحلاج و احوال شعرای عرب مثل در ارمه  
 فرزدق . ابن الفرید ، ابویاس و المنینی و ذکر شعرای ایران از قبیل سنائی و فریدالدین  
 عطار و ناصر خسرو و حلال الدین رومی . و فضلا و دانشمندان مثل الیوردی و ثابت  
 بن قره و حمین بن اسحق و ابوعلی سینا و غیره . علاوه بر این ها ذکر فقهای شیعه تب  
 زمان نسخه بردیکی در آن کتاب منظور است و همین نکته کتاب مر نور را در نظر  
 دارای اهمیت خاصی میسازد

**بحر العلوم** کتاب مهم دیگری که در همان سال تألیف روضات الجنات  
 تنظیم یافته ( ۱۲۸۶ / ۷۰ - ۱۸۶۹ ) اما بفارسی نوشته شده  
 بحر العلوم است<sup>۲</sup> این کتاب مخصوص احوال علماء و فقهای شیعه است در

(۱) یک نسخه چاپ سنگی بسیار عالی ( چهار جلد نرسا دارای ۷۵۰ صفحه و ۱۶۳

شرح سال ) در طهران سال ۱۳۰۶ / ۱۸۸۸ بطبع رسید (۲) چاپ سنگی لکهنور ۱۳۰۲

۶ - ۱۸۸۵ صفحه ۴۲۴

قرون یازدهم و دوازدهم و سیزدهم هجری (۱۵۹۲ - ۱۸۸۲ میلادی) و ترتیب تاریخی مرتب شده است. مؤلف محمد بن صادق بن مهدی نام دارد مثل سایر تألیفات متشابه فقدان فهرست الاعلام یا حتی فهرست مندرجات نقص بررگی برای این کتاب شده است ولی رویهمرفته مقدار زیادی اطلاعات مفیده در آن میتوان یافت

کشف الحجب  
سومین کتابی که مایلیم اینجا حداکانه از آن سخن بزنیم  
کشف الحجب والاسرار عن اسماء الکتب والاسرار است در این کتاب د کسر کتب در درجه اول اهمیت واقع شده و اسمی مقدار زیادی مواد راجع به احوال اشخاص نیز در آن دیده میشود. در تألیف مزبور اسم و موضوع ۳۴۱۴ کتاب شیعیان به ترتیب الفباء و زبان عربی مندرج است مؤلف سید ابوالحسن حسینی است که در سنه ۱۲۴۰ / ۱۸۲۵ متولد و در ۱۲۸۶ / ۱۸۷۰ متوفی شده است ناشر و طابع کتاب موسوم به محمد هدایت حسین اصل نسخه خطی در کتابخانه گرابهای بامکپور یافت و به تشویق سران دین مندرجات کتب را برای طبع حاضر ساخت و بهمه انجمن آسمانی بنگاله<sup>۱</sup> به چاپ آن مساعدت ورزید.

یک تذکره از  
شهرای شیعه  
لارم است شرحی هم از یک کتاب عربی که در ذکرا حول شهرای شیعه موسوم به نسیمه السحر فی هن تشیع و شهر قلم یوسف بن یحیی الیمنی الصنعانی تحریر یافته در اینجا بنگاریم این نسخه کمبایی است و تا حدبکه اطلاع دارم هنوز طبع نشده و خوشبختانه نصف یک نسخه آن (از حروف ط نا یا)<sup>۲</sup> بدست آمده است فقط مخصوص د کسر شهر قم است که عربی شهر سروده اند

مقایسه تألیفات  
مدکور  
از میان این کتب روضات الجنات عالمانه تر و قابل استفاده تر است اما اشخاصی که فقط با زبان فارسی آشنا هستند مطالب مهمه زیاد و بعضی قسمتهای مشغول کننده و مصححان از محال المؤمنین

(۱) در مطبعه بائیت میشن در کلکته چاپ شده تاریخ طبع ۱۳۳۰ / ۱۹۱۲ است و حاوی ۶۰۷ صفحه میباشد. (۲) برای اطلاع از کیفیت نسخ دیگر این کتاب رجوع کنید به فهرست نسخ عربی برلن تألیف آلوارد Ahlwardt جلد ششم صفحه ۳ - ۵۰۲، مره ۷۴۲۳

و نجوم السماء و قصص العلماء دست خواهند آورد. کتب قدیمه رجال مشر کتاب الطوسی و النجاشی عموماً خیلی خشک و خشن هستند و برای مراجعه بیشتر معیدند. برای مطالعه چون نظر ما بیشتر در اینجا محدود بفقهاء زمان صویه و بعد آن است بکامه چند راجع بعلماء قدیم شیعه اکتفا مینمائیم هر چند طلاب علوم شرقی و رنگسان با اسم و لقب و تاریخ تقریبی حیات علمای مزبور آشنائی دارند.

مؤسسه فقه شیعه  
مجموعه های سه گانه  
و کتب اربعه

مهمترین علماء قدیم در اخبار سه محمد نامند<sup>۱</sup> الکلبینی (محمد بن یعقوب متوفی بسال ۳۲۹ / ۹۴۱) - ابن بابویه (محمد بن علی بن موسی متوفی بسال ۳۸۱ / ۲ - ۹۹۱) و طوسی (محمد بن حسن متوفی بسال ۴۶۰ / ۱۰۶۷) که

سابقاً از او اشاره رفت. نخستین مؤلف کافی و دومین مؤلف من لایحضرة العقیه و سومین مؤلف استبصار و تهذیب الاحکام است شعبان عموماً این کتب را کتب اربعه<sup>۲</sup> می خوانند اسم کتاب من لایحضرة العقیه تقریباً شیعه باین عبارت متداوله است هر کسی قاضی خود Every man his own lawyer راجع باین کتب چهار گانه شرح مفصلی در کشف الحجب که سبق ذکر یافت مندرج است

سه نفر محمد نام  
در قرون اخیر

از منته اخیر نیز سه عالم محمد نام بخود دیده است. از این قرار محمد بن حسن بن علی الحر العاملی (مؤلف کتاب امل الامل که سابقاً ذکر شد) - محمد بن المرتضی که معمولاً

او را ملا محسن امین می نامند تاریخ وفاتش در حدود ۱۰۹۰ / ۱۶۷۹ است و محمد باقر مجلسی (متوفی سال ۱۱۱۱ / ۱۷۰۰ - ۱۶۹۹)<sup>۳</sup> هر کدام از این سه شخص کتابی بر رگت و مربوط از خود یادگار گذارده اند نخستین وسائل دوم وافق رسوم و مداراوار که رویهم رفته آنها را کتب ثلاثه عهود اخیره باید نامید.

تمام این هفت جلد کتابی که اساس فقه و اصول و احادیث و اخبار شیعه بشمار میرود مثل کلیه تألیفات علماء و فقهاء اسلام به زبان عربی نوشته شده. زیرا که لسان مزبور در اسلام مدبرانه لاتینی است در نوشته های عیسویان کاتولیک این کتاب گنجایش ندارد که راجع

(۱) رجوع کنید بقصص الانبیاء صفحه ۲۲۱ چاپ لکهنور راجع به محمد باقر مجلسی

(۲) بالاصول الاربعه رجوع کنید بهجوم السماء صفحه ۷۵ (۳) بمصنفات قبل مرآة السیاسة

بکتاب مذکوره بیش از این شرح و بسط بدهیم و لازم است از رسالات فارسی که در موضوعات دینی نوشته و منتشر می‌شده سخن برانیم زیرا که این قبیل رسالات وسیله معموله فقهاء زمان صفویه برای ترویج عقائد مذهبی خود بوده و کامیابی آنها بیشتر باین قبیل رسالات ارتباط داشته است توصیف نشریات فارسیه

کتاب شرعیه در  
ازمنه اخیره

مربور اگر چه وظیفه خاص ماست لیکن بخواهیم توانست  
شرعی شایسته از آنها نیز درج کنیم . صاحب روضات الجنات<sup>۱</sup>

نسبت بکمال الدین حسین اردبیلی معروف بالالهی معاصر شاه اسمعیل اول گوید<sup>۲</sup> نقل  
انه اول من صنف فی الشرعیات علی مذهب الشیعه بالفارسیه<sup>۳</sup>

پیش از این دیدیم که شاه اسمعیل هنگام فتح تبریز در پیدا  
کتاب آتیه فقهی شیعه  
کردن معلم و کتاب برای ترویج و تعلیم مسائل و اصول عقاید  
در اوایل زمان صفویه  
آن مذهبی که میخواست در سراسر مملکت خود مستقر

سازد بچه مشکلاتی مصادف گردید و این نکته هر چند غالباً مورد توجه قرارش  
نمیدهند اما غریب نیست که بهمین ملاحظه علماء و فضلاء متشیع عرب را بایران دعوت  
کرده باشند . زیرا که این قبیل دانشمندان فقط در آن نقاط وجود داشتند .

اغلب علماء مزبور یا از بحرین برخاسته اند که در خلیج فارس  
دعوت علماء شیعه  
است یا از جبل عامل که در شامات است<sup>۴</sup> چنانکه گفتیم راجع  
ار خارجه بایران  
بعلمائیکه از هر یک از دو محل مذکور طلوع کرده اند کتابی

تصنیف شده است یکی از ائمه البحرین و دیگری اهل الاهل بعضی از آنها وقتی بایران  
آمدند کاملاً از زبان فارسی بیگانه بودند . مثلاً سید نعمت الله الجزایری چون با  
برادرش وارد شیراز شد از یکی از آشنایان عبارت « مدرسه منصوریه را می‌خواهم »  
طوطی وار آموخت و خود و برادرش هر یک قسمتی از این عبارت را بخاطر سپردند و  
یکی بعد از دیگری بزبان می‌راندند<sup>۵</sup>

(۱) جلد اول صفحه ۱۸۵ (۲) رجوع کنید بکتاب « شامات در زمان تسلط سلاطین  
تایلیم ج لیترج صفحه ۶ - ۷۵ و ۴۷۰ (۳) قصص العلماء « چاپ لکهنور صفحه ۲۲۹ - چاپ  
طهران صفحه ۳۳۳ »

» پس با پای برهنه آن راه را طی کردیم و من یازده ساله بودم و در وقت سار  
صبح بشیرار رسیدیم پس بشاره آن شمع که با ما بود رفتیم و منزلش از مدرسه منصوریه دور  
بود و ما می‌خواستیم که در آن مدرسه منزل کنیم زیرا که بعضی از اقارب ما در آنجا بود پس

شرح حال تکثر  
ار حلال علوم دینیہ

در ضمن شرح احوال همین سید نعمت الله لاجری ساہر  
روایت قصص العلماء ما بسکت دقینہ و غیر مترقبہ سر میجویم  
کہ بموئہ زحمات و صدقات وارده سر طالب آن زمان است  
مشارانہ در سال ۱۱۰۵- ۱۶۴۰ متولد شدہ و شرح مذکور را در سی و ۵ سالگی  
وشنہ و گوید \* در این عمر قلیل چقدر از مصائب بمن روی داده است \* شروع این  
مہ آب از رفتی بود کہ درس پنج سالگی موقعیکہ با رفقای کوچک خود بازی میکرد  
پدرش رسیدہ و گہنہ بود : \* ای پسرک من بامن بیاتنا بنزد معلم برویم و حفظ و کتابت  
را تعلیم گرفته تا بدرجۃ اعلا برسیم \*

فدہای بدست  
در راه تحصیل

با وجود گریہ و اعتراض و التجا بردن بمادر سید نعمت الله  
مجبور شد بمدرسہ برود و محض اینکہ زودتر آزاد شدہ و  
ساری خود برگردد با کمال دقت و توجہ مراقب دروس خود  
شد چہ کہ در سن پنج سال و نیم قرآن را ختم کردہ و چندین قصیدہ را خواندہ بود  
اما این پیشرفت در وضع زندگی او تعبیری نداد و او را ساریهای کود کاهہ باز نگردانید  
براکہ و را بیکمی از صرفیون اعمی سپردند تا املہ و تہ صریف زنجی را بیاموزد  
سید نعمت الله دستکش و راهنمای این معلم کور شد و معلم دیگری پیش گردید او را  
مجبور میکرد رود علم برای چهار بابانش برود و برگشتن بود برای گرمای ابریشمی  
نہیہ نماید سپس مدرس دیگر بدستش آمد و بتحصیل کافیہ ابن الحاجب پرداخت این  
شخص مردی فاضل و سفید پوش و دارای عمامہ عظیم \* مثل گند کوچک \* بود و از  
عمدہ جواب سؤالات شاگرد خود بر میآمد و طفل باو گشت \* آمد از ایسکہ صبیحہ را  
بداستی پس چہ این بار گران را بر سر گذاشتی ؟ حاضران خندیدند و معلم شرمسار  
گشتہ بر حاست و رفت سید نعمت الله گوید : \* این کار مرا بر آن داشت کہ در ضعیف  
صرف کوشش کنم و من اکنون بنزد خدا استغفار مینمایم از سؤال کردن او آمرد مؤمن  
لمکن حمد میکنم خدا را کہ این امر قبل از تعلق تکالیف و بلوغ وقوع یافت

آن شیخ کہ کہ این راہ را بگیرد و بگوید کہ مدرسہ مصوریہ را میخواہم و ما فارسی  
... پس ما رفیق و سخن را تعصیح کردیم . پس مشککہ را من ضبط کردم و کاتب دیگر  
را آن دیگری ضبط کرد پس ہر کہ را کہ می دیدیم مکی میگفت مدرسہ مصوریہ آن دیگری  
میگفت کہ میخواہیم تا بہ آن مدرسہ رسیدیم . \*

مشقات سهر

در طلب علم

بعد از آنکه تحصیلات خود را نزد چند معلم دیگر ادامه داد  
از پدر و رحمت یافت که محویره پیش برادر برد گشت برود پس  
در کشتی نشسته از جداول تکی که دو جانب آن مستور ار  
نی بود گذشت سید گوید: «از آب هم پشته بسیار بیرون میآمد هر يك مانند زموری»  
و حر شیر گاو میش هیچ عدائی برای سد جوع نداشت این عدا نخستین بار بود  
که مرارب سهر و شدت مصائبی را که در راه بکنفر محصل وجود دارد برای او  
محسوس گردانید شرح جامی و شرح جابرردی در شافیه را سرود اسنادی درس  
خواند این استاد خدمت بسیار از او میگرفت و امر کرده بود که هر يك از شاگردان  
بعضا حاجت بجانب شط بروند دو سنگ یا دو اجر با خود بیاورند تا شیخ خانه بنت  
گسار دو هر وقت محویره عتیقه میرفتند استاد باری بردش هر يك از شاگردانش میگذاشت  
از قبیل سمك عتیق و اشیاء دیگر اگر حاشیه میخواستند از او نقل کنند ادن میداد  
لیکن اسامی که کتاب را بدون اطلاع او برده و حواشی را نسخه میکردند سید  
گوید: «بن احوال او با ما بود و با این حال مراحسی بودیم نهایت رضا که او را خدمت  
معالیم تا از برکات انعام شریفه اش مستفیض شویم»

تحصیل و مشقت

«در اکثر اوقات در مدرسه برای مباحثه با اظهر مکتبی بودیم  
چون بمیرل انحر در میرفتیم از غذا فارغ شده بود پس شبی  
عدا میماندیم و رفیق من پوست خر بر زمین ریخته خاک آلوده قناعت میکرد و از من  
احوال خود را مستور میداشت از راه خجالت و حیاء من هم مانند او میکردم پس روزی  
رفیق را در آن حال دیدم خندیدم گفت چرا خندیدی گفتم مرا هم همین حال است  
گفت پس هر روز با هم این پوست خر بوزه را جمع کنیم و آب شوئیم و بخوریم  
مطالعه را روشنائی ماه مینمودیم و من متون کتب را حفظ کرده بودم و ماه  
اینها این حالت و کافیه و غیره پس در شبی که ماه داشت مطالعه را شروع  
مینمودم و در شبهای بدون ماه متون محفوظه را مکرر میکردم تا فراموش ندم و  
محسن احراز از مراحمات اهل مجلس که ما من صحبت نکند اظهار میکردم که  
در سرم صداست و سر را در میان دوزابوی خود میگذاشتم و این متون را فرات  
می کردم»

در بصره بشیر از پس از چهار روز توقف نزد اهل خود مصمم شد شیراز برود  
 پس با کشتی از راه شط العرب ببصره رفت و بقدری میترسید  
 که سادا پدرش او را طلب کرده و بازگشت مجبور نماید که غالب اوقات جامه خود  
 را کنده در آب نازل میشد و سکان کشتی را نگاه میداشت تا کسی او را نبیند و کشتی  
 هم حرکت کند چون مسافتی دور و عطش شدید بکشتی سوار گشت و جامه پوشید  
 در اثناء طریق جمعی را در کنار شط دیدند شیخی از همراهان از میان شط فریاد  
 کرد شما از اهل سنت هستید یا شیعه آن جمع گفتند از اهل سنت پس آن شیخ به  
 خلغای نلانه لعن مرستاد و دشنام گفت و آن جماعت نیز زبان فحش گشوده از کنار  
 شط بکشتی سنگ پراکندند.

در مدرسه بشیر از سید نعمه الله و برادرش هدایت قلبی در بصره ماندند حاکم بصره  
 حسین پاشا بود پدرشان آمد که آنها را بجزائر برگرداند  
 ایشان نیز اظهار رعبت کردند اما عطفه مکشتی نشستند و چنان که گفتیم راه شیراز  
 پیش گرفتند و در مدرسه منصوریه قرار یافتند. در اینوقت سید نعمه الله بیش از یازده  
 سال نداشت. پس بزیارت استادی رفتند که الفیه ابن مالک درس میگفت. چون فارغ  
 شد و از احوال آنها اطلاع یافت، برخاست و سید را به پشت ستون مسجد برد و گوشش  
 را بشدت فشار داد و گفت ایفرزند سادا که نفس خود را شیخ عرب گردانی و  
 ریاست را دوست داری پس وقت را صابح میکنی اگر نه مردی فاضل نخواهی شد  
 در مدرسه هم روزگوشان سخت و معاش بوحیهشان قلیل و محقر  
 بود برادرش میل کرد بجزائر برگردد و از تنگی معاش خلاص  
 شود اما سید نعمه الله عازم شد که بماند و با احرت کتابت زندگی کند و در وقت  
 گرمی تابستان که طلاب بر بالای سطح و بام مدرسه می خوابیدند و می شنیدند او  
 در حجره بسا بود که برای مطالعه چراغ نداشت و غذا باو نمیرسید در روشنائی ماه  
 کباب میخورد و با گر سنگی مقاومت میکرد و در زمستان از شدت سرما در موقع کتابت  
 حواشی خون در انگشت هایش جاری میشد<sup>۱</sup> ناسه سال بر این عتوال گذشت و باوجود  
 ضعف چشمی که عارض او شده بود شروع کرد بتألیف مفتاح الالباب در شرح



تهذیب شیخ بهاء الدین محمد<sup>۱</sup> و شرحی بر کافیہ. این هنگام دائرہ تحصیلات خود را از نحو و صرف عربی تجاوز داد و در حوزہ درس معلمین و اساتید بزرگ از اہل احساء و بمباد و بحرین حاضر شد کہ از جملہ آنها شیخ جعفر البحرینی است

روزی اتفاق افتاد کہ خبر فوت جماعتی از اقارب و اعمام بآپ  
 یاک معلم سختگیر رسید و در عزای ایشان نشستند و بدرس نرفتند استاد از  
 حالشان پرسید باو گفتند کہ از اہل مصیبت میباشند. چون روز دیگر بدرس رفتند  
 راضی نشد بآنها درس بگوید و گفت: «خدایتعالی بر پدر و مادر من لعنت کند اگر  
 شما را درس بگویم چرا دیروز نیامدید» چون سید نعمۃ اللہ حکایت باز گفت استاد  
 جواب داد: «سزاوار آن بود کہ شما بدرس بیایید و بعد از خواندن درس بروید و  
 براداری خود اشتغال بکنید» تا شاگردان قسم یاد نکردند کہ دیگر درس را قطع  
 نخواهند نمود و ہر مصیبتی ہم اتفاق بیفتد غالب نخواهند شد استاد راضی بدرس  
 گفتن نگشت اما بعد چنان طرف توجہ این معلم سختگیر شد کہ استاد دختر خود  
 را خواست بار تزویج کند اما سید از قول این افتخار عنبر خواست و گفت: «اگر خدا  
 بخواهد پس از آنکہ عالم شدم و از تحصیل فراغت یافتہ خواہم تزویج کرد» چیزی  
 نگذشت کہ آن شیخ بہند سفر کرد و مدار حیدر آباد ہند مراو شد.

سید نعمۃ اللہ نہ سال در شیراز ماند و اکثر اوقات چنان بسختی  
 زلد گمانی یکسر طلبہ و تنگدستی گرفتار بود کہ جز آب چیری برای سد جوع خود  
 در شیراز نمی یافت او را رفیقی بود کہ در کنار شیراز منزل داشت و  
 سید برد او میخواست برای اینکہ در روشنائی چراغ او مطالعہ کند. و در او آخر شب  
 بایستی درس حاضر باشد و محل درس در آخر شهر بود بر میخواست و بہ تنہائی  
 در تاریکی راہ را پیش میگرفت و از میان بازارهای تاریک و حالی گذشتہ در بر دیک  
 دکان های بھالی بصدای بلند شعر میخواند تا سگها گمان نکنند دزد است و با ہر  
 سگی حیلہ میکرد تا خلاص میشد بالاخرہ قبل از طلوع بمسجد جامع میرسید و در

(۱) رجوع کنید بکشف الحجب صفحہ ۱۴۶ نمرہ ۸۲۵ مؤلف در ۱۶۲۱-۲/۱۰۳۱ و باب ہفتم یکی از بزرگترین فقہاء زمان شاہ عباس اول بود و عموماً او را در ابرار شیخ  
 ہائی میگویند

درس حضور می یافت پدر و مادرش اصرارها کردند تا بجزائری گشت و زنی ترویج نمود اما مرد فاضلی که بدیدش رفته بود ویرا ملامت کرد که چگونه اردواج کرد و علم حدیث را تکمیل ننموده است سید نعمه الله عیال و خانواده را گذاشت و به آنکه سه هفته پیش از عروسی او مگدشته بود بمدرسه منصوریه شیراز عودت کرد . یکماه بعد مدرسه منصوریه آتشی گرفت و یکسفر از طلاب سوخت و بعضی از کتب هم طعمه حریق شد معارف این حال خبر فوت پدرش نیز رسید این دو بدبختی و سایر پیش آمد ها او را مجبور کرد که شیراز را ترك گفته عارم اسفهان شود

در روز های اول توقف اسفهان بار چهار همان تـ گدستی و  
 آشنای میشود  
 فقری بود که سالها با آن اس داشت و عمداً عداهی شور  
 میخورد تا آب بسیار خورده باشد و اشیاء نهایی تناول میکرد  
 پس از آن سخت باری کرد و معروف ملا محمد باقر مجلسی که یکی از بزرگان و  
 متعصبین علماء و شاید مقتدرترین ملاهای شیعه است مائل گردید مجلسی را بخانه  
 خود پذیرفت و چهار سال از وی نگهداری نمود و علم حدیث تعلیم داد اما اس و  
 علاقه آنها مانع از احترام و برس نبود سید نعمه الله در او ازاله عداویه گوید اگر چه  
 کاملاً طرف توحه این عالم بزرگ بودم لیکن هر وقت مرا بکتابخانه خود حاضر  
 میکرد تا با او صحبت بدارم یا در تألیف کتاب بزرگ بحار الانوار با او کومک کنم  
 قبل از دخول در کتابخانه مجبور بودم مدتی در پشت در ایستاده و نفسی تازه کنم تا  
 بتوانم وارد شوم .

نظر بمساعدت این حامی مقتدر سید نعمه الله مدرس مدرسه  
 در اسفهان رتبه  
 گشت که میرزا تقی نام نزدیک حمام شیخ بهائی در آن زمان  
 مدرسی هم یابد  
 جدیداً بنا گذارده بود . تقریباً هشت سال در آن کار تقی بود  
 پس مطالب اشتداد ضعف چشم و عدم قدرت کحلال اسفهان برای معالجه او در ساره  
 مجبور بسفر شد سامره و کاظمیه و سایر اماکن متبرکه عراق را زیارت کرده ز راه

چنانکه در صفحات قبل گفتم این علای مقتدر یکی از جمیع های سه گانه عهد اخیر  
 است و کتاب بزرگی که در احادیث و اخبار شیعه نوشته و بحار الانوار نام دارد خود هم در  
 ایران معتبرترین کتابی است که در این باب تحریر یافته

شوشتر «صفه‌ی مراجعت نمود در سال ۹/۱۰۷۹ - ۱۶۶۸، راجعش فور شد و ده سال بعد که این شرح حال را از خود می‌نوشته هنوز از این فقدان متأثر بوده است. بعد از زيارت مشهد به‌ویژه مراجعت کرد و عزالت گزید و در موقع تحریر این احوال (۱۰۷۹ - ۱۶۷۸) از يك زندگانی آدام و عیالیمی برخوردار بوده است. از سرگذشت سید نعمت‌الله بعد از این سال چیزی نیافتیم اما تاریخ وفاتش معلوم است که در سال ۱۱۳۰ - ۱۷۱۸ بوده یعنی چهار سال قبل از واقعه هائلة که سلسله صفویه را منقرض گردانید.

قدر و قیمت این شرح  
 احوال شخصی  
 من بطور خلاصه تمام این شرح حال مفید و شیرین را درج کردم. این قبیل اسناد شخصی در کتب فارسی خیلی کم است. این گزارش حالات نیز هر چند اصلاً عربی بود و در سابق نیز آن اشاره کردم اما تا بحیث و درج آن را لازم دانستم زیرا زندگانی طلاب علوم دینی را که با مختصر تغییری بر زندگانی محصلین اروپائی در قرون وسطی شبیه است بخوبی واضح و روشن می‌سازد می‌بینیم که در ایام طفولیت از بازیها و مشغولیت‌هایی که مخصوص طفلان است پیش از وقت هم، بوع گشته و تحصیل کتب مشکل و خشک و دور و دراز عربی و اداری گردید و بآموختن صرف و نحوهای عربی که اشکال و امیامشان دائم التزاید است محصور شده و مطالعه شرح‌ها و شرح بر شرح‌ها و تفاسیر و حواشی گماشته شده است. می‌بینیم که با وجود صغر سن از آتش عشق تحصیل مشتمل گردیده و در تکمیل اطلاعات خود در علوم دینی و قوانین اسلامی میکوشیده با جوع و سرهای زمستان و گرمای تابستان سر برده و نور صردا محض مطالعه متون بد خط و پیچیده در نور ارزان ماه صرف کرده و قوای هاضمه را با اغذیه بی‌ترتیب و نامناسب ضایع ساخته و طعام را پس از گرسنگیهای فوق‌الطافه صرف نموده و از زندگانی خانواده‌گی و روابط حیوانی و پستی گسسته در اقیانوسی از طاهر سازی و تعصب افتاده است می‌بینیم که او خود بپیر حواشی و شروحیکه بجای ایضاح مطالب متن بر اشکال و ابهام آن می‌افزایند مرعده حواشی کتب اضافه نموده و بالاخره می‌بینیم که بر حسب اتفاق طرف توجه یکی از ملاهای مقدر شده و مدرس یا متولی یا مجتهد محلی گردیده است.

هر چند طریقه طالب‌العلمی سخت و مشکل بود و ندوت کسی را سر همسرل مفسود می‌رسانید ولی اگر اقبال مساعدت میکرد پاداش بزرگ در مقابل داشت.

مقام مجتهدین  
در زمان صفویه  
و جانشینان آنها

در نظر سلاطین صفویه یک نفر مجتهد نایب امام منظر بود یعنی امامی که هر وقت نام او برده میشد عبارت عجل الله فرجه را بر زبان میرانند. مجتهد بر جان و تن مردم صاحب اختیار بود حاج سید محمد باقر بن محمد تقی رشتی ملقب بحجة الاسلام را حکایت میکنند که شخصاً چندین نفر را بجرم زندقه و معاصی مختلفه فصل رسانیده است. در نخستین بار چون کسی را نیافت که فرمان او را اجرا کند شخصاً اولین ضربت را بمحکوم نواحت ولی چندان کار گرفتند سپس مردی بیاری او رسید و سر محکوم را جدا نمود آنگاه مجتهد نماز میت خواند و از شدت اضطراب مدهوش گشت مجتهد دیگر آقا محمد علی معاصر کریمخان زند از مس عرفا و در اویش را محکوم به قتل کرد «صوفی کش» لقب یافت.<sup>۱</sup>

یکی از ملازمان شاه عباس که قتل کرده بود ملا احمد اردبیلی معروف بمقدس (متوفی بسال ۹۹۳/۱۵۸۵) را شفیع قرار داد که شاه را بر سر مرحمت آورد او نیز عبارات ذیل را برشته تحریر در آورد<sup>۲</sup>

«بانی ملک عاریه عباس بدانند که اگر این مرد اول ظالم بود اکنون مظلوم مینماید چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه و تعالی از یارۀ تقصیرات تو بگذرد کتبه بنده شاه ولایت احمد اردبیلی»

خریدن مقامی  
در بهشت

غریب تر از این قصه ذیل است که در قصص العلماء (چاپ لکنهور صفحه ۳۲) درج شده از اینقرار که شاهزاده محمد علی میرزا دوهزار تومان بدو نفر مجتهد داد در عوض دعائیکه نوشته و مهر و امضا کرده و وعده محلی در بهشت باو داده بودند یسکی از آنها (سید رضا بن سید مهدی) در اقدام باین امر تردید کرد اما شهزاده گفت «تو قبالة در این باب نویس و علماء کر بلا و نجف آنرا مضوم کنند من قبول دارم و از خدای تعالی آن را حواهم گرفت» خیلی از این قبیل پیش آمده را میتوان ذکر کرد که مثل کرامات دیگر به اغلب علماء و مجتهدین منسوب است اما آنچه گفته شد کافی است قدرت زائد الوصف علماء

(۱) قصص العلماء چاپ لکنهور صفحه ۱۳۸ (۲) امضا صفحه ۶۱۰ (۳) این حکایت و حکایت بعد از قصص العلماء نقل شده (چاپ طهران ۲۶۰ چاپ لکنهور صفحه ۱۳۲)

را خاطر نشان نماید اقتدار آنها خیلی بیش از یک وزیر بوده و اگر یکی از وزراء مغرب  
کمترین رفتار آنها را تقلید میکرد حتماً بسخط و غضب شاه دچار میگشت ایس بکنه  
محصر بزمان قدیم نیست قصه الفای امتیاز توتون و تنباکو در ۱-۱۸۹۰ معروف است  
از نکات فوق ثابت میشود که مجتهدین و ملایان قوه بزرگی داشتند هر چند فعلاً  
اقتدارشان رو به ضعف نهاده است این مجتهدین در جمیع کارها و تکالیف انسان از  
کوچکترین اعمال طهارت شخصی تا بزرگترین امور سیاسی دخالت میکنند.

**فتوی** هر مسلمان شیعی مذهبی میتواند مسائلی را که حلش مربوط  
به مذهب میشود (و عملاً در هر موردی به مذهب مربوط میگردد)

بیک نفر مجتهد عرض نماید و تصمیم شرعی یا فتوای او را بر طبق مذهب شیعه تقاضا کند  
توقف علماء و مجتهدین در کربلا و نجف و خارج از قلمرو ایران بیشتر بر مصونیت  
آنها افزوده بود، در هم شکستن یا ضعیف ساختن آنها منظور و اعمال بسیاری از سلاطین  
ایران قبل و بعد از صفویه بوده است اما اقدامات آنها کمتر به نتیجه مطلوبه رسید

**جنبه مستحسن روحانیون** تحصیلشان هر چند عموماً در دایره تنگی محصور است اما  
در همان دایره مقرون بصحت دقت و تداد درجه انتقادی است  
دقیق ترین فضایی ایرانی که من میباشم میرزا محمد بن عبدالوهاب  
قزوینی است که اطلاع کامل از طرز انتقادی متداوله در انگلستان و فرانسه و آلمان  
بدست آورده و آن را بر اساس تحصیلات مذکور در فوق استوار ساخته است

**جنبه ناشایست آنها** از طرف دیگر علاوه بر فساد و تعصب بعضی از ملاها دستفروش  
حسادتهای نالایق و مشغول تخریب کار یکسری بزرگ حاکمیت  
معروفی که در تاریخ ایران ملکم<sup>۱</sup> و قصص العلماء<sup>۲</sup> مسطور است  
شاه میدهد که عمای بزرگ مثل میرداماد و شیخ بهاء الدین العاملی میتوانستند  
خود را مافوق این قبیل احساسات و هوسهای ناشایسته قرار بدهند اما چنانکه مؤلف  
قصص العلماء گوید همکاران این علماء که مانند آینه دارای همت و طبع بلند

(۱) چاپ ۱۸۱۵ء جلد اول صفحه ۹-۲۵۸ (۲) چاپ لکنه نور قست در ۲۲-۲۶

سوده اند مصایقه داشتند که بکدیگر را سفیه و حمار خطاب کرده و عاقبه خود توهمین  
وارد آورده موجب سرور مردمان بیدین و لامذهب را فراهم سازند این وحاشی  
و وقاحت هـ هر چند گاهی در لباس استعارات و در لافه معنیات پیچیده میشد ولی از  
حشوت و درشتی خود را از دست نمیداد از جمله در این شعر<sup>۱</sup>

ولست جدیر ان تکون مقدا و هـ است الانصف ضد مقدم

صد مقدم مؤخر است صد دوم مؤخر حر است اگر خوانندگان بخواهند بدتر و  
سخت تر از این را ببینند رجوع کنند به طایبات ملا مرزا محمد شیروانی ترك و آف  
جمال اصفهانی که در قصص العلماء نقل شده<sup>۲</sup> است در همین کتاب<sup>۳</sup> واقعه شیرینی از  
جمال الدین محمد حسین حواری منقول است که نشان میدهد چگونه بعضی از  
ملاها محدودیت فکر دیگران را تشخص داده و به تنگی فکر و قریحه خود پی میبرد<sup>۴</sup>  
آقا جمال هر سال چهار هزار تومان از شاه میگرفت که قصاصت کند روزی چهار  
هزار پی در پی خدمتش آمدند و چهار سؤال از او نمودند آقا در جواب همه گفت ها کیون  
نمیدانم<sup>۵</sup> آن کسی که از اعیان دولت بود گمت شما سالی چهار هزار تومان میگريد  
که بدانید و درین مجلس هر کس از شما سؤال میکند شما جواب میفرمائید میدانم  
آقا جمال گفت من آن چهار هزار تومان را برای آنچهائی که میدانم میگیرم و اگر  
برای آنچه نمیدانم بگیرم خزینه پادشاه وفا بآن نمیکند

فقه و عقاید و علوم متعلقه بآن که همه مستلزم عربیت کامل است  
اخباریه و اصولیها

مواد اصلی تحصیلات آخوندها را تشکیل میدهد لیکن بعد  
از معلومات مفدماتی هر طبقه میل بتخصصی میکنند مثلاً قضایان بیشتر متوجه فقه  
میشوند و اصولیین متمایل باصول . همچنین فیما بین اصولیها که امروز قوی هستند و اخباریه  
که اکنون منزلت و مقامی ندارند امتیاز و افتراق کامل موجود بوده خصوصیت فوق العاده

(۱) قصص العلماء چاپ لکنهور قسمت دوم ص ۱۶۵ و چاپ طهران ص ۲۸۱

(۲) ایضا چاپ لکنهور قسمت دوم ص ۵۲ و چاپ طهران ص ۱ - ۲۰۰ (۳) ایضا

چاپ لکنهور قسمت دوم ص ۵۰ و چاپ طهران ص ۱۹۹ (۴) آقا جمال خو ساری مؤلف کتاب  
مرورقی است در عقاید ضعیفه بعنوان موسوم به ( کتاب کلثوم ته ) پدرش آقا حسین حواری  
را استاد الکن می انگلر می نامید و علاوه بر لطائف و ظرائف بسیار مشروحی بر شرح لفظ شهید  
یا بی نوشته است

حکمرمائی داشته است. اصولیها چنانکه اسمشان دلالت دارد پیروان اصول کل مستخرج از کلام الله و احادیث معتبره هستند و برای وصول به نتایج استنباطانی دارند. اخباریها فقط تابع اخبارند و قیاس را باطل میدانند ملا محمد امین بن محمد شریف استرآبادی متوفی سال ۱۰۳۳. ۴. ۱۶۲۳ را عموماً مؤسس مذهب اخباری میشناسند و بر طبق مندرجات لؤلؤة البحرین<sup>۱</sup> «اول کسی بود که باب ملامت را بر روی مجتهدین گشود، قسمیکه فرقه ناجیه اثنی عشریه بدو شعبه منقسم شد اخباریها و مجتهدین» کتاب ملا محمد امین موسوم به فوائدالمدنیة بیشتر راجع است به ملامت و سرزنش مجتهدین و آنها را بتخریب و تضییع دین حق متهم میسازد یکی دیگر از علماء اخباری که در ازمنه بعد میزیسته میرزا محمد اخباری بحرینی است و حکایت دپل نمونه تنفر اوست از مجتهدین

**قتل ژنرال روس** «وقتی فتحعلیشاه و سلطان روس در مقام مخاصمه برآمدند و اشیختر سردار روس بعضی ولایات سرحدی را گرفت و بهر شهری میرسید حراب میکرد فتحعلیشاه را اضطرار حاصل شد میرزا محمد اخباری که در تهران اقامت داشت برد فتحعلیشاه رفت و گفت من سراشیختر را چهل روزه برای تو تهران حاضر میسازم مشروط باینکه مذهب مجتهدین را منسوخ و متروک سازی و بن و بیخ مجتهدین را قلع و قمع نمائی و مذهب اخباری را رواج دهی فتحعلیشاه قبول کرد میرزا محمد بك از همین بخت نشست و ترك حیوانی کرده و صورتی از موم درست نمود و در اثناء شمشیر بگردن آنصورت نواخت چون روز چهارم شد فتحعلیشاه اسلام عام نشست و سراشیختر را همان روز بحضور آوردند سلطان بسا امماء دولت مشاورت نمود اعیان دولت متعرض شدند که مذهب مجتهدین مذهبی است که از زمان ائمه هدی الی الان بوده و بر حقیقت و مذهب اخباری مذهب نادر و ضعیفی است و زمان اول سلطنت قاجار است مردمان را نمیتوان از مذهب برگردانید و این شاید مایه احتلال حال و دولت سلطان شود. علاوه بسا باشد که میرزا محمد از شما تقوی پیدا کند و بسا خصم شما ساختگی کند و بسا شما همین معامله نمائید که بسا

(۱) چاپ نجفی ص ۱۲۲ (۲) رجوع شود بکشفالجبب صفحه ۶-۷ مؤلف کتاب را

دو سال قبل از وفات در مکه نوشت

اشبهتت روس نمود<sup>۱</sup> مصلحت آنست که باو خرجی داده و معذرت از او خواسته حکم  
نفرمائید به عتبات رفته در آنجاها سکنی نماید که وجود چنین کسی در پایتخت  
مصلحت دولت نیست و سلطان این رأی را پذیرفت<sup>۲</sup>.

آخوندهای قشری      اهل ایران ملاحهای خیلی خشک و متعصب و محدود الفکر را  
« قشری » مینامند. و اخباریها مخصوصا از این طبقه هستند  
همچنین عده‌ای از اصولی‌ها از قبیل میرزا ابراهیم پسر ملا صدراي معروف یکی از  
استادان سید نعمه‌الله جزائری این شخص همیشه در مقام مدح خود میگفت که اعتقاد  
من مثل اعتقاد عوام است و همچنین آخوند ملاعلی نوری حکیم که همیشه میگفت  
خداوند مرا بر اعتقاد عوام به‌پیران<sup>۳</sup>

وسعت شرب      اما از طرف دیگر علمائی را میتوانیم شماریم که دارای افکار  
باز تر بوده‌اند و عقاید دینی خود را چاشمی حکمت باعرفان  
داده‌اند این طبقه را متکلمون مینامند و سعی داشته‌اند که فلسفه و دین را با هم  
بدهند و خیلی به (مدرسیون) قرون وسطی شباهت دارند علاوه بر این در زمرة فلاسفه  
هم بوده‌اند که حقیقة لایق اسم فیلسوف هستند از قبیل ملا صدراي شیرازی و غیره که  
هرچند آخرین نتیجه افکار و استدلالشان با شرع کاملا مطابقت نمیکرده اما طرز  
تعلیم و نوع معلوماتشان همان معلومات علماء بوده و غالبا از همان طبقه ظهور  
میکرده‌اند.

(۱) قصص العلماء چاپ طهران م ۱۳۲ چاپ لنگه‌ور م ۹ - ۱۸۸ اسم سردار روسی  
اشبهتت نوشته شده و جا. که ر. می. مینورسکی میگوید این کلمه معرب ابریه‌بکتر  
inspe or است که در رد می Ispektor تلفظ میشود و شاید شکل این کلمه بواسطه وجه تشبیه  
که عوام الناس بدان داده بودند باین صورت در آمد و آن وجهی است که بر کهای آذربایجان  
ذکر کرده و گفته «ایشی بخ دور» (در ترکی شتانی ایشی بوق دور) مابرقول مسو مینورسکی  
این سردار تحت سیاهوف از اهل گرجستان بوده و عبارت «مگر سر ایشیختر را آوردی»  
هوزهم معمول است و یکی گفته میشود که شتاب و اضطراب تمام داشته باشد چنانکه گوی  
از بی کاری مهم و بزرگ و بسیار است (۲) قصص العلماء چاپ طهران م ۲۴۸ چاپ لنگه‌ور  
قسمت نای م ۱۰۷



آثار مکتوبه طبقه

علماء

طبعاً مقدار آثاری که از این طایفه بزرگت و فعال خواه فارسی و خواه بحرایی برجای مانده زیاد است اما بقدری تریک و کسل کننده و فنی است که خواندن آنها جز برای مردمان حلی بیکار میسر نخواهد بود. صاحب قصص العلماء گوید<sup>۱</sup> که علماء عمر طولانی میکشد و چون عالی افتاده و بر حسب عادت مردمان منروی و مشغول به مطالعه هستند و مقدار کثیری از عمر خود را صرف تحریر مینمایند پس عجیبی نیست اگر هر یک از آنها صد یا دویست تألیف از خود بیادگار گذارده خواه کتب و خواه رسالات و برای مثال صاحب قصص العلماء ۱۶۹۴ نسخه از تألیفات خود را میشمارد و این عده غیر از شروح و حواشی و تحریرات مختصر است<sup>۲</sup> و از آثار ملا محسن فیض ۶۹ کتاب نام میبرد و گوید مجموع تصنیفات او قریب دویست است<sup>۳</sup> و از تألیفات محمد بن علی<sup>۴</sup> ابن بابویه علقب ده صدوق ۱۸۹ کتاب بحساب میآورد<sup>۵</sup> و قس علی دلك بسیاری از این تألیفات حقیقه بقدر وقیمند و عبارتند از یادداشتها و شرحها و تفسیرات نحوی و منطقی و قضائی و غیره و متونی که در معرّس این حواشی بی ترتیب و بر زحمت قرار گرفته اند بیش از پیش تاریک و غیر مفهوم گردیده اند و مرحوم شیخ محمد عده مفتی بزرگ مصر و رئیس الازهر که یکی از ردگترین و معروفترین علماء زمان ما بود درباره همین آثار میگفت که بایست تمام را طعمه آتش ساخت زیرا برای کسب علم مانع محسوب میشوند نه کمک و سیاه

فقه

کتاب فقهی نیز حتی بهترین آنها عموماً برای اشخاص غیر مسلم لایهّم است آنچه در مدارس عالیّه انگلستان باسم «فقه اسلامی» تدریس میشود فقط قسمتی از موضوع فقه است که در عمالک اسلامی مجری و متداول است و اصلاحات آنرا احکام و فرایض میگویند فقه نه فقط شامل حقوق مدنی و جزائی است بلکه حاوی شرح تکالیف فردی مثل نماز و روزه و حج و جهاد نیز میباشد که آنها را عبادات نامند<sup>۶</sup> و همین قسمت عبادات با شعب مختلفه و شقوق پنج دریغ و فروغیکه از آنها استخراج میشود تقریباً نصف کتب فقهی را فرا میگیرد

(۱) چاپ لکنهو صفت ۶۵ (۲) ایضا صفت ۷۷ ۸۵ (۳) ایضا صفت ۲۰۰ ۳

(۴) ایضا قسمت دوم صفت ۶ - ۱۸۲ (۵) فقه بر چهار قسمت تقسیم شود عبادات مورد و ایقاعات - احکام - فرائض (مترجم)

حای حیرت است که باوجود غفلت فضلاء فرنگستان از شرعیات شیعه یک  
از ۴۰۰۰ کتب اروپائی راجع به فقه اسلامی از قوانین آن مذهب بحث نمایند این  
کتاب تألیف مسیو آمده کری Amédée Qverry موسوم بحقوق اسلامی و منتخب قوانین  
راجعه به مسلمانان شیعی مذهب<sup>۱</sup> است و خوانندگان اروپائی که هایلند از این موضوع  
اطلاعی حاصل کنند و از تفصیلات پیچ در پیچ آن که در چشم اروپائیان غالباً بی‌معنی و  
لاطائل هینند، بدست‌خبر شوند. لازم است باین کتاب معتبر رجوع نمایند اساس کتاب  
مسیو کری شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام تألیف عالم معروف شیعه نجم‌الدین  
ابوالقاسم جعفر بن الحسن الحللی المشتهر بمحقق الاول است که در ۶۷۶-۱۲۷۷ رحلت  
کرده مسیو کری برای تهیه این کتاب به تصنیفات معتبره که در مقدمه کتاب خود از  
آنها نام میبرد و همچنین بفقه‌های مشهور زمان رجوع نموده و بواسطه ۲۲ سال توقف در  
ایران و عثمانی و احراز مقامات رسمی از قبیل شمل مشاورت در سفارت فرانسه تهران  
و غیره، بخوبی موفق شده است که این کار پر رحمت طاقت فرسارا با نهایت مهارت و  
استادی بانجام برساند فهرست اصطلاحات علمی که بهری در آخر گنج‌نیده بی‌اندازه  
بر قیمت و اهمیت کتاب افزوده است.

**سئوال و جواب** در این موضوع خوشت اشاره کنیم بر رسالة سئوال و جواب  
فارسی<sup>۲</sup> که راجع بمسائل فقهی نوشته شده است مؤلف آن  
مجتهد معروف حاجی سید محمد باقر است که شرح سختگیری او را نسبت به حدود  
شرعی و احرای حکم قتل در باره مقصرین و اشخاص مودورالدم سابقاً ذکر نمودیم<sup>۳</sup>  
رسالة سئوال و جواب بعد از سال ۱۲۳۶ - ۱۸۲۰ تحریر یافته و در ۱۲۴۷ - ۱۸۴۲

(۱) در هر دو جلد بنرست از صفحه ۷۶۸ YIII و ۶۶۹ (پاریس مزین نو ۲ - ۱۸۷۱)  
(۲) از این قبیل رسالات بسیار بنام رساله عملیه و مسئله فقه و غیره در قرن اخیر تألیف شده  
و ظاهراً قریب حد نسخه از آنها بطبع رسیده است یکی از جمله بهترین رسالات جامع‌الشان  
میرزا ابوالقاسم بن‌الحسین‌الرضوی‌القمی صاحب کتاب القوانين است (ب - ۳) برای ادوای  
مؤلف اخیر، که رجوع شود بفرست کتب چاپی فارسی تألیف ادوارد ۶۰ و ۶۱ (مؤلف)  
(۳) رجوع کنید بمضامین قبل تاریخ حیاتش بتفصیل تمام در فصل‌الطلبه مطبوعه است

بطرزی مطبوع چاپ شده است<sup>۱</sup>. ظاهراً محل طبع آن اصفهان و به‌اشتر چاپ‌میرزا رین‌العابدین تبریزی بوده که این صنعت را او بایران وارد نموده است.

این تألیف مشتمل بر ۱۶۲ ورق بطول ۶ - ۲۹ و عرض ۵ - ۲۰ است و هر ورقی ۲۸ سطر دارد حروف س و ج در سر تا سر کتاب میان هلالین سرخ جای داده شده است. من فط بك جلد از آن دارم وقاعده بایستی جلد دوم نیز داشته باشد لیکن نمیدانم تهیه شده یا خیر<sup>۲</sup>. مباحث کتاب به ترتیب عددی مرتب شده است بدو شرح عبادات مثل طهارت، صلو، صدقه، صوم و حج پرداخته و در آخر قسمتی بنام کتاب الودایع راجع باصول در ابتدای مباحث است و در هر بابی از ابواب بطور سؤال و جواب مسائل مختلفه راجعه بآن مبحث با عقیده مؤلف قید گردیده است مثلاً در مقدمه بدون هیچ اطناسی در حمد و منقبت و دعا و غیره بلافاصله شروع بمسائل دہل میکند.

س - اگر کسی مقاد یکی از مجتهدین حی داشت آیا پس از وفات آن مجتهد حاضر است که باز از وی تقلید کند و با بر قول او رفتار نماید یا نه؟

جواب این سؤال که تقریباً يك صفحه را فرا میگیرد خلاصه اش اینکه تقلید هیت جایز نیست و باید بیکی از مجتهدین زنده مراجعه کند.

ادله و شواهد کثیره در تأیید این قول ذکر نموده و از جمله اقوال محمد باقر (طهر المجلسی) و سید محمد مهدی و الشہید الثانی و المحقق الثانی نقل میکند.

ابواب این کتاب از حیث تفصیل خیلی مختلف است باب صلوۃ تقریباً هفتاد ورق را فرا گرفته اما سایر ابواب باین تفصیل نمیرسند مثلاً کتاب الودایع که باب آخر است بیش از نیم صفحه نیست عیناً محض نمونه نقل میشود.

(۱) در طهران چاپ دیگر هم در ۲۴ ذیحجه ۱۲۵۸ شده و در بایان می‌نویسد چون طالب رباب بود جلد اول مطبع رسد جلد دوم بعد منتشر خواهد شد لکن جلد ثانی مطبوع، مصر رسیده است (مترجم) (۲) در کتابخانه موزه بریتانیا نیز فقط همین يك مجلد هست رجوع شود بمهرست ادوارد (۱۹۲۲) مجموعه ۴۵۸ صاحب قصص العلماء سال ۱۸۱۲/۱۹۲۷ را تاریخ الب قرار داده اما در ورق ۲۸b خود کتاب (صفحه ۲) محرم ۱۸۲۰/۱۹۳۶ را تاریخ مصنف کتاب نوشته اند.

## کتاب الودیعه

س - زید امانتی را نزد امینی میفرستد که بفلان کس بدهد بعد از وصول امانت  
 امانت یمن میداند که امانت مرسوله نزد او مال عمرو است وید مرسل و عمره ید و ریه  
 و عصب است و عمرو نیز مدعی بر امانت گردیده میگوید که این امانت مرسوله نزد تو  
 مال من است و امین نیز اقرار بر حقیقت و مال او دارد و میگوید نزد من فرستاده که  
 به فلان کس بدهم بنو نمیدهم آیا عمرو شرعاً تسلط بر اخذ مال دارد که از امین بگیرد  
 ۴۰ و امین امانت را بکه باید بدهد که بر امانت دمه بحجت او حاصل شود

ج - فی الحقیقه اگر آنچه علمی شد مطابق واقع باشد یعنی آن شخص امین  
 عالم بوده باشد که مال عمرو است و ید مرسل مال بد عصب و عدوان بوده بر آن  
 شخص امین لازم است که چنین مال را تسلیم مالك آن نماید خواه شخص مرسل آن  
 در تسلیم مالك بدهد یا نه و این کلام از شخص امین با علم او بر اینست که مال او عمرو  
 است که من بنو نمیدهم بقر باینکه مرسل مال گفته است که به فلان کس بده ۴۰ بنو  
 منافی با امانت او و مطابق با شریعت مطهره نیست .

س - هرگاه زید امانتی در نزد عمرو گذارده باشد و قریب به ۱۷ سال بطون  
 ایجا نمیده باشد و آنچه عمرو برید تأکید نموده که امانت را برید زید امانت نموده  
 و امانت مروره بدون افراط و تفریط تلف شده آیا در عمرو غرامتی هست یا نه ؟  
 ح - در صورتیکه مراتب مرقومه مطابق واقع باشد عمرو غرامتی نخواهد بود

## عقاید عوام شیعه

اکنون باز میگردیم بموضوع مهمتری که عبارت است از شرعیات شیعه که بحال  
 کمتر جلب دقت شرق شناسان اروپائی را کرده است و ما در این کتاب شمه از  
 آن میگذاریم و کافی است که بطور اختصار عقاید جاریه عامه را تحت بحث و سر داده

(۱) عمرو زید در قلمه مسلمین حار دو John Doe و رچارد رو Richard Roe کتب  
 حقوقی انگلیسی است و در صرف و نحو نیز عمرو زید قائم مقام بالوس Ballbus و کایوس  
 Caius است و در مصححاتی هادی جانشین نوم Tom دیک Dic و هاری Harry است (تألف)  
 پیش از اسلام ظاهراً بجای عمرو زید بهمن و فرخان میگفته اند از لفظ بهمن بهمان مأیله است  
 چنانکه گویند فلان و بهمان (مترجم)

از تاریخ تکامل و تطور آن صرف نظر نمائیم و نیز کافی است که از مهمترین کتب دینی که در عهد صفویه یا پس از آن زمان تألیف شده ذکر ی بعیان آوریم برای تهیه این شرح مختصر من مکتب بزرگ و مشهور معتبری مثل حق‌الیقین ملا محمد باقر مجلسی رجوع نمیکم بلکه مطالب لازمه را از کتاب کوچکی موسوم به عقاید الشیعه استخراج مینمایم.

### کتاب عقاید الشیعه

این کتاب در زمان محمد شاه (پیش از نیمه قرن نوزدهم میلادی) توسط علی اصغر بن علی اکبر نامی تألیف شده و در ایران بدون تعیین محل یا تاریخ طبع چاپ شده است این تألیف که مشتمل بر ۴۳۸ صفحه بی نمره است دارای یک مقدمه و پنج قسمت (مشکوة) و یک خاتمه است محتویات آن بطور خلاصه از این قرار است:

#### مقدمه

«خداوند عت این خالق را خالق فرموده بلکه از برای عبادت و اطاعت ایشان را خلق فرموده تا جزای اعمال خود را در آخرت دریابند. و پیغام آورانی فرستاده است. کتابها که آنچه خواسته و در آن کتبها نوشته از برای مردمان بیان نمایند و حاتم و اعظم پیغام آوران را محمد بن عبدالله قرار داده است و او قرآن و الهام اطهار را در میان امت گذارد تا مردمان را هدایت فرمایند و در این زمان غیبت کبری لازم است رجوع نمودن مکتب را با رجوع احببائمه اطهار پس آنچه از ایشان معلوم میشود حکم خداوند سه چیز است<sup>۱</sup> اول اعتقاد قلبی دوم اقرار زبانی سیم عمل ارکانی و دانستن حکام یا از اجتهاد است یا از تقلید.

#### در رد عقاید باطله

پس مردم یا باید مجتهد باشند یا مقلد در آخر مقدمه مؤلف چندین مورد کفر و بدعت را ذکر کرده و مردم را با احتراز از آنها نصیحت میکند از جمله وحدت وجود اتحاد و حلول - جبر - سقوط عبادات - ریاضات - اباحت<sup>۲</sup> و غلو در حق ائمه انکار حشر و شرح جسم و حیات اخروی - حلال دانستن انواع تفیلات و مسکرات - تناسخ - تشبیه و غیره.

(۱) ابتدای غیبت کبری از ۶۲۶۰ - ۸۷۳ است در این تاریخ امام دوازدهم مای

شده و در آخر زمان ظهور خواهد فرمود. (۲) کذا می‌الاصل شاید مراد ایمان باشد.

(مرجم) (۳) مذهب اباحه در زمان ساسانیان (قرن ششم میلادی) توسط مردک در ایران

شایع شد از آن عهد تا زمان ظهور یابیه این نهت را بچندین شعبه از فرق مذهب زدند.

منکوه اول (صفحه ۷ - ۲۸) مشتمل بر چهار مصباح در بیان اعتقادات متعلقه

بذات و صفات خداوندی است

### ذات و صفات

«توحید بر چهار قسم تصور میشود مصباح اول توحید ذاتی خداوند واحد و یکتا و بی شریک و همتاست و ذاتی است مقدس و مستجمع جمیع صفات کمال و عبرا از جمیع صفات نقص و صاحب جلال است از اجزائی و اعضائی مرکب نیست به اجزاء خیالی و به اجزاء عقلیه و نه خارجی و نه داخلی نه از مجردات و بساطت و نه از غیر مجردات مثل نور و غیر نور نه جوهر است نه عرض نه محل است نه متولد از کسی است نه فرزند دارد نه زن و پدر در دینی و آخرت نامرئی است<sup>۱</sup> حتی در چشم پیغمبران و ائمه و اولیاء اما شناخته میشود از آثار قدرت بعقل و بچشم قلب

خداوند محتاج نیست و نمیخورد و نمی آشامد و نمی پوشد و عصبه و الم و درد و شادی و بلندی و پستی ندارد تغییر و تبدیلی و ترقی و تنزلی ندارد و بر یک طریق بوده و هست غنی مطلق و قدیم است صفات ذاتیه خداوند عین ذات اوست و زیاد بر ذات او نیست که ذات او چیزی باشد و صفات ذاتیه او چیزی دیگر باشد علیحده که در او جمع شده باشند. این صفات تمام جنبه منفی دارند و آنها را صفات سلبيه میگویند»

### رد بر صوفیه

اینجا باز مؤلف از موضوع خارج شده و بر ضد عقاید صوفیه شرحی مینگارد. حاصه راجع باینکه بعضی گویند خدا در خوش صورتان بیشتر حلول کرده و جلوه از آنها بیشتر نموده است و راجع به قیده وحدت وجود که گویند مثل نسبت اشیاء بوجود مطلق همان نسبت امواج است بدربار و نظیر نور شمس است از پس پیچره که دارای شیشه های رنگارنگ باشد

### توحید صفاتی

مصباح دوم توحید صفاتی صفات بر دو قسمند<sup>۲</sup> از این قرار اول صفات ذاتی<sup>۳</sup> مثل حیات و قدرت که تکلم هم جزء آنست و از شعب علم ادراک سمع و بصر است و بعضی از علماء باین شش صفت ازلی بودن و صادق بودن را اضافه کرده اند اما این دو صفت

(۱) یکی از خرده گیران حافظ را از گفتن این خبر ملامت نموده

این جان عاریت که حافظ سپرده اند روزی رخسار بینم و تسلیم وی کنم

(۲) در اصل همین است (مترجم) (۳) یا صفات یتوکیه یا صفات کمال

نیز مثل تکلم و اراده و ادراک صفات درجه دوم هستند و با صفات حیات و قدرت و علم در يك رتبه نیستند دوم صفات سلبيه که آنها را صفات جلال گویند که مقابل صفات کمال و جمال باشد همت صفتند و خداوند از آنها مبراء و منزّه است اول اینکه هر کس نیست دوم جسم ندارد سیم هر مئی نیست چهارم محل نیست پنجم بی شریک است ششم معانی است بعضی صفات ذاتی الهی زیاد بر ذات او نیست بلکه عین ذات اوست هفتم محتاج نیست سوم صفات فعلی صفاتی هستند که جائز باشد ثابت نمودن آنها از برای خدا و جائز باشد سلب آنها از خدا مثل رازق، خالق، رحمن، رحیم، جواد و غیره. در این قسمت اشاره بمذاهب و معتقادات اشاعره و معتزله و کرامیه و الباغی و النجار و ابوالحسن البصری نیز شده است.

**توحید خلقی** مصباح سوم در توحید خلقی - خدا یکتا و بیهمتاست خلق میفرماید هر چه را که میخواهد پس قول مجوس که میگویند یزدان خالق خیر و اهرمن خالق شر است غلط است خداوند بوسیله اسباب هر چیز را خلق میکند و قدرت خلقی خود را بملائکه و سایر موجودات تفویض کند. «و اما خیر و شر از بندگان مختار ظاهر میشود کار خدا نیست بلکه کار بنده است لهذا مورد ثواب و عقاب میشود بااختیاری که دارند و بخواهی خود بخود میکنند آنها را که خداوند امر و نهی نموده است اگر چه ایشان هم بقدرت و قوتی که ندارند بایشان عطا فرموده است میکند لیکن چون اختیار را هم بایشان داد پس ثواب و عقاب را هم قرار داد و اما خدا خالق خیر و شر است و بنده فاعل و کننده اوست باری چون (این) رساله بجهت عوامست محل کلام ما اینجا نیست.»

**رد غلات** سپس مؤلف میردازد برد عقاید غلاة شیعه مثل اشخاصی که گویند امیرالمؤمنین ع اهر خالق است و اشیاء را او بی اذن خدا خلق کرده است غلط است و قول آنکه آنحضرت بلاذن عالم را خلق کرده بسی دلیل است و قول بابی که امیرالمؤمنین قاسم الارزاق است دلیل بر این مطلب نیست و قول «یکه خدا از امیرالمؤمنین اذن گرفت در خلق نمودن عالم و آنحضرت دست کرد در زیر سجاده و آسمان و زمین را بیرون آورد و انداخت از اغلاط جمالین غلاة است اما معدک بر طبق اخبار کثیره واجب است اعتقاد کردن بر اینکه در روز حساب خداوند حساب خلائق را بامیرالمؤمنین و سایر ائمه محول میکند و شعاعت آنها را

میدیرد و غیر ذات و از این سبب است که علی ع ملقب بوجه الله و یدالله و باب الله و غیره شده است و واجب است اعتقاد نمودن ببدء یعنی هر چه خدا بخواهد میکند و اعتقاد باینکه خدا هر چه اراده داشته باشد بی ماده و مدد بوجود میآورد

**توحید عبادتی** مصباح چهارم در توحید عبادتی است بدانکه عبادت مختص باب پاك الهی است و باید عبادت ذات اقدس الهی را نمود و عبادت صواب و علی و اسماء الهی غلط است. هر کس عبادت کند اسم را بدون ذات مثل اعط الله و غیره کافر است و هر کس عبادت کند اسم و ذات هر دو را مشرک است و مشرک در دو قسم است جللی و خفی نخستین عبارت است از عبادت غیر خدا در ظاهر و آشکارا مثل عبادت بت و سنگ و عاهی و درخت و ستاره و آفتاب و ماه و آتش و آدم و خواه شکل باشد مثل صلیب و خواه صورت باشد بشکل پیغام آوری یا امامی یا شکل غیر از اینها اما شرکت خفی عبارت است از پرستیدن چیزهای دیگر مثل دنیا و مال دنیا و زن و فرزند و هوای نفس و ریا و غیر از اینها اما ریا رب خانه کعبه و قبرهای ائمه از قبیل مشرک عبادتی نیست و تعظیم انبیاء و اولیاء و ائمه هدی ع و علماء و سلاطین حقه بی عیب است مگر آنکه عبادت باشد و بعد سجود نرسد

## مصباح ششم از مشکواة چهارم<sup>۱</sup>

در بیان اعتقادات متعلقه بظهور رجعت امام دوازدهم است

**عیبت امام** مصباح اول - در غیبت آنحضرت. بدانکه حضرت سه غیبت دارد یکی صفری و یکی کبری و یکی اصفری عیبت صفری از ۸ ربیع الاول ۲۶۰ (اول جانوری ۸۷۴) شروع شده و شصت و نه (۶۹) سال طول کشید. آخر زمان عیبت صفری وقتی بود که چهارمین و آخرین و کیل رحلت کرد ۱۳۲۹-۹۴۰ این و کلاه واسطه بودند میان امام غائب و شیعیان<sup>۲</sup> از این تاریخ غیبت

(۱) در کتاب عنوان چنین است ولی بعد از من باید عنوان جامع در آنها باشد  
(۲) این اشخاص را باب با جواب هم میگویند و آنکه مؤلف آنها را باب گفته مظهر مهم کرده باشد زیرا که او در ۱۲۶۳/۱۸۴۷ این کتاب را نوشته و درست همین موقع میرزا محمدحسین را میخواند و در ایران اخلاقی بر رگ ایجاد کرده بود و چون آمد سفر نامه کتبی مصباح تألیف من جلد دوم صفحه ۲۲۶-۳۴ و صفحه ۲۹۶-۸



کبری شروع گردید و دیگر کسی بخدمت امام غائب نرسید<sup>۱</sup> زمانیکه مادر آن زندگانی  
 میکنیم حرم دوره غیبت کبری محسوب میشود اما غیبت اصغر آن حضرت از ظهر جمعه  
 است که گردن خطیب مکه را میزنند و غائب میشوند تا صبح پنجشنبه عشاءشورا که  
 ظهور میکنند غیبت آن حضرت از جمله اسرار الهی است لیکن  
**علامه آخر زمان**

علامه بسیار دارد و در این کتاب فقط ۴۸ بایشتر ذکر گردیده  
 که اهم آنها خروج سفیانی است که مردی بد صورت و ابله و شر بر است و لشکر او  
 عاقبت در زمین میروند و ظهور صورتی در قرص آفتاب بسیار شدن فقهاء ضلالت و  
 خیانت و بسیار شدن شعراء زیاد شدن ظلم و ستم و جور و فساد خروج دجال که بر سر  
 خود سوار است و اجتماع ۳۱۳ نفر در طالقان خراسان برای کمک با امام زمان و مانند  
 این علامه اما از ظهور حضرت تا شهادت او هفتاد سال خواهد کشید آنگاه بدست زنی  
 مدیحه نام مسموم خواهند گشت و امام حسین ع رحمت خواهند کرد و آن حضرت را  
 غسل میدهند و کفن میکنند این اول قیامت صغری است .

و پیغمبر و تمام ائمه و عاصبین و طالمین آل محمد ظاهر خواهند  
**قیامت صغری**  
 شد و ائمه با همه جنگ میکنند و همه را میکشند و باید دانست  
 که رجعت نمیکند مگر مؤمن خالص و کافر خالص و کسانیکه بین بین باشند رجوع  
 نمیکند آنگاه کسی از رسول خدا و ائمه هدی دیگر در دنیا نمیماند و تا چهل روز  
 دنیا هرج و مرج میشود در این وقت سدی اجوج و عیاجوج گشاده میگردد و بیرون  
 میآیند و هر زمین که میرسند اهل آنرا میکشند و میخورند آنچه گیاه و غلب و خوراکی  
 در روی زمین است و هر در بانی میرسند خشک میکنند .

## قیامت کبری

این اول قیامت کبری است و خداوند زندگان را بموت میفرماید بدن اصلی  
 صغری که در دنیا داشتند مثل خشی که آنرا حراب کنند و باز خشت سار د که حاک  
 خشت دوم عین خشت اول است بدانکه قیامت دمیدن اسرافیل است در صور و آن

(۱) نکات بسیاری راجع بحیث و ابواب و ادعای آنها راجع باینکه میان خلای و امام  
 عائب و اسفهانند و شفعه و نایبه بپرو آنها هستند و مؤلف عقاید الشیعه در رد آنها مدبرسانی  
 کرده در کتاب موصوم بشرح مسامرت یکمفر ساح درج بوده ام (حاشیه در یادداشتی و ۱  
 و ۱) آخر جلد دوم آن کتاب خوانندگان بآن تألیف مراجعه فرمایند

چهار مرتبه است یکی بجهت بیرون آمدن ارواح اهل زمین از بدنهای ایشان و جذب شدن در شاح صور اسرافیل همه اهل عالم قبض روح میشوند غیر از چهارده معصوم . و پس از آنکه اندان آنها مجدداً تشکیل یافت اسرافیل بار دیگر نه‌خه در صور میکند و ارواح مثل زنبور از سوراخهای صور بیرون آمده هر يك بكالبد خود وارد میشود . تمام حیوانات را هم برای حساب و باز پرس از تشدد و قسارتیکه نسبت بهم کرده اندزنده میکند آنکس میزان که مخصوص منجیدن اعمال نیک و بد خلق است نصیب میشود و خداوند امر میفرماید بآن دو ملک موکل که در دنیا اعمال نیک و بد او را نوشته‌اند و اسم یکی سائق و دیگری شهید است که طومار اعمال نیک و بد در ترازو بگذارند .

هفت دوزخ عبارتند از جهنم - سعیر - جحیم - لظی - حطمه  
**هفت دوزخ** هاربه - اولی برای مسلمینی است که با گناه و بی‌توبه مرده باشند و بعد از تنبیه خلاص خواهند شد . دوم جای یهود است و سوم مکان نصاریست چهارم محل صابیون است و پنجم جای مجوس است و ششم برای مشرکین عرب است و هفتم مخصوص تمام منافقین است و باید دانست که اهل جهنم از کفار مخلد در جهنم میباشد و بیرون نمی‌آیند و بعضی از کفار در جهنم مخلد میمانند اما چون صاحب تقوی و صفات حمیده بوده‌اند عذاب نمیشوند مثل خسرو انوشیروان برای عدالتش و حاتم طائی بواسطه جود و سخاوتش .

بعد توصیفی از بل صراط ذکر شده که از موابر یکتر و از شمشیر  
**بل صراط** برنده تر و از آتش سوزاننده تر است صراط پلی است بر روی  
 جهنم و همه کس حتی پیغمبران و امامان و اولیاء باید از روی آن گذشته به بهشت بروند  
 بعد شرح مفصلی از يك بهشت مادی می‌ویسد که در پایان  
**اعراف** آن ذکر می‌هم از اعراف که میان بهشت و جهنم واقع است دیده  
 میشود اعراف چراگاه خوبی است یا موضع بلندی است بر سر بل صراط و محل  
 مستمعین از مردها و زنها میباشد و کسانی که قابل بهشت نیستند و مستحق جهنم هم  
 میباشد مثل ولد الحرام و الزنا که گناه نکرده باشند .

بشاعت پیغمبر یا الله بعضی از ساکنین اعراف به بهشت میروند  
**بهشت** نعمای بهشتی از قیل آب کوثر و سدره المنتهی و درخت طوبی

نیز توصیف شده است و قتیکه هر روحی در بهشت و جهنم و اعراف بجای خود مستقر شد هر کس را بصورت گوسفند سیاه در میانه بهشت و جهنم سر میبرند و هادی نداده یکد که مردنی برای اهل بهشت و جهنم نخواهد بود .

خاتمه صفحه ۱۳۶ - ۱۳۸

## نور دوم در معنی کفر و ایمان است

**کفر و ایمان** در کلام خدا کفر به پنج معنی آمده است و در دنیا کفر بر سه قسم است قلبی و قولی و فعلی هم چنین ایمان بر سه نوع است و ایمان را غیر از اسلام باید دانست منی ها و شیعیان غیر انی عشری مسلمانند اما مؤمن نیستند نجس نیستند اما در آتش جهنم مخلد خواهند بود . و مرتدین واجب القتلند و توبه آنها در این عالم قبول نمیشود اما بعضی از علما گفته اند که در آخرت توبه آنها قبول خواهد گشت لیکن از اشخاصی که دین اسلام را گرفته اند و بعد مرتبط شده اند توبه مقبول است . و اگر زنی مرتد شود کشتنی نیست باید او را حبس کرد و آنقدر ضرب زد که توبه کند یا بمیرد اینجا کتاب با ذکر و شرح پنج قسم ایمان و شش نوع توبه با تمام میرسد <sup>۱</sup>.

خلاصه عقاید شیعیان امروزی ایران همین بود که بطور عامیانه و بصورت ساده

(۱) مزلف نام این رساله را که مشتمل بره مشکوة و یک خانه است میافیل و ترجمه کرده بود اما ما فقط مشکوة اول و مصباح هشتم و خانه را گذاشتیم بدو ملت یکی آنکه مراد مؤلف نشان دادن عبارت بنده علماء و فارسی نویسی ملاها بوده و از همین مقدار هم مقصود حاصل است دیگر آنکه اکثر مطالب مشکوةها برای خوانندگان ایرانی توضیح واضحات بود مثل تعداد ائمه اطهار و احوال بهشت و دوزخ صراط و قبر و مباحث متضله راجع بمذاهب و امامت و غیره که در اکثر رسالات مذهبی بتفصیل مذکور و اذهان عامه مردم از آن کاملاً مسیوق است علاوه سب دیگری برای حذف این رساله بود و آن کثرت عقاید شیعه و امامان و اعتقادات پیرمان بود که اگر حذف میشد علاوه بر بیفایده گی امامت بذهب معسوب میگردد و خلاف تحقیق تاریخی هم بود زیرا که حقیقت مذهب شیعه غیر از آن نیست و جایز نیست تعلیط شود و آنچه عقیده موامو عجایب است باصل مذهب نسبت داده شود . از آنچه ضرورت برای نحوه بانی گذاشته ایم لزوم حذف آن رساله واضح میگردد (مترجم)

مدد دور گردید البته خیلی جالب توجه بود که ما سلسله تکامل و تطویر این عقاید را از دور کار و دیدیم تا حال شرح میدادیم و تا حدی که مواد معتبره و اسناد صحیحه اجازه میدهند روایات تاریخی و حلیات را با یکدیگر مقایسه میکردیم و معتقدات اصولی و فروعی سنان و شیعیان را به تفصیل مقایسه مینمودیم اما اگر هم کتب مقدماتی که برای چنین بحثی لازم است تدوین شده بود باز کتاب ما گنجایش ورود در این مبحث را نداشت. حتی مآلها و مجتهدین قشری هم عقایدشان اینقدر خام و کود کانه نیست که وفادار مدکور افراد ولسی مصلحت چنین میدیده اند که عوام را به عقیده خود واگذارند و خود را در زحمت نیفتکنند زیرا که اگر باب بحث را بر روی ملتی که حاضر و آماده شک و ارتداد است میکشوند خطرهای بزرگ تولید میگشت.

### تقسیمات کلی افکار مذهبی ایرانیان

بالجمله هرگاه افکار شرعی و فلسفی ایرانیان را بطور خلاصه بخواهیم تقسیم کنیم در هر یک از آنها سه طایفه تشیعین خواهیم داد طبقه علماء تقسیم میشود به سه دسته اخباریه و اصولیه یا (مجتهدین) و شیخیه حکما منقسم میگردد سه زهره منکامون و حکما (که فیلسوفان ساده و خالص هستند) و عرفای صوفیه

### تقسیمات گویینو

شرحیکه گویینو<sup>۱</sup> راجع باین طبقات میگوید روشن ترین و زنده ترین و موثر ترین تعریفات است که در زبانهای اروپائی تا کنون بنظر من رسیده است هر چند نمیتوان مطلقاً تصدیق کرد که صحتش باندازه وضوحش باشد مثلاً اخباریه عموماً خشک ترین و محدود ترین طوایف شیعه هستند اما گویینو آنها را دارای وسعت مشربی می شمارد که خودشان هم مدعی آن نیستند و در حق شیخیه گوید که معاد جسمانی را کاملاً انکار نمیکنند در صورتیکه مخصوصاً اعتقاد بحسم حور قلبائی<sup>۲</sup> که آنها را هدف تیر تکفیر ساخت.

بعلاوه عقاید شیعیان برای پیشرفت افکار بایسته که خیلی تندتر است راه را بطور قطع بار نمود بایسته خارج از حدود اسلامیت در حالتیکه شیخیه در داخله آن

(۱) کتاب ادیان و مذاهب فلسفی در آسیای مرکزی (چاپ دوم پاریس ۱۸۶۶) صفحه ۲۸-

۳۳ راجع بطبقه سه گانه علما و مفتیان ۱۱۱-۶۳ (فصل ۴) همان کتاب راجع بفرقه و صوفیه

(۲) رجوع کنید بفرمانه یکفرسیاح جلد دوم ص ۲۳۶

اعمال خود کرده و در طبقات عالی و مقامات شامخ پیروان متفقد داشته اند. راجع بفلاسفه و صوفیه مه صلا در فصل آینده سخن خواهیم راند اما در خصوص علماء مهر آنکه گفتار گویمو راعداً نقل نمائیم<sup>۱</sup> «نباید فراموش کرد که هر چند ممکن است بطور تفریب سه طایفه مرور را چنانکه من طبقه بندی کردم از یکدیگر مجرا نمود اینکن معدلت لازم است در اینجا بگوئیم که ندره یکفر ابرامی را میتوان یافت که در مدت عمر از طبقه طایفه دیگر نرفته و در هر سه طایفه وارد نشده باشد»<sup>۲</sup>.

مجلسیها  
علامه محمد باقر مجلسی یکی از بزرگترین و مقتدرترین و متعصب ترین مجتهدهای عهد صفویه لایم دید از پدر خود علامه محمد تقی مجلسی که از علماء مرز زعمان بوده و نسبت بصوفیه توجه داشته دفاع نموده و بگوید<sup>۳</sup> «مبادا گمان بد کسی بیدرم نماید که او ارسوفیه است بلکه چنین نیست زیرا که من مباشر با پدرم بودم سرأ و جهرأ و از احوال و عقاید او مطلع میباشم بلکه پدرم صوفیه را بد میدادست لکن در بدو امر چون صوفیه نهایت غلو داشتند پس پدرم سالت ایشان منسلک شد تا باین وسیله دفع و رفع و قلع و قمع اصول این شجره خبیثه زقومیه نماید و چون نائره شقاوت ایشان را منطقی ساخت آنوقت باطن خود را ابرار نمود والا و الادم با نهایت ورع و تقوی و زهد و عبادت و زهدادت و تفاوت و تفاوت است»<sup>۴</sup>.

۱) محمد باقر مجلسی برخلاف تقید و تعصب و پشت کار فوق الطاقه که در چیز نویسی داشته و فارسی و ازبانی ساده و قابل فهم چیز می نوشته و مذهب شیعه را در میان عامه ترویج می نموده و صوفیه را با خشونت کامل قتل عام نموده دارای اخلاق پسندیده نیز بوده و آثاری از مهر مانی و خوش فطرتی او در قصص العلماء مذکور است<sup>۵</sup> شخصی پس از وفات او را در خواب دید ازو پرسید: «احوال شما در آن شا بچه نحو است و شما چه معامله کرده اند؟» مجلسی جواب داد: «اعمال من هیچیک برای

(۱) فصل مذکور صفحه ۳-۳۲ (۲) قصص العلماء چاپ لکنهور قسمت دوم ص ۱۹ (۳) ایضا  
قصص العلماء قسمت اول صفحه ۲۱۵ چاپ لکنهور مؤلف این قصه را که نهایت شیوع دارد از اغلاط مشهوره میشارد اما راجع بقوه کتابت مجلسی در همان صفحه گوید روزی: ۱۰۰۰ بیت (۵۰۰۰ کلامه) کتابت میفرموده.

من فائده بخشید بجز ایسکه روزی بیک نفر یهودی بکدانه سیب دادم او مرا بحاج داد . ۹

در قصص العلماء شرح حال ۱۵۳ نفر از علماء دیده میشود و ما بذکر بیست و پنج نفر از آنها که حالب توجه و مهمترند دیلا اکتفا میکنیم . این ۲۵ نفر را حتی المقدور برتیب تاریخی مرتب کرده ایم . و عدی که در اصل کتاب مخصوص هر یک از آنها بوده بعد از ذکر اسم در هلالین گذارده ایم<sup>۱</sup>

## ۱- علماء قبل از صفویه

۱- محمد بن یعقوب الکائنی (نمره ۹۶) مقلب به ثقة الاسلام مؤلف کافی متوفی سال ۳۲۹/۹۴۱

۲- محمد بن علی بن حسین بن موسی ابن بابویه قمی معروف به صدوق (نمره ۹۵) متوفی سال ۳۸۱/۲ - ۹۶۱ در قصص العلماء صد و هشتاد و نه جلد از مؤلفات او مذکور است که مهمترین آنها عبارتست از من لایحضره الفقیه که مثل کافی یکی از کتب اربعه است .  
۳- محمد بن محمد بن نعمان بن عبدالسلام الحارثی که معمولاً او را شیخ مفید می نامند (نمره ۹۲) متوفی سال ۴۱۳/۱۰۲۲ در قصص العلماء عدد مؤلفات او ۱۷۱ نوشته شده

۴- سید مرتضی مقلب به علم الهدی (نمره ۹۸) وفاتش سال ۴۳۶، ۴۴۱، ۴۴۴ و نیره امام هفتم موسی الکاظم (ع) است

۵- احمد بن علی النجاشی (نمره ۱۳۲) وفاتش سال ۴۵۵/۱۰۶۳ یکی از شاگردان شیخ مفید و مؤلف کتاب الرجال معروفست .

۶- محمد بن حسن بن علی الطوسی مقلب بشیخ الطایفه (نمره ۱۰۰) وفاتش سال ۴۶۰/۱۰۶۷ سومین محمد از محمد های قدیم محسوب میشود (دو محمد دیگر نمره ۱ و ۲ سابق الذکرند) شیخ الطایفه مؤلف دو کتاب از کتب اربعه است یکی تهذیب الاحکام و دیگر استیصار بعلاوه فهرست معروفیکه راجع بکتاب شیعه ترتیب داده است  
۷- نصیر الدین طوسی مقلب به محقق که شهرتش در حکمت و علوم پیش از

(۱) در هر دو چاپ قصص العلماء اسامی این اشخاص بترتیب ابجد مرتب گردیده مثلاً کلبی و (۹۶) نجاشی قبل (۱۳۲) و غیره .

رابط الرواة للمعه عبد الله بن المبارك والماوراء النخاس  
 ابراهيم بن الحسن بن عوف بن المطهر بن الشام للقاء العالم  
 اعلیٰ صالح كاسماء قال ذلك لسان وجرم مناء  
 المعبر الى امة النبی هلاله على كاهل ربه  
 ٢ رابع عشر من اهل الحرم ولسان من اهل الحرم

وامن الزمان واكمده لولاه اذ لم يدر  
 وصل اليه علمه من اهل الحرم

خاتمة بناء ائمة عالمي





شرعیات است (نمره ۹۰) متوفی بسال ۱۲۷۴/۶۷۲ معروفترین تالیفاتش اخلاق بصری است در اخلاق و زیج ایلخانی که برای هلاکو خان مغول تهیه نموده است و تجرید در الهیات که طرف توجه عده کثیری از شراح و صاحبان رسائل کلامیه است

۸ - نجم الدین جعفر بن یحیی مشهور به محقق اول مؤلف شرایع الاسلام (نمره ۸۹) متولد در ۱/۶۳۸ - ۱۲۴۰ متوفی در محرم ۷۲۶ / دسامبر ۱۳۲۵ و قتیکه جوان بود در شعر قدرتی نشان داد اما پندش بسختی او را مانع شد و گفت شعرا ملعونند و شاعری مخالف تقدس است.

۹ - حسن بن یوسف بن علی بن المعطر الحلّی معروف به علامه حلّی (نمره ۸۸) در همان ماه و همان سال که محقق اول وفات یافت بدرود زندگانی گفت محقق مشارالیه ده سال از او بزرگتر بود در قصص ۷۵ تألیف بنام او مذکور است علامه حلّی از یک دودمان بزرگی از علماء بود که در مدت قلیلی ده نفر مجتهد از آن بوجود آمد. یکی از آنها پدر علامه بود و دیگری فخر المحققین پسرش (نمره ۸۶)

۱۰ - شیخ شمس الدین محمد بن مکی العاملی معروف بشهید اول (۸۲) در اواسط تابستان ۱۳۸۴/۷۸۶<sup>۱</sup> بفتوای دوهر از قضاة برهان الدین مالکی و اس- جماعه شافعی قتل رسید

## II - روحانیون عهد صفویه و بعد از صفویه

۱۱ - نورالدین علی بن عبدالعالی مشهور به محقق الثانی (نمره ۸۴) از کُرک که مسقط الرأسش بود بایران آمد و مورد احترام و توجه شافطهماسب اول شد و فاشش در ۹۴۰ - ۱۵۳۳ اتفاق افتاد

۱۲ - احمد بن محمد المدعونه مقدس الاردبیلی (نمره ۸۳) خیلی طرف احترام شاه عباس اول بود و فاشش در سنه ۱۵۸۵/۹۹۳

۱۳ - میر محمد باقر داماد (نمره ۷۷) نوه محقق ثانی همچنین خیلی در نظر شاه عباس احترام داشت در سال ۱۰۴۱/۲ - ۱۶۳۱ بدرود جهان گفت. یکی از شعراء راجع بکتاب صراط المستقیم او گوید:

صراط المستقیم میر داماد      مسلمان نشود کار میباد

(۱) اس-تارخیه است که در قصص مبیط شده امادر لؤلؤ البحرین ۹/۷۱۰ - ۱۳۷۸ - ۱۳۷۹ هجری است

خود او هم بتخلص اشراق شعر میسروده است .

۱۴ - شیخ محمد بهاءالدین العاملی که عاده او را شیخ بهائی مینامند (نمره ۳۷) در شهرت و نفوذ و احترام با میر داماد پهلومیزد این دو نفر از علمائی بودند که بیش از همه باعث شکوه و جلال دربار شاه عباس اول میگشتند، شیخ بهائی در نزدیکی بعلبک بسال ۱۵۴۶/۹۵۳ متولد و در ۱۶۲۲/۱۰۳۱ وفات یافت هجرش منحصر بشرعیات نبود در این باب مهمترین کتابش جامع عباسی است که در میان عامه ملت ایران رایج و در دسترس عموم است اما شیخ عمرش وفا نکرد که آنرا با تمام برساند.<sup>۱</sup> از تألیفات او یکی کشکول است که در آن حکایات و قصص عربی را جمع آورده و خلاصه کتابی است که سابقاً تألیف نموده و کمتر شهرت دارد موسوم بمغلات رسالانی در ریاضیات و هیئت و یک متدی بشر فارسی موسوم بنان و حاوا تصنیف کرده است .

۱۵ - محمد بن مرتضی الکاشانی که معمولاً او را ملامحسن فیض میخوانند (نمره ۷۶) این شخص مبعوض شیخ احمد احسائی مؤسس طریقه شیخیه گردیده که او را اخباری صرف دانسته و بجای محسن مسیحی خطاب میکرد و اما ملامحسن فیض بیشتر در عرفان و حکمت دست داشت تا در شرعیات . علی الظاهر معروفترین کتب او ابواب الجنان باشد<sup>۲</sup> که در سال ۱۶۴۵/۱۰۵۵ برشته تحریر درآمده است ده سال بعد از این تاریخ از کاشان بشیراز رفت و در مجلس ملاصدری بتحصیل حکمت پرداخت و دختر او را گرفت ، فیض شاعری هم بود و در مجمع الفصحاء عددی اشعار او شش الی هفت هزار نوشته شده است .<sup>۳</sup>

۱۶ - میر ابوالقاسم قنبرسکی هر چند در قصص العلماء احوالش دیده نمیشود

(۱) جامع عباسی مشتمل بر بیست فصل و مکرر طبع رسیده است اما چهار فصل اول آنرا غالباً جدا چاپ میکنند که اطفال را در فراغ مقدماتی مذهبی هدایت نماید (ب ر) با برغول ادراود (فصل مذکور ۸ - ۴۰۷) اصول ششم تا بیستم را قیاساً بعد نظام بن حسین سادجی بر کتاب نا تمام شیخ بهائی اضافه کرده است (مؤلف) (۲) ابواب الجنان تألیف ملامحسن فیض هست و چنانکه بنظم میرسد از تصانیف ملا حسین واعظی کاشانی مؤلف انوار سهیلی مشهور است . (ت . ز) مؤلف حقیقی گویا محمد بن فتح الله رفیع الدین موسوم بواعظی مروینی است (مؤلف رجوع کنید ب فهرست ادواردش ۶ - ۴۰۵) (۳) چاپ طهران ۱۲۹۵/۱۸۷۸ جلد دوم صفحه ۶ - ۲۵

اما بزرگترین فیلسوف و صوفی زمان خود محسوب میگشت و شاه عباس اول خیلی او را احترام میکرد و گویند شاه او را علامت نمود که چرا بالواساط الناس و مردمان فرومایه آمیزش و معاشرت میکند و تماشای جنگ خروسان میرود.<sup>۱</sup> مدتی در زمان سلطنت شاه جهان در هند بسربرد و در حدود ۱۰۵۰/۱ - ۱۶۴۰ در اصفهان رحلت نمود.

۱۷ - ملا صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی الشیر به ملا صدرا بالاتفاق بزرگترین حکیم عهد اخیر ایران شمرده میشود منازعات دائمی او با عتشرعین معروف است و لباس تقدس و روحانیتش بضاعت و استحكام معلمیش میر داماد و شیخ بهائی نبوده است از این جهت اگر در قصص العلماء فصل خاصی باحوالات او اختصاص نیافته جای تعجب نیست اما در کتاب مزبور و سایر کتب مثل لؤلؤة البحریں بتعاریف ذکر حال او دیده میشود. تعالیمش در منشرعین عموماً و شیخیه<sup>۲</sup> خصوصاً تأثیر کرده است. در روضات الجنات تاریخ وفات او را بسال ۱۰۷۰/۱۶۶۰<sup>۳</sup> ثبت نموده اند اما در لؤلؤة البحریں سال مرگ او بیست سال بعد نگاشته شده.

۱۸ - عمادالرزاق لاهیجانی مثل ملا محسن فیض از شاگردان ملا صدراست دو تألیف مشهور او که بزبان فارسی نوشته شده عبارتند از سرمایه ایمان و گوهر مراد او نیز مثل شیخ طهرسی صاحب مجمع البیان دلالت الفاظ را ذاتی میداند و میگفت که نسبت و رابطه حقیقی فیما بین لفظ و معنی هر کلمه موجود است قسمی که اگر شخص بیثلفت عربیه را بشنود ممکن است تفکر کرده و معنی آنرا حدس بزند.<sup>۴</sup> این شش نفر که ذکرشان گذشت هم فیلسوف بودند و هم فقیه بلکه حکمتشان بر فقه برتری داشت اما اشخاص ذیل باستثنای آخرین آنها یعنی حاج ملاهادی تمام از علمای شیعه و خیلی متمصب در مذهب بوده اند.

۱۹ - ملا محمد تقی مجلسی (نمرة ۳۶) گویند اول کسی است که احادیث

(۱) فهرست نسخ فارسی ری صفحه ۸۱۵ (۲) شیخ احمد الاحمائی بر کتاب مشاهیر و سیر تألیفات او شرح نوشته است (روضات الجنات صفحه ۳۳۱) اما بنا بر مندرجات قصص العلماء (چاپ لکنهور صفحه ۴۸) او را کافر میدانست (۳) ابن سالر صاحب قصص العلماء تاریخ وفات پسرش میرزا ابراهیم ثبت کرده از این قرار است ۱۰۵۰/۱ - ۱۶۴۰ بیشتر احتمال میرود که تاریخ وفات در باشد (۴) قصص العلماء چاپ لکنهور قسمت ثانی ص ۱۲۴ این مطالب از روایات احادیث گرفته شده صفحه ۳۱ - ۱۲۹ آنچه در قصص العلماء دیده شد خیلی نقص دارد



واخبار فضائل شیعه را جمع آورده بدون ساخت و علم حدیث و اخبار از محقق ثانی در عهد سلاطین صفوی بلورسید. پیش از این گفتیم که او را بتصوف منسوب ساخته بودند وفاتش در ۱۰۷۰/۶۰-۱۶۵۹ است و باتناسب و مهارت کامل در این عاده تاریخ‌مندی. «افسر شرع او فتاد بی سروپا گشت فضل»

چون حرف شین را که تاج کلمه «شرع است برداریم وفا و لام را که سروپای کلمه «صلند» حذف کنیم فقط حروف رع ض میماند (۱۰۷۰ = ۲۰۰ + ۷۰ + ۸۰۰) ۱۰. ملا محمد باقر مجلسی (نمره ۲۳) پسر آخوند سابق الذکر است و در این فصل بارها از وی نام برده ایم. بدرجات از پدرش مشهور تر گردید. بحار الانوار که بزرگترین تألیفات اوست مجموعه است بسیار مفصل از احادیث و اخبار شیعه. «مجلسی مؤلفات دیگر نیز دارد که کتب ذیل از آنها بفارسی است: عین الحیاء - مشکوة الانوار - حلیۃ المتین - حباب القلوب (که ناتمام است) - تحفة الزائرین جلاء لعیون<sup>۱</sup> و غیره وفاتش چنانکه گفتیم در سال ۱۱۱۱/۱۷۰۰-۱۶۹۹ واقع شد.

۲۱. سید محمد مهدی بروجرودی ملقب به بحر العلوم (نمره ۲۷) در سال ۱۱۵۵/۳-۱۷۴۲ تولد یافت و ظاهراً در حدود ۱۲۴۰/۵-۱۸۲۴ رحلت کرد.

۲۲. سید محمد باقر بن سید محمد تقی رشتی ملقب بحجة الاسلام (نمره ۲۶) است<sup>۲</sup> که پیش از این ذکرش گذشت و سختگیری او در اجرای حدود نسبت باشخاصی که نقض شریعت کرده بودند مذکور افتاد سید محمد باقر ثروت و نفوذ کامل داشت و نابری قول صاحبروضات الجنات (ص ۱۲۵) صد هزار دینار رایج در نمای مسجد بزرگ محله پید آباد اصفهان بمصرف رسانید. تولدش در حدود سال ۱۱۸۰/۷-۱۷۶۶ بود در شانزده سالگی برای تکمیل تحصیلات خود به عراق رفت و در ۱۲۱۶ یا ۱۲۱۷ (۳-۱۸۰۱)

(۱) روضات الجنات صفحه ۲۴-۱۱۸ (۲) سید محمد باقر رشتی از حیث اهمیت در درجه سوم یا چهارم است و ملا احمد اراکی ص ۱۱۴ در مرتبه دوم و اشخاص ذیل که از قلم افتاده خیلی مهم ترند  
۱ - آقای بهبهانی مؤسسن مذهب اسوایی که در قرن دوازدهم هجری میریست  
۲ - شیخ جعفر عرب (ملقب به کبیر) مناصر فتح علی شاه  
۳ - شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام که تألیف بزرگ است در ۶ جلد  
۴ - شیخ مرتضی الانصاری مؤسس فقه و قوانین معموله شیعه و استاد جمیع معتمدین که از ۸۰ سال قبل تا کنون ظهور کرده اند باستانی آقای شیخ هادی  
۵ - آقای شیخ هادی طهرانی که از علما درجه اول است

۱- اصفهان - رحمت کرد و در یکشنبه دوم ربیع الاول ۱۲۶۰ (۲۳ مارچ ۱۸۴۴) وفات یافت سایر قول سعی او صاحب روضات الجنات تمام مردم (البته فقط متدینین و مسلمین) یکسال تمام برایش عزاداری کردند زیرا که پس از وی کسی نبود که قانون شریعت را تا این پایه حفظ کند و پیشرفت دهد از غرائب اتفاقات این بود که ظهور میر علی محمد باب و نهضت فرقه بابیه که تا این حد اسباب ضعف علمای شیعه را فراهم آورد درست دو ماه بعد از وفات سید محمد باقر موقوف پیوست.

۲۳ - شیخ احمد بن زین الدین بن ابراهیم الاحسانی بانی طریقه شیخیه بود و بیشتر ایام عمر را در یزد سر برد و از آنجا از راه اصفهان عازم کرمانشاهان گردید تا زمان وفات محمد علی میرزا پسر فتحعلیشاه حاکم کرمانشاه در این شهر باقی ماند شاهزاده مر بور خیلی از وی احترام میکرد و وی را متوقف در کرمانشاه و ادار نمود سپس به مشهد متر که عراق رفت و اغلب تألیفات کثیره خود را در آنجا با تمام رسانید از جمله تصانیف مشهوره او شرح الریایة الکبیره و شرح الفوائد است شیخ احمد احسانی باب حرارت تمام به مخالفت ملا صدرا و ملا محسن فیض و جماعت صوفیه برخاست اما خودش هم بنابر فتوای ملا محمد تقی قزوینی تکفیر شد ملا محمد تقی چون بدست ناپیه در حوالی سال ۱۸۴۷ مقتول گردید شهید ثالث لقب یافت وفات شیخ احمد حسانی در ۸/۱۲۴۳ - ۱۸۲۷ واقع شد در این وقت قریب بود سال از عمر او میگذشت<sup>۱</sup>

۲۴ - ملا احمد نراقی که در سال ۹/۱۲۴۴ - ۸۲۸ بمرص و با مرحوم شد هم شاعر بود هم فقیه و اشعاری بفارسی ساخت بسبک حلال الدین رومی و عنوان آنرا طاقدیس قرار داد تخلص صفائی بود و در مجمع الفصحاء شرحی از احوالش مسطور است (جلد دوم صفحه ۳۳۰)

۲۵ - حاجی ملا هادی سیروادی<sup>۲</sup> که آخرین فلسوف بزرگ ایران است اشعاری تخلص «اسرار» ساخته است تولدش در ۸/۱۲۱۲ - ۱۸۹۷ و وفاتش در ۱۸۷۸/۱۲۹۵ بود.

(۱) اغلب اطلاعات مذکوره از روضات الجنات صفحه ۷-۲۵ اخذ شده (۲) رجوع کنید بکتاب من «سالی در میان ایرانیان» صفحه ۴۳-۱۳۱ که در آن شمه از شرح حاج او بقلم یکی از شاگردانش درج گردیده است

# فصل نهم

## نثر نویسان (تا سال ۱۸۵۰ م)

**انواع نثر** ادبای مشرقی و آتهائی که در معانی و بیان دست دارند نثر را از حیث صورت بسه نوع تقسیم میدایند عری مقفی و مسجع ولی ما به تقسیم ساده تر نثر را بدو طبقه تقسیم مینمائیم طبیعی و ساختگی. در نظر ما نثر مصنوعی بطور کلی ناپسند و نامطلوب می نماید. اما اجداد ما در ( انگلستان ) تا این درجه متغیر نموده اند و دلایلش وجود افوئیست Euphuists های زمان الیزابت است در کتبی مثل مقامات حریری ( عربی ) یا انوار سبیلی ( فارسی ) که بیشتر بقصد مطایع اقتادن در گوش و نشان دادن فضل نویسند نوشته شده اگر نثر مصنوع بنظر میرسد تا حدی قابل اعماس است اما کتابی که حاوی مطالب مهمه و محتاج الیه باشد هر گاه با نثر ساختگی و متصنفا نه نوشته شود بهیچوجه قابل تحمل نخواهد بود این خود مورد بحث است که کدام سبک نثر نویسی را میتوان مطلقاً خوب دانست و کدام را بد بد شمرد زیرا که ذوق ها و سلیقه ها در هر مملکتی و حتی در هر ولایتی و در هر زمانی از ازنه متفاوت میشود چنانکه یک نفر نویسند که در عهدی مشهور و سبکش مطلوب است در عهد دیگر چندان اعتباری سبک و قول او نمی گذارند زیرا هر طبقه عرب المش عربی \* الناس اشبه بزمانهم منهم بآبائهم \*

**عبارات مصنوعی در کتب تاریخی** اما اگر بکفر مورخ جدی مطلبی را که سهولت در دو سطر میتوان نگاشت در یک ورق بنویسد ماحق داریم که از وی آزرده شویم زیرا که بواسطه سبک بد و سلیقه اهنجار او مدتی از وقت ما تلف شده است.

**سادگی نخستین** قبل از هجوم مغول ( قرن ۱۳ هجری ) نثر فارسی عموماً ساده و مستقیم بود و هیچ نثری در ایجار و اختصار بترجمه المعنی از تاریخ بر رگ طبری و سیاست نامه نظام الملک و سمر نامه ناصر خسرو و قابوس نامه و چهار مقاله میرسد

مغولها و تاتارها و ترکها علی الظاهر برای ادبیات ایران مضر  
 بوده اند زیرا از نشر مسجع و معطن و تملق آمیز تسرب و  
 مکرده اند و صاف مورخ که در سنه ۱۱۱۲<sup>۱</sup> کتاب خود را  
 بالجایتو تقدیم نمود<sup>۲</sup> نخستین مفسد بزرگ زبان است و  
 بدبختانه عده کثیری تقلد و متابع او شده اند.

بهبودی اثر در عصر  
 در عهد جدید ترقیات بسیار در شرح داد و عاقلش چنانکه در  
 مورد نظام ذکر شد یکی این بود که نویسندگان زمان اخیر  
 بقدماء مراجعه کردند و از سبک معربین بعد از مغول اعراض  
 نمودند و دیگر توسعه جدید فن روزنامه نگاری است که هر چند عموماً بیک شیوه  
 بدیع و لغزی منجر نمیشود اما مستلزم ایجاز و استقامت است از لحاظ طرز و ترتیب  
 و بالاتر از همه از نظر استناد تاریخ بیداری ایرانیان تالیف ناطم الاسلام کرمانی  
 (۱۳۲۸ - ۱۹۱۰) را که متأسفانه بانجام نرسیده میتوان بدرجات بر تاریخهای بزرگ و  
 پر مدعای رضاقلیخان و اسان الملك (روضة الصفا میخواند و نسخ التواریخ)  
 تفضیل نهاد در صورتیکه این دو کتاب بیش از بیجاه سال تقریباً بروی تقدیم نداشته اند  
 نمونه عبارت پردازی  
 در این کتاب من مایل نیستم که از نشرهای مصنوعی که  
 برای نشان دادن مهارت نویسنده تحریر می‌شاند اسمی ببرم  
 و باین وسیله نام آن نویسندگان را مخلد نمایم و بر همین قدر

اکتفا میکنم که اگر معنی عبارات مزبور در کتاب تاریخ یا سایر کتب مفیده  
 قابل ترجمه باشد هر گاه بخواهیم ترجمه خود را لایق مطالعه بکنفر اروپائی بسازیم  
 بمقتضای من باید تمام زیور و زینت عباراتی را از آن کتب برداشته آنرا تلخیص نماییم  
 معحص نموده چند سطر از کتاب بسیار مفید و بسیار مصنوعی احسن الدواریس را  
 که در اوایل عهد صفویه (۸/۹۸۵ - ۱۵۷۷) تحریر شده و در فصول نخستین این کتاب  
 مطالب بسیار از آن نقل نموده ایم می‌گیریم موضوع راجع است به  
 حکم محمد خان استاجلو با شاه رخ دوالقدر که نایبنا بوده است در چهار سال  
 ۱۵۰۸ - ۹۱۴

(۱) رجوع کنید به تاریخ ادبی ایران در زمان سلطه تاتار، تالیف من صفحه ۸ - ۶۲

(۲) صاف در ۷۰۲ کتاب خود را بازان خان تقدیم کرد (مترجم)



در بهار که سلطان گل با حشمت و تجمل روی بتاخت الوس ریاحین آورد و  
بزخم پیکان خارجنود شتوی را از گلزار منهرزم گردانید.

برآمد ز کوس سعایی خروش	درآمد سپاه ریاحین بجوش
رخ خویش را ابر درهم کشید	بدعوی کمانهای رستم کشید <sup>۱</sup>
برآورد شاخ شکوفه علم	ریاحین بیاراست خیل و حشم
ز زاله پی فرق افراسیاب	بدامان کشان سنگ هر سوسحاب

خان محمد استاجلو به بیلاق هار دین نزول فرمود \*

تمام این عبارات و اشعار را در یک سطر میتوانست بنویسد \* هنگام بهارخانه محمد

استاجلو به بیلاق هار دین نزول فرمود \*

اشعار لطیف و خیالات شاعرانه در محل خود خوب و پسندیده است اما در تاریخ  
بیمورد و خشم انگیز است سخن در اینجا است که متأسفانه چنانکه گفتیم تقریباً تمام  
ایرانیان با سواد و تمام مورخان یا شاعرند یا شعرشناس و شعر دوست و برای آنها  
سهلتر و لذت بخش تر است که تاریخ خود را مشحون بشعر کنند تا اشعار را به تاریخ رینت  
بدهند. چنانکه حتی در اشعار تاریخی نیز تاریخ حقیقی موجود نیست. پس در ضمن  
سخن راندن از شرفارسی از همه اخیره من اکتفا میکنم بذکر آناری که فقط مطالب  
بدیهه و مفیده دارند و از تزیینات صوری احتراز جسته اند. و از لحاظ موضوع آنها را  
پنج نوع تقسیم مینمایم:

(۱) فقه

(۲) حکمت

(۳) علوم - ریاضی و طبیعی و علوم خفیه و غریبه

(۴) تاریخ - عمومی و خصوصی و محلی

(۵) رجال و تذکره احوال شخصی و سفرنامه ها

۱ فقه

در دوره که مورد بحث ماست یعنی از استقرار مسلمة صفویه تا

زمان حاضر کتب فقهی در ایران منحصر است بفقاید و احکام

شیعة اثنی عشری و فرق شیخیه و بابیه و بهائیه. تمام آنار شرعیة

یک طبقه بفقاید

از کتب

اوائل این عهد عربی نوشته شده و آثار او اخیر نیز غالباً بهمان زبان محضریافته و بیشتر این کتب امروز در ممالک اسلامیة متروک و غیر مفهوم شده اند مگر برای معدودی اشخاص ذیفن و متخصص که از آنها میتوانست استفاده کنند والا عموم مردم فایده از آن نمی برد. یکفرمود فاضل کتابی در فقه یا صرف و نحو یا منطق مینویسد و در مدرسه طلاب و حضور علمائی که مشغول تدریس بسبک قرون وسطی هستند شهرتی بکمال می یابد. دیگری پیدا شده و شرحی بر آن کتاب مینویسد. دیگری شرحی بر آن شرح می نگارد. شخص چهارم حاشیه بر این شرح اخیر مینویسد. شخص پنجم یادداشتهایی راجع باین حاشیه اخیر تحریر میکند. بعضی که عاقبت نتیجه که بدست می آید خیلی شبیه است بحدیث خواجه نصرالدین افندی که ترکی زیرک بوده و گوید: این آب آبگوشت خرگوش است<sup>۱</sup> یعنی غذایی عاری از طعم و قوت که سگای مواد اصلیه در آن مستعمل شده و نمیتوان ترکیب اصلی آن را دریافت. مرحوم شیخ محمد عبده مفتی بزرگ مصر و مدیر مدرسه الازهر که طاهرأ عالم اسلام در عهد جدید بطیر او را در دورانیت فکر و عشق بزبان و ادبیات عربی معهود ندیده است همیشه می گفت که تمام این مزخرفات را باید سوخت زیرا که قصه های کتابخانه ها را پر کرده و جز عذاب دادن بکرم و موریانه و تاریک ساختن علم حقیقی فایده بر آنها مترتب نیست. این عقیده یکی از علمای بزرگ اسلام بود و ما در پیروی آن تردیدی نداریم فی الحقیقه همانقدر که ما کثرت آثار مفید و دلپذیر مسلمین را بدیده تکریم مینگریم همانقدر هم از وجود این نوع نوشته ها متأثر و آزرده ایم. در روایات الحفای و قصص العلماء و غیره اسم عدده کثیری از علماء را می یابیم که هر یک چهل پنجاه الی شصت جلد از این فسیل کتب تألیف کرده اند اما امروز کسی آنها را نمیخواند و جز شاگردانشان که با فشار و تهدید ممکن است آنها را دیده باشند شاید هیچکس بمطالعه آنها عبادت نورزیده باشد. حتی تعداد و ذکر اسلامی این کشور هم اگر در حیر امکان بود برای ما فایده داشت

(۱) شخصی خرگوشی برای ملا نصرالدین هدیه آورد آنرا پخته نابکد مگر بطور دزدی در در دیگر شخصی آمد دق الباب کرد ملا گفت کیستی گفت همسایه آنکه از برایت خرگوش آورده بود او را بخانه آورد طعم سوختن باز روز دیگر شخصی آمد ملا گفت تو کیستی گفت من همسایه همسایه آنکه برایت خرگوش آورد گفت بسم الله و در وقت غذا خوردن مقدری آب گرم پیش او گذاشت گفت این چیست گفت این آب آبگوشت آن خرگوش است نقل از کتاب ملا نصرالدین فارسی (مترجم)

## فقه بزرگان فارسی عامیانه

علمای شیعه در اواخر عهد صفویه از قبیل مجلسی‌ها کاربررگی که کرده‌اند همان تعمیم و ترویج عقاید شیعه و تاریخ و احادیث و اخبار است که بزرگان عوام نوشته و منتشر ساخته‌اند. علمای مریور دریافتند که برای رسوخ در قلوب عامه لازم است بزرگان قوم سخن بفرمایند و بطرزی ساده چیز بسویستند و پاداش خود را نیز گرفتند زیرا که در نتیجه این اقدام عامه مردم نسبت به مذهب شیعه عشقی مفرط و علاقه کامل پیدا کردند.

**خدمات مجلسی‌ها** پیش از این گفتیم که در موقع ظهور شاه اسماعیل در سمیت دادن مذهب شیعه کتب فارسی راجع باین موضوع چقدر قلیل بود و ناظر مندرجات *روضات الجنات*<sup>۱</sup> ملا محمد تقی مجلسی<sup>۲</sup> اول شخصی بود که بعد از استقرار سلسله صفویه به نشر احادیث شیعه همت گماشت<sup>۳</sup> پسرش ملا محمد باقر مجلسی در همین زمینه کتاب عظیم *بحار الانوار* را به ربی نوشت و تصانیف ذیل را بزرگان فارسی تحریر کرد<sup>۴</sup> *عین الحیات* مشتمل بر مواعظ راجع به ترك دنیا - مشكوة لانوار - حایة المتقین در اخلاق و اعمال - حیوة القلوب در سه قسمت نخستین راجع بپیغمبران قبل از محمد [ص] دوم راجع بمحمد رسول الله [ص] سوم راجع به دوازده امام اما فقط بخشی از آن به اتمام رسید -

## باقر مجلسی

*نخعة الزائرین - جلاء المیون - مقیاس المصابیح در صاوة یومیه - ربیع لاسابیح - زاد المعاد و رسالات كوچك سیار* اما جای عجب است که در ضمن این کتب نام یکی از مهمترین تالیفات او (حق‌الیقین) برده نشده است این کتاب در ۱۶۹۸/۱۱۰۹ تألیف شده و با کمال مطافت در ۱۸۲۵/۱۲۴۱ در طهران چاپ گردیده است. مرحوم م. ا. دومی برستین کازیمیرسکی عازم شد که این کتاب را به فرانسه ترجمه نماید اما از خیال خود انصراف یافت و نسخه اصل ترجمه خود را نزد حسن فرستاده تقاضا کرد که کار او را بیابان ببرم. اما متأسفانه هیچوقت فراغت نیافتم که این خدمت را انجام بدهم اگرچه بزحمتش می‌ارزید زیرا که هیچ ترجمه واضح و معتمری از عقاید شیعه در هیچ زبان اروپائی موجود نیست.

کتب اساسی مذهب شیعه که قرآن مجید و احادیث و اخبار باشند طبعاً همه

عربی است. رسالات و کتب مذهبی را که یزبان فارسی نوشته شده است بساقدری  
 طبقة بندی کتب عقاید انعامش میتوان به طبقة قسمت نمود اصول عقاید - تاریخ -  
 قوانین و حدود، اما در مقام عمل عقاید و تاریخ مهم مخلوط شده  
 است که یزبان فارسی است است خلاصه در قسمت مربوط بااعت که مؤلفین سعی کرده اند  
 ثابت نمایند که پیغمبر [ص] مایل بود علی (ع) جانشینش باشد و ابوبکر و عمر و  
 عثمان حقوق او را غصب کردند و ائمه دوازده نفر ندیده بیشتر و نه کمتر و همان ها هستند  
 که شیعیان انبی عشری از آنها پیروی میکنند لاغیر. خلاصه در حالتیکه قسمت اول  
 این کتب راجع بذات و صفات خداوندی است و نزدیک میشود بالهیات قسمت اخیر  
 آنها حاوی مطالب تاریخی یا تقریباً تاریخی و خاتمه آنها مشتمل است بر وصف و شرح  
 بهشت و دوزخ و روز محشر و غیره.

انشاء این کتب بطور کلی خیلی ساده و درست و آری از صنایع بدیهیه است اما  
 عموماً تقلید از عربی است و ترتیب کلمات و تشکیل جملات بسبک آن زبان است نه  
 فقط در عباراتی که ترجمه مستقیم از عربی است بلکه در سراسر کتب این شیوه معمول  
 است چنانکه گویی علمای مزبور بقدری در آیات قرآنی و احادیث متبحر شده و دماغ  
 خود را عادت داده اند که حتی در موقع فارسی نوشتن هم فکرشان تابع عبارات عربی  
 میشود - بطور ذیل که از ابتدای جلد ثانی حق الیقین استخراج شده بخوبی این  
 صفت عجیب را نشان خواهد داد.

«مقصد نهم در اثبات رجعت است، بدانکه از جمله اجماعیان بلکه ضروریات  
 مذهب حسن فرقة محضه حقیقت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت  
 قائم (ع) جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد دنیا بر میگرددند نیکان برای  
 آنکه بدیدن دولت ائمه خود دیدهای ایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیکبای  
 ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده اصناف آن  
 دولتی که میخواهند باهل بیت رسالت (ع) برسد و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان  
 و سایر مردم در قبرها میمانند تا در قیامت مشهور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد  
 شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشد یا محض

کفر اما سایر مردم پس ایشان را به حال خود میگذارند . \*

این عبارت که کاملاً بشیوة عربی نوشته شده ممکن است ترجمه تحت اللفظی حدیثی باشد که اصل آن نقل نشده و ظاهراً ابتدای اصل حدیث باید چیزی شبیه باین باشد « لا یرجع فی الرجعة الا من له محض الایمان او محض الکفر » اما نفوذ نحو عربی در سرتاسر ترجمه هویدا و محسوس است .

۱- رد بر نوع دیگر از نوشته‌های مذهبی شیعه ردهائی است که بر اهل سنت و فرق : شیخیه و باییه و بهائیه و نصاری نوشته میشود اهل تسنن بالطبع در هر رساله که راجع باصول عقاید بحث نمایند کمابیش مورد حمله واقع میگردد . زیرا که از عهد نادرشاه تا زمان حاجی شیخ رئیس ( ابوالحسن میرزا ) که یکی از دعاه اتحاد اسلام بود<sup>۱</sup> هیچ کس نتوانسته است مخالفت این دو شعبه بزرگ اسلام را بصلح و وفاق مدلل کند .

و اگر مسألت و وسعت نظری در مسل خوانان ایرانی امروز دیده میشود بیشتر از آن جهت است که این مسائل و مسألات مذهبی کمتر محل بحث واقع میشود نه از لحاظ متحد شدن عقاید فرق مختلفه

۲- رد بر صوفیه بر ضد صوفیه نیز در رساله‌های اصولی شیعه حملاتی دیده میشود خاصه در رد وحدت وجود چندین رساله مستقل نیز منحصراً در رد آن دیده ام مثل رساله خیراتیة<sup>۲</sup> آقای محمد علی بهمانی که باعث قتل عام شدید صوفیه و کشتن عده کثیری از مرشدین آنها مثل میر معصوم مشتاق علی و نور علی شاه گردید<sup>۳</sup> و مطاعن الصوفیه تالیف محمد رفیع بن محمد شفیع تبریزی که در سال ۱۲۲۱/۱۸۰۶<sup>۴</sup> سمت تحریر یافته است . صاحب رساله اخیر الذکر برای اثبات مدعای خود حتی تا تحیل هم متشبث گردیده است و قول مسیح را بیاد آورده که فرماید بر حذر . از آنهاییکه در لباس گوسفند ( صوف ) رو شود و در سلطان

(۱) دوره نامه او راجع باتحاد اسلام و پیش سال ۱۳۱۲/۵-۱۸۹۴ طبع شد  
(۲) تاریخ تالیفش ۱۲۱۱/۷-۱۷۹۶ است رجوع کنید بشرح کامل و جالب توجهی که راجع باین رساله در فهرست ریوس ۴-۲۳ مندرج است . (۳) برای اطلاع القس از تفصیل این و سایر تاریخ ایران سرجان ملکم مراجعه کنید (چاپ ۱۸۱۵ جلد دوم صفحه ۴۱۷-۴۲۲)  
(۴) از این رساله نسخه خطی خوبی دارم که در ۲۲ جلدی التانیة ۱۲۲۲ (۲۴ اکت ۱۸۰۷) تحریر یافته است

## گر گهای درنده هستند \*

۴- رد بر نصاری  
اختلاف اسلام و مسیحیت نیز باعث تحریر مقدار زیادی رسالات فارسی شده است و پروفیسور ساموئل لی در کتاب «رسالات مسیحیه راجع بمسیحیت و اسلام» (کمبریج ۱۸۲۴) در این باب نتیجه مطالعات خود را مشروحاً نگاشته است. چندین کتاب راجع بهمین موضوع در ربع اول قرن هیجدهم میلادی بقلم سید احمد بن زین العابدین العلوی نوشته شده است یکی در رد «آئینه حق نما» تالیف گز اوویه و دیگری بر ضد یهودیها. در این اواخر نوشته‌های هانری مارتین که از دعا و مروجین دین مسیحی بود میرزا ابراهیم و دیگران را واداشت جوابهایی بنویسند<sup>۱</sup>.

شیخیه منسوبند بشیخ احمد بن زین الدین الاحسانی از اهل بحرین که بنابر مندرجات روضات الجنات<sup>۲</sup> در سن نود سالگی در ۱۸۲۷/۱۲۴۳ وفات یافت بعد از او سید کاظم رشتی ریاست شیخیه را یافت و از جمله شاگردانش سید علی محمد باب مؤسس بابیه و چند نفر از جانشینان او بوده اند.

۴- رد بر شیخیه  
و همچنین حاج میرزا کریم خان کرمانی نیز از شاگردهای او بوده که بعدها طریقه شیخیه را وسعت بخشید این طریقه که در اصل همان تشیع است که بمنتهی درجه شدت رسیده بر عالمای شیعه پسند نیفتاد و چند نفر از مجتهدین بزرگ از قبیل حاجی ملا محمد تقی قزوینی عمود پدر شوهر قرةالین شاعر مشهوره بابیه مدفع آن همت گماشتند حاجی ملا محمد تقی مزبور از بس باشیخیه و بابیه مخالف و رزید جان خود را بر سر این کار گذاشت اما شیمیان اثنی عشری او را ملقب بشهید ثالث ساختند<sup>۳</sup>. شمه از احوال شیخیه و تعریف مذهب آنها را در یادداشت امره E [صفحه ۴۴، ۳۳۴] آخر جلد دوم کتاب خودم موسوم به «بیانات بکفر سیاح»<sup>۴</sup> درج کرده ام و همان شرح برای اشخاصیکه در مطالعه افکار ایرانیان متدی باشند کفایت می کند. شیخ احمد کتب بسیار تألیف کرده که گویا تمام عربی بوده صاحب روضات الجنات بعد از ذکر اسم تألیفات شیخ احمد (صفحه ۲۵) در ضمن بعضی مطالب

(۱) طهرت نسخ خطی کتابخانه دارالعلم کمبریج (۱۸۹۶) صفحه ۱۲-۸ و مجموع کتب

(۲) صفحه ۶-۲۵ چاپ طهران ۱۳۰۶/۱۸۸۸ (۳) جلد دوم بیانات بکفر سیاح صفحه ۸-۱۹۷

(۴) ۳۱۰-۱۲ همچنین مراجعه نماید بر سالة که ۱ ل تیکولا راجع بشیخیه تالیف نموده

(پاریس ۱۹۱۱) صفحه ۷۲ فهرستی از مصنف شیخ احمد نیز در آن کتاب هست

دیگر اظهار میدارد که شیخ مشارالیه با وجود عقایدیکه خود نیز راجع بروز قیامت ابراز میداشته با صوفیه ضدیت کامل نمیکرده است طبعاً وسعت مشرب و عقیده که این طایفه بوحدت وجود دارند موجب تنفر متشرعین هر مذهبی را فراهم آورده است خواه انسی عشری یا سنی خواه شیخی یا بابی یا بهائی و حتی مسیحی. هانری هارتین البته میداند که باعلاهای متعصب شیراز بیشتر تناسب و تجانس دارد تا با صوفیه که جماعتی رند و لایزال در مذهب هستند در این اواخر شیخی و بابیه که خود از یک ریشه منشعب شده‌اند با یکدیگر مخالفت و مناقشتی خیلی سخت آغاز نهادند تا حدی که یکی از علماء و فقهای که در اواخر سال ۱۸۴۷ باب را در تبریز محاکمه و محکوم نمود ملا محمد صفائی بود که خود از جمله شیخیه محسوب میگشت<sup>۱</sup>

۵- رد بر بابیه و بهائیه نهضت بابیه و بابیه که از ایران بخارج هم سرایت کرده و امروز با آمریکا نیز وارد شده است طبعاً موجب مناقشات قلمی بسیاری گردید که مطالعه تمام آنها خود محتاج تحقیقی مخصوص است و من در جای دیگر شرح آن پرداخته‌ام<sup>۲</sup> مهمترین این کتب (یعنی آنهاییکه بزبان فارسی است) دو کتاب از تألیفات خود باب است یکی بیان فارسی و دیگری دلایل سبعة. ایقان بهاءالله نخستین دفاعنامه است که با ذکر دلائل تدوین شده و تألیفش قبل از تلخیصی است که بهاءالله ادعای من یظهره اللهی نمود اما الواح او که بیشتر بزبان فارسی است و بعد از ایقان نوشته شده از حساب بیرون است جالبترین و مهمترین آنها الواح سلاطین است تألیفات ازلی و نیز بسیار بدست می‌آید و بطور کلی هر شعبه از مذاهب مختلفه موجود رسالات بسیار و جدالهای قلمی بیشمار گسردیده‌اند راجع بسرد بابیه و بابیه مهمترین رسالاتی که بزبان فارسی موجود است احتقاق الحق آقامحمد تقی همدانی<sup>۳</sup> (تاریخ تألیف ۱۳۲۶/۱۹۰۸) و منهاج الطالبین<sup>۴</sup> حاجی حسین قلی است که ارمنی بوده و مدین اسلام در آمده است این رساله در ۱۳۲۰/۱۹۰۲ در بمبئی چاپ شد بابیه و بابیه طرز و شیوه خاصی در زبان فارسی پیش گرفته‌اند که خیلی قابل ملاحظه و توجه است بعضی از الواح بهاءالله که در جواب سئوالات زردشتیان تحریر یافته بفارسی

(۱) به بیانات یکفر سیاح رجوع کنید صفحه ۲۷۷ از جلد دوم (۲) بیانات یکفر سیاح جلد نای صفحه ۱۷۳ - ۲۱۱ و کتاب «مواد لازم» برای استحضار از مذاهب بابیه و صفحه ۱۸۵-۲۴۳ (۳) «مواد لازم» صفحه ۹۰-۱۸۹ (۴) ایضا صفحه ۸-۱۹۶

خاص است و يك لفظ عربی ندارد اما مهمترین كتب آنها از قبیل كتاب اقدس برهان عربی است از لحاظ ادبی چه در عربی چه در فارسی بهاء الله انشاء بهائی ها را قدری ترقی داد زیرا كه سبك تحریر میرزا علی محمد باب چنانكه گویند می نویسد «تاریك وحشك و كدر» بود.

## II - فلسفه

**تقسیمات فلسفه** مسلمین حکمت را چنین تعریف میکنند «علم به حقایق اشیاء بقدری كه انسان را میسر است» حکمت بدو شعبه منقسم میشود نظری و عملی. شعب حکمت نظری ریاضیات و علم الطبیعه و ماوراء یا بعدیا فوق الطبیعه است و شعب حکمت عملی تهذیب الاخلاق و تدبیر المنزل و سیاست السعدن است. سه كتاب مشهور فارسی در حکمت عملی عبارتند از اخلاق ناصری اخلاق جلالی و اخلاق محسنی<sup>۱</sup> و تمام اینها زمانشان قبل از دوره است كه در این كتاب بحث میشود و بنظر نمیآید در این دوره هیچ كتاب مهم فارسی را جمل به حکمت عملی تصنیف شده باشد پس اینجا لازمست كه بذكر حکمت نظری اکتفا كنیم و بدو اشرح ماوراء الطبیعه پردازیم كه از طرفی مربوط به عقاید دینی است و از جانبی متعلق به علوم<sup>۲</sup>

**شیعه و معتزله** این نکته متفق علیه است كه در اوائل عهد دوزخان عباسیه شیعیان اثنی عشری و معتزله<sup>۳</sup> ارتباط كامل با هم داشته اند و معلوم است كه مذهب معتزله هنوزترین و فلسفی ترین مذاهب اسلامی بود و از مختصات معتزله اعتقاد اختیار و مخالفت با جبریون بود اما بعدها مذهب جبری پیش رفت و ترقی و توسعه دیگری عالم اسلام را دچار وقفه ساخت بنا بر آنچه گذشت كتبی كه راجع بسذات و صواب حدادند بقلم علمای شیعه نوشته شده خیلی بیش از تألیفات سنیان دارای حشده فلسفی است

(۱) رجوع کنید بتاريخ ادبی ایران در زمان سلطه تاتار تألیف من صفحه ۴ - ۴۴۲  
(۲) طاهر آ مرادش الهیات بعضی الاخص باشد (مرجم) (۳) رجوع کنید بتاريخ فلسفه اسلام تألیف و بولر Buer ترجمه ۱ و ۲ جانی (لندن ۱۹۰۳) صفحه ۲۳، ۴۴، ۷۲، ۸۱ و ۸۲  
كتاب كنه در بهر موسم «Vorlesungen über der Islam» صفحه ۲۴۴ و ما بعد (Heidelberg 1910)



فلسفه مسلمین نیز مثل علوم آنها تقریباً بالتمام مرهون یونان است و خودشان هم باین نکته اقرار دارند. از اوایل عهد عباسیان (اواسط قرن هشتم میلادی) بعضی کتب هدایف و فلسفه و حکمای یونان بر زبان عربی ترجمه شد تاریخ فلسفه اسلام از آن وقت تا زمانیکه از محجوم قوم مغول ضرتی مهلك سرعالم اسلام وارد گردید و بغداد و خلافت عباسی زبر و روشد (وسط قرن ۱۳ میلادی) چندین بار بقلم مستشرقین اروپائی تحریر شده است محض اطلاع بر تاریخ مجمل حکمت اسلامی و خدمات فلسفه بررگ و مذاهب مختلفه آنها کتاب «تاریخ حکمت اسلامی» تألیف دکترت. ج. بوئر و ترجمه انگلیسی آن بتوسط ا. ر. جانس بهترین کتب است و عامه قسارین میتوانند از آن استفاده نمایند. در اینجا لازم است اشاره شود که فقط یکی از اشخاصیکه در آن کتاب ذکر شده زماش بعد از انقراض خلافت عباسیان بوده و آن ابن خلدون است (نوادش در تریس ۱۳۳۲ و وفاتش در قاهره ۱۴۰۶) و این شخص فوق العاده و بی نظیر بود. به ساقی داشت و نه لاحق<sup>۱</sup>.

اشکالی که در تعیین طرز و مقام فلسفی ایرانیان در عهد اخیر موجود است

سؤالیکه اینجا باید جواب گفته شود ایست: ایران که در قرون اول هجرت این همه فلسفه «معروف به» حکمای عرب<sup>۲</sup> بوجود آورده آیا بعد از اول قرون شانزدهم میلادی هم هیچ حکیم الهی تولید کرده است؟

برای جواب باین سؤال شخص باید علاوه بر اطلاع کامل از زبان عربی و فارسی و قوفی از تاریخ فلسفه عرب و یونان (خلاصه تمام فلسفه عمومی) داشته باشد و من ابدأ مدعی این احتاطه بیستم و برای سنجیدن و قضاوت کردن در آثار علمیه مسلمین بر همین اشکال پیش می آید. آب چند نفر از عشاق رباعیات عمر خیام با مستروپیث Woepecke هم آمیخته شده و رسالات عربیه خیام را که در علم حراست

(۱) کتاب دکتر بوئر فصل مذکور صفحه ۲۰۸ (۲) علت تسمیه آنها حکمای عربی است که عموماً بر زبان عربی چیر می نوشته اند و حتی امروز هم تا درجه لسان علمی مسلمین عربی است چنانکه سابقاً لاتینی زبان علمی عالم مسیحیت بشمار میرفت

خواهند پسندید<sup>۱</sup> عربی دانستن کافی نیست که شخص بگوید الرازی در طبابت مقدم بوده یا ابن سینا در آلمان راجع باین شبهه که تخصص کامل می‌خواهد خیلی بیشتر از سایر همالک زحمت کشیده شده مثلاً کتاب دکتر ا. ویدمن Weidemann از اهالی ارلاسن ( راجع بمنظور و مزایا و فیزیک و غیره ) و کتاب دکتر جولیوس هیرشبرگ Hirschberg از اهالی برلین ( در باب کحالی ) کتاب دکتر هاگس شیمون ( در تشریح و غیر ذلك ) اما موضوعات بسیار مانده که هنوز دست نخورده است و کمتر مستشرقی قابل اقدام بآن دیده میشود در خصوص حکمت ایران از سیصد و چهار صد سال باین طرف آنچه میتوان گفت همین است که قریب شش نفر از متفکرین شش فیلسوف معروف ظهور کرده اند که فیما بین هموطنان خود شهرتی بکمال کسب ایران در ازمئه اخیر نموده اند اما تاچه پایه این معروفیت شایسته و بجای بوده مسئله است که تاکنون جواب کافی بآن داده نشده است اسامی این متفکرین بترتیب قدمت تاریخی از اینقرار است . ۱ - شیخ بهاءالدین الماملی ( متوفی بسال ۱۰۳۱ / ۱۶۲۲ ) ۲ - میرداماد ( متوفی بسال ۱۰۴۹ / ۱۶۳۹ ) ۳ - ملا صدرا ( متوفی بسال ۱۰۵۰ / ۱۶۴۰ ) ۴ - ملا محسن فیض ( متوفی بمدار سال ۱۰۹۱ / ۱۶۸۰ ) ۵ - ملا محمد الرراق اللاهیجی ۶ - حاج ملاهادی سبزواری که زمانش خیلی نزدیک به است و تاریخ وفاتش سنه ۱۲۹۵ / ۱۸۷۸ است .

**حکمت و کلام** حکمای اسلام دو طبقه اند بعضی فلسفه خود را تابع دین قرار داده اند و برخی باین حدود محدود نیستند طبقه اولی را متکلمون یا اهل کلام می نامند The Schoolmen or Dialecticians ' طبقه ثانیه حکمای یا فلاسفه هستند . از شش نفر سابق الذکر ملا صدرا تحقیقاً و حاجی ملاهادی محملاً جزء طبقه ثانویه بوده اند ولی چهار نفر دیگر از طبقه اولی محسوب میشوند . و هر چند از لحاظ فلسفه رتبه آنها به بلندی دو نفر سابق نیست اما از حیثیات دیگر آنها را ادما و نویسندگان بزرگی باید دانست<sup>۲</sup>

شرح حال این شش نفر باستانی حاجی ملاهادی که زمانش متأخر است در

(۱) رجوع کنید بکتاب بوتر- ۴۲۳ (۲) فیض و لاهیجی در فلسفه مقام عالی دارند و از آنها بالا تر میرداماد است که در بعضی مسائل حکمت منفرد است و ملا محمد را مکرر عظمت مرده او اشاره کرده است ( مترجم )

روضات البجالت وقصص العلماء مسطور است و ماغیر از آنچه سابقاً راجع بآنها نوشته ایم مطالب دیل رانیز از آن کتاب استخراج کرده می نگاریم .

شیخ نصر نخستین تقریباً همه معاصر و تلاحدی بایکدیگر مربوط بوده اند شیخ بهاء الدین و میرداماد نفوذ فوق العاده داشتند و طرف محبت شاه عباس اول بودند و عدلک نامر روایت سرجان ملکم<sup>۱</sup> وفات و حسادتش نسبت بیکدیگر ظاهر نمیشد . ملا صدرا شاگرد این دو نفر بود<sup>۲</sup> و ملا محسن فیض و ملا عبدالرزاق لاهیجی هر دو شاگرد و داماد ملا صدرا بودند

## ۱ - شیخ بهاء الدین عاملی

شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد الحارثی عاملی الهمدانی الجعفی یکی از علمای شیعه بود که از جبل عامل شامان ایران آمدند و بست عاملی که بآن شهرت یافته از اینراه است اما ایرانیان او را عادة شیخ بهائی میخوانند پدرش

شیخ بهائی

تولد ۹۵۴ / ۱۵۴۶

وفات ۱۰۴۱ / ۱۶۲۲

شیخ حسین از شاگردان شیخ زین الدین شهید ثانی بود بعد از آنکه استادش بجرم تشیع دست ترکها مقول گردید ، ایران آمد و شیخ بهائی همراه او بود پس از ورود با سعی و جد بایق تحصیل علوم دینی و ریاضیات و طب همت گماشت .

معلمین او غیر از پدرش عبارت بودند از : ملا عبدالله یزدی

معلمین او

شاگرد جلال الدین دوانی صاحب اخلاق جلالی که از نیز

از تلامذه سید شریف حرجانی بود و ریاضیات را نزد ملاعلی مذهب و ملا افضل قائمی و طب را در خدمت علاء الدین محمود<sup>۳</sup> تحصیل کرد چندی نگذشت که شهرت وی نفوذ العاده در قضا تحصیل نمود و صدر پاشا شیخ الاسلام اصفهان شد . بعد از چندی آرزوی طواف مکه بروی استیلا یافت و در مراجعت از حج ملیس بلباس درویشی شده تمام عراق و مصر و حجاز و شام را سیاحت کرد و با علما و فضلاء بسیار آشنائی یافت و عرفای بزرگ را ملاقات نمود .

(۱) تاریخ ایران چاپ (۱۷۱۵) جلد اول صفحه ۹ - ۵۵۸ این حکایت در قصص العلماء

و روضات العرب منزهت ص ۱۱۵ (۲) روضات الصلوات ۲۳۱ (۳) در جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی در مردمان بزرگ عهد شاه عباس شته از حال او هست و همی قسمهای درج شرح ۱۱ و میرداماد که در این عمل دیده میشود از همان عالم آرای عباسی معلومست

شیخ بهائی روز ۱۷ محرم ۹۵۳ ( ۲۰ مارچ ۱۵۴۶ ) در بعلبك شام تولد یافت و در ۱۲ شوال ۱۰۳۱ ( ۲۰ اگست ۱۶۲۲ ) وفات نمود .<sup>۱</sup> کتب معبره اش عبارتند از جامع عباسی که حاوی فتاوی شرعی است و زبده و مفتاح الفلاح و تشریح الافلاك و خلاصة الحساب و کشف کول شامل حکایات بسیار و نصایح و اشعاری متفرقه که بعضی از آنها بزبان فارسی است<sup>۲</sup> و يك مثنوی فارسی موسوم بتان و حلوا حاوی سرگذشت مؤلف در سفر مکه و مثنوی دیگری بنام شیروشکر منتخبی از این دو مثنوی و از غزلیات او در مجمع المصحاء جلد دوم ص ۱۰ - ۸ مسطور است .

## ۲ - میر داماد

میر محمد باقر استرآبادی متخلص باشراق المشتهر بداماد تحصیلات ابتدائی را در مشهد شروع کرد اما قسمت اعظم ایام حیات را در اصفهان بسر برد و چنانکه دیدیم طرف احترام شاه عباس واقع گردید و همگامیکه صاحب عالم آرا بهریر تریح خود اشتغال داشت ۱۰۲۵ / ۱۶۱۶ میر داماد در اصفهان میزیست لقب داماد فی الحقیقه از القاب پدرش سید محمد بود که دختر شیخ علی بن عبدالعالی از فقهائ معروف و بحالۀ نکاح در آورد . وفات میر محمد باقر در ۲ / ۱۰۴۱ - ۱۶۳۱ اتفاق افتاد بیشتر تصنیفاتش بران عربی بود اما اشعاری بفارسی تحت تخلص اشراق دارد

ملاحظات عادات  
مکس نحل  
ظاهر اذوقی برای تحقیق در حکمت طبیعی داشته و بهر  
مدرجات قصص العلماء میر گفت برای زینور غسل بینی از شیشه  
درست کردند تا ترتیب تولید غسل را به بیند و بر اعمال زور  
آگهی حاصل نماید و همچنین در قصص مسطور است که ملا صدرا میر را در خواب  
دید و ازو سئوال کرد که : « مردم مرا تکفیر کردند و شه را  
تکفیر نکردند با اینکه مذهب من از مذهب شما خارج نیست  
محتاج تر بود  
علت چیست ؟ » میر داماد در جواب گفت : « من مطالب حکمت

(۱) مرارش در حواجرم حضرت رضا (ع) در مشهد طواغی است ماده تاریخ وی ش  
۱۰۰۰ مول محمد ظاهر میر آبادی این مصراع است «امیر فضل او فتادی سر و پا گشت شرح»  
سایرین صحیح حروف ضا ل + رسه ۱۰۳۰ میشود این مصراع را تاخیر محل کلمات شروع  
و بعد ماده تاریخ مجلسی قرار داده اند ( مترجم ) ( ۲ ) در چاپ مصر این اشعار را حذف  
کرده اند ( چاپ ۱۳۰۵ / ۸ ) اما در چاپ طهران ( ۱۳۲۱ / ۴ - ۱۹۰۳ ) دیده میشود

را چنان نوشته ام که علماء از فهم آن عاجزند و غیر اهل حکمت کسی آنها را نمی تواند فهمید و تو مطالب حکمت را مبتذل کردی و بنحوی بیان نمودی که اگر ملامکتی کتابهای ترا به بید مطالب آن را می فهمد و لذا ترا تکفیر کردند و مرا نمودند.<sup>۱</sup>

## ۴- ملا صدرای شیرازی

صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی الشهیر ملاصدرا فرزند ملاصدر امتوافی سال ۱۰۵۰ - ۱۱۴۰ هجری

منحصر بفرد مردی پیر بود. پس از رحلت پدر از شیراز به اصفهان سفر کرد و چنانکه گفتیم در خدمت شیخ بهائی و میر داماد به تحصیل اشتغال یافت و از هر دو اجازه گرفت که کتب آنها را شرح نماید. سپس بیکی از قراء قم<sup>۲</sup> رفت و گوشه اختیار نمود و بقناعت روزگار گذاشت و بتفکر و تعمق در فلسفه مشغول شد. گویند هفت مرتبه پیاده بزیارت خانه خدا رفت و در پایان سفر هفتم چون ببصر رسید بدرود زندگانی گفت سینه ۱۰۵۰ / ۱ - ۱۱۴۰ از ملا صدرا پسری ابراهیم نام باقی ماند که از طریقه پدر پیروی نکرد و بالعکس باوی ابراز مخالفت نمود و مابین مساهلت کرد که «اعتقادهای اعتقاد عوام است» این مختصر شرح حال ملاصدرا مأخوذ است. از روضات الجنات (ص ۲-۲۳۱) و قصص العلماء و علاوه تاثیر مذهب ملاصدرا<sup>۳</sup> بر این اطلاعات فقط میتوانم بگویم که بنا بر اشاره که در مقدمه در عقاید شیخیه<sup>۴</sup> اسفار می نماید از علماء متشرعین زحمت بسیار بر او وارد آمده و بایه و شیخ احمد احسائی مؤسس مذهب شیخیه شروحی بر دو کتاب حکمت العرشیه و مشاعر او نگاشت. پس شیخ محمد اقبال در این قول محقق است که میگوید<sup>۵</sup> «فلسفه ملاصدرا منبع و مشا الیهات اولیه فرقه بایه است» و نیز او گوید «ریشه حکمت ابن فرقه عجیبه را باید در افکار شیخیه تجسس کرد زیرا که شیخ احمد احسائی مای آن مذهب باشوق و دلپختگی هر چه تمامتر فلسفه ملاصدرا را تحصیل می نمود و بر کتب او شرحهایی نگاشته است»<sup>۶</sup>

(۱) قره کهک قم (مترجم) (۲) توفیق طایفه ما بعد الطیبه در ایران (لوراک لندن ۱۹۰۸) ص ۱۷۵ (۳) شیخ احمد الاحسائی از معتقدین و متابعین ملاصدرا بود بلکه اعدا و در شمار میرفت و در میان حکمای ایران میرزا ابوالحسن جلوه را نباید فراموش کرد (مترجم) ص ۸ - ۱۸۸۷ در طهران ملاقات نموده ام رجوع کنید به کتاب من و مناسبت در میان ابراهیم ص ۱۴۶ (مؤلف)

کتاب عمده ملاصدرا مؤلفاتش تاحدی که من مطالعم عبری است و مشهور ترین آنها اسفار اربعه<sup>۱</sup> و شواهد الربوبیه است کتاب اسفار، قطع، در رک در ۱۲۸۲/۱۸۶۵ و شواهد الربوبیه با انضمام حاشیه حاجی ملاهادی سبزواری، بدون تاریخ در طهران چاپ گردیده است. از جمله آثار ملاصدرا که من هم دیده‌ام عبارتند از: درجات ووصات الجنات (ص ۲۳۱) کتاب دبی را باید شمرد. شرح اصول کافی و کتب شرح الهدایه و حاشیه بر الهیت شفای ابوعلی سینا و شرحی بر حکمت الاشراق (که گویا مقصود کتاب شیخ شهاب الدین سهروردی مشتهر بآله منول است که به تهمت زندقه کشته شد و از مررگان معروف و مظلوم است) و کتاب واردات الفاسیه و کسر اصنام الجاهلیه و چند تفسیر راجع بعضی سوره قرآنی است و غیر ذلك

بیانات گوینو راجع به ملاصدرا  
«وجود شریب و روح فلسفه ملاصدرا در ایران فقط دو خلاصه خیلی سطحی و ناقص از طریقه فلسفی او در السنه اروپائی دیده‌ام. کنت گوینو چند صفحه راجع به عقاید ملاصدرا نگاشته<sup>۲</sup> اما معلومات و طاهره، التمام از دروس شهابی معلمینش مأخوذ بود و معلمین سهروردی هم علی‌ظاهر اطلاع کاملی نسبت بآن عمایند نداشته اند. خلاصه گوینو در پایان شرحی که راجع به ملاصدرا نوشته گوید: «طریقه حقیقی ملاصدرا عیناً متخذ از ابوعلی سیناست» در صورتیکه صاحب روصات الجنات صراحة راجع به ملاصدرا می‌نویسد: «کان منقحاً اساس الاشراق بمالا مرید علیه و مفتحاً ابواب الفضیحه علی طریقه المشاء والرواق» و معلوم است که ابوعلی سینا از پیروان ارسطو و تسامع طریقه مشائون بوده است.

عقیده شیخ محمد اقبال  
تعریفی مختصر تروالی جدی ترو صحیح تر که از مذهب ملاصدرا بوده اند آنست که شیخ محمد اقبال کرده است. مشارالیه یکی از شاگردان سابق دکتر مک تاگرت Mc Taggart بود که

(۱) گر بیو در معنی اسفار که جمع سفر است «یعنی کتاب» اشباه کرده و آنرا جمع سفر کرده و در کتاب «مذاهب و فلسفه های آسیای وسطی» ۱۸۶۶ ص ۸۱ می‌نویسد: «ملاوه ملاصدرا چند کتاب دیگر راجع به مسافرت (سفرنامه نوشته است) همچنین در ترجمه عنوان یکی از کتابهای عربی، باب احتیاج کرده است و آن کتاب زیار نامه است گوینو آنرا (کتابی راجع به زیارت خود) ترجمه میکند (مؤلف). (رجوع شود به لطافات مرجع) (۲) مذاهب و فلسفه ۱۵ و ۱۶ و ۱۷.

در همین دایره علوم کمبریج تحصیل اشتغال داشت و امروز خودش یکی از متفکرین معتبر و مبتکر هندوستان بشمار میرود و در حق ملا صدرا در کتاب کوچک و بسیار عالی خود موسوم توسعه حکمت الهی در ایران، جری از تاریخ فلسفه مسلمین ص ۱۷۵ شرحی می نگارد اما در باب حاجی ملا هادی سبزواری بیشتر تفصیل داده (ص ۹۵-۱۷۵) و وی را جانشین ملا صدرا می شناسد. چنانکه بعد مذکور خواهد شد حاج ملا هادی بر حقایق ملا صدرا مطالب را به فارسی نگاشته و کرد عبارات عربی نگاشته است.<sup>۲</sup>

فرد شیع محیی الدین العربی در اینجا لازم است گفته شود که ملا صدرا احترام و اعتقاد بسیار نسبت بشیخ محیی الدین ابن العربی مغربی معروف ابراز میداشته است و هر چند مغربی ایرانی نبوده اما نفوذش در ممالک و مذاهب افراطی فلسفه و عرفان ایران از اغلب حکما و عرفا بیشتر است.

#### ۴ - ملا محسن فیض کاشانی

ملا محسن فیض کاشانی که او را محسن متخلص بفيض مینامند تاریخ وفات در حدود ۱۶۸۰/۱۰۹۱ ملا صدرا بود در توضحات الجنات (۹-۵۴۲) وقصص العلماء از اهل کاشان و چنانکه گفتیم شاگرد خاص و محبوب و داماد از احوال او بیشتر از اسنادش نقل نموده اند. و چون نه تنها فقیه و حکیم بوده بلکه در شعر نیز دست داشته احوالاتش در ریاض المارین (ص ۶-۲۲۵) و مجمع الفصحاء (جلد دوم ص ۶-۲۵) مسطور است.

فعالیت حارق العاده او در راه تحقیق و تحریر فوق العاده بوده به ابره در حیات او در تألیف و تصنیف قصص العلماء قریب دویست کتاب و رساله تألیف کرد و کمتر کسی از معاصرین یا متقدمین در کثرت تصنیفات از او سبق

(۱) لندن لوراک و کبیای ۱۹۰۸

Developement of metaphysics in Persia a contribution

to the History of Muslim philosophy محمد امین فلسفه شخصی خود را در آن متنی در سن موسوم به اسرار خودی بیان کرده (و سایر فهم و اعتقاد او بوسیله افکار و فلسفه نیچه Nietzsche است. نیاس مشرقی) این متنی در مطبعه دارالعلوم لاهور چاپ شده و در سن ۱۹۲۰ من دکتر T ترا ترجمه با انگلیسی نموده و لندن ما کیلان و کبیای ۱۹۲۰ (۲) کتب عربی هم دارد مثل منظومه و شرح اساء (که شرح جوشن کبیر و دهای صباح است) و حواشی بر اسعار و غیره (مترجم)

برده اند مگر ملا محمد باقر مجلسی در قصص العلماء اسم ۶۹ کتاب او نوشته شده که آخر ریس آنها شرح الصدر<sup>۱</sup> در احوال خود مؤلف است اما در روایات (۶ - ۵۴۵) راجع بآلیف او شرح مفصلتری مسطور و سال تألیف اغلب آنها بمر مذکور است ( تاریخ تألیف این کتب در فاصله سنوات ۱۰۲۹/۱۶۲۰ و ۱۰۹۰/۱۶۸۰ بوده است ) در سال ۱۰۹۰ که بعضی آنرا تاریخ وفاتش میدانند هشتاد و چهار سال از<sup>۲</sup> سنین عمرش میگذشته است از اینقرار تولدش در حدود ۸/۱۰۰۶ - ۱۵۹۷ واقع میشود از محتاج الشرایع تألیف ملامحسن يك نسخه در دست دارم که علی الطاهر خط مؤلف است تاریخ تحریرش سنة ۱۰۴۲/۳ - ۱۶۳۲ است

هنگامیکه ملامحسن عازم شد که خانواده خود را در کاشان فال مناسب ترک کرده بشیر از رفته و در مجلس درس سید محمد باقر مجلسی عالم معروف حاضر شود پدرش اجازه نداد و عاقبت موکول بتهال قرآن و اشعار منسوبه بعلی بن ابیطالب (ع) نمودند در تهال باقر آن سور خدیل آمد (سوره نهم آیه ۱۲۳) (اولا نفر من کل فرقة منهم طائفة انتهوا فی الدین وابتدروا قومهم اذا رجعوا الیهم للمعهم یحذرون) و از اشعار امیرالمؤمنین ابیات ذیل آمد که کلمات «صحبة صاحب» بسیار مناسب افتاد زیرا که اشاره بلسم سید محمد باقر الذکر بود .

تعرب عن الاوطان فی طلب العالی	و سافر فی الاسفار خمس و نمد
تسفر حرم و اکساب معیشة	و عالم و آداب و صحبة صاحب
فان قبر فی الاسفار ذل و محنة	و قطع القیامی و ارتکاب شدائد
فموت القی حیر له من قیامه	مدار هو ان بین ذل و حساند

بعد از این امر صریح دیگر پدر ملامحسن را مانع شد و اجازه داد که بشیر از برود ملامحسن هم بیلode مر بوره رفت و نزد سید محمد باقر الیه و ملاصدرا بتحصیل مشغول گردید . در قصص العلماء تاریخ این مسافرت را سنة ۱۰۶۵/۵ - ۱۶۵۴ ثبت شده ولی قابل قبول نیست زیرا که در اینصورت درس شصت سالگی باید بطور جدی مشغول تحصیل شده و دختر ملاصدری را گرفته باشد .

(۱) این کتاب در ۱۰۶۵/۵ - ۱۶۵۴ تحریر یافته است رجوع کنید به روایات الحیات ص ۵۴۶ در چاپ هندوستان قصص العلماء بخط آتشرا شرح الصور نگاشته است .  
(۲) روایات الحیات ص ۵۴۶ و ۵۴۹



صاحب قصص العلماء ملا محسن را اخباری صرف و صوفی و

ضدیت شیخ احمد

از معتقدین شیخ محیی الدین ابن العربی دانسته است شیخ

احسانی با ملا محسن

احمد احسانی که بنا بر آنچه گفتیم<sup>۱</sup> شروحی بر دو جلد از

کتاب ملا صدرا نگاشته خیلی از ملا محسن متنفر بوده و او را بجای «محسن» «مسیخی»<sup>۲</sup>

میخوانده و شیخ محیی الدین بر رک را معیت الدین میگفته است، در قصص العلماء

حکایتی شبیه «السانه دیده میشود از اینقرار: «در زمان شاه عباس شخصی را پادشاه

فرنگ فرستاد که ایرانیان را بدین نصاری هدایت نماید و آن رسول کارش آن بود که

هر که چیزی در دست میگرفت اوصاف آن شیئی را بیان میکرد» ملا محسن تسبیح می

از تربت سیدالشهداء علیه السلام بدست گرفت آن شخص در

غلبه ملا محسن

در بای فکر عوطه و رشد و چون اصرار کردند که باری چیزی

بر شخص عبودی

نگو گفت: «آخر بمانده ام ولی بقاعده خود چنان می بینم

که در دست تو قطعه از خاک بهشت است و الا فکر کردن من از این بابت است که

خاک بهشت چگونه بدست تو رسیده است» ملا محسن گفت راست گفتی و بیان کرد

که چه در دست داشته و او را متقاعد کرد که دین اسلام بپذیرد و بنا بر قول صاحب

کتاب آن شخص بدین اسلام درآمد. ملا محسن اگرچه در بسیاری مواقع تسبیح

تقدس و تقوی ابراز میداشت برخلاف فقها عا را جایز میدادست. بهترین تألیف فارسی

او طهراً ابواب الجحان است که در ۱۰۵۵/۱۶۴۵ تدوین شده و موضوعش<sup>۳</sup> صلوة

و لزوم آن است<sup>۴</sup> اما از تألیفات کثیره او عده قلیلی بطبع رسیده و اکنون متداول

است و در این عصر اسم او را مردم بهتر از تألیفاتش می شناسند<sup>۵</sup>

(۱) حاشیه ۲۶۱ این کتاب (۲) این راغبی و ضمیمه گویند ترجمه که از چهار مقاله

کرده ۲۰ رجوع کنید صفحه ۶۴ و نمره ۲ از ادوای ماضیه و س ۱۳۰ (مؤلف) و جویش

چهار مقاله صفحه ۲۰۶ رجوع شود (مترجم) (۳) طهراً صلوة جمعة و عیدین (مصحف) و سر

مقصود است (مترجم) (۴) این کتاب را با تألیف متأخری که دارای همین اسم و موضوعش

اخلاق است مایه اشتباه کرد (مؤلف) رجوع شود بحاشیه صفحه ۲۶۰ که اسباب ابواب احسان

بعضی تردید شده است (مترجم) (۵) یکی از بهترین کتب ملا محسن قصص کلمات مکتوبه

است (ب ز)

## ه - ملا عبدالرزاق لاهیجی

ملا عبدالرزاق  
لاهیجی

احوال شخصی که موضوع این قسمت است با ملا محسن فیض خیلی شباهت دارد زیرا که شاگرد ملا صدرا بود و در شعر ریاض نخلص میکرد ولی آثارش هرچند کمتر از فیض است امروز بیشتر رواج و طالب دارد گویا معروفترین کتب او یکی گوهر مراد باشد که بزرگوار فارسی و راجع بحکمت است و دیگری سرمدیه ایمان که هم چنین فارسی تحریر یافته و هر دو چاپ رسیده اند.

گوهر مراد

شرحی که در روایات الجنات (ص ۳ - ۳۵۲) و قصص العلماء از او نوشته اند مختصر و غیر کافی است صاحب قصص با تأسف میگوید که مؤلفاتش تمام بر وفق شرع بود اما معلوم نیست که تا چه حد با اعتقاد شخصی خودش مطابق می آید و تا چه میزان معصن تقیه و احتیاط این قسم چهرها را می پوشاند است و این قول صاحب قصص تا حدی مؤید عقیده گویند است.

میر ابوالقاسم  
فندرسکی

پیش از آنچه قبلاً راجع به ابوالقاسم فندرسکی گفته ام در اینجا چیزی نمی نگارم و در باب این وجود مهم که گویند وی را یکی ارسه معلم ملا صدرا دانسته است، اختصار میگویم.

زیرا که علاوه بر شرح مختصری که در ریاض العارفين<sup>۱</sup> و مجموع المصنفات از احوال او دیده می شود، و شعری که در هر دو تذکره مزبور عیناً تکرار یافته و شمه که در دوستان<sup>۲</sup> راجع به او مسطور است و ویرا به مراقبت و مشارکت با شاگردان کیوان و پرستش آفتاب منسوب میسر در دیگر سبب به احوال و طریقه فلسفی او چیزی بدست من بر رسیده است علی انظار بهتر است که او را قلندر بنامیم تا فیلسوف و گویا در فضای اصفهان که مرکز شیعه اثنی عشری بود حوصله به روی تنگ شد و مجبوراً از آنجا رخت بپوشد و به کاشان کشید و اگر بقول صاحب ریاض العارفين<sup>۳</sup> که گوید مزارش در اصفهان معروف و معلوم است اعتماد بتوان کرد فندرسکی در اواخر عمر باید از هند بایران مراجعت کرده باشد.

گویند (ص ۱۱۰ - ۹۱) چند نفر از حکمائی را که بعد از ملا صدرا ظهور کرده اند تا زمان توقف خودش در ایران اسم میبرد اما اغلب دارای اهمیت و انتسار

خاصی ننوده اند و ما در اینجا فقط بشرح یکنفر دیگر از حکما می‌پردازیم که در زمان  
کوبینو حیات داشته است و مشارالیه در حقش مینویسد « شخصی مطلقاً بی نظیر » است

## ۶- حاجی ملاهادی سبزواری

حاجی ملاهادی سبزواری

ولادت ۱۲۱۴/۸-۱۷۹۷

وفات ۱۲۹۵/۱۸۷۸

لازم نیست که مفصلاً راجع باین حکیم عهد جدید

بحث نمائیم زیرا که شیخ محمد اقبال در آخر

کتاب خود موسوم به « توسعه الهیات در ایران »

عقاید فلسفی او را مفصلاً نگاشته است . و من

هنگامی که در زمستان ۸- ۱۸۸۷ در طهران نزد یکی از شاگردانش تحصیل می‌کردم

شده از حالات استاد را یادداشت نموده و ترجمه انگلیسی آنرا در کتاب خود « سالی

میان ایرانیان » درج و نشر کرده ام .<sup>۱</sup> مطابق این شرح که قسمتی از آن نقل قول پسر

حاجی ملاهادی است حکیم مزبور پسر مهدی بوده و در ۱۲۱۲/۸-۱۷۹۷ تولد یافته

و بدو در مسقط الرأس خود سبزواری شروع تحصیل کرده سپس بمشهد و اصفهان رفته نزد

ملاعلی نوری تلمذ کرده است . بعد از حج گذارش بکرمان افتاد و از آنجا زانی گرفت و

بسبزواری رفته و بقیه ایام حیات را در این شهر بسربرد و در ۱۲۹۵/۱۸۷۸ بدرود جهان گفت.

آثار حاجی ملاهادی مؤلفات مشهوره فارسیه او عبارتند از اسرار الحکیم و شرح

لغات و عبارات مشکاه متنوی و بحر بی منظومه در علم منطق و

منظومه در حکمت سروده و تفسیری بر دعای صاحب و جوشن کبیر نگاشته . و حواشی

متعدد بر شواهد الزبویه و سایر مصنفات ملاصدرا تحریر کرده است در شاعری اسرار

نظامی داشته و صاحب ریاض العارفین ( ۲ - ۲۴۱ ) مختصری از احوالش را نگاشته

و میگوید در حال تحریر ( سنه ۱۲۸۷ / ۲ - ۱۸۶۱ ) شصت سال از عمر شریفش میگذرد

اغلب تألیفاتش در ایران چاپ سنگی شده است .

## III علوم - ریاضیه و طبیعه و فنون غریبه خفیه

چنانکه گفته شد ریاضیات و طبیعیات و ماوراء الطبیعه ( ماوراء

الطبیعه ) اجزاء فلسفه نظریه محسوب میشوند . و اینکه فلاسفه

اسلام قبل از هر تجربه و استقراء و تحقیقی در عوامل و حوادث

تطور علوم عرب و

نسبت آن با حکمت

طبیعی اظهار نظر و اتخاذ عقیده میکرده اند گویا سببش همین است که آنها را جزء فلسفه طریقه میدانسته اند و بآن نظر در وقایع طبیعی می نگریسته اند. علومى که موسومند به عربى یا اسلامى کلیه میراث یونان هستند دوره متشعش علوم در قرن نخستین خلافت عباسیان بوده (۷۵۰ - ۸۵۰) و خلفا خاصه منصور و هارون و مأمون بذل جهد و صرف وجه میکردند که مؤلفات فلاسفه و طبیعیون و اطباء یونانی در نهایت حوی و دقت به عربى ترجمه شود و خدفت بزرگى که مانسانیت کرده اند اینست که علوم یونانى را در ایام مظالم قرون وسطی حفظ کرده بزمان تجدد بزرگ (رساناس) انتقال داده اند. **عربها بر میراث یونانیان** اینقدر متیقن است اما مسئله مشکاکترى باقى است که هنوز حل نشده و آن اینست که آیا عرب ها فقط حامل و ناقل علوم یونانى بوده اند یا تعبیر و افزایشى هم در آن روا داشته اند چه افزوده اند؟

یونانى بوده اند یا تعبیر و افزایشى هم در آن روا داشته اند و اگر تعبیر و اضافه در آن شده آیا نسبت باصل ترقى و تکامل محسوب میشود یا نه. راجع باین مسائل خاصه آنچه مربوط طب است من در کتاب «طب عربى»<sup>۱</sup> بحث کرده ام اما چون اطلاع کامل از کتب اصلى یونانى دست نیاردم خبلى در رحمت افتادم. اگر کسی بخواهد در زمینه طب و ریاضیات و طبیعیات و نجوم و شیمی مسامین سخن براند باید دارای سه صفت باشد که کمتر در یک نفر جمع تواندهد اولاً آشنائى با علمى که تحت مطالعه قرار میگیرد. ثانیاً دانستن زبان عربى (و برای فهم کتب اخیره دانستن زبان فارسى و ترکی نیز ائالاً دانستن زبان یونانى در خصوص طب من ابسطور نتیجه گرفتم که ابوسکر محمد بن زکریا الرازى در طب خبلى

مقام تحقیق

محمد بن زکریا الرازى بالاتر از ابوعلی سینا که از او مشهور تر است بوده و گویا بزرگترین طبیب عالم اسلام است عقیده دکترا کس بو بود گر

Neuburger هم در کتاب مهمى که بنام تاریخ طب<sup>۲</sup> نوشته قبل از من همین برده است) یادداشتهاى که راجع با مراض و حالات مختلفه مرضى در کتاب بزرگ «الحدوى» ثبت کرده امروز هم مفید و معتنى به است و علاوه بر فوائد تاریخی و ادبى مسامع عملى بیز دارد و از روی مطالب آن یادداشتها حتى ممکن است طرز عمل و معالجات ورا شحیر داد ابوعلی منطقى تر و منظمتر و فلسفى تر بود اما تحقیقات بهراضى را که

(۱) صفحه VIII + ۱۳۸ مطبعة دار الفنون کسریج ۱۹۲۱ (۲) جلد دوم حسب

سلف بزرگوارش داشت فاقد بود .

انحطاط علوم  
پس از هجوم مغول  
در کتاب طب عربی تاریخ ظهور و تطور این فن را در میان  
مسلمین از ابتدای قرن هشتم میلادی تا قرن دوازدهم بطور  
اجمال نوشته‌ام ولی تاریخ مزبور را تا زمانی که در این کتاب  
مطرح است امتداد نداده‌ام بنحویکه بارها گفته و مبالغه کرده‌ام علوم مسلمین در  
قرن سیزدهم بواسطه حمله مغول چنان صدمه و ضربت مهلکی دید که هنوز هم بهبودی  
نیافته است هر چند کتب طب و علمی بعد از مغول هم برشته تحریر در آمد اما یقین  
نداریم که پایه کتب اوائل عهد عباسیان تا قرن یازدهم و حتی قرن سیزدهم میلادی  
رسیده باشند . و ابدأ نمیتوان احتمال داد که بعد از مغول چیز تازه و صحیحی بعلوم  
اضافه شده باشد ولی باز هم اقرار میکنم که بدقت در اینخصوص مطالعاتی ننموده‌ام  
صورت مفصلی از اسامی این کتب در تألیف بسیار مفید دکتر ادلف قونان مرسوم به آثار  
طبی ایرانیان<sup>۱</sup> ( Quellenkunde der persischen Medizin ) مندرج است و برای  
اشخاصی که بخواهند در اینراه تحقیقاتی بکنند راهنمای خوبی بشمار میرود . مشهورترین  
و مهمترین کتب اخیره گویا تحفة المؤمنین تألیف محمد مؤمن حسینی باشد که در  
۱۶۶۹ م برای شاه سلیمان صفوی نوشته است نسخ بسیار چه خطی و چه چاپی از این  
کتاب در دست است و ترکی و عربی نیز ترجمه گشته است<sup>۲</sup>

علمای اسلام  
تا چه پایه مطالعات  
شخصی داشته‌اند  
آنچه راجع بطب گفتیم بر حیوان شناسی و گیاه شناسی و  
شیمی و غیره کاملاً تطبیق میشود . و راجع بر ریاضیات و نجوم و  
معدن شناسی تا درجه صدق میکند ، از باب تخصصی که از زبان  
عربی نیز کاملاً مطلع بوده‌اند . در این موضوعات کتب محققان  
نگاشته‌اند مثلاً ویک Woepecke در جبر و مقابله و ویدمان در مکانیک و هرشک  
Hirschberg در کمالی از طبقه جوانان هلمیارد Holmyard در شیمی . نظر من تمام  
بویسدگان مذکور باین نتیجه رسیده‌اند که مقام علمای اسلام اگر از آنچه گفته‌اند  
بالا تر نباشد پست تر نیست . اما مشکل است که خود را اعتقاد سازیم باینکه ملاحظه  
و تعریف مستقیم در تعیین خواص اشیاء و حوادث طبیعی چنانکه باید مداخله داشته

(۱) لیبریک V ۱۹۱۰ + ۱۵۲ (۲) رجوع کنید بکتاب مرغان ص ۸۹۰ ص ۸۹۱ ص ۸۹۲

رجوع کنید به B . M . P . C صفحه ۲-۲۷۶

تحقیقات جاحظ  
راجع بشعور مورچه

است. دکتر بنزل الرحمن که اکنون معلم عربی مدرسه شرقیه  
لاهور است وقتی که در دارالعلوم ما بتحقیق اشتغال داشت  
موضوع تفحصات خود را کتب جاحظ قرارداد و جاحسط را

بمناسبت کتاب بزرگ «الحيوان» پشرو علمای طبیعی عرب میدانند<sup>۱</sup> دکتر بنزل الرحمن  
که جوایبی فعال و لایق است بنا بر تقاضای من توجه خاصی باین مسئله معطوف داشت  
که آیا در کتب جاحظ دلیلی میتوان یافت که صاحب کتاب شخصاً در عواید و زندگانی  
حیوانات مطالعات و تحقیقاتی کرده باشد یا نه.

بالاخره عارضی منظر رسید که قضیه را حل کرد. در موضوع شعور حیوانات  
جاحظ گوید و قتیکه مورچه غلات را ذخیره میکند بطوری سرونه دانه ها را قطع  
مینماید که دیگر نرویند. بعد از زحمات و تفحصات برای تحقیق این قول بالاخره  
بنا بر قول مستر هوراس دینس<sup>۲</sup> یورپ که یکی از اساتید علم مورچه شناسی انگلستان  
است بر من مسلم شد که جاحظ بخطا نرفته است و امیدوار شدم که همین مطلب دلیل  
است که آن محقق قدیم عرب شخصاً نکته را در حیات حیوانات مطالعه کرده که اغلب  
علمای جدید از آن بیخبر بوده اند. اما متأسفانه همین موضوع را بعدها در کتاب  
پلی نی<sup>۳</sup> پیدا کردم و از این جهت گمان میکنم این اطلاع جاحظ مبنی بر سماع و روایت  
بوده نه بر تحقیق شخصی و مطالعه مستقیم در حیات مورچگان.

علوم جدید اروپائی  
در ایران

در هر يك از علوم عرب همین سوال پیش میآید و جوابش را  
فقط کسی میتواند بگوید که در کتب علمیه قدما تبحر کامل  
داشته باشد. آیا در کتب بزرگی که ابن البیطار بزرگ  
عربی راجع به نباتات طبی نوشته مطلبی هست که در کتاب دیوسکوریدس<sup>۴</sup> باشد؟

(۱) مثلا در تاریخ Aerzte و علمای طبیعی عرب (کونین کی ۱۸۴۰) تألیف و مستفید  
صفحه ۶-۲۵ (سره ۶۵) نظره دکتر پروکلین صحیح است (تاریخ ادبیات عرب جلد اول  
صفحه ۱۵۲) اما انتقادیرا که از ملاحظات دکتر ج. ل. لوکلرک کرده بر حث میتوان بدست  
(تاریخ طب عرب جلد اول صفحه ۳۱۴) (۲) پلیسی عالم رومی است کتابی در تاریخ طبیعی در ۳۷  
مجله نگاشته که بهترین مجموعه علوم عهد قدیم است و سده ۸۹ بعد از میلاد همگام آثباتی  
کوه و درو را کردها کردن پیچارگان و مطالعه احوال طبیعی آتش فشان بزرگ مصر و انبار  
رغ و بواسطه بنابر اسامی خفیه (مترجم) Dioscorides (۳) از اطباء یونانی است  
که در قرن اول میلادی میزیسته (مترجم)

جواب سؤال مزبور هرچه باشد این نکته مشکوک می ماند که آیا علمای مسلمین در قرون اخیر از اسلاف خود پیش رفته حتی بر تبه و پایه آنها رسیده اند یا نه؟ در این اواخر خاصه بعد از تأسیس دارالفنون یعنی اوایل عهد ناصرالدین شاه چندین ترجمه اقتباس از کتب علمی اروپائی شده اما این ترجمه ها عموماً بانشائی عریب است و ترجمت اسم آنها را میتوان در ادبیات ایران داخل نمود. عده از آنها را در کتاب «مطبوعات و شعاری ایران جدید» صفحه ۶۶ - ۱۵۴ نام برده ام و عنوان این قسمت چنین است: «تأثیرات تجدد آور در عالم مطبوعات غیر از مجلات و جرائد» اما از ایرانیانی که بعد از اواسط قرن سیزدهم هجری در مدارس اروپا تحصیل کرده و باخذ درجه علمی نائل شده اند هیچکس را نمی شناسم که در اختراع و ابتکار کشفیات جدید کسب افتخار و شهرتی کرده باشد.<sup>۱</sup>

در خاتمه لازم است کلمه چند راجع به علوم خفیه بنگاریم این علوم خفیه نجوم و کیمیا و کیمیا نمیشوند زیرا که در مشرق زمین نجوم و کیمیا را از هیأت و شیمی جدا نمیدانند در عربی و در فارسی شیمی را کیمیا میگویند و اسم چهار عالم دیگر را نیز که از طلسم و جادو و نیروی نگهبانیت و هیمنانیت شکل درست کرده اند آنها را لیمیا و هیمیا و سیمیا و ربمیا میخوانند و حروف اولیه این پنج علم از کلمات «کله سر» مأخوذ است یعنی این علوم تمام سری است و کتب موسوم با سرار قاصمی<sup>۲</sup> که فارسی است و کتاب شمس المعارف<sup>۳</sup> تألیف شیخ البونسی معروف که عربی است نمونه این قبیل مؤلفات بشمار میروند. و از این قسمت ادبیات

(۱) دکتر محمد کرمانشاهی معروف بکفری که در سال ۱۳۲۶/۱۹۰۸ وفات یافت در امراض قلبی متخصص شد و اول کسی بود که دقت اطباء را بیک طبع خفیه قلبی متوجه ساخت این صدارا فرانسه آمبولیسم *AmPiolement* مینامند و از عوارض و عوارض آمبولیسم - Embolism است که دکتر محمد در آن باب رساله بزرگان فرانسه منتشر نموده است دکتر مشاراله جدیدی کتاب طب را جمع با امراض نموان و اطفال بزرگان فارسی نوشته است. ت. و. می توانستیم از این کشفی که بدکتر محمد نسبت داده اند اثری بیابیم و حتی کلمه فرانسوی که با این معنی مناسب باشد بیافته ام و حدس میزنم شاید آلمانی *Empilement* باشد و در این باب ما دو نفر از معارِف اطباء نیز مشاوری نموده ام و ایشان هم اطلاعی نداشته اند (مؤلف) (۲) چاپ سنگی در سببی سال ۱۸۸۵ و ۱۸۹۴ (۳) نسخه چاپ ۱۳۱۸/۱۹۰۰ در دست من است اما چند چاپ دیگر هم از این کتاب در هند و مصر منتشر گشته است

حکایت میکند تلجائی که من اطلاع دارم این خلدون تنها نویسنده است از مسلمانان که سعی کرده است يك اساس فلسفی و عقلانی باین علوم ادعائی بدهد و پروسور ديكاك بلاك مكدونال با کمال مهارت در کتاب جالب و شیرین خود موسوم به "اصواع و حیات دینی در اسلام" *The religious Attitude and Life in Islam*<sup>۱</sup> افکار و آراء این خلدون را با تحقیقات روحی و جدید مطابقت و مقایسه کرده است من همیشه در مقابل قوت و قدرتی که جن گیران و جادوگران ادعا میکرده اند طریقی از و خالی از تعصب داشته ام و هر وقت ممکن بوده از طریق خود منحرف شده و مدتی در پی تحقیق و تفنیش اعمال آنها صرف وقت نموده ام و همیشه یوید برگشته ام مگر در دو مورد یکی در تابستان ۱۸۸۸ هنگام توقف در کرمان که جادوگری را دیدم که در ضمن اظهارات بیجا و بی اساس خود کاری کرد که نکلی ارفهم آن عاجز مانده متعجب شدم<sup>۲</sup> دیگر شیخ حبیب احمد مؤلف کتاب انگلیسی حیرت بخشی موسوم به اسرار اصوات و اعداد<sup>۳</sup> را دیدم که اگر تمام مدعیات او را قبول نکنم لااقل باید گفت که در خواندن سرائر و ضمائر نهایت مهارت و قدرت را داشت.

#### IV تواریخ - عمومی و اختصاصی و محلی

با کمال تأسف و برخلاف میل قلبی باید اذعان کرد که در تألیف کتب تاریخی ایرانیها خیلی از عرب عقب مانده و قوم اخیرالد کرد در این رشته ادبی گوی سبقت ر بوده وقایع نگاران قرون اولیه اسلام مثل طبری عباراتشان عیباً نقل قول شهودی بوده که بچشم خود و قایع را دیده و اخبارشان با اهتمام و دقت تمام از میان سلسله روایات بمورخ میرسیده است این وقایع نگاران نه تنها مطالب را بر طبق حقیقت نقاشانه ترمیم میکرده اند بلکه از آن ازمنه بیده مواد تاریخی مفیدی در دسترس ما گذاشته اند که بنابر اسناد مندرجه صحت و سقم آنها را میتوانیم مورد بحث و تحقیق قرار بدهیم هر چند راجع بصحت قول روایات و استحکام سلسله اخبار رأی ما با مسلمین متفاوت است مورخین عرب که بعدها آمدند این اقوال و اسناد گرانها و خستکی آور را

(۱) مطبعة دارالعلوم بیكاكو ۱۹۰۹ (۲) رجوع کنید بكتاب من رسالى درمیان

ایرانیان ج ۵ صفحه ۴۵۳-۴ (۳) لندن نكلس و كلباسى ۱۹۰۳ صفحه XIV + ۲۱۱



خلاصه کردند و فشرده و بیاك نمودند ولی عبارتشان لطافت و ایجاز سابقین را از دست نداد و مثل عبارات وقایع نگاران عهد قدیم قشانه و متقاعد کننده بود. بهترین مورخان زبان فارسی هم تا قرن سیزدهم اگر چه در لطافت و کشندگی به پایه عربها نمیرسند لیکن مردمان لایق و قابل اعتمادی بوده اند.<sup>۱</sup> بی ذوقی و کج سلیقه‌ی سلاطین و حکام مغول و ترك اسباب فساد و خرابی تاریخ را فراهم آورد و انشاء مطالب را ضایع کرد. این حالت در تاریخ جهانگشای جوینی (که در حدود ۱۶۵۸/۱۲۶۰ تألیف گشته)<sup>۲</sup> و در تاریخ وصاف که در ۱۳۱۲/۷۱۲ بانجام رسیده و دنباله تاریخ جوینی محسوب میگردد نمایان است سابقا گفتیم که تاریخ وصاف چه اثر بد و مخربی در تاریخ نویسی قرون بعد نموده است. در میان تواریخ اخیر فارسی کمتر کتابی دیده‌ام که بیایه تاریخ تجارب السلف تألیف هندو شاه بن سنجر ابن عبدالله الصاحبی الکیرانی که در ۱۳۲۴/۷۲۴ برای نصره الدین احمد اتابك لرستان نوشته شده است برسد. و اتفاقاً این کتاب هم تقلید و رد نویسی تاریخ عربی است که صفی الدین محمد بن علی العلوی الطقطقی (در سال ۱۳۰۲/۷۰۱) تألیف کرده و معمولاً آن را کتاب الفخری میگویند<sup>۳</sup> اما در اینجا موسو<sup>۴</sup> است به منیه الفصلا فی تواریخ الحلفاء والوزراء کتاب تجارب السلف در ذوق اهل این عصری که تحت بحث است مبعول نیفتاد زیرا که نه تنها تا کنون مزبور طبع آراسته نشده بلکه تاجانی که اطلاع دارم جز دو نسخه آن موجود نیست یکی نسخه من که علامت 3 G دارد و در سنه ۱۲۸۶/۱۸۷۰ نوشته شده و دیگر نسخه کتابخانه ملی

(۱) البته مؤلف مقصودش از مورخان عرب که برتر از ایرانیان هستند اشخاصی است که بر زبان عربی تاریخ نوشته اند که گمانشان بر تواریخ فارسی مرجع است اعم از ایرانی نژاد و عرب نژاد والا طبری و ابوریحان و حمزه و ابوالفرج و اکثر اشخاصی که تاریخشان بر زبان عربی است اصلاً ایرانی بوده اند (مترجم) (۲) جهانگشا از کتب بسیار معبر اوایل عهد سلطه مغول است و در سال ۶۵۵ پایان رسیده و انشاء آن در کمال اسنادی و بلاغت است (مصرم) (۳) دسه اول آنوارد Ahlwardt از روی نسخه پاریس آنرا دو گوتا در سنه ۱۸۶۰ طبع رسایه اما نسخه مصحح این کتاب در ۱۸۹۵ در پاریس بتوسط درنبرگ H. Derenbourg چاپ شده و لااقل دو مرتبه هم در نهایت خوبی دو مصر بطبع رسیده است. ترجمه فرانسه آن هم عدم ایل امارو بتوسط «جیت مطالعات واحد» برآکش در ۱۹۱۰ در پاریس منتشر گردیده

پاریس<sup>۱</sup> که تاریخ تحریر آن ۷/۱۳۰۴ - ۱۸۸۶ است.<sup>۲</sup>

معنی از تواریخ موجب ملال و غری از فایده خواهد بود که تمام کتب تاریخی  
معتبره عصر اخیر چهار قرن اخیر ایران را نام ببریم تواریخ مربوطه به زمانهای  
خاص را در قسمت نخستین این کتب نام برده بلکه تفصیل  
وصف کرده ایم مخصوصاً صفوة الصفا در احوال شیخ صفی الدین جد سلاطین صفوی  
و حالات شاه اسمعیل بنقل از مرا دنی سن راس در مجله انجمن همایونی آسیائی  
در ۱۸۹۶ صفحه ۸۳-۲۶۴ و احسن التواریخ حسن ردملو که در ۸-۱۵۷۷-۹۸۵  
تألیف شده و تاریخ عالم آرای عباسی اسکندر منشی که در ۱۶۱۶/۱۰۲۵ تدوین یافته  
است. غیر از اینها چندین تاریخ دیگر راجع باحوال اشخاص همین در اواخر عهد صفویه  
نوشته شده است مثل فوائد صفویه (۷/۱۲۱۱-۱۷۹۶) و تذکره آل داود (۴/۱۲۱۸)  
(۱۸۰۳) که اگر در دسترس می بود برای تصنیف این کتاب بآمار جوع مینمودم اما  
متأسفانه بدست نمی آید. در باب عهد صفویه چندین کتاب اروپائی موجود  
است که ما را از تواریخ فارسی تا اندازه ای نیاز می کند اما تواریخ فارسی به معنی از  
آنها مثل تاریخ زندیه<sup>۳</sup> و مجمل التاریخ عبدالنادریه<sup>۴</sup> در اروپا طبع شده و برخی در  
ممالک شرقی در مطابع سنکی چاپ گردیده است از قبیل دره نادری میرزا مهدیخان  
اسر آبادی که بسمولت بدست توان آورد این تواریخ اختصاصی غالباً حاوی مطالب  
سودمندی است و اشخاصی که راجع باین دوره مطالعاتی میخواهند بکنند ناگزیر از  
مراجعه آنها خواهد بود اما افسوس که طرز تاوین و تحریر آنها بسیار معشوش و  
معلق است و عبارت پردازی و اظهار فضل و ایراد لغات غیر مأثوره فائده آنها را تقلیل  
داده است و درین باب پیش از این شکایت کرده ایم.

فقر اغلب تواریخ در باب تواریخ عمومی این عصر مثل حیب السیر حوید میر  
عمومی فارسی ۱۵۲۳/۹۲۹ و ملحقات و روضة الصفات تألیف رضاقلی حن  
هدایت و ناسخ التواریخ لسان المالك و تواریخ کمیاب

(۱) رجوع کنید بهرست نسخ فارسی و غیره تألیف بلو شد (پاریس ۱۹۰۵) جلد اول  
صفحه ۲۵۱ شهر ۲۳۲ - تنه فارسی ۱۵۵۲ (۲) این کتاب در ۱۳۱۳ توسط آقای اقبال  
آشنایی در طهران طبع گردید (مترجم) (۳) چاپ ارست بر لیمن ۱۸۸۸ (۴) چاپ  
اسکارمان لیمن ۱۸۹۱

خلدبرین (۱۱۰۲۱-۱۶۶۰) چیز زیادی نمیتوان نوشت زیرا که تمام این تواریخ راجع به حوادث زمان مؤلف با تواریخ مختصر سابق الذکر تفاوتی ندارند و راجع بوقایع فروع سالفه هم چندان اهمیتی برای آنها نمیتوان قائل شد زیرا که از کتب سابقین التفاطاتی کرده در تشخیص اسناد و ترتیب وقایع کمال بی مواظبتی بخرج داده اند علاوه این تواریخ تاریخ هات ایران محسوب نمیشود بلکه اغلب سرگذشت سلاطین و شهرادگان و امرای خارجی است که بی دربی بر اهل ایران جابرانه سلطنت کرده و در میدان غارتگری از یکدیگر گوی سخت ربوده اند و سالنامه خستگی آور خونریزی ها و چپاول ها و تهاول های است که بزحمت میتوان يك موضوع عمومی گرانبایی از آنها استخراج کرد<sup>۱</sup> فقط پس از رنج فراوان و صبر بی پایان میتوانیم نکاتی از آنها بیرون بیاوریم که نور ضمیمی بر اوضاع و مسائل مذهبی و سیاسی و اجتماعی بیفکند و همین مطالب است که اگر در دست مورخانی مثل ابن خلدون میافتاد نتایج استادانه از آنها استخراج میکرد.

ممدك در عصر جدید آ نرا امید بخشی در پیشرفت تاریخ مشاهده  
**علامه نراقی**  
 میگردد مرزا حابی کاشانی که در ۱۷۵۲ جزه مقتولین دفعه  
 در عصر جدید  
 اول بسایه کشته شد نساجری بود بی بضاعت ادبی و کتاب  
 نقطة الکاف را<sup>۲</sup> در تاریخ بایه با حرارت و تشدد و عصیت نگاشت اما اطلاع کامل  
 داشت و عبارانش ساده و عاری از اغلاق و غلرط پردازی های مطعون و مغرور بود.  
 تاریخ نا تمام یی داری ابرانیان تألیف ناظم الاسلام کرمانی<sup>۳</sup> که ذکر اسناد کرده و نفوذ  
 اشخاص را در وقایع سیاسی مورد بحث و توجه قرار داده بنظر من از جنس دیگر است  
 و مقامش بالاتر از تمام تواریخ فارسی است کسه در شش یا هفت قرن اخیر تحریر  
 یافته است.

(۱) رجوع نماید به ملاحظات صحیه که مستروین منت اسیت در این باب نموده و در تاریخ اکبر شاه ۷ - ۷۸۶ منتشر ساخته است. (۲) در ۱۹۱۰ چاپ شد و جلد بانزد هم سلسله انتشارات اوقاف کتب محسوب میگردد. (۳) این کتاب چاپ سنگی شده و جزوه جزوه انتشار یافت و تا اندازه که بدست من رسید. محتویاتش عبارتست از مقدمه ۲۲۳ صفحه جلد اول که در ۲۰ ذوالقعدة ۱۳۲۸ (۲۳ نوامبر ۱۹۱۰) با تمام رسیده و رشته تاریخ را تا مونتیکه آرا هجرت صبری (دسامبر ۱۹۰۵) نام گذارده ادامه میدهد و در صفحات جلد اول ۲۵۶ است - جلد دوم در آخر صفر ۱۳۳۰ (۱۸ فروردین ۱۹۱۰) خاتمه یافته و منتشر بر ۲۶۰ صفحه است اما بهیچوجه اطلاع ندارم که این تألیف بانجام رسیده است یا نه.

## ۱- احوال رجال - سرگذشت‌های شخصی - سفرنامه‌ها

متداول بودن کتب  
رجال فیما بین مسلمین

نویسندگان اسلام همیشه رغبت فوق‌العاده به نگارش کتب رجال نشان داده‌اند و این کتب معمولاً از عموم بزرگان از هر صنف و طبقه بحث نموده و حیات آنها را شرح می‌دهد مثل وفيات الاعیان ابن خلکان و روضات الجنات که در قسمت‌های اخیر این مجلد مطلب بسیار از آن اقتباس نموده‌ام. وفيات الاعیان در قرن سیزدهم میلادی و روضات در قرن نوزدهم تألیف یافته و هر دو عربی است. دیگر از کتب رجال نامه دانشوران است که جمعی از فضلا (قریب شش نفر) به تحریر آن همت گماشتند این کتب فارسی جدید است و طرح وسیع و مفصلی در آن پیش‌بینی شده لیکن ناتمام مانده و فقط جلد اول آن در ۱۸۷۹، ۱۲۹۶ و جلد دوم در ۱۳۱۲ هـ - ۱۹۰۴ در طهران چاپ سنگی شده است. غالباً این کتب مخصوص احوال طبقات معینه میشود از قبیل وزراء اطباء شعراء و علماء و گاهی به ترتیب جغرافیائی یا تاریخی نگاشته میشود و هم بنکات جغرافی و هم مطالب تاریخی آراسته میگردد. دستورالوزراء خواندمیر<sup>۱</sup> که بنا بر ماده تاریخی که در ذم آن است در ۱۵۰۹ - ۱۰/۹۱۵ تألیف شده نمونه از نوع اول است و درست در ابتدای دوره که تحت بحث هست قرار می‌گیرد. اما راجع بحکماء و اطباء هیچ کتاب فارسی اندیده‌ام که با تاریخ الحکماء قطبی<sup>۲</sup> و عبون الانباء ابن اصبیعه<sup>۳</sup> برابری تواند کرد. این دو کتاب در قرن سیزدهم میلادی که زمان خاس این قبیل مؤلفات بزبان عربی بوده بدون گردیده‌اند. از طرف دیگر تذکره شعراء در زبان فارسی فراوان است مخصوصاً بعد از آنکه سام میرزا فرزند شاه اسمعیل تحفه سلمی را در سنه ۱۰۵۷/ ۱۵۵۰ به متابعت تذکره الشعراء دولتشاه نوشت تذکره نویسی معمول شد. سید نورالله شوشتری که جهانگیر به تحریک سنی‌ها در سال ۱۱/۱۰۱۹ - ۱۶۱۰ تقویری او را نازیبا نه زد که

(۱) مکتب «شاعری و مطبوعات ایران جدید» تألیف من رجوع کبیر جلد ۳ و ۴ و ۵

و ۲ و ۶ در طهران چاپ شده است (مترجم) (۲) رجوع ساجد جلد ۳۳۵ و ۳۳۶ (B M P. C)

(۳) توسط پروفسور جولیس لیرت «لېزیك ۱۹۰۳» چاپ شده است (۴) در قاهره مصر

در دو مجلد بطبع رسیده ۱۸۸۲/۱۲۹۹ <

چهارا و داع گمت در میان هم مذہبیان خود بشہید ثالث<sup>۱</sup> ملقب است مشار الیہ مؤلف کتاب بسیار سودمند مجالس المؤمنین است کہ شرح احوال بزرگان شیعہ عرب و ایرانی از ہر طبقہ و از ہر ذمہ را از شاہ تاشاعر حاوی است . آنرا البلاد زکریا بن محمد بن محمود القروینی<sup>۲</sup> و ہفت اقلیم امین احمد رازی (تالیف ۱۰۲۸/۱۶۱۹) بموئید کتب جغرافیہ قدیم و شرح حال ہای مخلوط جغرافیہ محسوب میشوند<sup>۳</sup> تواریخ محدثہ بلاد و ایالات ایران نیز بسیار در دست است و غالباً حاوی شرح حال بزرگان اہل مدین است . در این مجلد مکتب بسیار از تذکرہ ہای جدید ایران اقتباس نمودہ ام مخصوصاً در فصل راجع بمذہب و علمای روحانی کتاب عربی روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات خیالی مرا بکار آمد .

**روضات الجنات** این تالیف سودمند کہ لایق بیش از این معرفی است شہید ۷۴۲ شرح حال از فضلا و علمای اسلام و شعراء قدیم و جدید است مؤلفش محمد باقر بن حاجی امیر بن العابدین الموسوی خونساری وزمان تالیفش نیمہ دوم از قرن ہوزدہم میلادی است در ۱۳۰۶/۱۸۸۸ مابایت خوبی در طہران چاپ شد (حز ابسکہ حسب الممول واعد فهرست است) . تراجم احوال را بہ ترتیب حروف تہجی مرتب کردہ مثلاً احمد علی محمد و غیرہ اما کاملاً مراعات آن بہ ترتیب ہم شدہ است این اسامی کمتر اتفاق می افتد کہ نام معروف آن شخص باشد بلکہ بزرگان مروریانہ بالقب و اسلامی دیگر شناختہ میشدہ اند کہ در ترتیب الفبائی در ہادی نظر نظر نمیرسد مثلاً قسمت اعظم چہارمین و آخرین جلد مخصوص بزرگانی است کہ محمد نام داشتہ اند و تقریباً در ۱۴۳ مقالہ مذکور شدہ اند این قسمت شامل احوال بزرگان علما ارسنی و شیعہ است کہ حالاتشان غالباً طرف رجوع و احتیاج میباشد از قبیل علمای بزرگ مثل کلینی ابن بابویہ و شیخ مفید و مورخین از قبیل طبری و شہرستانی و علماء مثل رازی و بیرونی و فلاسفہ مانند فارابی و عراقی و محدثی الدین ابن العربی و شعرای فارسی مثل سنائی فریدالدین عطار و جلال الدین

(۱) رجوع کنید بربو (B M P.C) صفحہ ۳۲۷-۸ (۲) بخط عربی توسط سنیفید (کونیسکن ۱۸۴۸) چاپ گردید و سال بعد دیگری از مولفانش بسی عجایب المصنوعات بطبع رسید (۳) در ذہب اقلیم قسمت شرح احوال علیہ دارد - این کتاب مناسباً ہموار چاپ شدہ و لوی عبد بہادر حواشی بسیار بر آن نگاشتہ و شروع بطبع شدہ بود اما تاجانی کہ من اطلاع داشتم بہ جلد اول آن (صفحہ ۵۴ تا ۱۱۴) در کلکتہ بسال ۱۹۱۸ طبع شدہ است

رومی. در این کتاب هیچ شالوده صحیح و معینی منظور نشده نه ترتیب تاریخی نه سیاق دیگری که از روی آن بتوان به سہولت اشخاص را یافت کسی که این کتاب را دارد خود محذور خواهد بود که فهرستی برای آن مرتب کند.

از جمله کتب دیگری که همیشه طرف مرور و رجوع من بوده  
**قصص العلماء**  
 است **قصص العلماء** محمد بن سلیمان تنکابنی است که در سده  
 ۱۲۹۰ - ۱۸۷۳ تألیف شده. در این کتاب تقریباً احوال ۱۵۰ نفر از علماء شیعه مندرج  
 است و هر چند کمتر از **روضات الجنات** اطمینان بخش و صحیح است. اما روشن تر  
 و خواناتر است. دیگری از کتب مفیده فارسی که در همین  
 موضوع بحث میباید **نجوم السماء** تألیف میرزا محمد علی  
 است که در ۱۲۸۶ / ۷۰ - ۱۸۶۹<sup>۱</sup> تألیف شده و مشتمل  
 بر ذکر احوال علمای شیعه در قرون یازدهم و دوازدهم و سیزدهم هجری (مطابق  
 ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ میلادی) است همچنین دو کتاب دیگر مخصوص علمای بحرین و  
 جند عامل نوشته شده نخستین **لؤلؤة البحرين** تألیف شیخ یوسف الاحمد البحرانی  
 است که در قرن هیجدهم میزیسته و دوم **امل العامل فی علماء جند عامل** از مؤلفات  
 محمد بن حسن بن علی. **الحر العاملی** که در قرن ساق زندگانی میکرده است.

لازم است شمه هم از کتاب جدیدی که دارای اختصاص و امتیاز  
**خطاطان**  
 مخصوصی است ذکر نمایم. این تألیف هر چند از آثار یکفر  
 ایرانی است اما بترکی تحریر یافته و اسمش **خط و خطاطان** است<sup>۲</sup> در تاریخ فن خط  
 و اهل خط مؤلفش دانشمند فاضل میرزا حبیب اسفہانی است که قسمت آخر عمر را در  
 اسلامبول بسر برد و عضویت انجمن معارف یا آکادمی عثمانی را دارا بود

آنچه ذکر شد اسم چند کتاب مفید و گمنام بود و اگر کسی  
 تراجم شخصی  
 بخواهد بر تمام کتب رجال و تذاکر احوال اطلاع حاصل کند  
 باید فهرستهای نسخ فارسی تألیف ریو، اته و غیره رجوع کند اما راجع بسر گذشتہای

(۱) چاپ انکبوت در سال ۱۳۰۳ - ۱۸۸۵ (۲) چاپ بسیار متقی از این کتاب در

اسلامبول انتشار یافت (۱۳۰۵ - ۱۸۸۷)

شخصی مهم ترین همه تذکره احوال شیخ علی حزین است که یکی از منابع اولیه تاریخ هجوم افغان و سقوط اصفهان در ۱۷۲۲ بشمار میرود.

**سفرنامه** سفرنامه ها نیز یک قسم سرگذشت شخصی است و ناصرالدین -

شاه باین رشته توجه خاصی داشته است شرح سفارت فرح خان

امین لدوله لندن و پاریس در پایان جنگ ۸ - ۱۸۵۷ ایران و انگلیس بقلم یکی از مشایخ و همراهانش موسوم به میرزا حسین بن عبدالله نگاشته شده اما هنوز بطبع نرسیده است<sup>۱</sup> درخاتمه این سفرنامه اطلاعاتی راجع به واپس دولتی و مؤسسات ملی فرانسه نیز مسطور است

**بستان السباحه** از ایضا مهتر و متنوعتر بستان السباحه حاجی زین العابدین

شیروانی<sup>۲</sup> است که در تاریخ ۱۲۴۷/۲ - ۱۸۳۱ نوشته شده

مؤلف در ضمن شرح شماخی حالات خود را چنین بیان می کند که در نیمه شعبان ۱۱۹۴ (۱۵ اگست ۱۷۸۰) متولد شد او را در پنج سالگی بکر بلا بردند و در آنجا مسکن گزید. سفرهای طولانی کرد به عراق و گیلان و قفقاز و آذربایجان و خراسان و افغانستان و هند، کشمیر و بدخشان و ترکستان و ماوراءالنهر و خلیج فارس و یمن و حجاز و مصر و شام و عثمانی آسیا و ارمنیه و شهرهای ایران از قبیل طهران همدان اصفهان و شیراز و کرمان سفر کرد. حاجی شبروایی شیعه و درویش نعمة اللهی بود و از این جهت بملاقات عده کثیری از علما و عرفا نائل شد هوشی سرشار و دقتی فوق العاده داشت و وقایع و مشهورات سفر خود را بترتیب تاریخ مسافرت نمینگارد و آنها را تحت عناوین ذیل مرتب میسازد.

باب اول - در شرح حال حضرت خاتم النبیین و الیه معصومین صلوات الله

علیهم اجمعین.

باب دوم - حالات بعضی از علما و عرفا و حکما و بعضی از شعرا و دانشمندان

باب سوم - در بیان بعضی مذاهب متشکله و عقاید مختلفه.

(۱) نسخه خطی من (علامت K.V) در سال ۱۲۷۶/۱۸۶۰ برای شاهزاده مهرم مرزا بهاءالدوله نوشته شده و من جزء سطح مرحوم شیندلر ایتیاغ نمودم. در خصوص سفارت فرح خان رجوع بمجموعه بتاریخ ایران و اتساق ۱۸۰۰/۱۸۵۸ صفحه ۴۵۶ (۲) چاپ طهران ۱۳۱۰ ۱۸۰۲ رجوع کنید بربو (B.M.P.S) صفحه ۱۰۱-۹۹ و ۱۳۹ و ۱۴۰ هیچ چهارم رجوع شود بکتاب پ ورن موسوم به ملاترا. اکثره مخطوط و منصف جلد سوم ص ۵۰-۵۹

باب چهارم - در بیان اسمی و جغرافی امصار و قراء واقعه در خطه ایران و  
بر کستان و افغانستان و هندوستان و بعضی اروپا و چین و ختا و ممالک عثمانی ارشادات  
و مصر و غیره بحروف تهجی .

سیر - در بیان مفعولات و ترتیب این بستان و بیان بعضی مطالب که مناسب آن است  
گلشن - در بیان بلدان و اشخاص آن که مقصد اقصای کتاب است و تعداد آن  
تطابق دارد با حروف تهجی چنانکه گلشن اول در حرف الف و گلشن بیست و هشتم  
در حرف یاء .

این کتب حاوی مطالب متفرقه جغرافیای و رجال است که چون ترتیب حروف  
تهجی در آنها رعایت شده و فهرست مشروحی در ابتدای کتاب موجود است خواننده  
میتواند سهولت استفاده نماید مؤلف خیلی متجسس و دقیق بود و هر چند نتوانست  
اروپا را سیاحت کند اما از معاشرت و مکالمه با سیاحان اروپائی غلات و ورزید و از  
مذاکرات آنها نکاتی را جمع بممالک و آداب و رسومشان کسب نمود . در تحت عنوان  
فرنگ ( ص ۷ - ۳۸۵ ) نسبت باحوال و اخلاق ممالک معظمه اروپا بحث کرده فرانسه  
را اول و اطیش را دوم و انگلیس را سوم قرار میدهد و شرح مفصلی از مذاکرات  
با یک نفر انگلیسی که او را مسترد کلیس میامد<sup>۱</sup> و در عظیم آباد با وی ملاقات کرده  
میگارد همچنین صحبت سیر اطیش مفید اسلامبول رسید که ویرا سیاحت ممالک  
خود دعوت کرد ولی مینویسد<sup>۲</sup> چون هیچ فایده روحانی بر این سفر مترتب نبود  
نپذیرفتم<sup>۳</sup> گرانبهاترین قسمت های این کتاب مطالبی است که راجع بفرق و شبه  
مذهبی آسیا گذشته و در خلال مباحث مختلفه اراحوال زردشیان و مزدکیان و یهود  
و نصارا و هندو و صوفیه و غلات بحث نموده است .

در اینجا غیر ممکن است که از تمام کتب مفیده قابل رجوعی که در تاریخ و رجال  
و جغرافی اریمه قرن نوزدهم بعد در ایران نگاشته شده دگری بگویم هر چند بیشتر  
تأرا کتب قدیمه عربی و فارسی استخراج و تلخیص شده اما در برخی مطالب مفیده  
جدیدی پیدا میشود که در سایر کتب نتوان یافت . فقط بعضی نکات مخصوصه که در  
این ریشه ادبیات و کتب ایران جدید ملاحظه میشود خاطر نشان گردد

(۱) شاید کلمه ولکس Wilkins باشد که ملوط شده است .



معمولاً اروپاییانی که فارسی تحصیل میکنند اگر در ایران زندگانی نکرده باشند اصطلاحاتی بکار میبرند که در کتب خطی دیده اند و اطلاعاتی از ادیبان اظهار میدارند که در فهرست بی نظیر دکتر ریو مندرج است اما بعد از حصول فن طبع و چاپ سنگی در ایران خاصه پس از ۱۸۸۰ اهمیت کتب خطی روز بروز کمتر شده است زیرا که کتب مهمه یا در چاپخانه سنگی یا در مطابع حروفی از روی نسخ اصلی چاپ شده اند؛ این ادبیات مطبوعه هنوز آنقدر که ادبیات خطی مورد توجه قرار گرفته جلب وقت نکرده است. وغالباً غیر مقدور است که اطلاعات صحیح و راجع بمؤلف یا مندرجات یکی از کتب جدید بدست بیاوریم انتشار فهرست کتب چاپی فارسی موزة بر بنایب<sup>۱</sup> که توسط مستر ادواردس جدیداً تهیه و طبع شده قدم بزرگی است در طریق تکمیل اطلاعات سابقه. اما یادداشت هائی که راجع بهر کتابی ذکر کرده قهراً خیلی مختصر است و قاعدة حرکات راجع بمؤلفات مختلفه هیچ نکته مخصوصی از احوال مؤلفین و مصنفین را حشوی نیست. آنچه لازم است یک فهرست استدلالی مینویسد است از کتب فارسی که در قرن اخیر تالیف و در ایران طبع شده است. زیرا که صورت کتب فارسی طبع عثمانی و مصر و هند را بدلائی که دیلا خواهیم نگاشت بسهولت میتوان تحصیل کرد.

حقیقت اینست که تجارت کتب فارسی خیلی همشوش و قرین هرج و مرج است بشترین و کتاب فروشان صاحب تمکین و با نیت وجود ندارند و فهرستی از کتب موجوده هرگز انتشار نمیباید. اغلب کتب قیمت معین و محل فروش ثابت ندارند خیلی از آنها عدد صفحات را فاقدند و کمتر کتابی بنظر میرسد که فهرست مندرجات یا جدول اسمی داشته باشد. غالباً کتبی که در چند جلد چاپ میشود در هر جلدی شکل و قطع و طرحش تغییر یافته و حتی موضوعش هم در طول سخن عوض میشود و خود مؤلف هم عالم نمیداند. بعضی میدهد محض نمونه یکی از چند کتابی را که نام مرزا محمد حسن خان پسر حاجی علی خان مراغه ملقب بحاجب الدوله و اعتماد السلطنه نوشته شده است. میریم خود محمد حسن خان هم بی در پی بالقاب صنیع الدوله مؤتمن السلطنه

(۱) لندن ۱۹۲۲/۹۶۸ سون این کتاب مرتب نام مؤلفین نزدیک یافته اما بک هم رس

عموم القاب و یک فهرست مواد نیز تنظیم شده است

و اعتماد السلطنه ملقب شده است قبل از هر چیز باید گفت که بهیچوجه معلوم نیست این کتب را خود اعتماد السلطنه نوشته باشد در افواه مشهور است که اعتماد السلطنه چند بار از فصلای تنگدست را مجبور میکرد که این کتب را بنویسند و عنوان مؤلف را بخود اختصاص میداد<sup>۱</sup> از این دو عمل نخستین را میتوان بیک تقریبی پذیرفت اما دومین قابل سرزنش و تفسیح است. بلری در ۱۸۷۶/۱۲۹۳ جلد اول مرآت البلدان را که فرهنگ جغرافیائی بلاد و قراء ایران است و بیشتر اساسش روی معجم البلدان یا قوت حموی است و از حرف الف تا تاء را شامل است انتشار داد. ظاهراً این جلد دو مرتبه چاپ شده طبع اول با ذکر تبریز خانمه یافته و دارای ۳۸۸ صفحه است و چاپ دوم که دو سال بعد (۱۸۷۷/۱۲۹۴) صورت گرفت ذکر طهران را نیز حاوی است و ۶۰۶ صفحه دارد. مؤلف بعد از اینکه طهران رسیده مثل اینکه از جغرافی خسته شده کتاب خود را بتاریخی از دوره سلطنت ناصرالدین شاه (سلطان وقت) ادامه داده و در پایان آن جلد و سایر مجلدات یک تقویم و سالنامه اوضاع درباری آورده است. جلد دوم شامل وقایع پانزده سال اوائل سلطنت ناصرالدین شاه و دارای ۲۹۸ صفحه است غیر از سالنامه مربوط بسنة ۱۲۹۵/۱۸۷۸ که حدود ۴۵ صفحه میشود. جلد سوم بهمین طریق ادامه یافته و اوضاع سلطنت را از سال شانزدهم تا سال سی و دوم در ۲۶۴ صفحه شرح داده و سالنامه اش به پنجاه صفحه بالغ میگردد. در اینجا ظاهراً مؤلف بیاد خیال و مقصود نخستین خود که ذکر مطالب جغرافیائی بوده افتاده و در جلد چهارم فرهنگ جغرافی را ادامه داده حرف تاء و جیم را بانضمام رسانیده است اما مجدداً وارد تاریخ شده شمه از وقایع سال تألیف (۱۸۷۹/۱۲۹۶) را ذکر نموده و سالنامه معمولی را ضمیمه میکند. در این جلد بشادمانی صالح و صفائیکه میان تاریخ و جغرافیا صورت گرفته بر قطع کتاب افزوده میشود و از ۱۰ اینچ طول و  $6\frac{1}{4}$  اینچ عرض میرسد به  $13\frac{1}{4}$  اینچ طول و  $8\frac{1}{4}$  اینچ عرض.

در ابوقت مؤلف چنین بنظر می آید که از مرآت البلدان حسنه و کامل شده زیرا که پس از یکسال استراحت به نشر کتاب جدید موسوم بسه منتظم ناصری همت که شش جلد از آن در سال ۱۲۹۸-۱۳۰۰ مطابق ۱۸۸۱-۳ از طبع خارج شد

من فقط جلد اول و سوم این کتاب را در دست دارم نخستین شامل خلاصه تاریخ اسلام از سال اول هجرت الی سنة ۶۵۶ هجری (۶۲۲ - ۱۲۵۸ م) است یعنی تاریخ خلفا بضمیمه وقایع مهمه ایران و اروپا در سال شمسی که ابتدایش مارچ ۱۸۸۰ است این قسمت از صفحه ۵۷ - ۲۳۹ را فرامیگیرد در آخر کتاب ۴۲ صفحه تقویم و سالنامه در بار ضمیمه است جلد سوم حاوی تاریخ قاجاریه از سال ۱۱۹۴ / ۱۷۷۹ تا سال ۱۳۰۰ / ۱۸۸۲ (صفحه ۳۸۷ - ۳۲۲) به علاوه سالنامه اخیر است.

سال بعد اعتمادالسلطنه تألیف جدید را شروع میکند بنام **مطلع الشمس**  
**۳- ۱۴۰۱ هجری**  
**مطابق ۱۸۸۲ میلادی**  
 عادی از با تمام مانند مرآت البلدان مندرج است و گوید چون بعد از حروف مندرجه در مرآت البلدان حروف خاء و خاء میآید و چون خراسان مهمترین ایالتی است که به حرف خاء شروع میشود و چون ناصرالدین شاه که مؤلف از بندگان مطیع اوست و تمام کنش بنام او مزین شده اخیراً بآن ایالت سفر کرده تصمیم گرفته‌ام که این کتاب را مخصوص اوضاع آن ایالت نمایم و نظر باینکه خراسان در مشرق ایران واقع است کلمه مطلع الشمس را عنوان قرار میدهم پس در جلد اول که در سال ۱۳۰۱ / ۱۸۸۴ تألیف شده وضع جاده طهران به مشهد را که از دماوند فیروز کوه بسطام و جنورد و قوچان میگذرد وصف نموده و احوال و اوضاع هر يك از این بلاد را باقری و منازل بین راه شرح میدهد. جلد سوم که در سنة ۱۳۰۲ / ۱۸۸۵ طبع شد وصف مشروحاتی از شهر و این شهر و گذارش تاریخی آن از سنة ۴۲۸ / ۱۰۳۶ تا ۱۳۰۲ / ۱۸۸۵ و بزرگان و اعظم رجالی که در آنجا تولد یافته‌اند و احوال امام علی الرضا [ع] را حاوی است و در خاتمه (۴۶۹ الی ۵۰۰) فهرست گرانمایی از کتب کتابخانه آستانه ضمیمه است در میان این مطالب جغرافیائی و تاریخی تذکره شده طبعاً مناسب صفوی هم (از صفحه ۱۶۵ تا ۲۱۶) مندرج است. این همان تذکره است که در یکی از اصول قبل مطالب سیاری از آن نقل نمودیم. جلد سوم (که در ۱۳۰۳ / ۱۸۸۶ منتشر شد) در شرح مراجعت شاه است از طریق معمولی زوار (نیشابور و سبزوار و دامغان و سمنان) با تاریخ و جغرافی و احوال رجال بزرگ هر يك از این بلاد و منازل بین راه. در پایان هر جلدی تقویم و سالنامه در بار نیز ضمیمه است.

## سایر مؤلفات

محمد حسن خان

سایر تألیفات کثیره محمد حسن خان که بعد از مطلع الشمس

نوشته شده دارای سالنامه است که عدد صفحاتش خارج از

کتاب است . فقط تاریخ زنان مشهور مسلمان که خیرات

حسان نام دارد و در سه مجلد در سنوات ۷-۱۳۰۴ مطابق ۹۰-۱۸۸۷ چاپ شده

سالنامه همراه ندارد اما در آخر مآثر والائار که شرح کارهای بزرگ چهل سال از

سلطنت ناصرالدین شاه است سالنامه منظم است کتاب مآثر والائار برای اشخاصیکه

بخواهند از احوال مردمان بزرگ و تکامل اوضاع ایران تا سال تحریر آگاهی حاصل

کنند بسیار واجب و لازم است بکنفر نویسنده دیگر موسوم و معروف بمحمد تقیخان

حکیم در سال ۱۳۰۵/۸-۱۸۸۷ فرهنگ کاملی از اسامی اماکن و بلاد ایران مشتمل

بر ۵۷۴ صفحه تألیف نمود و آنرا گنج دانش نام نهاد یکی از محاسن امیدبخش

این کتاب آنستکه در ابتداء فهرست مفصلی از منابع و مأخذ و کتبی که طرف رجوع مؤلف

بوده ثبت شده است از جمله عده از کتب اروپائی و مورخین قدیم یونان را نام میبرد

این کتب چاپی فارسی باوجود نواقصی که دارند از حیث خط خوش و صحافی محکم

و کاغذ اعلا ممتازند و مورث ملال خواننده میشوند بعضی از آنها مثل خط و خطاطان

سنگلاخ و مشنوی کشف الایات چاپ علاءالموله واقعاً کتب دلپسند و زیبایی هستند و

تقریباً تمام کتب چاپ ایران بر طبع هندوستان ترجیح یمن دارند . اما این کتب را در

اروپا بزحمت میتوان بدست آورد و گویا جز در طهران و تبریز و شاید اصفهان

بسهوات نتوان نسخه آنها را تحصیل نمود . و حتی مجموعه کتب هوزه بریتانیا هم نواقص

سیار دارد اما مجموعه متعلق بمن که بدو در ایران<sup>۱</sup> خریداری شده علت آنکه

بالسبب کامل شده است که مقداری کتب از دو کتابخانه معتبر بدست آورده و بآن

افزوده ام یکی کتابخانه مرحوم شارل شفر دیگر کتابخانه مرحوم سر هوم شیندلر

چنانکه قبلاً گفتیم بزرگترین خدمتی که بخضای ایران شانس میتوان کرد تألیف

یک فهرست صحیح و مشروحی از کتب چاپ ایران و نشر آن در بازارهای کتابروشان

فرنگستان است

(۱) برای اطلاع از کتبی که من در ایران دریا ۱۸۸۸ خریدم رجوع کنید دست

سال در میان ایرایان « صفحه ۷-۵۵۴ »

از آنجائیکه چاپ سنگی مقدمات سهل و ساده دارد و مستلزم مهارت فنی یا مخارج هنگفت نیست غالباً فضایی تنگدست و کتابدوستان کم سرمایه ناآن مهارت میورزند و عده خیلی خیلی کتاب چاپ می نمایند بطوریکه در مدت کمی نسخ تمام میشود باین حبه بسیاری از کتب چاپ سنگی را از حیث نایابی و دردیف نسخ خطی باید محسوب داشت نه در حکم کتب چاپی<sup>۱</sup>

# فصل دهم

## ترقیات سالهای اخیر

(از ۱۸۵۰ میلادی بعد)

نمودهای تجددآور من در صدد اثبات این مطلب برآمده‌ام که پس از نیمه قرن نوزدهم میلادی ادبیات فارسی ثراً و نظاماً روحی جدید یافته

و نه فقط روی بفساد نگذاشته بلکه بمرتبه از تعالی و ترقی رسیده که در چهارصد سال اخیر (تقریباً از ۱۵۰۰ - ۱۹۰۰ میلادی) که موضوع بحث این مجلد است بآن نازل نگردیده بود. اکنون علی‌حده بذکر سه چهارنوع از ادبیات جدید که در سنوات اخیر پیدا شده میپردازم میرزا محمد علیخان تربیت که مؤلف حقیقی کتاب من موسوم به «مطبوعات و شعر جدید ایران» است (درصفحات ۶۶ - ۱۵۴) علت ایجاد آن‌ها را تحت عنوان ذیل بیان نموده است: «عوامل تجددآوری که در مطبوعات ایران مؤثر واقع شده‌اند غیر از جراید و مجلات» مشارالیه از جمله این مؤثرات جزوه‌های علمی مختلفی را می‌شمارد که معلمین اروپائی دارالفنون و مدارس نظامی و سیاسی طهران از ۱۸۵۱ بپیدا می‌نگاشته‌اند. همچنین ترجمه‌هایی که از کتب

### دارالفنون

اروپائی (خاصه از کتب فرانسه) شده مثلاً تیاترهای مولیر و

افسانه‌های ژول ورن و همین ترجمه‌ها بود که اسباب مزید توجه مردم اروپا و تمایل بالنسبه خارجه گردید آقای تربیت صورت ۱۶۲ کتاب مترجم و رماناتی که ایرانیان مبتکران سبک اروپائی نگاشته‌اند تیره نموده است. هرکس طالب این قبیل تحقیقات باشد ممکن است بآن صورت رجوع نماید.

طهور انقلاب ۱۹۰۶ و توسعه فوق‌العاده جریده نگاری که ثمره آن بشمار میرود و سهولتی که در طبع و نشر بواسطه همین رواج مطبوعات حاصل گردید، نهضت ادبی را پیشرفتی جدید ارزایی داشت. نهضت مزبور هر چند در ایام جنگ بین‌الملل دچار

وقفه شد ولیکن پس از جنگ حرکت و جنبش جدیدی پیدا کرد. درین باب آنچه باید بگوئیم تحت سه عنوان قرار میگیرد نمایش - زمان و مطبوعات اما راجع به نخستین و دومین تفصیلی نمی توانیم داد.

## نمایش (تئاتر)

نمایش نمایش بومی که میتوان نام برد همان تعزیه ایام محرم است و راجع بآن نمایش در یکی از فصول سابقه سخن رانده ایم و حتی مسلم نیست که در تعزیه هم اثری از تئاترهای اروپائی وارد نشده باشد. لااقل سه کتاب از نمایش های مصحح مولیر فرانسوی بزبان فارسی ترجمه شده است (از اینقرار: ترجمه مولیر طیب اجاری گزارش مردم گریز عیزاترپ *Misanthrope* و یکی دیگر بفارسی آنرا نمایش خرنام نهاده اند و منظر من تئاتر (Etourdi) باشد) اما نسخ این ترجمه ۱۸۴۴ است و معلوم میشود رواجی فیما بین عامه نداشته. من فقط نسخه عیزاترپ را دارم که در مطبعه تصویر افکار اسلامبول در سال ۷۰/۱۲۸۶ - ۱۸۶۹ چاپ شده و عواض گزارش مردم گریز است اخلاق و حالات اشخاص این نمایش تغییر یافته است و صورت ایرانی بخود گرفته و مکالمات تمام منظوم و خیلی باصل نزدیک است که گاه اصطلاحات و امثال فارسی هم دیده میشود که بجای امثال فرانسوی گذاشته شده است مثلاً اشعار دبل ترجمه سرود قدیمی است که در پرده اول مجلس دوم کتاب مولیر بنظر میرسد.

«Si le roi m'avait donné  
Paris, sa grand, ville,  
Et qu'il me fallût quitter  
L'amour de ma mie.  
Je dirai au roi Henri  
Reprenez votre Paris  
J'aime mieux ma mie o gai'  
J'aime mieux ma mie'»

گر بیک هوی ترک شیرازی	بدهد پادشه بمن شیراز
کریم ای پادشاه گرچه بود	شهر شیراز شهر بسی انار
ترک شیراز کافی است مرا	شهر شیراز خویش بستان بار

اگر اشعار فارسی ذیل را بایرده دوم مجلس هفتم مقایسه کنیم نمونه خوبی از طرز ترجمه بدست خواهد آمد اشخاص عبارتند از مونس ( بجای Alceste ) و فتینه ( بجای Géliméne ) ولیلا ( بجای Eliante ) و ناصح ( بجای Acaste ) و نعیم ( بجای Philinte ) و فراتی ( بجای یکی از قراولان Maréchaussée ) مونس ( به پیش فراتی می‌رود ) : چه هست فرمایش ؟

یا بینم !

فراتی	دارم دو حرف با سر کار
مونس	توان دو حرف خودت را کنی بلند اظهار
فراتی	رئیس دیوان آن را که بنده ام فراتی
	مرا بدست بدادست حکم حاضر باش
	بتو ...

مونس بکه ؟ بمن ؟

فراتی آری بتو

مونس	برای چه کار
ناصر	بمعرف مفت (امیدی) و حضرت سر کار
	فتینه بناصح : چسان !

ناصر (امیدی) واو گشته اند دست و پهل

بچند شعر که نگداشته است وقع و محل

کنون ز پیش بخواهند بست واره کار

مونس من و مدافعه هرگز نمیکنم اقرار

ناصر ولیک حکم چنین رفته هین بجنب از جا

مونس میان ما چه بخواهند داد صلح و صفا ؟

بمحکمهای بزرگان مگر بود تنسیق

که شعرهای بد مردمان کنی تصدیق ؟

از آنچه گفته ام انکار نیست زان مرجو

بداست هر چه بخواهی

ولیک مضمون تو

ناصر



مونس      نمیتوان گدوم شعرها پروموج است  
 ناصح      قبول رأی نو خواهند و جای خواهش هست  
 برو د ! ...

مونس      میروم اما نمیتوان ابداً  
 ز رأی خویش بگردم

ناصر      برو تو خود بنما  
 مونس      مگر بحکم شهی خاخر گردد و منسوب  
 که شعرهای مستزیده یافت باید خوب  
 و گرنه فاش بگویم که شعرهاش بدند  
 بیاید اینکه چنین شاعران بدار کشند  
 (به نعمان بیگ و نعیم بیگ همین که دید میخندند)  
 حقیقه که چنین سخره هم نبود گمان  
 که بوده باشم و همتم بکنان

ناصر      روان شوهان  
 فتینه      کجاشمارا باید ...

مونس      رومولی دردم  
 بیابم اینجا تا کش مکش برم از هم

در نسخه من اثری از نام مترجم دیده نمیشود و هیچ مقدمه بنظر نمیرسد. جای  
 تعجب است که در همین سال ۱۲۷۶/۷۰ - ۱۸۶۹ که میرزا ترپ ترجمه شده احمد  
 وین پاشا نمایندهای ژرژداندن طیب اخیاری را<sup>۱</sup> ترجمه و نشر نمود ولی تیاتر تاروف  
 کمی بعد ترجمه شد.<sup>۲</sup>

نمایشهای میرزا جعفر      در ۱۲۹۱/۱۸۷۴ در طهران هفت بازی فلو سی در يك محلد  
 چاپ سنگی شده و با يك مقدمه در فوائد تعلیمی نمایش  
 قراچه داغی      بقلم میرزا جعفر قراچه داغی انتشار یافت. این بسازیها را  
 میرزا فتحعلی دربندی بدواً بترکی آذربایجانی نوشته و در حدود سنه ۱۸۶۱ در تفلیس

چاپ نموده بود پنج قمره از این نمایشها را با حواشی و ترجمه و نوت های بسیار مجدداً در اروپا بطبع رسانیدند از ابتکار: (۱) وزیر لشکوران متن ترجمه فهرست لغات و یادداشت توسط و ح. د. هاگلر دوج. لواسترینج (لندن ۱۵۸۲) (۲) سه نمایش مصحح ترجمه از لهجه ترکی آذری و فارسی با حاشیه و توضیحات. ناشر: تاربییه و مهار و گویار (پاریس ۱۸۸۶). (۳) مسووزوردان با ترجمه و نوت و عبره ناشر: واردهون (وین وایزیلک ۱۸۸۹) سه تمثیل مصححی که در قسمت (۲) گفته شد عبارتند از خرسی قلندور و باسان و وکلای مرافعه و ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر. اما دو نمایش دیگر که هنوز در اروپا طبع و نشر نشده عبارتند از مرد خسیس و یوسف شاه سراج<sup>۱</sup>

سه تیاتر پرنس ملکم خان سه تمثیل هم از آثار پرنس ملکم خان وزیر سابق ایران در دربار لندن منظر رسیده که تاریخ تحریر آنها معلوم نیست. سابقاً قسمتی از آنها در پاورقی روزنامه اتحاد تبریز در سال ۱۳۲۶ / ۱۹۰۸ طبع گردید اما نسخه کامل هر سه تیاتر در کتابخانه دکتر ف. روزن دیپلمات و مستشرق معروف آلمانی بدست آمد و در سال ۱۳۴۰ / ۲ - ۱۹۲۱ در چاپخانه کاویانی برلین طبع شد. این سه نمایش عبارتند از (۱) سرگذشت اشرف خان حاکم عربستان در ایام توقف او در طهران (سنه ۱۲۳۲ / ۱۸۱۷) (۲) طریقه حکومت زمان خان بروجردی در سنه ۱۲۳۶ - ۱۸۲۰ (۳) حکایت کربلا رفتن شاهقلی میرزا و سرگذشت ایام توقف چندروزه در کرمانشاهان نزد شاه مراد میرزا حاکم آنجا.

حریده تیاتر بالاخره در ۱۳۲۶ / ۱۹۰۸ روزنامه در طهران نام تیاتر ایجاد شد که ملهی دو مرتبه انتشار یافت و هندرجاتش عبارت بود از: زیم، نیکه، مشتمل بر دم و قدح اصول استبدادی باشد. من فقط بعضی نمرات این حریده را دارم که قسمتی از تیاتر موسوم به شیخعلی میرزا حاکم ملایر و نویسرکان

(۱) تیاتر کیمیاگر را ج. لواسترینج در مجله هایونی الجین آسیائی مربوط سال ۱۸۸۶ (ص ۱۳۰ - ۱۲۶) ترجمه و چاپ نمود. تیاتر یوسف شاه در همین مجله تاریخ ۱۸۹۵ (ص ۶۹ - ۵۳۷) توسط کنل سراسی ترجمه و منتشر گردیده متن همین تیاتر توسط ا. س. در مدرس سال ۱۸۸۹ طبع شد و جرح کنند بفرست ا. ادواردس راجع بکتاب چاپی فارسی موره بر سایا ۱۹۲۲ مجموعه ۸-۷-۲۰

و عروسی او با دختر پادشاه اجنه در آن دیده میشود .

این بود تمام نمایشهای فارسی که تاحال بنظر من رسیده است<sup>۱</sup> عموماً نمایشهای مضحك (کمدی) و در هجو اصول اداری و اوضاع اجتماعی ایران می باشد. در بازی وزیر لشکوران يك معاشقه عامیانه پستی هم با اصل حکایت آمیخته است اما کلیه قسمت معاشقه از میان نمایشهای فارسی مفقود است . و قصد نویسندگان فقط همین است که نفرت و عداوت مردم را نسبت بطرز قدیم حکومت تحريك كند . بعبارة اخرى این تألیفات مثل سیاحتنامه ابراهیم يك که بعد از مختصری راجع بآن خواهیم بگذاشت قبل از هر منظوری برای بیان نکات سیاسی نوشته شده اند و صورت بازی ندارند و تقریباً هیچيك از آنها در صحنه نمایش بازی نشده اند و هیچكدام از حیث تأثیر سیاسی یا اثر ترکی « وطن با خود سیلستر»<sup>۲</sup> تألیف کمال يك قابل مقایسه نیستند . خلاصه تیاتر هنوز موفق نشده است که در ایران محلی برای خود باز کند و حتی بقدر ترکیه هم رواج بیابد .

## رمان

در ایران حکایاتی سبك الف لبه یا حسین کرد که نومی<sup>۳</sup> در رمان  
ورایح تر است بسیار دیده میشود اما راجع بر موسیقی حقیقی  
کمتر از آنچه درباره تیاتر گفتیم سخن میتوان راند اخیراً دو کتاب بنظر من رسیده  
که مؤلفین آنها سعی و هوس کرده اند وقایع و احوال ایران را در عهد رواج دین  
زردشت و قبل از ظهور اسلام بلباس رمان در آورده اند یکی راجع است بسکودس  
و دیگری قباد و فرزند و جانشینش انوشیروان و مزدك زندیق مدحت گذار .

عشق و سلطنت رمان  
ناریخی زمان کورس  
زمان کورس ( ۱۰ جلد اول آن که بنام دیباچه کباب دو جلد  
دیگر نیز باقی دارد ) در سنه ۱۳۳۴/۱۹۱۷ م. تمام رسیده و در  
سنه ۱۳۳۷/۱۹۱۹ در همدان چاپ شد اسم آن عشق و سلطنت

(۱) بعد از تحریر این قسمت نمایش دهم موسوم به «چرخان از مرنگ آمده»  
تألیف حسن مقدم این تیاتر دو سال قبل در طهران طبع شده است (۲) که (۳) در  
پنجم ص ۱۵) در کمال اختصار اشاره میکند که از نمایش این تیاتر در سایشگاه ده  
چاهجان و شوروی در مردم اسباب گردید سلطان عبدالعزیز خلی منبر و مظهر و ...  
را به ملاکوستا در جزیره قیوس ببرد بود

و مؤلفش شیخ موسی نامی است که مدیریت مدرسه دولتی نصرت همدان را دارد و در  
 جانوری ۱۹۴۰ از روی لطف نسخه برای من فرستاد. در مقدمه بعبارت دپل از کتاب  
 خود توصیف میکند: «میتوان گفت اولین رومانی است که در ایران با سلاوب عرب  
 زمین تألیف شده»

نالوده کتاب بر این نهاده شده که يك رمان تاریخی باشد اما اسامی اعلام عموماً  
 بشکل فراسه آنها قید گردیده نه باصل پارسی قدیم مثلاً «میرادات» (که صحیح آن  
 مهرداد است) «اکمانان» (اکباتاناکه همان هاگماتاناکه همدان) قدیم است) «آگرادات»  
 «ایسپاکو» (اسپاکو) و ساکرار» (سیاکسارس بجای هوا خشانرا) اما کامییزس (کامیوجیا  
 بشکل «کامبوزیا» که میانه هر دو صورت مذکور است نوشته شده است. توصیفات  
 مشروح از مناظر و مجالس و اشخاصی که وارد متن حکایت شده و گفتگوهای بسیاری  
 که مبادله گشته طبعاً بتقلید نمونه‌های اروپائی است. اصل قصه که چاشنی از عشق  
 و جنگ در آن داخل کرده اند اگر چه خیلی جذاب و سوزاننده نیست لیکن قابل  
 خواندن است اما اعداد و سنین و یادداشت‌های راجع بآثار عتیقه و اساطیر و ملاحظات  
 معطول تاریخی که اساساً مبتنی بر روایات هر دوت و اطلاعات مستخرج از اوستاست  
 بر سنگینی کتاب افزوده است بهیچوجه در استعمال زبان قدیم یا طرد و ترك لغات عربی  
 سعی نشده اما مؤلف جهد بلیغ نموده که در بیان وقایع و سنین و رسوم تاریخی دچار  
 اغلاط فاحشی نگردد عبارات مختصری که دیلاً از آن رمان نگاشته میشود مبرهن خواهد  
 ساخت که تاجچه پایه‌اشاء این کتاب با عبارت حکایت‌رایجه در ایران متفاوت است:

«ای این تمیه تمیه عروسی است و گمان ندارم که عروسی جز برای کورس  
 پادشاه با اقتدار پارس و هندی باشد چه که امروز کس جز او اینقدر در بردا هالی اکمانان  
 محیویت ندارد که مردم عروسی او را چون عیدی بزرگ دانسته و آزارها را زینت  
 کرده و از صمیم قلب اظهار سرور و شادمانی نمایند.»

همیدانم این رمان تاریخی تاجچه حد در ایران شهرت و رواج یافته است و هر  
 همانکه مصف برای من فرستاده بود تاکنون نسخه از آن ندیده ام. با این کتاب  
 مراسله هم بتاريخ ۴ صفر ۱۳۳۸ (۱۳۰ اکتبر ۱۹۱۹) همراه بود مبنی بر اینکه راجع  
 بکتاب در جریده تایمس چیزی بنگارم امیدوارم این شرح مختصر را که برای

معرفی کتاب ایشان در اروپا از آن بهتر در قوه من نیست پذیرند . فی الحقیقه این تصنیف برای کسب اطلاعات قابل تمجید است و برای اشتغال خاطر هموطنان مصعب بسیار مفید و سبک و شیوه در ادبیات ایران وارد می کند که تا این زمان سابقه نداشته است .

**دام گستران یا انتقام خواهان مزدك** دومین رمان از رمانهایی که در ابتدای این قسمت اشاره کردیم در بهمنی سال ۱۳۳۹ / ۱ - ۱۹۲۰ چاپ شده مؤلفش صنعتی زاده کرمانی و اسمش « دام گستران یا انتقام خواهان مزدك » است این رمان هم ناسا تمام مانده زیرا در آخر صفحه ۱۱۰ عبارت « جلد اول تمام شد » دیده می شود . و هیچ معلوم نیست که مؤلف تا کجا میخواسته است دنباله حکایت را بکشد و نمیدانم قسمت دیگر هم بر آن افزوده شده است یا نه . در کلیات عبارات خیلی شبیه برمان عشق و سلطنت است اما اغلاط تاریخی و عتیقه شناسی بسیار دارد مثلاً در صفحه ۱۰ نقش بهرام گور را بیان کرده و گوید « در تحت آن تصویر بخط میخی نوشته شده بود »<sup>۱</sup>

قبل از آنکه از این موضوع بگذریم لازم است شرحی راجع بسر گذشت شرلوك خمس معروف به نگاریم مترجم میر اسمعیل عبدالله زاده است که از روسی ترجمه کرده و در مطبعه خورشید طهران در سال ۱۳۲۳ / ۶ - ۱۹۰۵ بچاپ رسانیده است اسم آنها از این قرار است :

**شرلوك خمس در ایران و عثمانی** واقعه نمایش های طلایی - شرح حال اگوستس هیلورتن<sup>۲</sup> و از باب ده اسم هلمس بعد از آنکه بروسی ترجمه شده بشکل خمس یا خمسی در آمده و از این حیث دکتر وانسن Watson خوش اقبال تر بوده است . انشاء این حکایات در نهایت سلامت و روانی است و برای مبتدیان زبان فارسی از بهترین کتب بشمار میرود اما شرطش اینست که بدست یابد و این رمانها نادرالوجودند . در عثمانی شرلوك هلمس خیلی رواج است

(۱) رجوع کند بکتاب من « مطبوعات و شعر ایران » صفحه ۲۲ و ۱۶۴ من فارسی در سه جلد چاپ شد نخستین در قاهره بی تاریخ و دومین در کلکته در سال ۱۳۲۳ / ۵ - ۱۹۰۵ (۱) تا سه ۱۹۰۷ چاپش با تمام نرسید ( سومین در اسلامبول در ۱۴۲۷ / ۹ - ۱۹۰۹ ترجمه شد اول به آلمانی توسط دکتر والتر شوئزدر لیزیک سال ۱۹۰۳ چاپ شد

## مطبوعات

رواح چاپ در ایران راجع به جرائد ایران که در ظهور تجدید عملی قوی بوده اند در کتاب دیگر خود<sup>۱</sup> بقدری مشروحاً سخن رانده ام که اینجا حاجت به بیج تفصیلی نمی بینم فن چاپ قریب یک قرن پیش بتشویق عباس میرزا در ایران رایج شد و نخستین روزنامه در ۱۸۵۱ انتشار یافت.<sup>۲</sup>

بعد از این جریده روزنامه های دیگر نیز منتشر گشت اما

چون از طرف دولت بوده اند رنگ و بونی ندارند و حتی در

سنه ۸ - ۱۸۸۷ نیز که من در ایران سفر میکردم تنها جریده

قابل مطالعه زبان فارسی همان احتر بود که هفته یکبار در

پنج جریده مهم  
در آغاز امر

اسلامبول چاپ میشد. تاریخ تأسیس اختر ۱۸۷۵ و مدت انتشارش قریب بیست سال

است قانون پریس ملکم خان هم در ۱۸۹۰ درلندن تأسیس و طبع و نشر مییافت اما نظر

به عملات سختیکه به حکومت و شاه و وزراء ایران میکرد انتشار آن در مملکت ایران

ممنوع گردید تأسیس حبل المبین کلکته در سال ۱۸۹۳ و ایجاد جریده ثریای قاهره

در ۱۸۹۸ واقع گردید روزنامه پرورش ۱۹۰۰ به جای ثریا انتشار یافت این پنج

روزنامه مهم فارسی بود که در خارج ایران طبع میشد و تا سال ۱۹۰۸ که انقلاب

صورت گرفت وجدال میان شاه و ملت بعد کمال رسید جراید مستقل و متعدد در داخله

ایران منتشر نشد.

از بهترین این جراید داخلی از نقطه نظر ادبی سوراسرافیل

و نسیم شمال و مساوات و نو بهار را باید شمرد. نخستین و

دومین و چهارمین اشعار خوبی از آثار دهخدا. سید اشرف

گیلابی و بهار مشهدی در بر داشتند و من از آنها استفاده ها برده و اشعاری برای

بهترین جریده  
بعد از انقلاب

(۱) «مطبوعات و شعر در ایران جدید» کبریج ۱۹۱۳ (۲) قبل از ۱۸۵۱ هم

روزنامه در ایران بود مثلاً در زمان سلطنت محمد شاه (۱۸۳۵ - ۱۸۴۸ م) و حتی در عهد

محمد شاه رجوع کنید به جریده کاوه مخصوصاً شماره ۶ از دوره جدید (ب) (ر) مقاله که آن

اشهره میکند در تاریخ ۸ جون ۱۹۲۱ در ص ۱۶ - ۱۴ کاوه انتشار یافته است. در این

مقاله اشاره مهمی بوجود یک جریده فارسی هست که در دهلی سال ۱۷۹۸ طبع شده است

و عریضاً مدلل میکند که در ۱۱۲۵۳/۸ - ۱۸۳۷ در طهران هم یک روزنامه دایر بوده است

کتاب «مطبوعات و شعر ایران جدید» التماس و انتخاب کرده ام در ستون چرند پرند  
 صوراسرافیل هم نمونه های بسیار خوب و مبتکری از شرفارسی مندرج بود که دیلا  
 چند سطر از آن را نقل میکنم زیرا که من تا حال نظیری برای آن در ایران ندیده ام  
 این قطعه از آثار قلم دهخداست این قطعه در نمره يك صوراسرافیل ( ۳۰ می ۱۹۰۷ )  
 چاپ شده است .

### چرند پرند

بعد از چندین سال مسافرت هندوستان و دیدن ابدال و اوتاد و مهارت در کیمیا  
 ولیمیا و سیمیا الحمد لله بتجربه بزرگی نائل شدم و آن دواي ترك ترياك است اگر  
 این دوا را در هريك از ممالك خارجه کسی کشف میکرد ناچار صاحب امتیاز میشد  
 اعمامات میگرفت در همه روزنامه ها نامش بزرگی درج میشد اما چکنم که در ایران  
 و در دان نیست .

عادت طبیعت ثانوی است همینکه کسی بکاری عادت کرد دیگر باین آسانیا  
 نمیتواند ترك کند علاج منحصر باین است که ترتیب مخصوصی بمرور زمان کم کند تا  
 وقتی که مکی از سرش بیفتد

حالا من بتمام برادران مسلمان غیور تریاکی خود اعلان میکنم که ترك ترياك  
 ممکن است باینکه اولاً در امر ترياك جازم و مصمم باشد . ثانیاً مثلاً یکسفر که روزی  
 دو مثقال ترياك بخورد روزی يك گندم از ترياك کم کرده دو گندم مرفین بجای آن  
 زیاد کند و کمبیکه ده مثقال ترياك میکشد روزی يك نخود کم کرده دو نخود حشیش  
 اضافه نماید و همبطور مداومت کند تا وقتی که دو مثقال ترياك خوردنی بچهار مثقال  
 مرفین رده مثقال ترياك کشیدنی بهیست مثقال حشیش برسد بعد از آن تبدیل خوردن  
 مرفین بآب دزدك مرفین و تبدیل حشیش بخوردن دوغ و حدب بسیار آسان است  
 برادران غیور تریاکی من در صورتیکه خدا کارها را اینطور آسان کرده چرا خود ما را  
 از رحمت حرفهای مفت مردم و تلف کردن این همه مال و وقت نمی رهاشد ترك عادت  
 در صورتیکه باین قسم بشود موجب مرض نیست و کار خیلی آسانی است

و همیشه بزرگان و متشخصین هم که میخواهند عادت زشتی از سر مردم بدارند  
 همبطور میکنند مثلاً ببینید واقعا شاعر خوب گفته است که عقل در اسیر من است

مثلاً وقتی که مررگان ما فکر میکنند که مردم فقیرند و استطاعت نان گندم خوردن ندارند و رعیت همه عمرش را باید بزراعت گندم صرف کند و خودش همیشه گرسنه باشد به بینید چه میکنند .

رور اول سال نانرا با گندم خالص می یزند روز دوم در هر خروار يك من تلخه ، جو ، سیاه دانه ، خاك اره ، یونجه ، شن . مثلاً مختصر عرض میکنم . . . کلوخ ، چار که گلوله هشت مثقالی میزنند معلوم است در یک خروار گندم که صد من است یکمن ازین چیزها هیچ معلوم نمیشود روز دوم دو من میزنند روز سوم سه من و بعد ارسد روز که سه ماه و ده روز شود صد من گندم صد من تلخه ، جو ، سیاه دانه ، خاك اره ، کاه ، یونجه ، شن شده است در صورتیکه هیچکس تلفت نشده و عادت نان خوردن هم از سر مردم افتاده است .

واقعاً که عقل و دوات قرین یکدیگر است .

برادران غیور تریاکی من البته میدانید که انسان عالم صغیر است و شباهت تمام بعالم کبیر در اد یعنی مثلاً هر چیز که برای اسان دست میدهد ممکن است برای حیوان درخت ، سنگ ، کلوخ ، در ، دیوار ، کوه ، دریا هم اتفاق بیفتد و هر چیز هم برای اینها دست میدهد برای انسان هم دست میدهد چرا که اسان عالم صغیر است و آنها حـر و عالم کبیر مثلاً اینرا میخواستم بگویم همانطور که ممکن است عادت را از سر اسان انداخت همانطور هم ممکن است عادت را از سر سنگ و کلوخ و آجر انداخت چرا که میان عالم صغیر و عالم کبیر مشابہت تمام است پس چه انسانی باشد که ارسد و کلوخ هم کم باشد .

مثلاً يك مریضخانه حاج شیخ هادی مجتهد مرحوم ساخت موقوفاتی هم برای آن معین کرد که همیشه یازده نفر مریض در آنجا باشند تا حاجی شیخ هادی حیات داشت مریضخانه یازده نفر مریض عادت کرد همینکه حاجی شیخ هادی مرحوم شد طلاب مدرسه به پسر ارشدش گفتند ما وقتی تو را آقا میدانیم که موقوفات مریضخانه را خرج ما بکنی حالا به بینید این پسر خلف ارشد با قوت علم چه کرد ماه اول یک نفر از مریضها را کم کرد ماه دوم دو تا ، ماه سوم سه تا ، ماه چهارم چهار تا و همینطور تا حالا که عده مریضها به پنج نفر رسیده و کم کم بحس تدبیر



آن چند نفر هم تا پنج ماه دیگر از میان خواهد رفت پس به بینید که ما تدبیر چطور  
میشود عادت را از سر همه کس و همه چیز انداخت حالا مریضخانه که نیازده مریض  
عادت داشت بدون اینکه ناخوش بشود عادت از سرش افتاد چرا؟ برای آنکه آن  
هم جزو عالم کبیر است و مثل انسان که عالم صغیر است میشود عادت را از سرش  
انداخت (دخو)

در ترجمه کما هو حقّه از عهدۀ بیان مطلب و مقاصد این مقالات  
که بگونه تجدید در هجو و انتقاد فارسی است و بهبارسی  
عامیانه اما موجز و فصیح نوشته شده برنتوان آمد. این  
مقالات هر چند با مصاحای مجهول و مختلف است اما گمان میکنم تمام بقلم دهخدا  
باشد. و بهقیده من دهخدا را باستاند همین آثار قلیل شری و چند قطعه شعری<sup>۱</sup> که  
ازو بنظر رسیده بایستی در رتبه نخستین ادبا و نویسندگان معاصر ایران جای داد  
جای تأسف است که دهخدا با اینکه حواس در این ده دوازده سال اخیر علی الظاهر  
هیچ اثری بمنصه ظهور نیاورده است

دوازده سال اخیر  
۱۹۲۳/۱۹۱۳  
راجع بدوازده سال اخیر چیز بسیاری نمیتوانم بنگارم در  
آغاز سال ۱۹۱۲ فتنه و ظلم روسیه در ایران بذروه کمال  
رسید و در آن موقع ابواب آزادی و ترقی ادبی مسدود  
گردید در ایام جنگ بین المللی ایران قربانی مطیع و منقاد سه قوه خارجی متضاد شد  
و از پیشرفت هیچ يك از آنها روزنه امیدی برای ایران پیدا نبود قلت ارزاق در هر  
جانب بطور پیوست و قحط و غلا و غارت بایالات غریبی روی آورد انقلاب روسیه برای  
ایران رحمت آسمانی بود و بازگشت قتلون انگلیس بعد از بهم خوردن قرارداد  
(ایران و انگلیس) ایرانیان را تا اندازه بکشدخدا میخانه خود باقی گذاشت اما  
ایران از این موقع تنفس و فرصت فون العاده تاجه پایه میتواند استفاده کند مطابق  
است که بعدها باید دید.

(۱) قطعه ای که برگشتش آکبلای است و مرتبه که برای میرزا جهانگیرخان سروده  
مردود خوب است خاصه مرتبه اخیرا لا کر که در زیبایی و تاثیر قلیل النظیر است رجوع نمائید  
(مطهرات و شعرا در ایران جدید) ص ۸۲-۱۲۹ و ۲۰۰-۴

ایران و آلمان  
گاهی بعضی اظهار تعجب می کنند که هنگام جنگ بین الممالی  
در ایران حزب بزرگی که بیشتر از دموکراتها و اصلاح طلبان

ممنوع بوده اند خود را بطرفداری آلمان معرفی نموده اند حل این مسئله خیلی سهل  
است روسیه امپراطوری هولناک و متفور بود طبعاً هر قوه که باعث انعطاف توجه او  
ارشکار بدست و پایش ( یعنی ایران ) میشد و موجبات تزلزل قدرت او را فراهم میساخت  
محبت عامه را بجانب خود جلب میکرد و ایران بهیچوجه سابقه عداوت و پیم  
نسبت با آلمان نداشت زیرا که از سرحداتش دور است و هیچگاه استقلال آرا تهدید  
نکرده است . البته آلمان هم از این احساسات استفاده کرد و چنان تبلیغات شدیدی  
بکار انداخت که تاریخش قابل نوشتن و خواندن است

روزنامه کاوه دوره  
یکی از عوامل تبلیغ جریده کاوه بود که در بران اسمادر هر  
پانزده روز یکبار منتشر میشد و از ۲۴ جانوری ۱۹۱۶ تا  
قدیم ۱۹۱۶/۱۹۱۹

۱۵ اگوست ۱۹۱۹ دوام کرد میان شماره ( ۲۹-۳۰ ) که در  
۱۵ جولای ۱۹۱۸ انتشار یافت و نمره ( ۳۱-۳۲ ) که در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۸ بیرون  
آمد همچنین میان شماره ۳۳ مورخ ۱۵ نوامبر ۱۹۱۸ و نمره ۳۴ اول مارچ ۱۹۱۹  
واصله خیلی زیاد شد . و از تاریخ انتشار شماره اخیر الذکر تا موقع نشر آخرین نمره  
دوره قدیم که فوقاً ذکر شد پنج ماه و نیم طول کشید

دوره جدید کاوه  
در ۲۲ جانوری ۱۹۲۰ نخستین شماره دوره جدید از طبع  
خارج شد این بار مکی از سیاست صرف نظر کرد و توجه خود  
را با ادبیات و علوم معطوف داشت اما در طرز تدوین و سبک

تحریر و حسن طبع هیران عالی سابق را از دست نداد . این دوره جریده کاوه ماهی  
یکبار انتشار می یافت و دو سال دیگر دوام کرد آخرین شماره ( نمره ۱۲ ) در تاریخ  
اول دسامبر ۱۹۲۱ چاپ شد و تقریباً دلوای ۲۳ صفحه بزرگ دوستونی بود

مقالات مهمه دوره  
در اوقاتی که کاوه جنبه تبلیغی داشت مندرجاتش بیشتر سیاسی  
بود و هر چند راجع بوقایع و حوادث ایران و اعمال ملیون  
قدیم کاوه ( گسته دواع ملی ) مطالب سودمند درج میکرد اما در

در سه ماهی ادبی تا بعد از مبارکه جنگ جز در بعضی شماره ها وارد نمیشد مثلاً در

شماره ۴ ( ۴ مارچ ۱۹۱۶ ) يك قطعه شعر کردی دیده میشود<sup>۱</sup> در نمره ۲۰ شرح حالی از ادیب بزرگوار سید محمد صادق قائمقامی ملقب سادیت الممالك و منوفی در ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۵ ( ۲۱ فبراری ۱۹۱۷ ) درج است در شماره ۲۱ مطالبی راجع بتألیف علمی حاصله از مأموریت کاپیتان تی در هایدلبرگستان<sup>۲</sup> مسطور است در نمره ۲۳ مقاله از پروفیسور میتوخ درباره رضای عباسی که از منتظران مشهور ایران است درج گردیده . در شماره ۲۶ شرحی راجع بمحصلین ایران و آلمان دیده میشود در نمره ۳۳ ( ۱۵ نوامبر ۱۹۱۸ ) بمناسبت وصف کتاب جدیدی که موسوم است براه نو ولی بزبان آلمانی تحریر یافته شرحی راجع با اقدامات و مساعی مختلفه که برای اصلاح یا تغییر خط فارسی شده است بنظر میرسد در شماره ۳۴ ( اول مارچ ۱۹۱۹ ) شمه در باب تأسیس انجمن ادبی ایرانیان در برلن و مکتوبی از میرزا محمد خان قزوینی در خصوص نکته راجع با املاي فارسی درج گردیده است . در نمره ۳۵ ( ۱۵ اگست ۱۹۱۹ ) مقاله مفصل و جالب توحی بقلم میرزا محمد خان راجع به قدیم ترین شعر فارسی صکه بعد از فتح عرب باقی مانده مندرج است<sup>۳</sup>

مقام ارجمند دوره جدید کاوه در ادب و انتقاد

دوره جدید کاوه صکه در ۲۲ جانواری ۱۹۲۰ شروع شد بالعکس تمام ادبی بود و مقالات بسیار گرانها داشت ایرانیان مقیم برلن اگر چه معدود بودند اما چند نفر از متفکرین و دانشمندان معتبر فیما بین خود داشتند و اگر چه در وطن دوستی حرارتی فوق العاده داشتند اما از معایب ملت خود کاملاً آگاه و باخود نشر بهترین آثار علم و معرفت اروپا شایق بودند از خواص طرز تحقیق آلمانها ایجاز و استقصا و دقت فوق العاده و امتحانات طاقت فرسا در استخراج مطالب است از تمام منابع و جمیع مآخذ . ایرانیان که همیشه جنسیات ماهرانه دارند اما تحقیقاتشان در ادبیات بیشتر بی مطالعه و نظریاتشان ناپخته و نامستحکم است بیش از هر چیز

(۱) نقل از جریده فارسی رستاخیز (۲) ترجمه از شماره هفت جریده Die Islamische Welt  
 (۳) این مقاله راجع بدو فقره خبر اوائل بحث میکند و هر دو منقول است از کتب مسروره عرب  
 مثل کتاب الشعر والشعراء ابن قتیبه و تاریخ برک طبری و همان سخنیه شهر در سده  
 برهمنی معاویه واقع میشود (۴-۶۰ = ۴-۶۸۰۰۰)

محتاج به پیروی آلمان ها و سر مشق گرفتن از طرز تحقیق و استقصای آلمان هستند صاحب حریده کاوه در مقاله که دوره جدید روزنامه بآن شروع میشود مقصد و مرام خود را چنین بیان مینماید :

دوره جدید  
 « روزنامه کاوه زائیده جنگ بود و لهذا دروش این روزنامه  
 نیز با موقع جنگ متناسب بود و حالا که جنگ ختم شده  
 و صلح بین المللی در رسیده کاوه نیز دوره جنگی خود را ختم شده میداند و بیک  
 دوره صلحی شروع میکند و لهذا اساس و خط و روش تازه ای که از اول سال  
 ۱۹۲۰ میلادی مطابق ۹۱ ربيع الثاني ۱۳۳۸ کاوه جدید پیش میگيرد سببی با کاوه  
 سابق ندارد و در واقع روزنامه تازه میشود که مندرجات آن بیشتر مقالات علمی و  
 ادبی و تاریخی خواهد بود و مسلک و مقصدش بیشتر از هر چیز ترویج تمدن اروپائی  
 است در ایران ، جهاد بر ضد تعصب، خدمت محفظ ملیت و وحدت ملی ایران، مجاهدت  
 در پاکیزگی و حفظ زبان و ادبیات فارسی از امراض و خطرهای مستولیه بر آن و  
 تقدیر مقدور تقویت بآزادی داخلی و خارجی آن . عقیده بنویسنده سطور  
 امروز چپری که بعد اعلا برای ایران لازم است و همه وطن دوستان ایران با تمام قوی  
 ( تحت اللفظ ) در آن راه بکوشند و آنرا بر هر چیز مقدم دارند سه چیز است که  
 هر چه درباره شدت لزوم آن مبالغه شود کمتر از حقیقت گفته شده نخست قبول و  
 ترویج تمدن اروپا بلا شرط و قید و تسلیم مطلق شدن باروپا و احداث آداب و  
 عادات و رسوم و تربیت و علوم و صنایع و زندگانی و کل اوضاع فرهنگستان  
 اسدود هیچ استثنا ( جز از زبان ) و کنار گذاشتن هر نوع خود پسندی و ابرادات  
 بی معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی میشود و آنرا « وطن پرستی کاذب » توان  
 خواند دوم اهتمام ببلوغ در حفظ زبان و ادبیات فارسی و ترقی و توسعه و تعمیم آن  
 سوم نشر علوم و فرهنگ و اقبال عمومی بنهائیس مدارس و تعمیم تعلیم و صرف تمام منابع  
 قوای مادی و معنوی ... در این خط ...

این است عمده نگارنده این سطور در خط خدمت بایران و همچنین برای  
 آنان که بواسطه تجارب علمی و سیاسی زیاد بنویسنده هم عقیده اند . « ایران باید

طاهرأ و باطنأ جسمأ و روحأ فرنگی مآب شود و بس \*

باید در خاتمه این بیان اصول عقاید این را نیز بگویم که سفیده نگارنده شاید بررگترین و مؤثرترین کل خدماتیکه در این راه توان کرد نشر ترجمه‌های یکسلسله از کتب مهمه اروپاست بزبان فارسی سهل و آسان در ایران \*

بر طبق مفاد مرام فوق چند مقاله راجع بطرز تعلیم در آلمان و اقدامات انجمن ایران و آلمان و تسهیلاتی که برای اقامت و تحصیل محصلین ایران در آلمان لازم است درج شده اما بیشتر مقالات به زبان و ادبیات ایران اختصاص دارد

بعضی از مقالات مهمه  
مثلاً در سال ۱۹۲۰ يك سلسله مقالات بقلم تقی زاده ( بامضای  
محصل) راجع باحوال مهمترین شعرای قدیم ایران دیده میشود  
دوره جدید کاوه

يك مقاله مبتکرانه بقلم دکتر اردور کریس آن سن کوینها کی  
راجع بوجود شعر در پهلوی - یعنی راجع به تطور زبان فارسی در قرن اخیر  
مقالانی راجع بمزدك - مقالانی بعنوان ماطر مشب و روز در مقایسه طرز تحقیقات  
مشرقیان و مغربیان که بیشتر به تفصیل عرب بر شرق خاتمه می یابد - چهار دوره  
زبان فارسی بعد از فتح عرب - محك دانه راجع باشعار پسندیده جدید فارسی  
و اشعاری که نویسنده از شعر کربلائی میخواهد - مأخذ شاهنامه از پهلوی و عربی  
و فارسی - و يك مقاله جالب توجیهی راجع بقا می فصیح و فارسی خان والده<sup>۱</sup> -  
در این مقاله نویسنده تقلید کور کورانه بعضی جوانان ایرانی مقیم اسلامبول را از  
اصطلاحات و جمله بندی ترکی استعرا و نكوهش مینماید این مقالات در غالب موارد  
شایه فرط اطلاع و قدرت انتقادی و نهایت ابتکار نویسنده هستند بعدی که نظایر آنها  
و در زبان فارسی ناکون ندیده ام و شایسته توصیف و تجریده مفصلتری هستند که  
متأسفانه در این حلد مجالی برای آن نیست

سال آخر کاوه ۱۹۳۱ کلمه در سال اخیر هم دارای همان مقالات عالییه بود و در  
تاریخ و ادبیات مطالب سودمندی انتشار میداد که با تحقیقات

مشرقیان اروپائی پهلوی میزد - يك سلسله مقاله مهم تاریخی بعنوان «روابط ایران  
و روس در زمان آق قویونلو و سلسله صفویه تا اول سلطنت آغا محمد خان قاجار»

(۱) شماره ۱۲ - خان والده مطبی است در اسلامبول که اغلب تجار ایرانی در آن سامان دارند

قلم سید محمد علی جمال زاده هر ماهه بطرز ضمیمه کاوه منتشر می شد و نشانی میداد که مؤلف کلیه منابع صحیحه شرق و غرب را از نظر گذرانیده و در آنها قضاوت کرده است قطع شدن جریده کاوه بعد از دسامبر ۱۹۲۱ لطمه بزرگی بمن ایران شناسی وارد ساخت .

در جون ۱۹۲۲ در برلن یک مجله علمی و ادبی و فارسی دیگری  
ایران شهر بنام ایران شهر به مدیریت حسین کاظم زاده انتشار یافت این مجله اگر چه بعنوان پانزده روز یک شماره منتشر شد اما در عمل جز ماهی یک نمره بیرون نیامد . ایران شهر نسبت بکاوه خیلی سبکتر و عوام فهم تر است و معلوم میشود بیشتر منظورش بحث در وقایع ایران قبل از اسلام و مسائل است که جوانان کنونی ایران با آن مواجه هستند در شماره هفتم (دسامبر ۱۹۲۲) مقاله مفصلی راجع باعزام محصل باروپا مندرج است و در قسمت سوم مقاله مزبوره که در باب « محل و چگونگی تحصیل شاگردان است (صفحه ۴ - ۱۶۲) صاحب مقاله مینویسد باید شاگردان را با انگلستان و آلمان فرستاد نه فرانسه باده ذیل :

« ما ایرانیان از حیث اخلاق و طبیعت و استعداد و تمایلات  
تر جمیع تعلیمات آلمانی روحی بیشتر شباهت و موافقت با فرانسه ها یعنی از ادلانی  
فرانسوی برای محصلین داریم ( باستانی اهالی آذربایجان که طبیعت و اخلاق آنان  
ایرانی بیشتر با طبیعت و اخلاق نژاد آنگلوساکسون میسازد )  
چنانکه حدت ذهن ، ذکاوت ، خود پرستی ، جوانی فکر ، ظرافت و لطافت حس ،  
حسن امتزاج و آمیزش با خوش مشربی از یکطرف و بی ثباتی و تلون مزاج زود خسته  
شدن و بی متنتی و لالاییگری و یقیدی و افراط و تفریط در کارها از طرف دیگر از  
خصایص طبیعت اخلاق ما و فرانسه است »

گویا این نظر عموماً در ایرانین مؤثر واقع شد زیرا که در اکت ۱۹۲۲ هفتاد  
فرایرانی در آلمان بود و در ماه دسامبر عده آنها به یکصد و بیست نفر<sup>۱</sup> بالغ گردید  
مطبوعات ایران بعد در خود ایران هم بعد از آنکه مطبوعات در نتیجه هجوم  
از جنگ بین المللی روسها در سنه ۱۹۱۲ دچار وقفه و بحران گردید مجدداً  
روح تازه در آن دمیده شد خاصه پس از حاکم حاکم

بین المللی اما نظر باختلال وسائل ارتباطیه و بی ترتیبی پست شخص باید اطلاعان ناقصی اکتفا کند. و از اطلاع کامل راجع مطبوعات صرف نظر نماید در شماره چهارم کاوه مورخه ۱۹۲۱ (س ۱۶ - ۱۵) صورت مختصری از جراید و مجلات فارسی مدرح است که بعد از آغاز ۱۳۳۴ هجری (نوامبر ۱۹۱۵) تأسیس شده اند این چهل و هفت جریده بترتیب حروف تهجی مرتب شده اند. محل انتشار، اسم مدیر و تاریخ تأسیس هر يك هم تعیین گردیده است طهران در درجه اول است و هیجده جریده دارد بعد شیراز که دارای هفت روزنامه است تبریز و رشت هر يك دارای چهار روزنامه میباشد. اصفهان و مشهد و کرمان و کرمانشاه و خوی و بوشهر و باکو و هرات و کابل و جلال آباد (این سه شهر اخیر در افغانستان واقعند) هر يك دارای يك یا دو روزنامه هستند. بیش از نصف این جراید (۲۵ عدد) در ۱۳۳۸ شروع شده اند (یعنی سالی که ابتدایش ۲۶ سپتامبر ۱۹۱۹ بوده است) اما این صورت کامل نیست باین جهت که از نه مجله فارسی که مدیرانشان یارفتای خودم نسخه آنها را برای من فرستاده بودند جز دو مجله در این صورت نام برده نشده یکی عالم نسوان و دیگری ارمغان. این مجله اخیرالذکر از بهترین مجلات مذکوره است زیرا که حاوی اشعار سیار از مرحوم ادیب الاممات و گذارشات احسن ادبی طهران است. دیگر روزنامه بهار که خیلی تازه و در بگی مآب است اما اشعار جالب دقت دارد و همچنین مجلات فروغ تربیت طهران و دانش که در مشهد منتشر میشده و معات و حیات که بطور کلی مخصوص بیان اختراعات اروپائی و توصیف ترقیات مادی است. و مجله فردوسی که توسط فارغ التحصیلای مدرسه امریکائی طهران طبع و نشر میشود و مجله پارس که نصفش فارسی و نصفش فرانسه است این مجله در ۱۵ آوریل ۱۹۲۱ در اسلامبول منتشر شد و گنجینه معارف که نخستین شماره آن در ۲۴ اکتبر ۱۹۲۲ در تبریز انتشار یافت اما هیچیک از اینها در خوبی مطالب و زیبایی شکل بایران شهر نمیرسند و بطریق اولی با کاوه زمزمه آری نمی کنند اما از این حکم گویا میتوان مجله گل زرد را مستثنی داشت این نامه در اواخر اگست ۱۹۲۰ در طهران تأسیس گردید و مدیرش میرزا یحیی حان ربیعان اشعاری بتخلص ربیعانی سروده و در آن طبع میکرد.

چاپخانه کاویانی در برلن  
میرزا عبدالشکور و سایر ایرانیانیکه در برلن اقامت دارند محض تسهیل طبع کتب فارسی و اهتمام در صحت

و پاکیر کی مطبوعات ایرانی چاپخانه کاپیانی را تأسیس نمودند و فی الحقیقة تأسیس این چاپخانه پیشرفت مهمی در تجدید حیات ادبی ایران بشمار میرود و امروز هیچ مطبعه موجود نیست که از حیثیات مذکوره با او بتواند پهلویزند مدیران این شرکت علاوه بر طبع نمایشهای جدید و رسالاتی راجع به موسیقی و فلاحیت و غیره با تجدید طبع کتب قدیم مثل گلستان سعدی و مثنوی و کربه عید را کانی با نهایت سلیقه و طراوت باین فکر افتادند که نسخ نادرة نویسندگان بزرگ قدیم را بدست آورده چاپ کنند مثلاً رادالمسافرین ناصر خسرو را که از آن فقط دو نسخه خطی (نسخه پاریس و مدرسه شاهی کمبریج) ظاهراً موجود بود . طبع رسانیدند و اکنون که نوامبر ۱۹۲۳ است مشغول چاپ وجه الدین هستند که نسخه منحصر بفرد آن اخیراً در بطر و گراد بدست آمده است اما این قبیل کتب که عبارات مشکله و غریبه دارند و قیمت چاپشان زیاد میشود و خریدارشان قلیل است حتماً برای ناشرین و متصدیان خود ایجاد ضرر و خسارت خواهد کرد . مطبعه کاپیانی با داشتن شخصی مثل میرزا محمود غنی زاده دارای یک نفر محقق صلاحیت دار است زیرا که مشارالیه همان اسلوب انتقادی و کنجکاری صحیحی را پیروی میکند که میرزا محمد خان قزوینی مبتکر آن است

پایان کتاب



## فهرست نام ها

### حرف الف

آدم ایدریوس ۱۱۱	ابن ابی اصیبه ۳۱۶
آدلف فریای ۳۰۹	ابن الاثیر ۱۱۴
آذر (اصطی بیك) ۲۰۹-۲۰۸-۲۰۷-۲۰۴	ابن البزاز (توكل بن اسمعيل) ۴۲
آذر کیوان ۱۹۴	ابن البطار ۳۱۰
آزی ده آك ۲۶	ابن الفريد ۲۵۲
آسام بی (بازون حسن رجوع شود)	ابن بابویه (محدث) ۳۱۷-۲۸۰-۲۶۷-۲۵۴
آقا محمد خان ۱۳۷-۱۳۶-۱۳۵-۱۳۲-۱۳۱	ابن بطوطه ۳۷
۳۴۱-۲۱۴-۱۳۹-۱۳۸	ابن جماعة ۲۸۱
آقا جمال ۲۶۴	ابن خلدون ۳۱۵-۳۱۲-۲۹۷-۱۵۴
آقا خان ۱۴۴	ابن حنکاه ۳۱۶
آق رستم ۶۸	ابن قتیبه ۳۳۹
آق قوبللو ۷۰-۶۷-۶۲-۶۰-۵۸-۵۷-۵۳-۴۲	ابن کثیر ۴۰
۳۴۱-۷۷-۷۱	ابن مالک ۲۵۸-۲۵۷
آگاه (علی) ۲۲۲	ابن سینا (بنام ابوعلی سینا رجوع شود)
آگه ۱۷۲	ابو اسحق اطعمه ۱۸۲
آل بویه ۱۶۳	ابوالحسن خان ۱۴۳
آلما استرال ۱۶۹	ابوالخیر خان ۶۷
آلوارد ۳۱۳-۲۵۳	ابوالفتح ۱۴۶-۶۰-۴۲
آلیس ۱۹	ابوالفرج ۳۱۳-۲۱۵-۱۸۶
آمبروزیو گتارینی ۲۳	ابوالفضل ۱۹۰-۱۵۸
آمده کری ۲۶۸	ابوالقاسم ۱۷۲
آشویی چنگین سن ۹۰-۸۹-۸۸-۸۷-۸۴-۲۳	ابوالقاسم حمزه ۴۱
آشویی بودی گودا ۲۳-۱۹	ابوبکر ۹۹-۹۲-۵۸-۲۸
آزلیو ۶۴-۵۵-۵۳-۳۳	ابوبکر (حجیم الدین احمد) ۱۶۸
آنگیمو ساکن ۳۴۲	ابوحنه ۲۴۹
امدال بیت ۲۰۸	ابوطالب میرزا ۹۷
ابراهیم ۳۰۱-۵۴-۴۱	ابوعلی سینا ۳۰۶-۲۹۸-۲۵۲-۱۹۴
ابراهیم ادهم ۲۵۲-۴۴-۴۳	ابومسلم ۳۴
ابراهیم حان ۱۳۱-۸۷	ابونصر ۱۹۴
ابراهیم شاه ۲۰۹	ابونواس ۲۵۲
ابراهیم میرزا ۹۵	ابی محمد القاسم ۴۱
	۱۷۸-۱۵۷-۳۶

اسمعیل ناصری ۲۲۴	انتر (شماره) ۲۰۸
اسمعیلیه ۲۸-۲۶-۱۴۳-۱۵۵	احمد (تخلص بهمن) ۲۴۱
اسین علی (مستغنی رجوع شود)	احمد بن عباس ۱۶۸
اشبخت (نسبت) ۲۶۵-۲۶۶	احمد بن محمد ۲۴۹
اشرف ۱۱۲-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷	احمد بیگ ۶۲
اشرف خان ۲۳۰	احمد بیگ آمانوف ۲۴۶
احمد السلطنت (حسن صنیع الدوله) ۱۸۹-۳۲۱-۳۲۲	احمد پاشا ۷۲-۱۲۷
احضی ۲۰۹	احمد خان ۷۶
افلان بن ایو حواجه ۶۷	احمد شاه درانی ۱۳۹
افلان بن فولاد ۶۲	ادهم ۱۹۹
افراسیاب ۲۶	ادواردس ۲۱۹-۳۲۱-۳۳۰
افشار ۵۲	ادیب صابر ۲۱۵
افغان ۲۳-۱۰۷-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۴-۱۱۶-۱۱۷	ارسطو ۶۰-۳۰۲
۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲	ارسکین ۶۹-۶۷-۸۴-۸۹
افلاخون ۱۶۶-۱۶۷	اربع الدوله (رضا داش) ۳۸-۲۴۴
افخال (عباس) ۳۱۴	ارست پیر ۳۱۴
افلیس ۱۶۶	ازیت ۳۰-۶۴-۶۹-۸۹-۹۰-۹۱-۱۰۰-۱۰۹-۱۰۴
اکبر شاه ۹۰-۱۵۵-۱۵۶-۱۸۳-۱۸۶-۱۸۸	۱۱۹-۱۲۹
اکتای قازان ۲۳۳	اسپرنگر ۱۲۴-۱۵۶-۲۵۱
العباسی (خدا بنده) ۳۰-۲۸۸	سناج و ۵۷
الطوسی (محمد بن حسن) ۲۵۴	فتی بیلان گویارد ۱۴۴
الفت (محمد علی) ۱۷۲-۲۲۲	استومار ۵۵
القاس میرزا ۸۰-۸۶-۸۷-۹۰	اسحق سیاد و شای ۱۰۴
القائم بالله ۵۹	سندی ۲۱۵
المستصری بالله ۵۹-۹۴	اسراعیل ۲۷۵-۲۷۶
الملك الرحیم ۵۹	اسکارمان ۳۱۴
النجاشی (احمد بن علی) ۲۵۱-۲۸۰	سکندر ۲۶-۵۴-۱۶۵-۱۸۷-۱۸۹-۲۰۱
الوند میرزا ۶۰-۵۸ ۶۲-۶۵-۶۶-۷۱-۸۱	اسکندر بیگ ۹۵-۱۰۳-۱۰۴-۳۱۴
الهی ۱۰۴	سلام شاه ۱۵۲
الیاریوس ۲۳-۲۷-۳۸	سمارت ۲۱۷
الیاس بیگ ۶۰	سمعیل بنام شاه اسمعیل رجوع شود
الیزابت ۸۴-۹۰-۲۸۷	اسمعیل ۴۱-۵۴-۵۵-۵۶
الیس ۸۰	سمعیل بن امین الدین ۴۵

امام حسین ۲۹-۴۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۸۳-۲۷۵	اوزون علی ( به حسنعلی رجوع شود)
امام رضا ۴۳-۶۸-۸۵	لوگوشس میلورتن ۲۲۲
امام رده سهل علی ۶۲	لوپس بیک ۷۷
امام زین العابدین ۲۹-۲۴۶	اهلی ترشیزی ۱۷۷-۱۷۸
امام محمد تقی ۵۲	اهلی شیرازی ۱۷۷-۱۷۸
امام علی میرزا ۹۵	ایولین فیلیپ ۱۰۰
امام موسی کاظم ۳۰-۴۱-۴۳	
امین الله خان ۱۲۳	
امیری مازندران ۱۸۹-۱۹۴	
امید ۱۷۲	
امیدی (رجاسب) ۱۷۲-۱۷۶	
امیل آمادو ۳۱۳	
امیر اسمعیل (نام شاه اسمعیل رجوع شود)	
امیر حسین معانی ۸۱	
امیر خسرو ۱۵۵-۱۸۳	
امیر عبداله باقی ۷۷	
امیر محمد شاه ۴۵-۴۹	
امیر علی شیر خوانی ۸۱-۱۵۴-۱۷۴-۱۸۷-۱۹۹	
امیر کبیر امیر و اتقشان ۱۴۶-۱۴۷-۱۲۴-۱۲۳-۱۳۶	
امیر معزی ۱۵۷	
امیر نجم الدین ۶۳	
امیر طام (حسنعلیخان) ۲۴۶-۲۴۷	
امیری (صادق خان ادب الممالک) ۱۸۸-۲۴۵	
۲۴۶-۲۳۹-۳۴۲	
امین احمد وازی ۳۱۷	
امین الدین جبرائیل ۴۱-۴۴-۴۵	
امین الدوله (فرخ خان) ۳۱۹	
امینی ۷۹	
اموری ۱۸۶-۲۰۹-۲۱۵-۲۴۸	
اموشیروان ۵۷-۹۳-۲۰۰-۲۷۶-۳۳۱	
اوجی ۱۹۹	
اوحیدی ۱۹۹	
اورمک زب ۱۵۵	
اورون حسن ۵۳-۵۴-۵۵-۵۷-۶۳	
	حری ب
	بابر ۶۸-۶۹-۸۴-۹۰-۱۷۸
	بایل ۴۹
	بایسکر (مراز) ۵۰-۵۲-۵۳-۵۴
	بابا ۱۱۶-۱۱۷-۱۴۳-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۵۳
	بلوبد ۱۶۸
	باریه ۳۳۰
	بارون موسون ۲۲۹
	باریک پراک ۶۰
	بابرون ۱۷۳
	بایزید جطامی ۲۵۲
	بابسفر ۵۵-۶۲
	بایندر ۷۱
	بهر العلوم (محمد مهدی) ۲۸۵
	بعلونی ۱۵۶-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۸
	بدیع الزمان میرزا ۶۰-۶۸-۷۷-۹۵
	بدل الرحمن ۳۱۰
	برخواه ۷۵
	برزین ۱۶۹
	بروکلن ۶۱-۲۱۰
	برهان ۹۳-۱۵۸
	برهان الدین ۲۸۱
	بسیاسیری ۵۹
	بسل (علی اکبر) ۲۱۹-۲۲۲-۲۲۵
	بطلیموس ۱۶۶
	جانی ۱۷۸
	جراط ۱۶۶

کلی آغا ۵۳	دل هور ۲۶ - ۸۲
سعی ۲۸۷	سنو و لاوال ۲۳
سور ۱۱۱ - ۱۱۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷	یراده ۴۹
بلو ش ۳۱۴	
سیر بهر جا بلو ۱۶۹	
سای ۶۶ - ۸۱ - ۹۱ - ۱۷۳	
بن و نو سینی ۲۱۸	
بوداق سلطان ۶۷	
بوسک ۲۴ - ۹۱	
بوق الشق ۹۴	
بولر ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸	
بولقا ۶۷	
بونکر ۲۲۹	
بهاد الله ۱۴۵ - ۲۹۵ - ۲۹۶	
بهار (معهد تقی ملک الشعرا) ۱۷۰ - ۲۴۵ - ۳۳۴	
بججایی ۲۸۵	
بهرام گور ۳۳۳	
بهرام میرزا ۸۰ - ۸۶ - ۸۷ - ۹۵ - ۳۱۹	
بهر د ۳۵	
بهن میرزا ۱۴۴	
بی بی دلمه ۴۹	
بیدل ۲۰۰	
بیرام سک ۶۱	
بیرام حد ۱۵۶	
بیرونی ۲۵۲ - ۳۱۳ - ۳۱۷	
حرف پ	
بارس حبیب (لقب شاه سلطان حسین) ۱۱۰	
باری ۲۳	
بنی دولا کروا ۲۳	
بردا اائل ۲۳ - ۱۱۱ - ۱۱۲	
برز ۲۴۰	
بربعان خادم ۸۰ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۴۹	
بطر کبیر ۱۲۵	
بلینی ۳۱۰	
حرف ت	
تاناو ۱۷ - ۹۸ - ۱۱۷	
تاح الدین ۴۹	
تاو رنه ۲۳ - ۱۰۸	
تربیت (معهد علی) ۳۲۶	
ترك ۱۷ - ۸۸ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۷	
تروفر ۴۳	
تزار ۲۲۳	
تقی الدین محمد ۱۹۷	
تقی زاده (حسن) ۳۸ - ۳۴۱	
تکسیر ۸۹	
تکلو ۵۷	
تنی سن ۱۷۳	
توبال عثمان ۱۲۸	
تیکزیرا ۲۳	
تیمور ۱۷ - ۲۲ - ۳۶ - ۴۸ - ۵۲ - ۱۵۸ - ۸	
تیو ۲۳	
حرف ث	
تاشتین قره ۲۵۲	
حرف ج	
جاحط ۳۱۰	
جلی ۳۵ - ۳۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۷۲ - ۸۱ - ۱۵۳ - ۴	
۱۶۷ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۸۳ - ۲۱۵	
جان دیویس ۱۱۰	
جلی (عبدالواسع) ۲۱۵	
جرجانی ۶۳	
جرج هام ۱۶۸	
جعفر ۴۱	
چمرخان ۱۳۶	
جلال اسیر ۱۸۹ - ۱۹۴ - ۲۰۰	

جلال الدین دومی ۳۵ - ۴۳ - ۴۵ - ۱۶۷ - ۲۱۵  
۲۸۶ - ۳۱۷

جلال الدین درانی ۷۲ - ۸۱ - ۱۷۶ - ۲۹۹

جلال مدین ۱۰۱

جلال معجم ۲۱

جلوه (روالخص) ۳۰۱

جمال الدین محمد ۲۶۴

جمال زاده (محمد علی) ۳۴۲

جم ، جمشید ۳۹ - ۱۸۷

جو بر ۱۴۰

جوجی ۶۷

جوبوس میر شیرک ۲۹۸ - ۳۰۹

جوس ۲۹۷

جوشده بر کمان ۵۳

جوشده پادشاه ۱۹۱ - ۳۱۶

جوشده میرزا ۶۲

جوشده (محمد علی) ۲۳۲

جوشده دارمستر ۱۱۷

### حرف چ

چدراس گری ۵۴ - ۵۵

چدراس اسوارن ۸۹

چندن چند ۷۲

چندله زاده ۱۰۱

چنگیز ۶۷ - ۹۱ - ۲۲۹

چیسو ۲۰ - ۱۰۰

### حرف ح

حامد خانی ۲۷۶

حامد کاشی ۱۰۴

حامد ابراهیم خان ۱۳۷ - ۱۳۹ - ۱۴۰

حامد امروا ۱۴۲

حامد حبیبی ۲۹۵

حامد رستم ۷۱

حاج زین العابدین ۳۱۹

حاج عبدالعزیز ۱۴۴

حاج محمد بیگ ۲۰۹

حاج ملا محمد تقی ۲۹۵

حاج ملا هادی سبزواری ۲۳۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵

۲۸۶ - ۲۹۸ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۷ - ۳۳۶

حاج میرزا آقاسی ۱۴۰ - ۱۴۴ - ۱۴۶ - ۲۳۴

حاج میرزا کریمخان ۲۹۴

حاج یحیی دولت آبادی ۱۷۲

حانق ۱۹۹

حافظ شیرازی ۳۶ - ۱۱۷ - ۱۶۹ - ۲۰۱ - ۲۱۵

۲۴۸ - ۲۷۲

حافظ احمد ۱۰۴

حافظ پاشا ۱۰۱

حافظ جلال ۱۰۴

حافظ مظفر ۱۰۴

حافظ هاشم ۱۰۷

حالتی ۱۰۴

حمید الاسلام (حمید محمد) ۲۶۲

حمید الاسلام (حمید محمد ناصر) ۲۸۵ - ۲۸۶

حربلی ۱۸۰

حصاری ۱۰۴

حسن آقا ۸۸

حسن بن یوسف ۲۵۱

حسن بیگ ۵۴ - ۷۷ - ۸۶ - ۸۷ - ۹۵ - ۹۶

حسن پاشا ۷۷

حسن حلیقه ۷۲ - ۷۳

حسن علی (اوزون علی) ۱۹

حسن مقدم ۳۳۱

حسن پاشا ۲۵۸

حسن خوساری ۲۶۴

حسن علی (اسین علی) ۲۰

حسن کیا ۶۰ - ۶۱

حبی و عطی کاشفی ۸۲-۱۱۵ - ۱۶۱ - ۱۷۴-۱۸۰  
 حکیم (مرزا محمود) ۲۵ - ۲۲۷  
 حلاج (حسین بن منصور) ۲۲۸ - ۲۵۲  
 حلبه ۵۳  
 حمزه ۴۳  
 حمزه اسمعیلی ۳۱۳  
 حمزه میرزا ۹۷ - ۹۸  
 حنین بن اسحق ۲۵۲  
 حیاتی ۱۵۶  
 حیدر میرزا ۹۴ - ۹۹  
 حیرت (مولا حسن مرزا) ۲۱۸ - ۲۹۳  
 حیرتی ۹۳ - ۱۵۸

### حرف ح

حادم علی پاشا ۷۳  
 خالد بن ولید ۱۵۸  
 خالد بن ۷۷  
 حاکم (محمد علی شاه) ۱۳۹ - ۲۱۴  
 خاندانی ۵۷ - ۱۸۶ - ۲۱۵  
 خان احمد جان ۹۳  
 خان خاندان ۱۵۶  
 خان محمد اسماعیل ۷۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹  
 خان ملک ساسانی ۲۴۶ - ۲۴۷  
 خایش خادم ۸۰  
 خد بنده (بنام ساهان محمد رجوع شود) ۱۰۷  
 خداوردی ۹۷ - ۹۸  
 خدیجه بیگم ۵۳  
 خرم ۸۷  
 خسرو پرویز ۱۶۸  
 خسروخان ۱۱۸ - ۱۱۹  
 خسرو مرزا ۲۲۳  
 حطایی (شاه اسمعیل) ۲۵  
 حصیر (محمد علی) ۲۳۹  
 حلبه سلطان ۱۹۷  
 حلیل خان ۹۷

خواجه حسین ۱۰۴  
 خواجه علی ۳۰ - ۵۲  
 خواجه کلان ۹۳  
 خواجه کمال الدین ۶۸  
 خواجه مولا ۷۸  
 خواجه میرالدین خوسی ۲۸۰  
 خواند میر ۳۱۴  
 خیام (عمر) ۲۹۷

### حرف د

داراب ۲۶  
 داعی (محمد مؤمن) ۱۰۴ - ۲۰۸  
 دآوری ۱۵۴ - ۲۱۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸  
 دن ۳۹  
 دن بورک ۳۱۳  
 دنویش شاعر ۱۵۶  
 دنویش محمد ۶۸  
 دسینا خاتون ۵۳  
 دستان (ابراهیم) ۲۳۹  
 دن خوان ۱۷ - ۱۹ - ۳۲ - ۹۷  
 دن دیگو ۱۹  
 دن سیاستین ۹۰  
 دن فلیپ ۱۷  
 دنگان بلاک ما کونالد ۳۱۲  
 دنگلوبیا ۲۳  
 دنگیزیک ۲۰  
 دنلب ۲۳ - ۱۲۳  
 دولتشاه ۳۱۶  
 دهاکارنوج ۲۳۰  
 دهخدا، دغو (علی اکبر) ۱۷۰ - ۲۴۵ - ۳۲۴  
 ۳۳۵ - ۳۳۷  
 دسون ۵۱  
 دین محمد ۹۰  
 دیوس کریستوس ۳۱۰

حرف ذ

ذوالرمه ۲۵۲

ذوالفقار حسن ۲۳۹

ذوالقدر ۵۷ - ۷۸

حرف ر

راینو ۳۹

رازی ۲۹۸ - ۳۰۰

ر دال دودماس ۳۱

ر غم ۱۹۹

ر برت کرزن ۱۴۶

رستم ۵۵ - ۶۲

رستم السادات (قبر) ۲۴۱

رستم خان ۱۱۹

شد لدین فضل الله ۴۱ - ۴۲

ر صاخن ۲۷

ر ضای کرد ۳۹

ر ضای حبسی ۳۵ - ۳۳۹

ر ص قبیخان هدایت ۱۹ - ۲۱ - ۳۶ - ۳۸ - ۹۸ -

۱۵۵ - ۱۶۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۵ - ۱۷۸ -

۱۷۹ - ۱۸۶ - ۱۸۹ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۸ -

۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۵ - ۲۳۲ - ۲۴۴ - ۲۸۸ -

ر ضاقلی میرزا ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۱

ر عین (ملاحسین) ۲۰۸

ر کدا (رکن الدین مسیح) ۲۰۰

ر کزالدین مسعود ۹۳

رودگی ۱۶۸ - ۲۱۵

روزن ۳۳۰

روشن ۴۹

رومو ۲۷ - ۵۳ - ۵۲

روهوس ۴۳

ر چارد لوس ۷۲

ر عاقله (یحیی) ۳۴۳

رکس معده ۶۰ - ۶۱

ربو ۴۳ - ۵۲ - ۵۹ - ۶۱ - ۱۷۸ - ۱۸۳ - ۱۸۴ -

۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۲۰۴ - ۲۰۷ - ۲۱۴ -

۲۸۳ - ۳۱۸ - ۳۲۰

حرف ز

زبردست حلق ۱۲۴

زردشت ۱۷ - ۹۲ - ۳۱۳

زرگر (معتمد حسن) ۲۳۲

زکریا ۳۱۷

زلالی خوشلاری ۱۸۹ - ۱۹۱

زمان خان ۳۳۰

زمختری ۲۲۵

زنده ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۶

زون ۱۶۶

زینت خام ۸۰

زین العابدین ۱۰۴

زهر ۲۴۳

حرف ژ

ژنرال گلردان ۱۴۰

ژوردان ۳۳۰

ژوزف باربارو ۲۳

ژوکوفسکی ۱۶۹

ژول ورن ۳۲۶

حرف س

سامانیان ۱۷ - ۲۹ - ۴۱ - ۶۴ - ۱۲۰

سام میرزا ۳۵ - ۸۰ - ۱۰۷ - ۱۲۶ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۳۱۶

ساموئل ۲۹۴

ساده ۱۴۳

سحاب (سید معتمد) ۲۲۰

سحابی ۱۸۹ - ۱۹۰

سر آروسرئی شرلی ۱۰۰

سر آتویی شرلی ۱۹ - ۹۰ - ۱۰۰

سرافرازخان ۲۰۸

سرباز ۱۶۲

سلطان جنید ۳۱ - ۵۳ - ۵۶  
 سلطان حسن میرزا ۹۵  
 سلطان حسین ۶۰ - ۶۷ - ۷۸ - ۷۲ - ۷۷ - ۱۷۸  
 سلطان حمزه ۶۲  
 سلطان حمزه ۳۱  
 سلطان حلیل ۵۷  
 سلطان سلیم ۲۲ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۳۱ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۸ - ۴۰ - ۴۲ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹  
 ۸۱ - ۸۸ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۵  
 سلطان سلیمان ۲۲ - ۲۴ - ۲۷ - ۲۹ - ۸۰ - ۸۶  
 ۸۷ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۱۷۹  
 سلطان عبدالحمید ۲۶  
 سلطان علی ۳۲ - ۵۵ - ۵۷  
 سلطان علی بیگ ۵۷  
 سلطان علی میرزا ۵۴ - ۹۵  
 سلطان غوری ۷۱  
 سلطان قیاض ۶۳  
 سلطان محمد ۲۶  
 سلطان محمد ثالث ۱۰۱  
 سلطان محمد جنگی ۸۹  
 سلطان محمد خداوند ۹۴ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸  
 سلطان محمد شاه ۱۴۴  
 سلطان محمد منصور ۱۰۷  
 سلطان محمود ۱۷۴  
 سلطان مراد ۶۰ - ۶۲ - ۷۷ - ۸۱ - ۹۰  
 سلطان مراد چهارم ۱۰۱  
 سلطان میر محمود ۱۱۲  
 سلطان یوم خانم ۸۹  
 سلطان یعقوب ۵۵ - ۶۵ - ۱۷۶  
 سلیم (عبلقی) ۱۵۶  
 سلیم (محمقلی) ۱۸۹ - ۱۹۴  
 سلیمان افندی ۱۲۶  
 سلیمان ۷۸

سربررسی سانس ۸۹ - ۱۳۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰  
 سربول و نکوت ۷۲  
 سرتوماس هربرت ۲۳  
 سرتوماس شرلی ۱۰۰  
 سرجان شردن ۱۰۹  
 سرجان ملک ۱۸ - ۲۱ - ۲۸ - ۸۴ - ۸۹ - ۹۷ - ۱۳۹ - ۱۳۸ - ۱۳۵ - ۱۳۱ - ۱۲۷ - ۱۱۲ - ۱۰۷ - ۱۴۰ - ۲۹۹  
 سرخوش ۲۰۲  
 سردار (نظامی پنا) ۱۴۱  
 سردار حسن واس ۵۶ - ۶۷ - ۱۵۳ - ۳۱۴  
 سردار ابرت شرلی ۱۰۰  
 سرطاوماس شرلی ۱۰۰  
 سرکلاشتر مرخام ۱۸  
 سرلوکاس کینگ ۶۷  
 سرویس پلی ۳۹ - ۱۶۱  
 سرمه ک بیل ۱۴۳  
 سروش (محمد علی) ۱۷۲ - ۲۲۱ - ۲۳۲  
 سرهارورد جاس بریج ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۴۰  
 سرهبری لندسی ۱۴۰  
 سرهواتم شیدلر ۱۹ - ۴۲ - ۵۴ - ۱۷۰  
 سعدالدین تقارانی ۶۶  
 سعدالدین عسابت الله ۹۳  
 سید حسین سلات زاده ۷۴  
 سعدی ۴۵ - ۴۸ - ۴۹ - ۱۸۶ - ۲۱۵ - ۲۴۸ - ۲۴۴  
 سدید ۱۵۸  
 سدراط ۱۶۶  
 سعیدیه ۱۷ - ۲۹  
 سیدان ابوسعید ۹۶  
 سیدان احمد میرزا ۶۳ - ۹۵  
 سیدان امرا ۱۰۴  
 سیدان نابریه ۲۲ - ۲۶ - ۶۱ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰  
 ۷۱ - ۷۲ - ۷۴ - ۸۳ - ۸۷ - ۸۸



سلیمان پاشا ۹۶

سنائی ۱۶۷ - ۱۸۳ - ۱۹۳ - ۲۱۵ - ۲۵۲ - ۳۱۷

سن نارتلمی ۷۴

سنلوك ۹۱

سحر ۱۵۷

سوزنی ۲۴۷

سید گزدر ۳۳۲

سیدمك ۴۸

سیدبدر ( بنام شیخ حیدر رجوع شود )

سید احمد امرابی ۴۱

سید محمد بن زین العابدین ۲۹۴

سید لشهدا ۳۰۵

سید اشرف الدین ۱۶۳ - ۲۴۵ - ۳۳۴

سید اعجاز ۲۵۳

سید جمال الدین اصحابی ۱۴۹

سید رضا ۲۶۲

سید شریف ۶۳ - ۲۹۹

سید صلاح ۴۴

سید علی رقبس ۲۳

سید علی محمد باب ۱۴۵ - ۱۶۴ - ۲۷۴

۲۸۶ - ۲۹۴

سید کاظم ۲۹۴

سید صادق ۳۰۴

سید محمد ۱۳۳ - ۳۰۰

سید محمد بحرشی ۲۰۸

سید محمد صابقی ۲۰۸

سید محمد کوه ۱۳۱

سید محمد مهدی ۷۷

سید مصطفی ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰

۲۶۱ - ۲۶۶

سید ۹۸

حرف ش

شاپور ۱۹۹

شاردن ۲۳ - ۳۱ - ۱۱۱

شاملو ۲۷ - ۵۷

شاه اسمعیل اول ۱۸ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۳۰ - ۳۱

۳۲ - ۳۳ - ۳۵ - ۴۱ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۷ - ۵۸

۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶

۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۶

۷۸ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۴ - ۹۵ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۸

۱۷۱ - ۱۷۵ - ۲۵۸ - ۲۹۱ - ۳۱۴ - ۳۱۶

شاه اسمعیل ثانی ۹۴ - ۹۵

شاه اسمعیل ۲۰۹

شاه جویان ۱۹۵ - ۲۸۳

شاه خلیل الله ۱۴۳ - ۱۴۴

شاه رخ ۵۱ - ۹۳ - ۲۸۸

شاهرخ نادری ۱۳۱ - ۱۳۵

شاه رستم ۷۷

شاه سلطان حسین ۸۳ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۲ -

۱۱۷ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۳۱

۱۳۲ - ۲۰۸

شاه سلیمان ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۹۹

شاه سلیمان صدوی ۳۰۹

شاه سلیمان ثانی ۱۳۱

شاه شجاع ۹۷

شاه صفی ۱۰۷ - ۱۷۷

شاه طهماسب اول ۱۸ - ۲۲ - ۲۳ - ۳۰ - ۳۸ - ۴۲

۵۰ - ۵۶ - ۵۸ - ۶۱ - ۸۰ - ۷۳ - ۸۴

۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۳

۹۴ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱ - ۱۲۶ - ۱۲۷

۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۵۹ - ۱۸۱ - ۱۸۳ - ۲۸۱

شاه طهماسب ثانی ۱۰۹ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۱۴ -

۱۱۷ - ۱۱۶

شاه عباس اول ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۳ - ۲۵ - ۳۸

۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲

۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۴ - ۱۹۲ - ۱۹۸ - ۲۵۹

۲۶۲ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۹۹ - ۳۰۵

شیانی (فتح الله) ۲۳۳-۲۴۴  
 شیانی خان ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹-۷۸  
 شیک خان ۷۲-۹۱  
 شیخ ابو طالب ۲۰۴  
 شیخ احمد احسانی ۲۸۲-۲۸۳-۲۹۵-۳۰۱-۳۰۵  
 شیخ احمد بن زین العابدین ۲۸۶-۲۹۴  
 شیخ البونی ۳۱۲  
 شیخ الطاجه (محمّد بن حسن) ۲۵۹-۲۸۰-۳۱۸  
 شیخ بدرالدین ۵۰-۵۴  
 شیخ بزمش ۴۹  
 شیخ بهائی ۳۷-۱۰۴-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۱-۲۰۵  
 ۲۵۹-۲۶۰-۲۶۳-۲۸۲-۲۹۸-۲۹۹  
 ۳۰۱-۳۰۰-  
 شیخ بندگان ۴۹  
 شیخ جعفر ۲۵۹  
 شیخ جمال الدین ۵۹  
 شیخ جنید ۵۳-۵۷  
 شیخ حبیب ۳۱۲  
 شیخ حر عاملی ۲۷  
 شیخ حسین ۲۹۹  
 شیخ حیدر ۵۳-۵۴-۵۵-۶۴-۷۰-۷۲  
 شیخ زاهد ۴۵-۴۶-۴۸-۴۹-۵۰-۱۱۱-۲۰۴  
 شیخ زین الدین ۲۸۶-۲۹۴  
 شیخ شاه ۵۳-۶۴-۹۳  
 شیخ شهاب الدین ۸۶  
 شیخ شهاب الدین سهروردی ۳۰۳  
 شیخ شمس ۴۵  
 شیخ صدرالدین ۴۲-۴۳-۴۶-۵۱-۵۶-۵۳  
 شیخ صفی الدین ۱۸-۳۰-۳۸-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵  
 ۴۸-۴۹-۵۰-۵۳-۵۶-۸۷-۱۰۷-۱۱۱-۳۱۴  
 شیخ طبرسی ۱۴۷  
 شیخ طوسی ۱۸۳  
 شیخ علی بن عبدالعالم ۱۹۳-۳۰۰  
 شیخ علی حزم ۱۱۱-۱۱۳-۱۹۸-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶  
 ۲۰۷-۱۰۸-۳۱۹

شاه عباس دوم ۱۰۸-۱۰۹-۱۹۹-۲۰۲  
 شاه عباس سوم ۱۰۹-۱۲۷  
 شاه محمد اعظم ۱۴۶  
 شاه قلی ۷۱-۷۲-۷۳-۷۶-۲۳۰  
 شاه مرد دعبیرا ۲۳۰  
 شاه متاع ۷۷  
 شیبی ۲۵۲  
 شای دعائی ۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۷۵-۱۸۳-۱۸۴  
 ۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۲  
 ۱۹۵-۱۹۶-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۱۵  
 شجاع السلطنه (حسینی میرزا) ۲۳۳  
 شرف شاه ۴۱  
 شریک همدس ۳۳۳  
 شری ۱۰۴  
 شریک تبریزی ۱۷۹  
 شریک شریازی ۷۷  
 شریک (سید محمد) ۲۰۸  
 شریک (شرف الدین حسن) ۱۸۹-۱۹۳-۲۰۰  
 شریک (شارک) ۲۲-۲۳-۱۱۱-۱۱۲-۲۱۹  
 شریکی ۱۵۶  
 شریک خان ۹۷  
 شریک الدین ۱۷۸  
 شمس الدین برنیزی ۵۰  
 شمس شیبور قونی ۱۰۴  
 شونی ۲۹۹  
 شرکت ۱۸۹-۱۹۴-۱۹۷-۱۹۸-۲۰۰-۲۰۸-۲۱۴  
 شهر صافی ۲۷-۲۸-۲۱۷  
 شهر و چارماری ۱۰۴  
 شهید اول (شمس الدین محمد) ۲۸۱  
 شهید ثانی (شیخ زین الدین) ۲۶۹-۲۹۹  
 شهید ثالث (ملا محمد تقی) ۲۸۶  
 شهید ثالث (سید موراغه) ۲۵۲-۳۱۶

صحبۃ ۱۶۴-۲۲۷  
صدرالدين ۳۰-۴۹  
صدرالدين محمد ۱۰۴  
صفا ۱۲۱  
صفائی (احمد) ۲۲۹  
صفائی (محمد) ۲۸۶  
صفی الدین محمد ۳۱۳  
صفی علیشاہ ۱۶۸  
صفی قلیخان ۱۱۹  
صلاح الدین ۱۴۴  
صلاح الدین رشید ۴۱-۴۴-۴۵  
صنعتی زادہ ۳۳۳  
صوفیون ۵۴  
صبیا (آفاق) ۲۰۸

### حرف ض

ضحاك ۲۶  
ضجری ۱۰۴  
ضیاء یاشا ۱۶۰-۱۸۴

### حرف ط

طالب آملی ۱۵۴-۱۸۹-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۹  
طالس ۱۶۶  
طاهر ۲۰۸  
طاهرہ (بہ قرۃ العین رجوع شود)  
طبعی ۱۰۴  
طبری (محمد) ۲۰۹-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۹  
طیب (عبدالباقی) ۲۰۸  
طفرل ۴۰-۵۹  
طہماسبقنی (لقب ناصرشاه) ۱۲۶  
طہماسہ میرزا ۹۷  
طوفان ۲۰۸  
طیغور (بنام ملک رجوع شود)

### حرف ظ

ظفرخان ۱۹۸-۲۰۹  
ظلال السلطان ۱۴۰

شیخ علی خان ۱۳۲  
شیخ محمد عظمیٰ ۴۲  
شیخ مبارک ۱۸۵  
شیخ محمد امبال ۳۰۷-۳۰۱  
شیخ محمد حسن ۲۸۵  
شیخ محمد علی ۲۶۷-۲۹۰  
شیخ محمد کجی ۴۵  
شیخ محمود شستری ۴۵-۱۶۷  
شیخ محی الدین ۴۵-۳۱۲-۳۱۴-۳۱۷  
شیخ مرتضیٰ ۲۸۵  
شیخ سعید ۲۸۰-۳۱۷  
شیخ موسیٰ ۲۳۲  
شیخ حبیب الدین ۴۵-۴۸  
شیخ نجم الدین ۴۵  
شیخ یوسف ۳۱۸  
شروانشاہ ۴۷-۵۳-۵۴-۵۷-۱۸۲  
شبنون ۱۶۶  
شیندار ۲۱۹-۳۱۹  
شیونر دیرز ۱۹۴

### حرف ص

صاحب دیوان ۱۶۸  
صادق بیٹ ۱۰۴  
صادق خان ۱۳۵-۱۳۶  
صادق علی شاہ ۲۲  
صافنی (چمبر) ۲۰۸  
صالح ۴۱  
صائب (محمد علی) ۳۶-۱۴۵-۱۵۵-۱۵۶-۱۸۴  
۱۸۹-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۸  
۱۹۹-۲۰۰-۲۰۷-۲۱۴-۲۱۵  
صا (محمد علی خان) ۱۱۷-۱۷۲-۲۲۲  
صاحی (سیدمان) ۱۳۶-۲۰۸-۱۲۱  
صدری ۸۸  
صوح (محمد علی) ۲۰۸

مظہوری ترشیری ۱۸۹-۱۹۱-۲۰۰

طہر داریایی ۲۰۹

طہر لدین ۴۹

### حرف ع

عادلشاه (عنی فیضی) ۱۱۲-۱۳۱-۱۳۵

عارف ۱۷۰-۲۴۵

عاشق (آرامش) ۲۰۸-۲۳۶

عباس (نام شاه عباس رجوع شود)

عباس میرزا ۱۴۰-۱۴۹-۱۶۲-۲۲۴-۲۳۴

عباسیان ۱۲۱-۱۳۴

عباسی لعلدار ۱۰۴

عباسی ارجم ۷۳

عباسی ارجم ۱۵۵-۱۸۶-۱۹۰

عباسی لرزای (بنام عباس رجوع شود)

عباسی اشکور ۳۴۳

عباسی اعز بر خن ۱۲۵-۳۳۱

عباسی احمد ۱۴۱

عباسی مؤمن خان ۱۰۰

عباسی ۱۱۹

عباسی زاده (احمدی) ۳۳۳

عباسی حسن ۷۸-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۱۷۴-۱۷۸

۱۷۹

عباسی کاشی ۱۸۲-۳۳۴

عباسی ۲۸-۵۸-۹۲-۹۹

عباسی ۳۴-۳۷-۱۸۶-۱۹۸

۲۶

عباسی (اسحق) ۲۰۸

عرب ۲۶-۱۲۲-۱۶۳-۳۳۹-۳۴۱

عربی (عبدالدین محمد) ۳۵-۱۵۴-۱۵۵-۱۸۳

۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷

۱۹۸-۲۰۰-۲۱۴-۲۱۵

عطار (مریدالدین) ۱۶۷-۲۵۲-۳۱۷

علامه حلی (حسن) ۲۸۱

علامه الدوله ۴۵-۶۲-۶۵-۷۸

علامه الدین محمود ۲۹۹

علم الهدی (سید مرتضی) ۲۸۰

علم شاه بیگم ۵۳

علی آقا ۸۸

علی ابوالفضل ۷۴

علی اصغر ۲۷۱

علی اکبر ۲۷۱

علی بن ایضالب ۲۸-۲۹-۳۰-۳۸-۳۹-۴۱-۵۰

۵۲-۵۴-۶۲-۶۳-۸۵-۱۷۹-۱۸۷

۳۰۴-۲۹۲-۲۵۲

علی بن علوی ۵۲

علی بیک ۶۲

علی پاشا ۷۲

علی رضا ۱۳۵

علی شاه ۲۰۹

علی قلیخان ۹۵-۹۹

علی مراد ۱۳۶

علی مردان خان ۱۳۴

عبادالکتاب ۲۱۸

عمر ۲۸-۳۹-۵۸-۸۹-۹۹-۲۹۲

عندلیب (حسینخان) ۲۲۲

عنصری ۲۱۵

عوض الخواص ۴۱-۴۴

عیسی ۱۶۲-۳۱۰

### حرف ف

غازی خان ۳۰-۴۸-۲۸۸

فان (محمد حسین) ۲۰۸

غزالی ۳۱۷

غنی زاده (محمود) ۳۴۴

حرف ف

فاطمه ۲۸ - ۲۹ - ۳۹ - ۴۱

فراپی ۳۱۷

فتحی ۱۰۷ - ۱۹۹

فتحعلی - ان ۱۲۶ - ۱۳۲

فتحعلی شاه ۱۱۱ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۲۱۴ - ۲۱۹ -

۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۶۵ -

۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۳۴

فدیه ۳۲۸ - ۳۲۹

فخرآبدین ۴۵

فخر محققین ۲۸۱

فخر خان ۱۴۷

فرخی ۱۹۸ - ۲۱۵

فرخ یسار ۳۲ - ۵۷ - ۶۴ - ۹۳

فردریک دوک هلستین ۱۱۰

فردوسی ۲۶ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۲۲۱ -

فردینان ۲۴ - ۹۱

فرزدق ۲۵۲

فره نمره ۱۴۰

فرنگیس خام ۸۰

فروغ لدوله ۲۳۴

فروغی (عباس) ۳۶ - ۱۰۴ - ۱۵۷ - ۱۷۲ - ۲۲۱ -

۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۸

فرهاد بدش ۹۹

فرهاد میرزا (محمودالدله) ۱۵۰ - ۲۲۲

فرهنگ (ابوالقاسم) ۲۱۶ - ۲۲۷ - ۲۳۰

فریدالدین احمد ۶۶ - ۷۲

فریدون ۲۶

فریدون شک ۲۲ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۹ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۸۶ - ۸۹

فصولی ۱۸۰

فدسی ۱۵۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۸۳

فورستر دابیل ۲۴

فولاد ۶۷

فون هامر ۷۴

فیاض (عبدالرزاق لاهیجی) ۱۸۹ - ۲۸۳ - ۲۹۸

۲۹۹ - ۳۰۸

فیروز شاه زوی کلاه ۴۱ - ۴۳ - ۴۴

فیروز میرزا ۱۴۴

فیبی ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ -

۱۸۶ - ۱۸۸ - ۱۹۹

حرف ق

قآنی (حبیب) ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۱۷۲ -

۱۷۳ - ۱۹۸ - ۲۱۵ - ۲۲۱ - ۲۳۳ - ۲۳۴ -

۲۳۵ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۲ - ۲۴۴

قارون ۱۶۶

قارون ۱۶۵

قاری یزدی (محمود) ۱۸۲

قاسم ۱۵۸

قاسم الانوار ۵۱

قاسم بیک ۶۰

قاسمی ۸۲

قاضی جهان ۸۹

قاضی محمد ۶۰ - ۶۳

قاضی نصرالله ۵۹

قاضی نور ۱۰۴

قائم مقام (میرزا ابوالقاسم) ۱۴۰ - ۱۴۶ - ۲۱۶ -

۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴

قباد ۲۳۱

قدس مشهوری ۱۸۹ - ۱۹۴

قره عثمان ۶۲

قره العین (طاهره) ۱۶۴ - ۱۹۴

مرلیاش ۲۴ - ۲۷ - ۵۴ - ۷۱ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۱ -

مصایب (تخلص یثا) ۲۴۱

قطب الدین احمد ۴۱ - ۴۴

مطراں ۲۱۵

نقصی ۳۱۶

قوام الدین پور بھٹی ۱۲۶

موریا ۵۳

قداس سک ۷۷

بصر ۷۹

## حرف ک

کارلو ۱۹

کاپش ہی ۳۳۹

کاروزو ۱۳ - ۳۳ - ۶۴

کارٹ ر ہٹ ۲۳

کازیمیرسکی ۲۹۱

کاظم رادہ (حسین) ۳۴۲

کاکا ۱۰۴

کالویوس ۵۳

کدموجبہ ۳۳۲

کنیر (جسر عرب) ۲۸۵

کرومیسسکی ۲۳ - ۳۲ - ۳۹ - ۱۰۸ - ۱۰۹ -

۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۵ - ۱۱۳

کروسسکی ۱۱۴ - ۱۱۸

کریزی ۲۴ - ۷۶ - ۸۷ - ۹۱

کریس-س ۳۴۱

کریم خان زندہ ۱۱۶ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۵ -

۱۳۶ - ۱۳۸ - ۲۰۷ - ۲۶۲

کھوی ۱۵۲

کلویچو ۴۸ - ۶۱

کلماں ہوانو ۴۷

کسم (ابو حسان) ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۸۹ - ۱۹۴ -

۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۹

کسی (محمد) ۲۵۴ - ۲۸۰ - ۳۱۷

کسار لہر حسن ۲۵۵

کسانا در عرشاہ ۴۴

کسانا سک ۳۳۱

کمنی ۵۴

کورس ۳۳۱ - ۳۳۲

کہولس ۷۳ - ۷۴ - ۸۷

کان ۲۶

کیخرو ۲۶

کیسایہ ۲۸

کیوان چاوش ۷۱

## حرف گ

گرگین خان ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹

گریباچوف ۱۴۰ - ۲۲۳

گراویہ ۲۹۴

گش داوا بلیت ۶۱

گلزبیر ۲۹۶

گلشن (محمد علی) ۲۳۴

گوینو ۱۴۳ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۲۷۸ - ۲۷۹ -

۲۹۶ - ۳۰۶ - ۳۰۷

گونار ۳۳۰

گیب ۳۱ - ۸۷ - ۱۵۴ - ۱۸۰ - ۱۸۳ - ۱۸۹ - ۱۹۸ -

۳۱

## حرف ل

لان گلر ۱۱۱

لرد کرزن ۸۹ - ۱۰۴

لرد کالوی ۱۴۸

لرد کلو ۱۶۲

لرو ۴۳ - ۴۴ - ۴۷

لسان البک (محمد علی مہر) ۲۳۲ - ۲۴۴ - ۲۸۸

لسانی ۱۷۹

لطعلی خان زندہ ۱۱۹ - ۱۱۶ - ۱۲۳ - ۱۲۶ - ۱۳۷ -

لواستریج ۳۳۰

لودونک شان ۲۴۸

لوحین جی (ابو مخنف) ۱۶۲

لونی بلیب ۲۳۴

لبلا ۳۲۸

حرف م

معبد رحیم ۲۰۸  
 معبد رسول الله ۱۵۰-۲۲۳-۲۲۵-۲۷۱  
 معبد ربیع ۲۹۳  
 معبد شاه ۱۴۰-۱۴۵-۱۴۶-۲۲۲-۲۳۴-۲۷۱-۳۳۴  
 معبد شاه هنری ۱۳۶  
 معبد شعب ۲۰۷-۲۹۳  
 معبد شیروانی ۲۶۴  
 معبد صادق ۲۴۷  
 معبد صالح ۹۳  
 معبد طاهر نصر آبادی ۲۰۲-۳۰۰  
 معبد علی بیبانی ۲۶۲-۲۹۳  
 معبد علی بیگ ۲۰۸  
 معبد علی زند ۱۳۶  
 معبد علیشاه ۱۵۱  
 معبد علی میرزا ۲۶۲  
 معبد علی میرزا (نورلشاه) ۲۸۶  
 معبد قزوینی ۳۳۹-۲۶۳-۳۶  
 معبد کرمانشاهی ۳۱۱  
 معبد گمانچه ۱۰۴  
 معبد محسن میرزا ۶۰  
 معبد مؤمن (استاد) ۱۰۴  
 معبد مؤمن ۳۰۹  
 معبد هدایت حسین ۲۵۳  
 معبد میرزا ۶۲  
 معبد آقا ۷۹  
 معبد افغان ۱۱۳-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵  
 معبد سوم ۱۵۷  
 معبد میرزا ۹۵  
 معبد نیک ۶۰  
 معبد قلی خان ۹۷-۹۹  
 معبد مروان ۲۴-۲۴۳

مارتا ۵۳  
 ماکدونالد ۴۷  
 ماکرالی ۱۶۲  
 مالک بن اس ۲۴۹  
 مایو آرنولد ۱۶۲  
 منشی ۲۵۲  
 معبد لدین ۵۲  
 مجلسی (معبد باقر) ۱۱۵-۱۶۲-۲۵۴-۲۶۰-۳۲  
 ۲۶۹-۲۷۱-۲۷۹-۲۸۵-۲۹۱-۳۰۰-۳۰۴  
 مجلسی (معبد تقی) ۱۹۱-۲۷۹-۲۸۳-۲۹۱  
 معبد (سید حسین) ۱۷۲-۲۰۰-۲۲۱  
 معتمد ۳۸-۱۰۴-۱۵۹-۱۸۲-۱۸۳  
 معتمد اول (بیم لدین ابوالقاسم) ۲۶۸-۲۸۱  
 معتمد ثانی (نورالدین علی) ۲۶۹-۲۸۱  
 معبد ۴۱-۴۳-۷۹-۱۷۹  
 معبد خبازی ۲۶۵  
 معبد قبال ۶۰  
 معبد انصاف ۴۱-۴۴  
 معبد ادین ۲۶۵  
 معبد باچی ۹۱  
 معبد باقر ۲۱۷-۲۵۲  
 معبد باقر میرزا ۹۵  
 معبد بن حسن ۲۵۱-۲۵۴  
 معبد بن سلیمان ۲۵۰-۳۱۸  
 معبد بن صادق ۲۵۳  
 معبد بن علی ۲۵۱  
 معبد تقی ۲۹۵  
 معبد حسن ۱۳۲-۱۳۵  
 معبد حسین ۱-۴  
 معبد حسین میرزا ۹۵  
 معبد حنیفه ۲۹  
 معبد حسنه ۱۰۷

ملاحسن فیض (محدث مرتضیٰ) ۱۸۸-۱۸۹-۲۵۴  
۲۹۸-۲۸۶-۲۸۳-۲۸۶-۲۶۷  
۳۰۵-۳۰۴-۳۰۳-۲۹۹

ملاحمد ۲۹۵  
ملاحمرالدین ۲۹۰  
ملک اشرف ۵۱  
ملک اعلان ۷۸  
ملک رحمت ۶۳  
ملک طیعور قس ۱۹۹-۱۹۵-۱۹۱-۱۰۴  
ملیحه ۲۷۵  
منصور بیگ ۵۵  
موجہری ۲۱۵-۱۹۸  
موریہ ۱۶۳  
موسیلو ۲۷  
مولیر ۳۲۷  
موس ۳۲۹-۳۲۸  
مہد علیا ۱۴۶-۱۴۷  
مہدی ۳۰۷  
مہدی (امام) ۱۴۶-۱۴۵  
مہرداد (مہرادات) ۳۳۶  
مہدی باجر سلطانم ۸۰  
مینوخ ۳۳۹  
میر ابو تراب ۹۱

میر ابو القاسم قنبرسکی ۱۸۸-۱۸۹-۱۹۳-۲۸۲  
۳۰۶

میر احمد ۴۵  
میر حسین ۶۱  
میر حیدر معانی ۱۰۴  
میر خوانندہ ۲۱۹-۱۸۹-۸۱  
میر داماد (محدث باقر اشراق) ۱۸۸-۱۸۹-۱۹۱-۱۰۴  
۱۹۳-۲۹۸-۲۸۳-۲۸۶-۲۶۳  
۳۰۹-۳۰۰

میرزا ۲۹۴-۲۸۳-۲۶۶  
میرزا ابو القاسم ۲۶۸

مردک ۲۷۱-۳۳۱-۳۴۱

مستعم باقی ۴۸

مسعود ۶۰

مسعود سید ۲۱۵

مسکین (تخلص فروغی سظامی است)

مسیح (عجسی) ۲۹۳

مسیحی ۱۸۱

مشائق (میر سید علی) ۲۰۹-۲۰۸

مشائلی (میر معصوم) ۲۹۳

مصطفیٰ ۹۵-۷۹

مظہر العلی ۲۵۱

مطیع ۱۹۹

مظفر الدین شاہ ۱۵۱

مظفر سہان ۹۳

مظہر علی ۱۰۴

مہسری ۱۰۴

معویہ ۳۳۹-۵۲

میر ندولہ (احمد بن بوہ) ۴۰

معصوم ۱۹۹

معصوم کمانچہ ۱۰۷

مہول ۱۷-۳۱-۳۶-۴۸-۸۹-۹۰-۲۷۹

۲۸۱-۲۸۷-۲۸۸-۳۰۹-۳۱۳

مقدس اردبیلی (احمد) ۲۸۱

مہنا گرت ۳۰۲

ملا ایرہم حسیل ۳۳۰

ملا احمد ۲۶۲

ملاحصل ۲۹۹

ملاحسن ۱۴۴

ملاحصرا (صدر الدین محمد) ۱۹۳-۲۶۶-۲۸۲-۲۸۳

۲۸۴-۲۸۶-۲۹۹-۳۰۱-۳۰۲

۳۰۳-۳۰۴-۳۰۶-۳۰۷

ملاحمد باقی ۲۹۹

ملا علی موری ۲۶۶-۳۰۷



ناصر خسرو ۱۶۰-۱۹۴-۲۵۲-۳۴۴  
ناصر علی ۲۰۰  
ناصر الاسلام ۲۸۸-۳۱۵  
نامی ۱۷۶  
نبیل ۱۴۵  
نجم ثانی ۶۳-۶۴-۶۹-۸۱-۱۷۷  
نرو ۶۵  
شاط (عبدالوهاب) ۱۷۲-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲  
صراقة ۱۲۰-۱۲۴  
صراة الدين احمد ۳۱۳  
نظام الملك ۱۵۷-۱۵۸  
نظام بن حسین ۲۸۲  
طامی گنجوی ۱۷۵-۱۸۵  
نظیری ۱۵۴-۱۵۶-۱۸۹-۱۹۰-۲۰۰  
میم یاک ۳۲۸-۳۲۹  
نعلوبه ۲۱  
نکیبا ۱۶۸  
نواب (حسینی) ۲۱۶-۲۱۷-۲۲۸  
نواب (حیدر علی) ۲۳۵  
نوائی (نظام امیر علیشیر رجوع شود)  
نورالدین عبدالوهاب ۷۸  
نورالدین طیب ۸۹  
نورعلی شاه ۲۹۳  
نوعی ۱۵۷  
نیازی ۷۹  
نیچه ۳۰۳  
نیکلا ۲۹۴  
نیکولسون ۳۰۳  
نیکولو کیوسنی یانی ۷۴

### حرف و

وانسن ۱۷-۱۳۲-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۳-۴۴  
۱۴۶-۱۴۷ ۲۲۲-۲۲۳-۲۴۴-۳۱۹-۳۳  
وارموند ۲۳۰  
والترشولر ۳۲۳

میرزا بروک ۲۲۴  
میرزا تقی ۲۶۰  
میرزا حبیب ۳۱۸  
میرزا حبیب ۱۰۷-۳۱۹  
میرزا جانی کاشانی ۱۶۴-۳۱۵  
میرزا جعفر ۳۲۹  
میرزا جواد، گبرخان ۲۱۷-۲۴۵-۳۳۷  
میرزا رضای کرمانی ۱۴۹  
میرزا زین العابدین ۲۶۹  
میرزا عبدالله ۲۰۸  
میرزا علی ۵۶  
میرزا حبیبی ۱۴۰-۲۲۲-۲۴۶  
میرزا قاضی ۳۲۹  
میرزا محمد علی ۳۱۸  
میرزا مسیح ۲۲۳  
میرزا مسکرم خان ۳۳۰-۳۳۴  
میرزا موسی ۳۱۴  
میرزا نصیم سندی ۱۶۵  
میرزا نصیر ۲۰۸  
میرزا صوفی ۹۱  
میرزا عبدالله ۱۱۹  
میرزا معزی کاشانی ۱۰۴  
میرزا مصوم ۱۹۵  
میرزاویس ۱۱۳-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹  
مینورسکی (ولادیمیر) ۱۴۸-۱۶۶

### حرف ن

نابلتون ۱۶۵-۲۳۲  
نابیه ملک ۱۶۳  
نادر شاه ۲۴-۱۰۹-۱۱۲-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۲-۱۲۵  
۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۵  
۱۳۸-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۹۳  
ناصر ۳۲۸  
ناصرالدین ۷۸  
ناصر لدین شاه ۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰  
۱۵۱-۲۱۴-۲۲۷-۲۴۴-۳۱۱-۳۱۹-۳۲۲

هلالی ۱۷۸-۱۷۴-۹۱-۸۱-۳۵	واله ۲۰۰-۱۷۵
هلیارد ۳۰۹	وحشی ۱۸۱-۱۰۴
همایون ۱۵۸-۱۵۵-۹۰-۸۹-۸۴-۳۸	وحید قمی ۱۸۰
هست ۲۱۶	وحید (محمد ظاهر) ۱۹۷-۱۹۴
هندرشاه ۳۱۳	ورلن ۲۴۴
هنر (اسمیل) ۲۳۹	وستنفلد ۳۱۰
هواخشانارا ۳۳۲	وصاف ۲۸۸
هوارت ۴۳	وصاف (میرزا شفیع) ۱۵۷-۱۷۲-۱۸۱-۲۱۶-۲۱۷
هوتسا ۵۳-۲۹	۲۲۷-۲۲۶-۲۲۵-۲۲۱
هوراس وینستورپ ۳۱۰	وہیق پاشا (احمد) ۳۲۹
هورن ۸۸-۸۷-۸۶-۸۵	وقار ۲۲۷-۲۱۶-۱۷۲
	ولی ۱۰۴
حرف ی	ویک ۳۰۹-۲۹۷
یاجوج و ماجوج ۲۷۵	وہدن ۳۰۹-۲۹۸
یاقوت حبوی ۳۲۲	ویکتوریا ۲۳۰
یحیی پاشا ۷۲	ویفرید بلوت ۱۶۳
یحیی دولت آبادی ۲۲۰	ویلکس ۳۲۰
یزدانی ۲۲۷-۲۱۶	وین سٹیوڈ الساندری ۵۶ ۸۴
یزدگرد ۲۹	حرف ہ
یزید بن معاویہ ۱۶۲-۳۴۹	ہاتف ۱۶۷-۲۰۴-۲۰۸-۲۰۹-۲۲۰-۲۲۱
یغوب ۷۰-۶۲-۵۵-۴۵	ہاتفی (مہد علیہ) ۱۷۵-۱۷۴-۸۱-۳۵
یغوب خان ۹۹	ہرام ۱۲۳
یغوبی ۴۳-۲۹	ہاکلویت ۸۷-۸۴-۶۱-۵۶-۵۵-۵۴-۴۸
حما (ابوالحسن) ۱۵۷-۳۶-۲۳۳-۲۲۹-۲۴۰	ہامزین ۱۷۳
۲۴۴-۲۴۲-۲۴۱	ہانوی ۱۰۸-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۵-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۳
یوسف ۴۵	۱۲۹-۱۲۷-۱۲۵
یوسف ابن احمد ۲۵۱	ہدیری مارتن ۲۹۴
یوسف بن یحیی ۲۵۳	ہراکلیوس ۱۳۲
یوسف شاہ سراج ۲۳۰	ہرمس ۱۶۶
یوسفی ۲۱	ہلاکوحان ۲۸۲-۱۴۳-۴۸
یونس پاشا ۷۳	ہلاکی ۱۰۴

## فهرست کتب

حرف الف	حرف ب
آتشکده ۸۵-۱۷۶-۱۷۹-۱۸۱-۱۸۳-۱۸۵	العیون ۳۱۰
۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۸-۲۰۴-۲۰۸-۲۰۹	الرجال ۲۸۰
آثار البلاد ۳۱۷	الشعر والشعراء ۳۳۹
آثار طبیب ایرانیان ۳۰۹	الفخری ۱۷۵-۳۱۳
آیین اکبری ۱۸۸	الف لیلہ ۳۳۱
آئینہ حقنما ۲۹۴	الفیه ۲۵۷-۲۵۸
ابواب الجنان ۲۸۲-۳۰۵	القوانين ۲۶۸
احسن التواریخ ۱۸-۳۱-۳۸-۴۱-۵۰-۵۴-۵۹	السل والنحل ۲۷-۲۸
۶۱-۶۲-۶۶-۶۸-۷۳-۷۴	امثله ۲۵۶
۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۹۳-۸۶	امل الامل ۲۵۱-۲۵۴-۲۵۵-۳۱۸
۸۷-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۶	انجمن خاقان ۲۱۴
۱۵۷-۱۷۶-۲۸۸-۳۱۴	انجیل ۲۹۳
احقان الحق ۲۹۵	اقلاب ایران ۱۲۰-۱۲۴-۱۲۹
احمد ۲۴۱	انوار السبیل ۸۲-۱۷۷-۲۸۹
اخلاق جلالی ۲۹۶-۲۹۹	انوار النعمانیه ۲۶۰
اخلاق معینی ۲۹۶	اوضاع ایران ۲۳-۳۱
اخلاق مصری ۲۸۱-۲۹۶	اوضاع وحیات دینی ۴۷-۳۱۲
دبیات ایران ۴۸-۵۱-۵۴	ایران ۸۹
ادبایان ومذاهب ۱۴۳-۱۴۷-۲۷۸	ایضاح الاشهاد ۲۵۱
ارمنستان وارزقة الروم ۱۴۶	ایقان ۲۹۵
استبصار ۲۵۴-۲۸۰	
اسرار المعانی ۳۱۲	
اسرار نسکیم ۳۰۷	
اسرار لشهادت ۱۶۱	
اسرار قدسی ۳۱۱	
اسفار ۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳	
اسکندرنامه ۱۷۵	
اسماء الرجال ۲۵۱	
اصول الذهب ۲۲۵	
اقدس ۲۹۶	
اکبرنامه ۱۸۵	
	ما بر نامه ۸۳
	ماورایان ماثو ۲۲۹
	مراودان شرلی ۱۰۰
	معدن الانوار ۲۵۴-۲۶۰-۲۸۵-۲۹۱
	مراحم المعجم ۲۳۲
	مسان الساحة ۳۱۹
	محنة الارواح ۱۷۰
	من ۲۹۵
	میانات بکنفر سیاح ۱۴۸-۲۳۴-۲۹۴-۲۹۵

حرف پ

بجسمال در یکی از بلاد ایران ۱۶۳  
بریشان ۲۳۳-۲۳۴-۲۳۸

حرف ت

تاونوف ۳۲۹

تاریخ اجمالی ایران ۱۷

تاریخ ادبیات عرب ۳۱۰

تاریخ ادبی ایران ۲۹-۳۹-۴۸-۵۱-۵۴-۵۷-۶۷  
۷۲-۱۲۱-۱۴۳-۱۵۳-۱۵۴-۲۸۸-۳۱۵

تاریخ اکبر شاه ۱۸۸-۳۱۵

تاریخ انقلاب ایران ۱۱۲-۱۵۰

تاریخ ایران ۲۱-۷۸-۸۴-۸۹-۹۶-۱۰۷-۱۱۲-  
۱۳۴-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۶-۱۴۹-۲۲۲

۲۲۳-۲۲۴-۲۹۹-۳۱۹

تاریخ بی بدیل ۷۱

تاریخ پیداری ایرانیان ۲۸۸-۳۱۵

تاریخ چهارمکشی جویی ۳۱۳

تاریخ حکما ۳۱۶

تاریخ خلدبرین ۳۱۴

تاریخ زندیه ۱۳۵-۱۳۶-۳۱۴

تاریخ سرجین مکم ۵۳-۱۳۱-۱۳۲-۲۶۵-۲۹۳

تاریخ شعری غماینان ۲۵-۳۱-۸۷-۱۰۱-۱۵۴-۱۸۰  
۱۸۳-۱۸۴-۱۸۹-۳۲۹

تاریخ شاه اسمعیل ۵۶-۵۷-۵۸-۶۱-۶۸

تاریخ طب عرب ۳۱۰

تاریخ طبری ۱۶۲-۲۸۷-۳۳۹

تاریخ غماینان ۷۱-۷۳-۷۶-۸۷-۹۱-۱۰۱

تاریخ فلسفه اسلام ۲۹۶-۲۹۷

تاریخ کروسیمکی ۱۸

تاریخ کریمه ۱۱۴

تاریخ لیدبول ۱۵۷

تاریخ مفلول ۵۱-۲۲۹

تاریخ مصاف ۳۱۳

تاریخ هاری ۲۸

تاریخ هندوستان ۶۱-۶۷-۶۸-۸۶-۸۹

تجاربیه السلف ۳۱۳

تجربه و اعتماد ۱۶۲

تجربیه ۲۸۱

نصفه الزائرین ۱۹۱

نصفه المؤمنین ۳۰۹

نصفه سامی ۳۵-۸۶-۱۷۶-۱۸۰-۳۱۶

تذکره آندادود ۳۱۴

تذکره ابوطالب ۱۸۰-۱۸۳

تذکره خرافات ۱۵۵-۱۶۰-۱۷۴-۱۸۴-۱۸۷

تذکره دلگشا ۲۱۹-۲۲۱-۲۲۵-۲۳۴-۲۳۹

تذکره دولتشاه ۳۱۶

تذکره سرخوش ۲۰۲

تذکره شاه طهماسب ۸۳

تذکره شعرای ایران ۱۷۴

تذکره محمدشاهی ۲۱۴

تذکره معاصرین ۲۰۷

تذکره میخانه ۱۹۱

تذکره نصرآبادی ۲۰۲

تذکره هفت اعلیم ۱۷۷-۱۷۹-۱۸۲-۱۹۰-۳۱۷

توسعه حکمت ۳۰۳-۳۰۷

تهذیب الاحکام ۲۵۴-۲۸۰

حرف ج

جامع الشنات ۲۶۸

جامع عباسی ۲۸۲-۳۰۰

جمهرخان از فرنگ آمده ۳۳۱

جلاء العیون ۲۸۵-۲۹۱

حواهر الکلام ۲۸۵

حرف چ

چهارمقاله ۱۶۳-۲۸۷

حرف ح

حاجی بابا ۱۶۳

حالت ایران ۱۱۹

حیسانیر ۶۶-۳۱۴

حدیقه الحقیقه ۱۹۳

حدیقه السعداء ۱۸۰

حسین کرد ۳۳۱

حق البقیه ۲۷۱ - ۲۹۲

حقوق اسلامی ۲۶۸

حکمت الاشراف ۳۰۲

حکمت الرشیده ۳۰۹

حلیه المتقین ۲۸۵ - ۲۹۱

حیات القلوب ۲۸۵ - ۲۹۱

حیات عقلانی ۱۷۳

### حرف خ

خداوند نامه ۲۲۱

خسرو و شیرین ۲۰۸

خط و خطاطان ۳۱۸

خلاصه الافتضاح ۲۴۱

خلاصه العسل ۳۰۰

خلد برین ۹۶ - ۱۸۱

خمس نظامی ۱۷۵ - ۱۸۵

خیرات حسن ۳۲۴

### حرف د

دام گستران ۳۳۳

دبستان ۳۰۶

دره نادره ۳۱۴

دستور الانشاء ۲۲

دستور الوزراء ۳۱۶

دلائل سببه ۲۹۵

دیوان سلطان سلیم ۲۵

### حرف ذ

ذره و غور شبیه ۱۹۱

### حرف ر

راحة الصدور ۲۸ - ۶۰ - ۱۶۸

راه نور ۳۳۹

ربیع الاسابیع ۲۹۱

رسالات بعثیه ۲۹۴

رسالات خیرانیه ۲۹۳

رسالة سؤال وجواب ۲۵۸

رشحات سحاب ۲۲۰

رمان کورس ۳۳۱

روزنامه آفتاب ۲۴۷

روزنامه اختر ۱۵۰ - ۲۴۴ - ۳۳۴

روزنامه ادب ۲۴۶ - ۲۴۷

روزنامه ارشاد ۲۴۷

روزنامه ایران سلطانی ۲۴۶

روزنامه بهار ۳۴۳

روزنامه پرورش ۳۳۴

روزنامه نازه بهار ۲۴۵

روزنامه تائیس ۳۳۷

روزنامه نیاتر ۳۳۰

روزنامه ثریا ۳۳۴

روزنامه حبل المتین ۳۳۴

روزنامه رستاخیز ۳۳۹

روزنامه صور اسرافیل ۲۱۷ - ۲۴۵ - ۳۳۴ - ۳۳۵

روزنامه عرلق عجم ۲۴۶ - ۲۴۷

روزنامه قانون ۳۳۴

روزنامه مجلس ۲۴۶ - ۲۴۷

روزنامه مساوات ۳۳۴

روزنامه نسیم شمال ۲۴۵ - ۳۳۴

روزنامه نو بهار ۲۴۵ - ۳۳۴

روضات الجنات ۱۹۰ - ۱۹۳ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۸۳

۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۴

۲۹۵ - ۲۹۸ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳

۳۰۴ - ۳۰۶ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸

روضه الشهداء ۳۸ - ۱۵۱ - ۱۸۰

روضه الصفا ۱۹ - ۲۱ - ۹۹ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۲۱۹

۲۲۵ - ۲۸۸

ریاض الشعراء ۱۷۵ - ۲۰۲

ریاض الحارقین ۲۷۶ - ۱۹۰ - ۱۹۷ - ۲۲۰ - ۲۲۷ - ۲۳۲

۳۰۳ - ۳۰۶ - ۳۰۷

### حرف ز

زاد المسافرین ۲۴۴

زادالمعاد ۲۹۹

زبد ۳۰۰

زینت المذایح ۲۱۴

### حرف ص

سالی در میان ایرانیان ۱۴۳-۱۵۱-۱۶۷-۲۱۶

۲۳۷-۲۸۶-۳۰۱-۳۰۷

سرداریه ۲۳۹-۲۴۱

سرگذشت اشرف خان ۳۳۰

سرمایه ایمان ۳۸۳-۳۰۶

سفارت بدر بار نیمور ۵۴

سفارت نامه خوارزم ۲۱۹

سفرنامه ایران ۱۹

سفرنامه سرکلیاتس و رخام ۴۸

سفرنامه سیاحان ایتالیائی ۶۴-۶۵

سفرنامه شارون ۹۴

سفرنامه ناصرالدینشاه ۸۳

سفرنامه ناصر خسرو ۲۸۷

سفرنامه بکنفرسیاح ۲۷۴-۲۷۸

سفینه المصنوع ۲۱۴

سلسله النسب ۲۹-۳۱-۴۱-۴۳-۴۵-۴۷-۴۹

۵۰-۵۲

سلسله قاجاریه ۱۳۶-۱۳۸

سلیمان و بلقیس ۱۸۵

سواطع الکلم ۱۸۵

سه برادران ۱۰۰

سیاحت نامه ابراهیم یک ۳۳۱

سیاحت‌های نخستین ۸۷

سیاست نامه ۲۹-۲۸۷

### حرف ش

شامات در توطئه مسلمان ۲۵۵

شاهنامه ۲۶-۱۷۵-۲۲۱-۲۴۱-۳۴۱

شاهنامه شاه اسمعیل ۱۷۵

شاه و درویش ۱۷۷

شبیانه ۱۸۳

شرایع الاسلام ۵۹-۲۶۸-۲۸۱

شرح احوال هیئت اعزامی ۱۳۷

شرح اسماء ۳۰۲

شرح اصول ۳۰۲

شرح الزیاده ۲۸۶

شرح الصدر ۳۰۴

شرح القوائد ۲۸۶

شرح الهدایه ۳۰۲

شرح تاریخی تجارت انگلیس ۱۱۲

شرح چاربردی ۲۵۷

شرح جامی ۲۵۷

شرح منوی ۳۰۷

شرح العجم ۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۷۵-۱۸۳-۱۸۵-

۱۸۶-۱۷۹-۱۹۰-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۹

شفا ۳۰۲

شکوک الدلیل ۲۴۱

شمس المعارف ۳۱۱

شمع انجمن ۲۰۲

شواهد الربوبیه ۳۰۲-۳۰۷

شهر انگیز ۱۸۰

شهینشاه نامه ۲۲۱

شیر و شکر ۱۹۱-۳۰۰

شیرین و خسرو ۱۷۵

### حرف ص

صبایه ۱۸۳

صحائف الاخبار ۱۰۱

صفحات العاشقین ۱۷۸

صفوة المفا ۱۸-۳۰-۴۱-۴۲-۴۷-۴۹-۳۱۴

### حرف ط

طافدیس ۲۸۶

طیب اجیاری ۳۲۷-۲۲۹

طوفان البکاء ۱۶۱

### حرف ع

عالم آرای عباسی ۴۸-۵۰-۵۱-۵۲-۵۴-۶۲-۸۶

۹۶-۹۷-۹۸-۱۰۲-۱۰۷-۱۵۹-۱۸۱

۱۹۳-۲۹۹

عبرت نامه ۲۲۱

عجائب المخلوقات ۳۱۷

عشق و سلطنت ۳۳۳

عقائد الشيعه ۲۷۱-۲۷۵

عين الحياة ۲۸۵-۲۹۱

عيون الانباء ۳۹۶

### حرف ی

فرهاد و شیرین ۱۸۱-۲۲۵-۲۲۷

فوائد المدينه ۲۶۵

### حرف ق

قابوسنامه ۲۸۷

قرآن ۲۹۲

قصایه ۲۴۱

قصص العلماء ۲۵۰-۲۵۹-۲۵۲-۲۵۴-۲۵۵-۲۶۲

۲۶۳-۲۶۴-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۷۹

۲۸۰-۲۸۲-۲۸۳-۲۹۰-۲۹۹-۳۰۱-۳۰۳

۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۱۷-۳۱۸

فوايد الاسلام ۵۹

### حرف ک

کافي (کافيه) ۲۵۴-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۹

کتاب السفره ۱۵۱

کتاب پرچاس پيلکريمز ۱۰۰

کتاب حیات ۲۴

کسر اصنام ۳۰۲

کشف العجب ۲۵۱-۲۵۳-۲۶۵

کشکول ۱۹۱-۲۸۲-۳۰۰

کثوم ته ۲۶۴

کلمات مکتونه ۳۰۵

### حرف م

گزارش مردم گویز ۳۲۷

گلستان ۲۰۰-۲۳۲-۲۳۸-۳۴۴

گلشن صبا ۲۲۱

گلشن محمود ۲۱۴

گنجينه ۲۲۲

گوهر مراد ۲۸۳-۳۰۶

### حرف ل

لؤلؤة البحرين ۲۵۱-۲۵۵-۲۶۵-۲۷۱-۲۸۳

۳۱۸

لبلی و مینون ۱۷۵-۲۰۸

### حرف م

مآثر السلطانیه ۱۳۸

مشوی ۴۳

مجالس المؤمنین ۴۹-۱۷۶-۱۷۸-۱۷۹-۱۷۷

۲۵۱-۲۵۳-۳۱۸

مجله ارغوان ۳۴۳

مجله انجمن صایونی ۲۶-۴۲-۳۰-۵۰-۵۱-۵۲

۵۴-۵۶-۱۳۸

مجله ايران شهر ۳۴۲-۳۴۳

مجله پارس ۳۴۳

مجله دانش ۳۴۳

مجله عالم نهران ۳۴۳

مجله فردوسی ۳۴۳

مجله فروغ تربيت ۳۴۳

مجله کاوه ۳۳۴-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۳

مجله گل زرد ۳۴۳

مجله گنجينه معارف ۳۴۳

مجله سمات و حیات ۳۴۳

مجمع البيان ۲۸۳

مجمع الفصحاء ۲۲-۳۶-۴۰-۴۴-۱۵۹-۱۷۲-۱۷۵

۱۷۷-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۵

۱۸۶-۱۹۰-۱۹۷-۲۱۴-۲۱۵

۲۱۶-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱

۲۲۴-۲۲۷-۲۳۲-۲۳۴-۲۴۴

۲۸۲-۲۸۶-۳۰۰-۳۰۳-۳۰۶

مجله التواريخ ۳۱۴

محمود و اباز ۱۹۱

مغزن الاسرار ۱۸۷

مغلات ۲۸۲

مرآت البلدان ۳۲۲

مرآت الممالك ۲۳

مراسلات بوسبك ۲۴

مرکز ادوار ۱۸۵

مشاعر ۳۰۱-۲۸۳

مشکوة الانوار ۲۹۱-۲۸۵

مطالعن الصوفیه ۲۹۳

مطالعه در تذکره ۴۳

مطبوعات وشاعری ایران ۱۶۹-۱۷۰-۲۱۷-۲۴۲

۲۴۳-۲۴۵-۲۴۶-۳۱۱

۳۲۲-۳۲۶-۳۳۴

۳۳۷-۳۳۵

مطلع الشمس ۸۳

معالم العلماء ۲۵۱

معجم البلدان ۳۲۲

مفاتیح الشرایع ۳۰۴

مفتاح الفلاح ۳۰۰

مفتاح الیبیب ۲۵۹

مقامات حریری ۲۸۷

مقباس المصابیح ۲۸۱

ملانز آذیاتیك ۳۹

منافذ العارفين ۴۳-۴۷

منتخبات آثار فارسی ۲۲

منتخب التواریخ ۱۵۵-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۸

منتظم ناصری ۳۲۲

منشآت السلاطین ۲۲-۲۶-۶۹-۸۹-۹۰-۹۱

منشآت رشیدی ۴۱

منظومه ۳۰۳

من لا یحضر ۲۵۴-۲۸۰

منهاج الصالین ۲۹۵

منبأ الفضلا ۳۱۳

مواد لازمه ۱۴۵-۱۶۴-۲۹۵

موش و گربه ۳۴۴

میزان اروپ ۳۲۷-۳۳۹

حرف ن

نامخ التواریخ ۱۳۹-۱۴۳-۲۳۲-۲۴۸

ناظر و منظور ۱۸۱

نامه دانشوران ۳۱۶

نان و حلوا ۱۹۱-۲۸۲-۳۰۰

نجوم السماء ۲۵۲-۳۱۸

نسب نامه ۱۸-۱۹

نسیمة السحر ۲۵۳

نصائح ۴۸

نقاشی و نقاشان ۶۷

نقطه الکاف ۱۶۴-۳۲۵

نمکدان ۲۳۲

نمکدان حقیقت ۱۹۳

حرف و

واردات القلبیه ۳۰۲

وافی ۲۵۴

وامق و عذرا ۲۰۸

وجه البین ۳۴۴

وزیر لنگوران ۳۳۰

وسائل ۲۹۴

وضع ایران (بارضاع ایران رجوع شود)

وفیات الاعیان ۳۱۶

حرف ه

هدایه ۶۱

هفت بهشت ۱۴۵

هفت پیکر ۱۷۵

هفت کشور ۱۸۵

هفت منظر ۱۷۵

حرف ی

یوسفوزلیغا ۲۰۹